



سرگذشت و آثار جناب قدس
هوشمند دهقان

کنج پہمان

سرگزشت و آثار حضرت قدوس

ہوشمند ہیغان

۲۰۱۶

گنج پنهان

سرگذشت و آثار جناب قدوس

تألیف: هوشمند دهقان

انتشارات عادل

Adel Publisher

طرح جلد: مشتاق مودت

م ۲۰۱۶

تقدیم به پدر و مادرم:

جعفر و رقیه

پیش‌گفتار

از کودکی، وقتی در کتب دروس اخلاقیه تألیف جناب فروتن و بعداً در کتاب دلنشیں "سال‌های سبز" جناب صهباء با جناب قدوس آشنا شدم، دل بدیشان بستم و در طی دوران نوجوانی و ریحان شباب، هر وقت نام مبارک آن حضرت برده می‌شد، مذاق دل و جانم شیرین می‌گشت. بعدها با مطالعه تاریخ شورانگیز و روح افزای نبیل زرندی، تعشق و احترام عمیق‌تری نسبت به آن جناب احساس کردم و همواره آرزو داشتم کتابی در بارهٔ شخصیتی که در عهد اعلیٰ پس از حضرت باب اعظم، والاترین احترامات را به خود معطوف نموده، بنگارم. این آرزو با تحصیل در دورهٔ "معارف عالی امر" به تحقق نزدیک گشت. در آن زمان، یعنی بیست سال قبل، رساله‌ای در باب زندگی آن حضرت نگاشتم که بدنهٔ اصلی کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد. برای نگارش این رساله، علاوه بر مطالعات کتابخانه‌ای، به هر نقطه‌ای در مهد امرالله که جناب قدوس عزیمت نموده بود، رهسپار گشتم^۱ و به هر دیاری که دوستانی مطلع، معمر و یا منسوب به بقیة السیف قلعه شیخ طبرسی حضور داشتند راهی شدم تا مگر سندی، خاطره‌ای، عکسی، صفحه‌ای یا چند سطری بدست آورم. در مسیر تحقیق به شیراز، کرمان، مشهد، رشت، شهرمیرزاد، ساری، قائم شهر، عرب‌خیل، بهمنیز، ... روانه شدم و به دفعات به ملاقات دوستان بابل و زیارت اماکن تاریخی آن خطه سرسبز فائز شدم. هرگز از هیچ سفری دست‌حالی بازنگشتم، اما ارمغان دیگری که از این آسفار تحقیقی به همراه می‌آوردم، روحانیت و سُرور سرشاری بود که از مصاحب و دیدار قدماً احباء و فی الحقیقته آبرار هر دیار دست می‌داد. اکنون که این سطور را می‌نگارم چهرهٔ مُنیر آن عزیزان، که بعضًا به عالم بالا شافتند، یک یک در صفحهٔ خاطر ظاهر می‌گردد و حلاوت آن لحظات دلنشیں را زنده می‌گرداشد.

در این فاصله، ملاحظه منابع و استناد جدید، موجب تغییراتی جزئی و کلی در متن اوّلیه گردید و در عین حال به سبب تغییر نگوش نویسنده، در برخی از موارد، نحوه نگارش نیز دستخوش ویرایش و تعدیل گردید. اینکه این مجموعه در شُرُف انتشار می‌باشد بر عهدهٔ خویش می‌بینم که از نفووس کثیری که این عبد را در تهیهٔ کتاب حاضر یاری فرموده‌اند، تجلیل و قدردانی کنم:

^۱ حتی بیست سال پیش از طبقه باران عزیز، استعلام نمودم تا آگر صلاح بدانند سفری به عراق بروم و در کربلا در خصوص مکتب سید‌کاظم و تلامیذش تحقیقی داشته باشم، گرچه باران عزیز استعلام نمودند و متوجه شدند که (در آن زمان) در عراق تشکیلات امریه‌ای وجود ندارد که بتواند بنده را هدایت و مساعدت کند.

از بنده ممتحن جمال قدم، جناب فرهاد فهندز به سبب آنکه پیش تویس رساله اولیه را کلمه به کلمه و به دقت خوانده و نکات لازمه را گوشزد فرمودند. از جنابان فریدالدین رادمهر و مهران کوثری که رساله مزبور را ارزیابی نموده، اشتباهاش آنرا خاطرنشان ساخته و اصلاحاتی ارزنده را پیشنهاد نمودند. ازدو دوست صمیمی و قدیمی، جنابان یدالله کائی و پرویز مُعینی که گنجینه‌ای از آثار کمیاب و کتب نفیس را کریمانه در اختیار گذاشتند. از جناب مهران روحانی که در شناسائی آخرین تحقیقات انجام شده مرا یاری فرمود. از جنابان بهی‌وش نادری، حبیب‌الله حسامی و رضوان‌الله عفتی که در نقاط مختلف ایران همراه و هم‌قدم بندۀ شدند تا به دیدار مطلعین و معمرین و بازدید از اماکن تاریخی موفق گردم. از سرکارخانم ناهید محسنی و جناب حسین صمدی که به ترتیب، نتایج تحقیقات میدانی و پژوهش‌های کتابخانه‌ای خود را به رایگان در اختیار نهادند. از بانوی فرهیخته، خانم پوراندخت حسین‌زاده و جناب جعفر نیاکی، نویسنده‌گان کتاب‌هایی ارزشمند در خصوص شهر بابل، مخصوصاً متشرکم که تلفنی پرسش‌های نگارنده را به گرمی پاسخ دادند. از خواهرم اکرم نعمتی، که واسطه ایصال دستخط‌های ساحت رفیع در پاسخ به سوالات و عرایض حقیر بود و همچنین از خانم فرانک ایقانی و جنابان ایرج اشراقی، فریدون و همن، سامان خلیلی، امید معانی و پرویز رواج پور که هر یک به شأنی بندۀ را معارضت فرمودند، صمیمانه امتنان دارم.

و در پایان، سپاس خود را به پیشگاه ذوات مکرّمی تقدیم می‌دارم که آنچه از خاطرات پُر بها در ضمیر مُثیر داشتند، بی‌دریغ در اختیار این عبد قراردادند:

خانم‌ها: ثریا (خانم جان) ثابتیان، حکیمه قدوسی، طاهره تیموری و جنابان عادل ممتازی، غلامحسین ثابتی، آقالر آزادی، جمال‌الله فروغی، مسعود عطائیان و آهنگ‌ریانی.

"یک جهان سپاس تقدیم به همگی آن عزیزان"

مهد امرالله - پاییز ۱۳۹۵



FACSIMILE OF THE BAB'S TABLET TO THE EIGHTEENTH LETTER OF THE LIVING

توقيع منيع حضرت نقطة اولى خطاب به هجدهمین حرف حي^۲:

" هذا ما نزلنا الى هيكل الثامن قبل عشر فاشهد انه هو العزيز المرهوب

هو

بسم الله الابد الايزول

انَّ هذا كتاب من عند الثناء الى هيكل الثامن قبل عشر ان اشهد انه لا الله الا هو الملك القدس هو الذي بعث في الاعجميين صبياً ليملأ اركان كلّ شيء بأنه لا الله الا أنا كلّ ايّاً تعرفون و اتنى انا الله لا الله الا أنا من قبل قبل في ذروة القبل ومن بعد في ذروة البعد و انَّ عليّاً قبل حرف الرياع مظهر نفسي و ان حرف الشمانية قبل عشر حروف لنفسه كلّ بأمرى من عندي وجدون اتنى انا الله لا الله الا أنا و ان مادوني خلقى قل ان يا خلقى ايّاً فاتقون و حقّى و عظمتى ما خلقتكم عبشاً فلا يعلمون وما بعثتكم الا ل يوم لقائي و ان هذا لقاء مظهر نفسي و انَّ قليلاً منكم ما تشعرون و تدركون قل اتنى انا الله لا الله الا أنا و كل ايّاً يقصدون ما من شيء الا يسبح بحمدى ولكن هم حين ظهوري بمظهر نفسي عنى محتجبون قل ان لا تحتجبنْ شيء ثم ايّاً تتقون انا ربكم من قبل ثم من بعد و اتنى انا الله العزيز المحبوب و انَّ هذا كتاب آيات من عندي الى الثناء الاذل الايزول ليشهدن الكلّ بأنه عبدي قد تجلّيت له بنفسي لا الله الا أنا الله المهيمن القيوم والقيت في فؤاده آيات بيّنات باتنى انا الله الملك القيدور و اتنى انا الله لا الله الا أنا قد خلقت كلّ شيء بأمرى و اتنى انا القدار القيدوس قل ما يعجزنى من شيء في لاهوت جبروت كلّ شيء و اتنى انا العجّار العظوم بلى انك انت الله لا الله الا انت رب المقتدر البدوح قد خلقت ما شئت و تخلق ما تريد لا الله الا انت كلّ ايّاك عابدون ما من شيء الا يسبح بحمدك وكلّ ايّاك ذاكرون و انت الله لا الله الا انت انا كلّ لك موقفون عبده الذكر

^۲ این توقيع مبارک به اهتمام جنبان اشراق خاوری و سعید رضوی استنساخ شده است.

"زيارتname جناب قدّوس نازل از يَرَاعَة مَقْدُس حَضْرَت بِهاءُ الله"

"ان تريـد ان تزور مولاـك نقطـه الاولـى والادلاـء نفسـه و من يـظهرـنه فـاعـمل كـما نـلـقيـك و كـبـرـ الله رـبـك فـي نفسـك سـبع مـرات و طـهـر ظـاهـر جـسـدك و باـطـنه و لا تـقـرـب فوقـ الرـأـس و قـم تـلـقاء القـبـر و قـل فـي بـاب الاول ... ثم تـلـفت إلـى اسـم الله الـآخر(جنـاب قدـوس) الـذـي باـخـريـتك اـخـرت الاـواـخـر و قـمـصـت قـميـصـ الـآـخـرـية كـلـشـيء و ما من شـئـ الاـ و قد ذـوـتـ بـك و خـلـقـ بـظـهـورـك و استـنـارـ بـتـجـليـك و سـجـدـ الله رـبـه و خـضـعـ لـديـه و خـشـعـ لـفـسـه و ما سـبـقـكـ من اـحـدـ الاـ اـسـمـهـ الاـولـ (جنـاب مـلاـحسـين) الـذـي خـضـعـ لـاـخـريـتك و عـبـدـكـ ظـاهـراـ باـذـنـ رـبـه و طـافـ حولـ حـرمـكـ و نـصـرـكـ بما اـسـطـاعـ حتـىـ قـتـلـ بـيـنـ يـدـيـكـ و اـسـتـشـهـدـ فـي سـبـيلـكـ لـعـنـ اللهـ اـمـهـ قـتـلـتـهـ و لـعـنـ اللهـ اـمـهـ ظـلـمـتـهـ و لـعـنـ اللهـ اـمـهـ شـرـكـتـ فـيـ ذـمـهـ و لـعـنـ اللهـ الـذـينـ حـارـبـوكـ و اـذـوـكـ و قـتـلـوكـ و خـذـلـوكـ و ما رـعـواـ حقـ اللهـ و لاـ النـقطـةـ الاـولـىـ و لاـ اـولـيـاءـ و جـادـلـوكـ فـيـ الـارـضـ حتـىـ قـتـلـواـ بـيـنـ يـدـيـكـ عـبـادـ اللهـ الصـالـحـينـ و اـحـبـهـ الصـافـحـينـ و بشـرـهـ الـعـالـمـينـ و خـيـرـهـ الـمـتـقـيـنـ. فـوـالـذـيـ خـلـقـكـ و جـعـلـكـ مـظـهـرـ الـآـخـرـيـتـهـ و اوـلـيـتـهـ و باـطـنـيـتـهـ و ظـاهـريـتـهـ لمـ اـقـدرـ انـ اـذـكـرـكـ و ماـ جـرـىـ عـلـيـكـ بلـ كـالـ لـسانـيـ عنـ الـكـلامـ و اـنـمـاـ فـوـضـتـ اـمـرـيـ اـلـىـ اللهـ خـالـقـيـ ذـيـ الـجـلالـ و الـاـكـرـامـ و الـقـيـتـ نـفـسـيـ بـيـنـ يـدـيـكـ ياـ مـوـلـايـ و سـيـدىـ و توـكـلتـ عـلـيـكـ فـيـ مـنـقـلـبـيـ و مـثـواـيـ و لـدـيـكـ مـقـصـدـيـ و منـاـيـ و اـنـتـ اـولـاـيـ و اـخـرـاـيـ و مـالـيـ منـ شـئـ الاـ بـكـ و لـوـشـتـ لـذـهـبـ عـتـىـ ماـ اـتـاـنـيـ اللهـ بـمـاـ جـعـلـكـ اللهـ مـظـهـرـ نـفـسـهـ و مـطـلـعـ غـيـرـهـ و اـتـاـكـ ماـ لـمـ يـوـتـ اـحـدـ منـ عـبـادـهـ و فـضـلـكـ منـ بـعـدـ مـوـلـاكـ نقطـهـ الاـولـىـ عـلـىـ ماـ خـلـقـ بـحـيـثـ لمـ يـكـنـ منـ شـئـ الاـ و قدـ اـقـرـ بـعـبـودـيـتـكـ و اـنـىـ اـنـاـ كـنـتـ عـبـدـ منـ عـيـدـكـ و جـارـكـ و سـائـلـكـ و فـانـيـكـ و وـافـدـكـ و هـارـبـ منـكـ اليـكـ و مـسـتـشـفعـ بـنـفـسـكـ لـدـيـكـ و مـتـكـلـ فـيـ كـلـ شـأنـ عـلـيـكـ و مـعـتـصـمـ بـحـبـلـكـ و مـتـوـصـلـ بـكـ و لمـ يـكـنـ لـىـ منـ دـعـاءـ الاـ اـنـتـ و لاـ منـ رـجـاءـ الاـ اـنـتـ و لـوـ صـدـرـ مـتـىـ بـعـضـاـ مـنـ الـخـطاـيـاـ و الـذـنـوبـ اوـ الـاـغـفـالـ منـ ذـكـرـ لـمـ يـكـنـ الاـ بـمـاـ غـلـبـنـيـ هـوـاـيـ و اـنـتـ اـعـلـىـ يـاـ سـيـدىـ منـ انـ يـذـكـرـ الـذـاكـرـونـ اوـ يـصـفـ الـواـصـفـونـ اوـ يـنـعـتـ الـنـاعـتوـنـ فـاـنـاـ لـلـهـ و الاـ اـلـيـهـ رـاجـعـونـ و سـيـعـلـمـ الـذـينـ ظـلـمـوـاـ انـ مـاـ وـيـهـمـ نـارـ جـهـنـمـ وـهـمـ فيـهاـ لاـ يـنـصـرـونـ و صـلـ اللهـ عـلـيـكـ و عـلـىـ روـحـكـ و نـفـسـكـ و جـسـدـكـ و كـلـ ماـ يـنـسـبـ اليـكـ و لـعـنـ اللهـ الـذـينـ اـفـسـدـواـ فـيـ اـمـرـكـ و حـارـبـوكـ و جـادـلـوكـ و قـاتـلـوكـ و ظـلـمـوـكـ و قـتـلـوكـ. هـوـلـاءـ الـذـينـ اـسـتـشـهـدـواـ فـيـ سـبـيلـكـ و اـنـىـ معـ فـقـرىـ و فـاقـتـىـ فـيـ اـيـامـ صـغـرـىـ مـعـ اـنـفـسـ مـعـدـودـهـ منـ اـحـبـتـكـ سـافـرـناـ اليـكـ (سفرـ

جمال القدم به مازندران جهت نصرت جانب قدوس واصحاب قلعه وگرفتاری ایشان و همراهان در شهر آمل) وجئنا لنصرتک ولكن قضی الامر و ما باینا الى ما ازدنا و حمدنا الله ربنا بما جرى علينا و شكرنا بشکرٍ و قلنا الحمد لله فانا الله و انا اليه لمنقلبون و حسبنا الله الذي لا اله الا هو المهيمن القيوم وانه لا حول لهو العزيز المحبوب".^۳

وانّه

ولا قوّة الا بالله

^۳ نقل از مجموعه آثار مبارکه شماره ۷۸ صفحات ۱۳۸ و ۱۵۷ تا ۱۶۲

"زيارة الشهداء عليهم السلام الذين قد فدوا انفسهم لاسم الله الآخر قدس قدس قدس"

زيارة الشهداء عليهم السلام الذين قد فدوا انفسهم لاسم الله الآخر قدس قدس قدس

بسم الله الامن القدس

قدس قدس انما البهاء من الله الذي لا اله الا هو على فؤادك وفؤاد من فؤادك وعلى روحك وروح من في روحك وعلى نفسك ومن في نفسك وعلى جسدك ومن في جسدك ثم العلاء من الله على فؤادك وفؤاد من خلق من نور تسيحك وعلى روحك ومن خلق من روح تحميدك وعلى نفسك ومن خلق من نفس تحميدك وعلى جسدك ومن خلق من نور تكبيرك قد ارتفعت وليس فوقك ذو ارتفاع مثلك ودونك ذو دون مثلك سبحت الكينونات كلهن من ساذج تسيحك وحمدت الذاتيات كلهن من كافور تحميدك ووحدت النفيسيات كلهن من جوهر تحميدك وكبرت الانيات كلهن من مجرد تكبيرك كل يسبحون الله بك وكل يقدسون الله بك وكل يوحدون الله بك وكل يكربون الله بك فقد عظمت مصيتك حيث قد انقطعت عن الاقتران بها كل المصائب من كل الممكناًت وترفعت رزتك على مقام فرق الرزايا عن الذكر معها من كل الممكناًت فوعزتك ما من شيء من دون الله الا وانه هو باك لك ومستقرفي ظلك ومسبح الله بما قد سبحت وقدس الله بما قد قدست وموحد الله بما قد وحدت ومكبر الله بما قد كبرت لم تزل ولا تزال كنت في علو القدس والجلال ولا تزال انك لتكون في سمو القدس والجمال انت الظاهر بظهورك والباطن ببطون ربك والاول حين لا اول غيرك والآخر حيث لا آخر دونك. قد تعرجت في الابداع الى افق ما سبقك من احد واستقللت فوق كرسى عزتك في اعلى افق الرضوان حيث لم يكن في علم الله اعلى منه فلا شهدنك وكل شيء بان دمك طهر طاهر مطهر وان بفضل ذكره قد ظهرت كينونات الممكناًت وقدّست ذاتيات الجوهريات وخلصت نفسيات المجردات وصفت كلاشيء عن حد الاشارات فكيف اذكرنك يا محبوب فؤادي وملك عزى وامضائي وسلطان بدئي وآخري وان ما في الوجود قد خلق بنورك وما في المفقود يخلق بظهورك انت الذي لم تزل كنت عزيزا وكل بفرك يتغرون وما صرت ذليلا في شأن وان حين الذي قد استقرت سلطان جسمك فوق التراب كل يعبدون الله بك ولا يرون فيك الا اياه هل من عز شامخ بعدل هذا وهل من مجد باذخ بشبه هذا اذ كل ليكبرون الله بك و

بعظمتك فما ابها من ثمرة عليه وما اعلى من جوهره طریه شبهك فلا شهدن الله وكلشيء بان الله قد
طهرك عن المثل وآتاك ما لم يوت احدا من خلقه لا ملك الارض وما عليها بل ملك الرضوان ومن
فيها حيث لا يخطر على فؤاد ذكر عظمته او كبريات الا و انه وافد عليك بذكر الخصوص و تازل برحل فنائك
بمتهى ما يمكن في الخشوع فوحرك على من في البيان ما نقص عنك قدر خردل من شيء و
استعرجت بكلك الى ان استملكت كل شيء من يقدر على ثنائك او يحيط بعرفانك و انك قد قطعت
الصراط يوم الذي لا حد لاؤله ولا حد لآخره اقرب من ان يذكر الكاف والنون و كنت قائما على حبك
في موقع حزنك كانك كنت جبرا في الابداع لن يقدر ان يحركنك ما في الاختراع لم يزل الله يصلين
عليك ولم يزل الله بنظر الله زوار تربتك لديك لعل قد وحدت الله ربك بكل ما يمكن في الامكان و ما
اخذك لومه لائم قدر شيء في الاختراع قد فرقك من لم يعبد الله و ادخلته في النار بما لا تعرفه لنفسك
وفرقته من كل ممرّق بما اكتسب في حرك ما لا يمكن ان يكسب من احد اذ لو عرفت نفسك هذا
ليسجدن بين يديك ولا يرفعن راسه حتى يموت وكيف يقدر ان يعارضك بالخطرات لا وعزتك لم
يكن جنه لمقربيك اعلى من عرفانهم نفسك ورضائهم في ذاتك وصبرهم في حبك وعزهم بالذكر
معك في مقعدك ولم يكن لمن قد استكبر عليك نار اشد عمما اكتسب اذ ما يلحقنه من كل نعمة ثمرة
ذلك اذ ان الله سبحانه وتعالى اذ شاء الله ان يعذب عبدا يجري من يديه عصيانه والاحتياج عن طلبه ما يسجد
له بالليل والنهار بامضائه واذا اراد الله ان يدخل احد في رضوانه ليهمنه الهدى من عنده وليوقنه على ما
يقربه به اليه اذ ما يتفرع على ذلك كل الخير وما يتفرع على الاول كل الشرواني لا يصلين عليك وعلى
من احبك وعلى من كان معك وعلى من يقدر بفنائك وعلى من يرفعن مصابك وسمور زربتك و
امضائك وليلعن الله على كل من لم يكن لك فكان عليك وان ما اكتسب في حرك قد اكتسب من
بل مثل ذلك في حق كل مومن ومؤمنه بل كل شيء وذلك مما لم يدخل الرضوان ولا يبدل ناره بالنور
سرمدا و انه ليكبّرن الله بك وليلعن على نفسه من حيث لا يعرفه ولو عرف نفسه ليقتلنه بيديه او ليهربن
إلى الجبال وليسكن في الرماد بما اكتسب يداه وما له من ولئ من الله ولا من نصير كاتني لشاهدن
ملائكة العرش والكرسي والسموات والفردوس الاعلى والرضوان الابهى طافون حول تربتك وليأخذن
ماء عين من يظهر في حبك وليحضرنه بين يدي الله ربك ولينظرون الله الى من اكتسب ذلك الفضل و
ليبيكين عليه رضوانه وليختصه بكل فضله وما يمكن عند ابداعه اذ لم يكن قطره ماء عند الله احبّ عما
يجري في مصيّتك ويظهر على خدّ في زربتك فلا شهدن الله وكل شيء بانتي انا متقرّب اليك الى الله
بمقعدك ولو لم يكن في الابداع او في منه و ذلك الافق الذي لا اعلى منه قد جلت تلك التوبه و
عزمت وقدّست وجللت وجملت وطرزت واسترتفعت بما قد حلتكم ومن معك فاشهد انّ روحك و
ارواح الذي هم انقطعوا الى الله في اعلى افق الرضوان عند الله ينظر الله اليهم وليدخلن عليهم الملائكة

من كلّ باب لكم فيها ما اشتهرت انفسكم ويزيد الله عليكم في كلّ حين بفضله انه هو الفضل الكريم. ثم صلّ ركعتين خففين بحيث يكون ارق من كل ورق اذ حين ما ارادت تلك الانفس ان تعرّجن الى الله كن في شأن من الضعف بما قد قد قضى عليهم الامضاء. فإذا فرغت قل سبحانك اللهم ان يا الهى انك انت الله الاول فليس قبلك شيء وانك انت الاخر وليس بعديك شيء وانك انت الظاهر وليس فوقك شيء وانك انت الباطن وليس دونك شيء وانك انت القاهر وليس قرينك من شيء قد ارتفعت فوق كل ارتفاع ودنوت دون كل دنو بالامتناع فقد حركت الافلاك كلها عند شهادة حجتك وسكتت الاقدام في المبداء الاعلى عند ظهورينيه طلعتك علوت فليس فوقك من شيء ودنوت وليس دونك من شيء ترى ولا رى وانك انت بالافق الاعلى من يقدر ان يهرب من حكمتك وان قهارتك غالبه فوق كل الممكناط ومن يقدر ان يهرب عن قبضتك وان شدّاديك ظاهره على كل الموجودات قد ادخلت في الرضوان موحدنك بما قد مثبتت عليهم بالعزّ والبقاء واهلكت دون موحديك وادخلتهم في النار بما قد اكتسب ايديهم عدلا منك لا جور فيه فمن اشدّ منك اخذ او اعظم منك بطشا هذا اخذك لمن لم يؤمن بك حيث يلعننه وكل شيء حتى انفسهم باسماء قبلهم الى يوم القيمة ومن اعظم منك فضلا واقرب منك جودا حيث قد مننت على موحديك بما تنزل من عندك عليهم الى يوم القيمة من كل بهاء ابهاء ومن كل جلال اجله ومن كل جمال اجمله ومن كل عظمة اعظمها ومن كل نور انوره ومن كل رحمة اوسعها ومن كلمات اتمها ومن كل اسماء اكبرها ومن كل عزة اعزها ومن كل مشية امساكها ومن كل علم انفذه ومن كل قدرة مستطيلها ومن كل قول ارضاه ومن كل مسائل احبها اليك وامنها لدك ومن كل شرف اشرفه ومن كل سلطنه ادومها ومن كل ملك افخره ومن كل علاء اعلاه ومن كل ما احبيته او تحب ما ينبغي لوجودك وسمو فضلك اذ من قد ذكرته يذكر كل شيء ومن انتقمت عنه باخذك ينتقم عنك كل شيء فما اعلى علو بطيشك واخذك و اكبر سمو انتقامك وقهرك وما اعظم من اردت ان يهلكنه بدون حبك اذ كل في كل ظهورك من لا يخطر بقلبه دون حبك يحتاج عن ظهورك ويدخلن في النار دون حبك ولكن ذلك النفي الذي قد افنته وشئونه في ظله يذكر فلترفعن اللهم شجرة محبتك بما فيها وعليها لذا يحصى احد ظهوراتها دونك ولتهلكن اللهم شجرة دون محبتك بما فيها وعليها اذ ذلك في مقعدها لا عد له الا اذا طهرت الارض عنها فاذا يحتجب كينونيات التاريخ في انفس من فيهم من قبل واذا ليظهرن الایمان ولكن قلوبهم محتجبه حيث لا يقررون بحبك في الحروف الاولى ومن يجبك وعلى ما اشهدتني يا الهى في اعظم الاسماء و اكرم الامثال ما علمت دون حرف الراء فلتنزلن اللهم رحمتك على هولاء وان شهدت في ذلك الظهور مثل هولاء وفرضت ان يحصيه كل ذلك الى يوم القيمه بعد ما لا يرضي فؤادي ان اشهد وقد اكتفى بذلك كل شيء اذ اراد ان يدعوك باعظم اسمائك واقرب امثالك وليوتين اللهم من اراد ذلك ولم يقدر

عليه ضعف الثواب ان كان صادقا في حوله لم يقدر عليه وعلى من ادخل نفسه في عرصه الكرويين
 العالمين المقدسين المسبحين الموحدين وحجبت بينه وبينما قد مننت به على الفائزين بما قد احاط
 علمك من تقديرك فانك انت القادر على ما تشاء لم تزل كنت محمودا فيما فعلت وتفعل وعادلا فيما
 قضيت وتقضى فافصل اللهم حينئذ بيني وبين من لم يعبدك بقدرتك التي انها هي مستطيله فوق كل
 شيء فانك انت خير الفاصلين ولتضمن اللهم بقوتك كل عبادك المؤمنين في كل حين وقبل حين و
 بعد حين ان يا اسم العظيم فاعرف قدر تلك الكلمات الرفيعة فان حرقها منها لم يعدل ملك الارض ومن
 عليها وقد فزت فوزين وادركت خيرين وهاجرت مرتين فعليك من كتاب ربك من بهاء الله عدلين ومن
 كل خير اثنين فلتباكي ما استطعت ولتبكي من يبكي ما استطعت فان الله يحب ان ينظر الى وجوه
 تجري دموعها على خدها ومن افضل من ذلك عملا عند الله وعند الذين هم اوتوا العلم في كتاب الله ان
 كان الناس يعلمون وما من نفس يبكي الله في مظاهر امر الله وادلاء ذكر الله الا ويوجبهن له الجنة ويحرمن
 عليه النصارى فضل لا من الله انه هو الواحد النـوار

^٤ بخش هایی از این اثر مبارک، قبلًا در کتاب ظهر الحق ج ۲ ص ۴۲۴ و تاریخ شهدای امر ۱ ص ۴۱۲ منتشر شده است. در اینجا، صورت کامل آن از نسخه خطی زیارت نامه شهدای قلعه شیخ طبرسی که به صورت کتابچه‌ای مستقل تسویه و استنساخ شده است، نقل شد.

فهرست مندرجات کتاب:

۵	پیش‌گفتار.....
۸	توقيع مَنْيَع حضرت نقطه اولی خطاب به هجدهمین حرف حی :
۹	"زارتنامه جناب قدوس نازل از براعه مقدس حضرت بهاءالله"
۱۱	"زارتنامه جناب قدوس صادر از کلک آظهر حضرت رب اعلی"
۱۹	قسمت اول: شرح زندگانی جناب قدوس
۱۹	۱. مقدمه :
۲۶	۲. بارفروش
۲۶	ماماطیر(میترای بزرگ)
۲۷	بارفروش ۵۵
۲۸	بارفروش
۳۱	۳. تولد و دوران صباوت جناب قدوس
۳۷	۴. مدرسه میرزا جعفر
۴۰	۵. مکتب سید کاظم
۴۵	۶. بازگشت به بارفروش
۴۸	۷. پذیرش آئین جدید
۵۰	۸. سفر حجّ
۵۳	۹. تودیع با مولای محبوب

۵۴	۱۰. گرفتاری در شیراز
۵۹	۱۱. ورود به کرمان
۶۳	۱۲. طهران: ملاقات با حضرت بهاءالله
۶۵	۱۳. مراجعت دوباره به بارفروش
۶۸	۱۴. گنج پنهان
۷۴	۱۵. بیت بابیه
۷۸	۱۶. گردھمائی بدشت
۸۴	۱۷. انعطاف شمشیر در برابر کلمه (بی نوشته بر واقعه بدشت):
۸۷	۱۸. منزل مجتهد
۹۰	۱۹. آوردگاه پیرامون آرامگاه
۱۰۸	۲۰. شهادت حضرت قدوس
۱۱۳	۲۱. مَرقد جناب قدوس
۱۱۹	۲۲. خویشان و بازماندگان جناب قدوس
۱۲۲	۲۳. سرانجام عبرت آموز ملاسعید
۱۲۴	ضمیمه
۱۲۷	قسمت دوم: بشارات صُحْفِ اُولی به نقطهٔ اُخْری
۱۲۷	مُکاشفات یوحنا
۱۲۸	قرآن کریم
۱۲۹	احادیث مَرْویَةٍ
۱۳۳	قسمت سُوم: بررسی القاب مهمّة طلعت قدوس
۱۳۳	قدوس
۱۳۴	وجه تسمیه:
۱۳۵	ماخذ مهمّی که متین به اسم قدوسند

۱۳۷	سبوح قدوس رُبنا و رب الملائكة والروح
۱۴۱	نقطهٔ اُخرى
۱۴۴	هشت واحد از مرآت الله
۱۴۹	قسمت چهارم: آثار جناب قدوس
۱۴۹	مقدمه
۱۵۱	سبک و سیاق آثار جناب قدوس
۱۵۳	معرفی مهمترین آثار جناب قدوس
۱۵۳	تفسیر صاد
۱۰۵	شهادة الأَرْلِيَه
۱۰۷	نامه ای به شاهزاده مهدی قلی میرزا (?)
۱۶۱	معرّفی آثار مندرجه در این کتاب
۱۶۳	نسخهٔ شناسی (بررسی سُخ مختلف از آثار جناب قدوس)
۱۶۳	نسخهٔ اول
۱۶۴	نسخهٔ دوم
۱۶۴	نسخهٔ سوم
۱۶۵	نسخهٔ چهارم
۱۶۶	نسخهٔ پنجم
۱۶۶	نسخهٔ ششم
۱۶۶	نسخهٔ هفتم
۱۷۱	متن منشآت جناب قدوس
۲۱۶	شرح اصطلاحات آثار حضرت قدوس
۲۸۳	بخی از پرسش‌های متداول در بارهٔ جناب قدوس
۲۸۷	خاتمه

۲۸۹	فهرست تصاویر:
۲۹۱	گاهشمار وقایع:
۲۹۰	کتابنامه
۳۰۷	فهرست اعلام(نمایه)

قسمت اول: شرح زندگانی جناب قدوس

۱. مقدمه:

اهل بهاء که تاریخ نبیل زرندی خوانده‌اند و با حکایات حزین و شیرین آن مأنوس بوده‌اند، به قدوس تعلقی وافر دارند، عظمت‌ش را می‌ستایند و از ملاحظهٔ غرائب حیاتش تحیر می‌نمایند. قدوس فرید که متاخر بر جمیع حروف حیّ به حضرت باب پیوست، ملازم آن حضرت در زیارت کعبهٔ ظاهر و طائف آن کعبهٔ باطن در شهر معدوده گردید. در شیراز اولین ایداء اهل عدوان بر پیروان امریزدان را تحمل نمود و در ارض طاء به لقای جمال ابهی مکرر، فائز آمد. و در احیانی که حضرت باب در جبال آذربایجان محصور گردیده و اسباب استفاده از آن کوکب عالمتاب بر اصحاب معسور آمده بود، ظهور گنج پنهان در مازندران، تائیدی غیبی می‌نمود.

بعد از آن، جلوه و ظهور غریب قدوس در خراسان و بدشت و تجلی اعجاب انگیز او در قلعهٔ پر واقعه شیخ طبرسی، انظار احباب را به خود معطوف نمود. مخصوص آن که در همین ایام بیشترین کشفیات روحانیه و بروزات وجودیه از بیان و بنان آن حضرت، باهر گردید. بداعی و عجایب حالات قدوس به قدری ابصار را خیره نمود که معدودی طلوعش را ظهوری مستقل پنداشتند این معنی در منطق لوحی از مرکز میثاق که در آن دفع این شیوه فرموده اند؛ به خوبی پیداست.^۱

آنچه از آثار حق مستفاد می‌گردد این است که جناب قدوس، "از أعظم و أقدم تلاميذ سيد كاظم رشتی".^۲ "عالم كامل" و "نحرير جليل".^۳ "جوهر تقدیس و ساذج تنزیه".^۴ "قدوس در ملاء اعلی و سبّوح در مدائیں بقاء".^۵ "کینونت لا تحکی الا عن الله".^۶ "مظہری بدیع و عبدی وفی".^۷ یکی از دو شاهد مقدس مذکور در مکاشفات یوحنا^۸ و یکی از دو فرستاده مضمبوط در قرآن^۹، قمر هدایت^۱، مظہر

^۱ مائدۀ آسمانی ج ۲ ص ۱۵

^۲ قرن بیع ج ۱ ص ۸۰

^۳ همانجا

^۴ توقيع نوروز ۱۰۱ ص ۸۰

^۵ اسرار الآثارج ۴ ص ۴۸۷

^۶ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۲ ص ۲۵۲

^۷ همانجا

^۸ قرن بیع ج ۱ ص ۲۳۷

^۹ همانجا ص ۲۳۸

سلطنت الهی^۲ سبب مبارکات خداوند در ملاء اعلیٰ.^۳ در رتبه "به عدد هشت واحد از مرأت الله"^۴ و فائق بر جمیع حروف حق (واز جمله اول من آمن)^۵ و حائز اول مقام در شریعت بیان بعد از حضرت اعلیٰ.^۶ اسم الله الآخر و نقطه أخرى^۷ و البته با جمیع این اوصاف در ظل حضرت باب جلت عظمته بودند.^۸ اجتماع تمامی این صفات و سخنوارات در نفسی واحد، خبر از کثر کمالات مکنونه در آن هیکل یگانه می دهد. قدوس گنج پنهان الهی بود و به یقین این گنج، بی رنج، میسر نیامده بود. آن جناب، جواهر مودوعه فطیره را به الماس انقطاع و اخلاص از شوائب وجود پاکیزه فرمود و لئالی شئونات مکتبه را به رشتہ طلب و مجاهدت منظوم آورد تا درجی فراهم آید و ارزان ساحت یزدان گردد؛ تا انوار فیض ایزدی بر آن افتاد و پرتوش غبطة مه تابان شود. و دریک عبارت: گوهر قدوس حاصل جوشش او از یک سوی بود و کشش معشوق از دیگر سوی. چه مناسب است قول نبیل، مورخ جاودان زرندي که می گوید:

"قدوس... به واسطه خدمات امیره و جانبازی بی نظریش در سبیل امر مبارک مصدق این حدیث شریف بود که فرموده "من طلبی وجدنی و من تقدم الی شبراً تقدمتُ الیه باعاً و من احبتی احبتُه و من احبتُه قتلته و من قتلته فعلی دیته"^۹

گفت دو گویندو، نویسنده فرانسوی و سفير آن کشور در ایران (۱۸۶۰-۱۸۶۹) می نویسد:

" حاج محمد علی بارفروشی در نظر بابیان، شخصی بسیار بزرگ و مقدس و فوق العاده محترم است. از حیث معلومات و خلوص نیت و فدایکاری های بی نظیر و بلایا و مصالی بی که بعدها تحمل کرد، لیاقت و شایستگی آن را داشت که مومنین تا این درجه او را محترم بشمارند. باب او را مأمور کرد که در وطن خود یعنی مازندران به تبلیغ و انتشار آئین جدید بپردازد و او نیز در انجام مأموریت خود مجاهدت زیادی کرد و نتایج فوق العاده ای از مساعی خود گرفت که شایسته است در تاریخ بابیه جای قابل ملاحظه ای را اشغال نماید."^{۱۰}

^۱ همانجا

^۲ اسرار الاتارج ۴ ص ۴۸۷

^۳ قرن بدیع ج ۱ ص ۲۳۸

^۴ همانجا ص ۲۳۷

^۵ از مرقومه ۹ می ۱۹۹۶ مرکز نصوص و اواح خطاب به نویسنده.

^۶ قرن بدیع ج ۱ ص ۲۳۷ (نقل به مضمون)

^۷ همانجا

^۸ مائده آسمانی ج ۲ ص ۱۵

^۹ تاریخ نبیل زرندي ص ۶۳-۶۲

^{۱۰} مذاهب و فلسفه در آسیای وسطا ص ۱۳۹

با این وصف، نگارش این کتاب در فاصله قریب به دو سده از دوره زندگانی ایشان، آسان‌تر از آن نیست که بخواهیم سیّارهای دور دست را با دورینی دوچشمی رصد نمائیم. به بیان دیگر از بیوگرافی جناب قدوس، مطالب بسیار کمی بر جای مانده است. فقر مطلب در دوره های کودکی، نوجوانی و جوانی آن حضرت (تا پیش از گرویدن به آئین جدید) حتی بسیار محسوس‌تر است. از منابع درون دینی به چاپ رسیده، صفحاتی از تاریخ سترگ نبیل زرندی به اجمالی به آن حضرت می‌پردازد و اوراقی از جلد سوم کتاب ارزشمند ظهورالحق و جلد نخست تاریخ شهدای امر، جزئیات بیشتری برآنچه که نبیل نگاشته، می‌افزاید. کتاب‌های مفید دیگر از جمله "حروف حی" و سری داستان‌های Golden Crowns اساساً همان مطالب پیشین را ارائه می‌نماید و سرانجام کتاب مستطاب "حضرت باب" تقریباً هر آنچه که از قبل درباره جناب قدوس گفته شده را یکجا گردhem می‌آورد. ضمن آنکه، در این زمینه، رگه‌هایی از مطالب جدید را عرضه می‌نماید. در این اواخر بررسی علمی Resurrection and Renewal تلاش می‌نماید تا دقایقی دیگر از حیات جناب قدوس را آشکار سازد و وقایع را از زوایایی آکادمیک ملاحظه کند. ذکر این نکته ضروری است که هیچ یک از کتب فوق، به منظور نگاشتن شرح زندگی جناب قدوس، تدوین نگشته‌اند و ذکر اشارات و شرح احوالی از آن حضرت، موضوعی ثانوی و تبعی بوده است و از این جهت، خدشه و خللی در ارج و عظمت آنان وارد نیست. مع الوصف تا آنجا که به لحاظ نگارنده رسیده است، تا این زمان کتابی مستقل در مورد جناب قدوس به چاپ نرسیده است.^۱

از منابع برون دینی، کتاب‌های ناسخ التواریخ، روضة‌الصفای ناصری و حقایق الاخبار ناصری در ردیف نسل اول و نخستین تواریخی هستند که به طور پراکنده از آن حضرت یاد می‌نمایند. اما از آنجائی که همه این کتاب‌ها در زمرة تاریخ‌های درباری بوده و بالتبع سایه سنگین و لینعمت خویش، یعنی شاه قجر را بر سر خود حس می‌کرده‌اند در اساس، آمیخته به اغراض و اغلاط فراوانند و به جرأت می‌توان اظهار نمود که فضیل تقدّم در زمینه تحریف تاریخ دوره قاجار با آنهاست. به عنوان نمونه، یحیا آرین پور در کتاب "از صبا تا نیما" درباره ناسخ التواریخ و مولف‌ش چنین می‌نویسد:

"مدارک مولف در تنظیم تاریخ قاجاریه عبارت از مسموعات و خاطرات شخصی و بعضی اسناد و نوشته‌های رسمی بوده و در واقع عمل او بیش از تاریخ نویسی، وقایع نگاری بوده است و چون به دستور شاه و صدر اعظم وقت نوشته شده از مبالغه و گزاره‌گویی و اندیشه جلب رضای زمامداران و بیم جان و

^۱ منابع خطی نیز چون تاریخ جدید، تاریخ بدیع بیانی و تاریخ لطفعلی شیرازی، تاریخ میمه، نوشته‌های آسید محمد رضای شهمیرزادی، تاریخ معین‌السلطنه تبریزی و ... مورد استفاده کتاب‌های منتشر شده فوق بوده‌اند.

بسیاری دیگر از ملاحظات شخصی عاری نیست و مولف ناگزیر بوده در بسیاری از موارد از شرح وقایع چشم پوشد. حتی گاهی واقعیت را تحریف کند.^۱

مع الأسف همین کتاب‌ها، مرجع و مادر تواریخ بعدی و نسل دوم در این زمینه، دست کم تا پنجاه سال قبل بوده اند. و در نوشهای پسین جز تکرار موارد پیشین، دیده نمی‌شود. ولی در میان این منابع (نسل دوم) دو استثناء وجود دارد. مورد اول، کتاب مذاهب ملل متنوعه از موسیو نیکلا است که در بین تواریخ غیر بهائی، به رغم اشتباہات موجود، بی غرض‌ترین اثر محسوب می‌گردد و بعلاوه، مطالب آن در برخی از مواضع و از جمله در جزئیات واقعه بدشت، بکرو منحصر به فرد است. این اثر، به جای تکیه بر کتاب‌های درباری نسل اول، مستندات خود را بر اساس مشاهدات عینی برخی از متقدمین باشی، مبتنی نموده است.

مورد دوم، کتاب جعلی^۲ نقطه‌الكاف (۱۹۱۰م) در تدوین تاریخ آئین باشی است که به عکس کتاب پیشین، از مسیر انصاف بدور افتاده و با خلق جعلیاتی تاریخی و إسناد مقاماتی اغراق آمیز به جناب قدوس، آب را بیش از پیش، گل آلوده نموده است. بدیهی است که مجعلولات و کژنمایی‌های این کتاب نیز نوعاً منحصر به فرد و بی سابقه است.^۳

از دو شاخه تواریخ عصر قاجاریه و تواریخ مربوط به آئین باشی که بگذریم به شعبه دیگری از کتاب‌های تاریخی می‌رسیم که می‌توان آنها را تألفاتی بر اساس نگاه چپ! یا دیدگاه مارکسیستی دانست. سرآمد چنین تواریخی، کتاب نویسنده‌ای روسی به نام ایوانف است که قیام‌های باشی را به نحوی محرف و "بیندل" تفسیر نموده است. دکتر امین بنانی (۱۹۲۶ تا ۱۹۱۳) استاد فقید و ممتاز تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه کالیفرنیا، در این باره می‌نویسد:

"در اوچ دوران استالینی یعنی در سال ۱۹۳۸ یک پژوهشگر روس به نام ام. اس. ایوانف کتاب کوچکی به نام قیام‌های باشی در ایران در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۵۲ چاپ کرد و نهضت باب و شخصیت خود سید

^۱ از صبا تا نیما ج ۱ ص ۱۹۱ احمد کسری در "تاریخ و پندهایش" (بخش یکم)، زعیم الدوله در "تاریخ باب وبهاء" ص ۷۰، هما ناطق در "ایران در راهیابی فرهنگی" ص ۷۱ و مرتضی مطهری در "تاریخ فلسفه" ج ۱ ص ۱۴، نظرات مشابهی دارند.

^۲ به فصل هفتم کتاب "ادوارد گرنول براون و دیانت بهائی" و یا فصل هشتم از کتاب Making the Crooked Straight رجوع شود و یا ترجمه فارسی کتاب اخیر تحت عنوان "راست را کزانگاشته اند" ص ۴۳۲ به بعد

^۳ از جمله موارد عجیب و منحصر به فرد این کتاب، این است که مقام جناب قدوس را بالاتراز حضرت باب قلمداد کرده است. برای ملاحظه مطالعه‌ای آکادمیک در این باب بنگرید به مقاله کاویان صادق زاده میلانی در ایرانیکا:

علی محمد شیرازی و برخی از پیشوایان آن نهضت... را از یک دید مارکسیستی مبتذل تحلیل کرد. باید گفت که از آن زمان تا کنون بیشتر برداشت‌های به اصطلاح روش‌فکرانه که از آن نهضت... به دست داده می‌شود یک نوع پیوندی از آن طرز تفکر دارد.^۱

"م.س ایوانف معتقد است که تعالیم حضرت باب شامل برابری همه افراد انسانی، حمایت از حقوق فردی و مالکیت خصوصی است و عناصر دموکراتیک و متّقی در نهضت بابیه بوسیله ملا محمد علی بارفروشی (قدّوس) و پیروان اوّلیه حضرت باب در این نهضت به وجود آمده است."^۲

و به تقلید او (ایوانف) است که مورخ شهریور دوچار معاصر، فریدون آدمیت، در کتاب خود امیرکبیر و ایران بین اهداف شارع دیانت بابی و رویه پیروان شاخص آن حضرت، گستاخ ملاحظه نموده و می‌نویسد: "کتاب بیان را سید باب آورد ولی رشته کار از دست خودش خارج گشت و به دست سه تن از پیروان او افتاد که سخت متعصب و سیزه جو بودند. ملاحسین بشرویه‌ای... دیگر ملام محمد علی بارفروشی معروف به "قدّوس" و سومی ملا محمد علی زنجانی... آن سه نفر علم طغیان را علیه حکومت برافراشتند تا دولت موجود را بر اندازند و با تأسیس سلطنت بابی در ایران مقدمهٔ فتح کره ارض را فراهم آورند..."^۳

با عبور از تألیفاتی که به قلم نویسنده‌گان چپ^۴ نگاشته شده است، به شاخته دیگری می‌رسیم که می‌توان آن را تاریخ‌های محلی نامید، تواریخی که نسبت به شاخه‌های قبلی جوانتر و متأخرتر است. در این رشته از تألیفات نویسنده‌گان تاریخ نگار به مناسب موضوع، از جناب قدّوس ذکری نموده‌اند. این گروه از کتاب‌ها، تألیفاتی هستند که به تاریخچه شهر بارفروش (بابل)، زادگاه جناب قدّوس پرداخته‌اند. چنین تواریخی، عموماً جناب قدّوس را نادیده نگرفته و در ضمن نقوص مهمه بارفروش از آن حضرت نیز ذکری به میان آورده‌اند. یکی از نخستین و در عین حال منصفانه‌ترین این قبیل آثار، کتاب شهر بابل (۱۳۴۳.ش) است. که در ضمن آن نویسنده از بازدید خود از مدفن جناب قدّوس گزارشی نسبتاً مفصل، دقیق و البته تأم با احترام، نقل می‌نماید که تا حد زیادی خواننده را با آن مکان مقدس برای بهائیان، از دید فردی غیربهائی آشنا می‌سازد. همان نویسنده در کتاب بابل، شهر زیبای مازندران (۱۳۷۹.ش) که با همکاری وی نگاشته شده مطالب پیشین خود را تکمیل می‌نماید. کتاب

^۱ نشریه "پیام بهائی" شماره ۳۰۹-۳۱۰ ص ۱۹

^۲ خوش‌هایی از خرمن ادب و هنر... شماره ۱۰ ص ۲۳۰

^۳ امیرکبیر و ایران ص ۴۴

^۴ از جمله این نویسنده‌گان می‌توان به احسان طبری، مرتضی راوندی و محمد رضا فشاہی اشاره کرد.

"شهر بابل" برای نگارش تواریخ بعدی بارفروش، مرجعی مهم بوده و غالباً مورد استفاده و استناد بوده است. منبع دیگری که در همین شانه، قابل ذکر و توجه می‌باشد، کتاب بابل، شهر بهار نارنج است. هر چند که این کتاب، جزئیات بیشتری از حیات جناب قدوس را بارگو نمی‌نماید، اما از حیث احتوای آن بر تاریخچه‌ای بالتبه جامع از بارفروش، همچنین تهیه فهرستی از کتابشناسی بابل، به طور غیر مستقیم به نگارش بیوگرافی آن جناب، مساعدت ارزشمندی می‌نماید.

اما با این همه تلاش‌های شایان توجه که در تدوین تاریخ معاصر زندگانی جناب قدوس معمول شده، همچنان مصالح و مواد لازم برای نگارش یک زندگینامه نسبتاً جامع و درخور از آن حضرت، مهیا نیست. به واقع نوشتن شرح زندگانی جناب قدوس، حکایت بازسازی عمارتی مجلل و باستانی است که از آن، مصالح اندکی باقیمانده است. با این وصف، کمبود مطالب در این مورد نمی‌تواند کناره‌گیری و عزل نظر از تألیف چنین تاریخچه‌ای را توجیه کند، چه که مرور زمان همانقدر که کمک کننده است، می‌تواند به قیمت از دست رفتن منابع حاضر تمام شود. چنان‌که، به عنوان نمونه، بسیاری از قدماهی که در این پژوهه با آنان، چونان فضلاً، معمرین و مطلعین محلی مصاحبه شده، اینک از میان ما رفته‌اند و به عبارت دیگر، آن منابع انسانی، خود تاریخی شده‌اند. لذا در شرایط فعلی، تدوین مجموعه‌ای در باره جناب قدوس، بیشتر از آن که حکم تألیف کتابی مستقل را داشته باشد، در حکم ضبط، طبقه‌بندی و تنظیم مدارک و شواهد موجود و پاس‌بانی از آن چیزی است که فردا در اختیار ما نخواهد بود.

در چنین شرایطی، بیوگرافی، جای خود را به بازسازی زندگی نامه می‌دهد و از همین رو شیوه و معیارهای بازسازی، اهمیت می‌یابد. در مسیر نگارش این کتاب، نویسنده از ابتدا تا انتها، "بیانات مبارکه" را نخستین و مهمترین معیار تدوین این تاریخچه قرار داده است. زیرا همان گونه که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "تصویص الهیه امر محظوظ است و جمیع تواریخ عالم با نص الهی مقابله ننماید."^۱ دومین معیار برای تألیف این مجموعه، تاریخ نبیل زرندی بوده است که به فرموده حضرت ولی عزیز امربالله محور تواریخ آینده، "قابل اعتماد"^۲ و متنی "غیرقابل تردید"^۳ است. اما در مورد وقایع و اتفاقاتی که در هیچ یک از دو منبع فوق، ذکری به میان نیامده است، نویسنده، از میان اطلاعات موجود، چه کتابخانه‌ای و چه میدانی، موردی را ترجیح داده است که با متن و بافت اصلی شرح حال، همخوانی داشته و یا دست کم، کمترین تزاحم را داشته است. مثلاً این مطلب که کتاب کواكب الدّریه به ثروتمند بودن پدر جناب قدوس اشاره می‌کند، با اکثریت قریب به اتفاق شواهد و استناد موجود(و از جمله

^۱ اسرار الآثارج ۳ ص ۱۲۴

^۲ "Authentic". Rabbáni Ruhiyyih. The Priceless Pearl. England: Bahá'í Publishing Trust, 1969, p. 217.

^۳ "Unchallengable Textbook" از تلگرام مبارک مندرج در Bahá'í News انجمنستان. جون ۱۹۳۲

نامه‌های آن حضرت) در تخالف است و بالطبع در این مورد و موارد مشابه، از شواهدی سازگارتر در نگارش زندگینامه استفاده شده است. اما حتی المقدور از شواهد دیگر و اشارات مخالف نیز در جای خود بحث شده است. گرچه در این خصوص، از باز نمودن پای مناقشات تاریخی در دل متن زندگینامه، پرهیز شده تا روح و تسلسل مطلب محفوظ ماند و خواننده مشتاق از ورود به دست‌اندازهای بحث‌های دیالکتیک و انتقادی و گم کردن رشتۀ مطلب، فارغ ماند. در عوض، شواهد و مستندات مغایر یا مخالف، آنجا که ضرورت داشته است، به یادداشت‌ها (در پاورقی) منتقل گشته تا ضمن پرهیز از یکسونگری، خاطر خوانندگان محقق و منتقد نیز ترضیه شود. اما در دشوارترین حالت، در مواردی که هیچ گونه شاهدی در دست نبوده است، نویسنده دست به دامان فرضیه سازی شده و از احتمالات ممکن سخن گفته است. گرچه چنین احتمالاتی پُربی راه نبوده و چندان از مسیر واقعیت و منطق فاصله نگرفته است. من باب نمونه، در موضوعی از کتاب، بی آن که سندی موجود بوده باشد، بر اساس قرائناً، احتمال داده‌ایم که جناب قدوس، تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه کاظمیک بارفووش، نزد شریعتمدار کبیر گذرانده است.

باری با همه‌این، نویسنده به عجز و ناتوانی خود در نگارش تاریخی نسبتاً کامل و مرتب که برازنده و زینده جناب قدوس عزّ اسمه باشد مُقر و معترف می‌باشد. معدلک امیدوار است که مجموعه پیش‌رو فتح باب و راهگشایی برای تألیفات ارزنده و دقیق محققان آینده باشد و از صعیم قلب آرزو دارد که کتاب "گنج پنهان" انتظار خواننده گرامی از مطالعه نخستین کتاب مستقل در باره حضرت قدوس را برآورده نماید. اگر چنین شود نویسنده، مُراد خود را از تألیف این مجموعه برآورده خواهد دید، سر شکر و ثنا بر آستان عنایتش خواهد نهاد و فریاد واطویی به اوج آسمان خواهد رساند.

۲. بارفروش

بارفروش، زادگاه و هم قریانگاه جناب قدوس، سابقًا با دو نام مامطیر و بارفروش ده نامیده می‌شد و بعداً به اسم بابل، تسمیه گردید. بدین جهت، وضعیت بارفروش در دوره حیات عنصری جناب قدوس از یک سو، ریشه در زمینه گذشته دارد و از سوی دیگر به تغییرات پرشاخ و برگ آینده اتصال می‌یابد. این یکی، چهره بارفروش را در پرده خود پنهان می‌دارد و آن یکی سیمای بارفروش را در آینه خود، بهتر نمایان می‌سازد. لذا در بحثی مختصر، پرده تغییرات معاصر را پس زده و در آینه گذشته، به بارفروش، نزدیک‌تر به آن گونه که در زمان جناب قدوس بوده، می‌نگریم:

مامطیر(میترای بزرگ)

اولین نامی که از منطقه فعلی بابل در کتب تاریخی ثبت شده است، مامطیر است. لسترنج در کتاب سرزمین‌های خلافت شرقی می‌نویسد: "شهر مامطیر یا مامطیر... در یک منزلی آمل و ساری و شش فرسخی دریا بود که بارفروش امروز به جای آنست."^۱ یعقوبی از اولین افرادی است که نام مامطیر را در سال ۲۷۸ ه.ق (۸۹۱ م) در کتاب خود *البلدان* (ص ۲۷۶) ذکر نموده است. ابن رسته نیز در سال ۲۹۰ ه.ق (۹۰۳ م) در *الاعلاق النفیسه* (ص ۱۴۹) این محل را جزء شهرهای طبرستان محسوب نموده است. بعد از این دو نفر، ابن فقیه در مختصر کتاب *البلدان* (ص ۳۰۲) اصطخری (۵۳۴ ه.ق) در *مسالک و ممالک* (ص ۱۷۲) و ابن حوقل (۳۶۷ ه.ق) در *صورة الارض* از آن یاد می‌کنند.^۲

در کتاب *حدود العالم* که در ۳۷۲ ه.ق به قلم مولفی نامعلوم تألیف و نسخه آن، اولین بار توسط جناب ابوالفضائل در بخارا کشف شد، چنین نوشته شده است: "مامطیر شهرکیست با آبها روان و ازوی حصیر خیزد سطبر و سخت نیکوکی آن به تابستان به کار درند."^۳ و نیز: "و دیگر رودیست کی رود باول

^۱ اسمای قدیمی شهر بابل

^۲ شهر بابل، حسین زاده ص ۵ به بعد

^۳ حدود العالم ص ۱۴۵

خوانند از کوه قارن پرورد و بر مامطیر بگذرد و اندر دریای خزران افتد.^۱ در باره وجه تسمیه مامطیر، نظرات مختلفی وجود دارد. ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (ج ۱ ص ۷۳) آنرا مبتنی بر جمله توصیفی حضرت حسن بن علی می داند: "بُقْعَةٌ طَيِّبَةٌ مَاءٌ وَ طَيْرٌ" (اقلیمی دلگشا با آبگیرها و مرغان) و اردشیر بزرگ در تاریخ تبرستان (ج ۲ ص ۴۰) معتقد است که "مامطیر یا ممطیر، مُعَرَّب مهمنیترای پارسی است و مشتق از (مه = بزرگ و میترا = فروغ دوستی و مهریانی، راستی و درستی) است...". همو می نویسد که: "شهر بابل امروزه شهری بوده پاک و مقدس در نزدیکی های دریا و برای جای داشتن میترا بزرگ (آتشکده میترا) بومیان آنرا مه میترا یا جایگاه میترا بزرگ می نامیدند. این نام در دوره اسلامی در زبان تازی مامطیرا... گردید."^۲

بارفروش ده

در نیمة دوم قرن هشتم هجری، بعد از اقامت سید قوام الدین مرعشی (میربزرگ) در این شهر، اسم آن به "بارفروش ده" تغییر یافت.^۳ علت و چگونگی تغییر نام این شهر را چنین ذکر نموده اند: "بارفروش ده در قدیم دهی بوده و بارهایی که با کشتی از حاجی ترخان به بندر مشهدسر می آوردند؛ به آن ده حمل نموده و می فروخته اند. لهذا این قریه موسوم به بارفروش ده شد و به تدریج جماعتی از تجار در آن ساکن شدند و آباد شد."^۴ و بنا بر قولی: "بارفروش ده در زمان رونق مامطیر نیز وجود داشته و متصل به آن بوده است. یعنی بارفروش ده به ناحیه کوچک کلاج مسجد (محله کنونی آستانه) اطلاق می شده و در آنجا روستائیان بار خود را به فروش می رسانیدند. مامطیر هم در حوالی رودخانه بابل واقع بود و از سمت شمال به بارفروش ده اتصال داشت. بعد از اقامت سید قوام الدین مرعشی در مامطیر چون آمد و رفت دراویش به این شهر افزایش یافت و چون مردم به سکونت در قسمت شمالی راغب تر بودند، در نتیجه قسمت شمالی مامطیر یعنی سمت بارفروش ده توسعه بسیار یافت و بتدریج مامطیر جزء بارفروش ده گردید."^۵

^۱ همانجا ص ۴۹

^۲ شهر بابل ص ۹

^۳ همانجا ص ۱۲

^۴ همانجا ص ۲۰

^۵ همانجا ص ۲۱

^۶ همانجا ص ۱۱۴

بارفروش ده از اواخر دوران صفوی به نام بارفروش، معروف شد.^۱ و تا سال ۱۳۱۰ شمسی^۲ که به اسم بابل نامیده شد؛ به همان نام مذکور ماند. بنا بر اظهار بارتولد، "در اوایل قرن نوزدهم در زمان فتحعلی شاه، بارفروش از حیث جمعیت و اهمیت تجاری، اوّلین شهر مازندران شد. در این زمان بعضی جمعیت شهر را تا ۵۰۰۰۰ نفر تخمین زده اند".^۳ رابینو نیز در سفرنامه خود بارفروش را "شهر عمده بازرگانی مازندران" معرفی می‌کند.^۴ همو می‌نویسد: "با آنکه بارفروش بزرگ‌ترین شهر مازندران است، حاکم نشین نیست و مرکز حکومت، ساری است".^۵ در سال ۱۸۳۲م طاعون سختی بارفروش را درنوردید. بنابر اظهار ناپیر، کاهش جمعیتی را که در اثر چنین بلائی از دست داد، تا سال ۱۸۷۴م هنوز جبران نکرده بود.^۶ اچ.ای. استرن جمعیت بارفروش را در ۱۸۵۲ در حدود بیست هزار نفر تخمین زده است^۷ و در اواخر دوره قاجار جمعیت این شهر بیست و پنج هزار نفر برآورد شد.^۸ از نظر جغرافیایی و بنا بر ملاحظه فورستر "این شهر در میان یک دره یا سرزمینی قرارگرفته و محوطه‌ای در حدود یک مایل و نیم مربع را"^۹ در بر می‌گرفت.



بارفروش در سمت مشرق به رویدخانه آق‌رود و در سمت غرب به بابل رود^{۱۰} منتهی می‌شده و در سمت جنوب غربی آن، سبزه‌میدان و بحر ارم قرار داشته است.^{۱۱} سبزه‌میدان مابین شهر و باغ شاه واقع بوده و باغ شاه در کنار میدانی مملو از درختان

^۱ همانجا ص ۲۱

^۲ روزنامه اطلاعات سال ۱۳۱۰ شمسی تا شماره ۶ دیماه گزارش‌های خود را با عنوان بارفروش می‌نویسد: "اطلاق تجارت بارفروش ...". اما از شماره ۸ دیماه به بعد همان سال، گزارش با نام جدید بابل ثبت شده است: "بابل - دنباله بازنده‌گی هفته گذشته ..."

^۳ تذکرة جغرافیای تاریخی ایران ص ۲۴۳

^۴ مازندران و استرآباد ص ۷۱

^۵ همانجا

^۶ اقتصاد ایران در قرن نوزدهم ص ۲۳۵

^۷ Between foreigners ... p.62

^۸ جغرافیای تاریخی شهرها ص ۳۳۳

^۹ ده سفرنامه ص ۳۴۷

^{۱۰} سفرنامه ایران و روسیه ص ۱۵۴

^{۱۱} سفرنامه استرآباد و مازندران ص ۱۱۸ و نیز مازندران و استرآباد ص ۷۲

توسکای کوتاه قرار داشته است.^۱ باغ شاه شامل بود بر دریاچه‌ای به نام بحر ارم و یک جزیره مریع شکل به اضلاع ۱۰۰ تا ۱۵۰ متر که به واسطه پلی ورود به آن میسر می‌گشت.^۲ شاه عباس این باغ را جهت تفریح ایام اقامت در بارفروش، بنیان نهاده بود. از جهت بافت و نمای ظاهری، فورستر که در سال ۱۷۸۴م به بارفروش رفته آنرا چنین توصیف می‌نماید: "عمارت و خانه‌های این شهر بسیار محقرانه ساخته شده... این شهر دارای چهار کاروانسرا است و بازار که مرکز اصلی شهر را تشکیل می‌دهد، بسیار فعال و پر رفت و آمد می‌باشد."^۳ و مکنزی در سفرنامه خود(۱۸۵۹م) می‌نویسد:

"دارای بدترین آب و هوای مازندران است و مردم آن رنگ پریده و مریض احوالند. با وجود این از شهرهای پر جمعیت است. چون در طول سال تجارت مهمی دارد. اکثر جمعیت آن مشغول داد و ستدند و نمی‌توانند در ماه‌های گرم به بیلاق بروند. در بازار بارفروش دکان‌های متعددی است ولی همه کثیف و شلوغند. خیابان‌ها سنگ فرش نشده‌اند و عابران باید از میان گل عبور کنند. با وجود این که بطور عمده بندر کالاهای روسی است که به خراسان، تهران، یزد و کرمان صادر می‌شود. مقدار زیادی نیز اشیاء انگلیسی به چشم می‌خورد..."^۴

واز رضاقلی خان هدایت در سفارت نامه خوارزم (۱۲۶۸ق) است که: "بارفروش شهریست بی حصار و با مردم بسیار..."^۵ و به قول بُهلر "...اطراف آن قلعه‌ای ندارد."^۶ و باز مکنزی می‌نویسد: "بعد از قیام بابی‌ها دیوارهای شهر را خراب کرده‌اند"^۷ و تاثیر دیگری را که این رویداد بر بافت شهر گذاشته است را مسعود گلزار چنین عنوان می‌نماید: "در اکثر کوچه‌های بارفروش از جهت دعواهای بابی‌ها دروازه گذاشته‌اند".^۸ از طرف دیگر بارفروش بمانند بسیاری از شهرهای ایران در آن زمان، درگیر منازعه قدیمی نعمتی - حیدری بوده است. یک خط ارب که از سمت جنوب غربی به سمت شمال شرقی شهر کشیده می‌شد و از محله اوجابن Ujabun می‌گذشت، مرز بین محلات نعمتی و حیدری را تعیین می‌نمود. محلاتی که در جنوب این خط واقع بودند (از جمله سبزه میدان) متعلق به حیدری‌ها بود و محلاتی که در

^۱ مازندران و استرایاد ص ۷۲

^۲ مطالعات جغرافیایی ص ۲۲۰

^۳ ده سفرنامه ص ۳۴۷

^۴ سفرنامه شمال ص ۹۹

^۵ سفارت نامه خوارزم ص ۲۱

^۶ سفرنامه بُهلر ص ۴۳

^۷ سفرنامه شمال ص ۸۳

^۸ سفرنامه استرایاد و مازندران و ... ص ۱۲۶

شمال آن قرار داشتند (مثل چهارشنبه پیش و آق رود) به نعمتی ها تعلق داشت. ساکنین محلات حیدری از تجار و طبقات مرفه بودند.

البته رونق تجاری بارفروش به گونه ای بود که تقریباً همه ساکنین به نوعی درگیر داد و ستد بوده اند. حتی اسامی محلات بارفروش بر این امر گواهی می دهد: شمشیرگر محله، زرگر محله، رودگر محله، ... و اصولاً بارفروش بلده ای پر محله بوده است. و این محله ها به گرد بازار اصلی تجمع داشته اند. بازاری به طول یک مایل که در جهت جنوبی - شمالی بارفروش امتداد یافته بود.^۱ بازاری مملو از جمعیت بارفروشان و پراز هیاهوی خریداران. و مقارن این هیاهوی ناسوتی، غوغایی ملکوتی در عالم جان پریا بود که خبر از صدور روح مقدسی می داد که بالمال مغبوط اهل ملکوت و محمود خداوند رب المللکوت گردید. مقدّر چنان بود که بارفروش را این افتخار ابدی نصیب آید که مهبط و موطن این جان پاک گردد. وجود بی مانندی که در میقات خود به عنوان محبوب ترین اصحاب قائم منظر، پرچمدار وقایع بزرگی گردید که "صفحات تاریخ ادیان الهیه را جلوه و فروغ بی پایان" بخشدید. از این رو بر حسب تقدیرات الهیه:

ستاره قلبوس از افق بارفروش، طالع گردید.

^۱ Society,politics ... p.19,20,22

۳. تولد و دوران صباوت جناب قدوس



در حدوود سنّة ۱۸۲۲ م^۱
يعني پنج سال پس از تولد
حضرت بهاءالله در طهران و
سه سال بعد از تولد حضرت
ربّ اعلیٰ در شیراز، قدوس
در شهر بارفروش از ولایت
مازندران دیده به جهان
گشود. نام ایشان، محمد علی

و تولدشان در محله‌ای با نام "چهارشنبه‌پیش" (منتهاً اليه رودخانه شرقی آق‌رود) از محلات نعمتی
بارفروش^۲ واقع گردید.^۳

^۱ مطابق تاریخ نبیل زرنده ۵۲ و GPB p.9 جناب قدوس در حین ایمان به حضرت باب (۱۸۴۴م) ۲۲ سال داشته‌اند. جناب فاضل مازندرانی نیز می‌نویست که "تولدش ... طبق روایت نبیل زرنده به سال ۱۲۳۸ هـ واقع شد." لذا معلوم است که مقصود از جناب نبیل زرنده از عدد ۲۲، سِن جناب قدوس به حساب قمری بوده است (۱۲۳۸=۱۸۲۲) و با توجه به آنکه سالهای قمری ۱۱ روز از سالهای شمسی و میلادی کوتاه‌تر است، می‌باشد تاریخ تقریبی تولد ایشان را مابین سال‌های ۱۸۲۲ و ۱۸۲۳ میلادی دانست و نگارنده نیز همین تاریخ را منظور داشته است. اما شریعتمدار کبیر (عالیم شیعی و حامی جناب قدوس) جناب قدوس را مسن تراز حضرت باب می‌داند و در کتاب خطی خود، اسرار الشهادة می‌نویسد: "وباب دوم بعد از وفات حضرت باب (جناب حاجی محمد علی پسر زراعت کار مازندرانی) که مقارب او بود در سن و صورت و قدری اسن ازوی بود." (ظهور الحق^۳ ص ۴۳۸) بالعکس مطابق کتاب ظهور الحق ج ۲ ص ۷۱ جناب قدوس در هنگام مراجعت از مراسم حج به بوشهر (صفر ۱۲۶۱ هـ) ۲۱ ساله بوده است.

^۲ Resurrection and renewal, P: 181 نظر دیگری دارد. وی معتقد است که منزل جناب قدوس در بخش حیدری بارفروش واقع بوده است.

^۳ ظهور الحق^۳ ص ۴۰۵ تاریخ آسود محمد رضا شهمرزادی ص ۵۸ و کاظم بیک (VII, 334, n.3) نیز محل تولد جناب قدوس را "چهارشنبه‌پیش" ضبط نموده‌اند. محله چهارشنبه‌پیش آکنون نیز در نزد اهالی با بل شناخته شده و مشهور است. در مورد پسوند "پیش" در چهارشنبه‌پیش در لغتنامه دهخدا (ج ۱۳ ص ۶۹۷) چنین آمده است: "مزید موخر آمکنه" مانند: آسیاب پیش. چهارشنبه‌پیش. دیاغ خانه پیش. بنا بر توضیح دهخدا، لفظ "پیش" پسوندی بوده که به انتهای نام مکان‌ها متصل می‌شده است. اما از جمله افرادی که در محله چهارشنبه‌پیش بارفروش می‌زیسته و بالطبع از همسایگان جناب قدوس بوده است می‌توان به ملا رضا شاه بابی اشاره نمود که از واقعه قلعه شیخ طبرسی جان سالم بدر برد لیکن بعداً در بارفروش به شهادت رسید. (ظهور الحق^۳ ص ۴۴۵ و ۴۴۶)

از نام و نشان مادر ایشان اطلاعی در دست نیست؛ آنقدر می‌دانیم که نسبت‌شان به حضرت امام حسن مجتبی (نوه پیامبر اسلام) می‌رسید و بدین لحاظ و از طرف مادر، جناب محمد علی از سادات حسنی، محسوب می‌شدند.^۱ پدر آن بزرگوار، محمد صالح^۲، مردی کشاورز و بی‌سواد بود و چون به زراعت باقلاً مشغول بود، نزد اهالی به محمد صالح باکله کار معروف بود.^۳ شواهد تاریخی در مجموع نشان می‌دهد که خانواده جناب محمد علی بارفروشی، تنگدست و بی‌بصاعت بوده‌اند. آن جناب در یکی از نامه‌های خویش، بستگان خود را "فقرا و بی‌بصاعت" می‌نامد.^۴ و بر روی انگشتتری که از ایشان باز مانده است^۵، این آیه قرآنیه ملاحظه می‌شود: "اگر مرا از حیث ثروت و فرزند کمتر از خود می‌بینی"^۶ که ممکن است دلالت بر تنگدستی ایشان داشته باشد.

^۱ تاریخ نبیل زرندي ص ۵۲

^۲ ظهور الحق ۳ ص ۴۰۵ و کتاب حضرت اعلیٰ ص ۱۱ شریعتمدار کبیر نیز در اسرار الشهادة نام ایشان را "محمد صالح" ضبط نموده است. (ظهور الحق ۳ ص ۴۳۹ پا) در نقطه الكاف ص ۱۹۹ نام ایشان "آقا صالح" ذکر گردیده است. عباس امانت نیز نام ایشان را "آقا صالح" ضبط نموده است. Resurrection and renewal p:181 اماً مطابق کواكب الدریه ص ۴۲ ایشان فرزند ارشد "حاج ملا مهدی بارفروش" بوده‌اند، که آشکارا غلط است.

^۳ بنابرایت جناب دکتر عطائیان از مطلعین قائم‌شهر - باکله در نهجه مازندرانی همان باقلاً است. عباس امانت، به نقل از کتاب نقطه الكاف(ص ۱۹۹) ایشان را کشاورزی "شالی کار" rice cultivator معرفی می‌کند: p:179 در حالی که در نقطه الكاف(ص ۱۹۹) ایشان تنها با عنوان "آقا صالح نامی... زارع" یاد می‌شود و ذکری از شالیکار بودن مشاریه نیست.

^۴ ظهور الحق ۳ ص ۴۱۳

^۵ درباره این انگشت‌جناب ذکر الله حادم در کتاب بیاد محبوب چنین موقوت نموده‌اند:

"افنان سدرة مبارکه رفیع والد هیکل مبارک ... اثر نفیسی در دارالآثار باقی گذارده‌اند و آن ورقه‌ای است به خط ایشان که جوف آن انگشت نفیس نقره جناب قدوس قرار دارد. محتوای این عبارت: "این انگشت فیروزه را حضرت عبدالبهاء روحی لجمانه الفداء روزی به این عبد عنایت فرمودند. در ماه رمضان ۱۳۲۶ (اکتبر ۱۹۰۷) متعلق به جناب قدوس است محفوظ نگاه دارو و به نور دیده خویش شوقي افندي بسپار. رمضان المبارک ۱۳۵۰ ميرزا هادي" (ژانويه ۱۹۳۲) ... موقعی که این عبد مستمند آن تخفه ثمین را در محفظه آثار ... زیارت نمود و هیکل اطهر عصر همان روز از نحوه زیارت این عبد از آثار مقضسه استفسار فرمودند و این عبد فخر و مباحثات خویش را در ازای زیارت آثار مبارکه و یادگار نفیس جناب قدوس و بیان مبارک حضرت عبدالبهاء معرض داشت؛ با وجه بسیم و کمال لطف و عنایت فرمودند "خیلی نفیس است. این عنایتی مبارک است." (اننه) به یاد محبوب ص ۳۱-۳۲ و جناب فاضل مازندرانی چنین اشاره نموده‌اند و اما آثار قتوسیه ... به خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستادند ... و در آن میان خاتمی دیده شد که به نگیش این آیه از قرآن "ان ترن اانا اقل منک ملا و ولدا" نقش یافت" ظهور الحق ج ۳ ص ۴۲۶

^۶ سوره کهف آیه ۳۹: "وان ترن اانا اقل منک ملا و ولدا". بنا به گزارش نبیل زرندي ص ۱۱۳ وقتی جناب محمد علی بارفروشی پس از بازگشت از سفر حج به شیراز وارد شده و در دارالحکومه احضار گردید "لباس مرتب و منظمی در برداشت". در "تاریخ القدس" ص ۵۷ مضبوط است که جناب قدوس با "کلاهی کهنه، کفش مندرس و لباسی مستعمل" وارد کرمان شد. عباس امانت نیز پدر جناب قدوس و مسونین ایشان را فقیر و تهینست می‌داند: Resurrection and renewal p:181 ولی عبدالحسین آیتی در کواكب الدریه (ص ۴۲) مدعی است که پدر جناب قدوس از متممین بارفروش بوده است و این اکعا با خانه نسبتاً مجلل و بزرگی که در محله چهارشنبه پیش باشیل واقع است و "خادمین سابق" بابل، به آن حضرت منسوب می‌نمایند، سازگاری دارد. با این حال، دو تصویر از خانه پدری جناب قدوس که حضرت ولی امر الله در ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرندي (The Dawn Breakers) گراور نموده‌اند، نمایانگر خانه ای محرفو روستایی است که با شواهد تاریخی موافقت دارد. (همین تصاویر در ص ۱۳۹ تاریخ نبیل زرندي، انتشارات مرآت؛ دیده می‌شود). برخی از دوستان مازندران نیز خانه دیگری در همان محله چهارشنبه پیش را به جناب قدوس منسوب می‌نمایند که به تصویر مندرج در The Dawn Breakers شباخت دارد.

جناب محمدعلی، طفلى خوش سيما و دوست داشتني بودند و در عين حال در همان سنين اوليه، آثار هوشمندي و پرهيزگاري از وجود ايشان نمایان گردید.^۱ چنان که رسم آن دوران بود، آقا محمد صالح، پدر جناب قدوس ايشان را به تحصيل مقدمات علوم ديني مألف نمود.^۲ مطابق كتاب ظهرور الحق آن جناب در بارفروش و



ساري به تحصيلات مقدماتي پرداخت.^۳ از اين که محمدعلی در مكتب کدام شخص و در کدامين مدرسه تحصيل نمود، اطلاع دقیق و مبسوطي در دست نیست. بنا بر روايتى، ايشان در صغرسن در نزد حاج ملا محمدعلی، مجتهد مازندراني، تلمذ نموده‌اند.^۴ به طورکلي، بارفروش در آن روزگار دو مدرسه صاحب نام داشته است. يكى مدرسه صدر در محله پنجشنبه بازار و ديگري مدرسه کاظم‌بيك در محله حمام‌سر.^۵ مدرسه صدر در سال ۱۲۲۱هـ.ق به هزينه ميرزا محمد شفيع صدر اعظم تأسيس شد. ناصرالدين شاه که در ۱۲۸۰هـ.ق از بارفروش ديدن کرد در باره مدرسه صدر مى‌نويسد: "مدرسه‌اي به نظرم آمد بسيار عالي از بنهاي ميرزا شفيع صدر اعظم مرحوم. مدرسه آباد طلبه‌نشين داير. درخت نارنج بسيار داشت."^۶

ژوبر در سفرنامه خود (۱۸۰۶م) ضمن اشاره به مدرسه صدر، وضعیت تحصیل در ايران آن زمان را چنین توصیف می‌نماید: "چند تن از اربابان مازندران و به ویژه صدر اعظم ميرزا شفيع در بارفروش چندین آموزشگاه ساخته‌اند. اين آموزشگاه‌ها در ايران کم نیستند و به طورکلي آموزش در ايران خيلي همگانی تراز تركیه است. در هر دهکده کوچکی، کسی را می‌توان پیدا کرد که سواد خواندن و نوشتن را داشته باشد."^۷ مدرسه ديگر يعني کاظم‌بيك قدمت بيشتری است و در سال ۱۰۹۲هـ.ق ساخته شد. اين مدرسه در کنار مهم‌ترین مسجد بارفروش يعني مسجد کاظم‌بيك واقع بود و مسجد يادشده کانون مجتهدین محل

^۱ ظهرور الحق ۳ ص ۴۰۶

^۲ کواكب الدریه ج ۱ ص ۴۲

^۳ ظهرور الحق ۳ ص ۴۰۶

^۴ ملا محمدعلی بارفروشی ... که در صغرسن خدمتگزار دولتخانه عاليجتاب ... حاجي محمدعلی بن حاجي يحيى مازندراني مغفور بود ... "روضه الصفاء" ص ۳۳۵ و تاریخ مسعودی ۱ ص ۵۳ و احراق الحق ص ۳۰۶ با. اما به نوشته عباس امامت، جناب قدوس در کودکی خادم منزل شریعت‌دار کبیر بوده‌اند.

Resurrection and renewal p: 182

^۵ تاریخ تبرستان بعد از اسلام

^۶ دانشنامه جهان اسلام حرف ب جزء اول ص ۸۷

^۷ مسافرت در ارمستان و ايران ص ۳۵۲

در مراسم خاص بود.^۱ ذکر این نکته در این مقام، مناسبت دارد که در آن احیان، اکثر مدارس معتبر ایران در جنب مساجد دائیر بوده و محصلین (و به اصطلاح آن دوره، طلاب) در حجره‌هایی که مجاور محل تحصیلشان بود، اقامت داشتند. بدین واسطه، مسجد هم عبادتگاه بود و هم مکتب و هم میعادگاه اصحاب علم و اجتهاد. موضوع دیگری که در باره مسجد کاظم بیک خصوصاً قابل توجه و تأمل است؛ آن که در همین مکان، بزرگترین حامی جناب قدوس در واقع قلعه طبرسی، حاجی ملامحمد حمزه، معروف به شریعتمدار بزرگ، اقامه نماز می‌کرد^۲ و مجلس ععظ و خطابه داشت. استقبال از محضر او چنان بود که در اوقات نماز، خصوصاً در سه ماهه رجب و شعبان و رمضان به قدری مملو از نمازگزاران بوده که صفوی در خارج، حتی در حجره‌های فرقانی و تحتانی بسته می‌گشت.^۳

شریعتمدار کبیر (۱۲۸۳)

۱۱۹۶ هـ (ق) از شاگردان و پیروان

جناب شیخ احمد

احسائی (۱۱۶۶ هـ ۱۲۴۱ ق)

بود و مشرب شیخی داشت.^۴ بنا

بر بعضی شواهد موجود، جناب

شیخ احمد وی را مأمور فرمود که

پس از اتمام تحصیل در کربلا به

موطن خود در بارفروش بازگردد



و بساط تدریس آثار شیخ (از جمله شرح العرشیه^۵) را در آنجا بگستراند. شریعتمدار نیز چنین نمود و پس از مراجعت به بارفروش، در مدرسه کاظم بیک به تدریس آثار جناب شیخ احمد مشغول گشت.^۶ آثار مکتوب شریعتمدار کبیر، چنان که کمی دیرتر خواهیم نوشت؛ حاکی از آشنائی نزدیک او با جناب

^۱ سفرنامه ملگونوف ص ۱۱۱

^۲ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۵ برای آشنائی با شرح احوال شریعتمدار کبیر رجوع فرمائید به کتاب ظهور الحق ج ۳ ص ۴۳۴ به بعد و برای اطلاع از احوال منسویین و بازماندگان ایشان به کتاب ظهور الحق ج ۸ قسمت دوم ص ۸۲۲ به بعد و نیز مقاله جناب مؤذن مومن با عنوان :

Iran: Provinces of Mázandarán 1994 and Gurgán 1994 بر اساس نوشته جناب مومن، پس از شریعتمدار کبیر نیز پسر و نوه او، که جانشینیش شدند از احتجاء حمایت نمودند و پسر دیگر شیخ عبدالکریم و داماد او شیخ محمد تقی مؤبدالاسلام در دوره حضرت عبدالبهاء در سلک مومنین به آئین بهائی درآمدند.

^۳ همانجا ص ۴۳۵ و ۴۳۶

^۴ همانجا ص ۴۳۵

^۵ عرشیه نام کتابی از ملاصدرا (۱۵۷۱ تا ۱۶۴۰ م) فیلسوف شهیر ایرانی است که شیخ احمد احسانی شرحی انتقادی با عنوان "شرح العرشیه" برای آن نگاشت و معتقدات بدیع خود را در ضمن شرح مطالب، مندرج ساخت.

^۶ باییگری و شیخیگری ص ۵۴

قدّوس است. همچنین رفتار ارزنده او با ایشان، در مراحل مختلف زندگی آن حضرت، چنان که به جای خود بازخواهیم گفت، از محبت و احترام عمیق او به جناب قدّوس خبر می‌دهد. همه این‌ها به ما جرأت می‌دهد که مدعی گردیم جناب قدّوس محتملاً در کودکی از شاگردان ایشان بوده‌اند^۱ و در همان مدرسه کاظم‌بیک ضمن تلمذ در نزد شریعتمدار کثیر، با آثار جناب شیخ احمد آشنا شده، بذر محبت مکتب و عقاید شیخیه در قلب ایشان کاشته شده است.^۲ شریعتمدار خود در کتاب اسرار الشهادة در وصف جناب قدّوس می‌نویسد:

"و باب دوم بعد از وی (حضرت باب) جناب حاجی محمد علی پسر زراعت کار مازندرانی که مُقارب او بود در سن و صورت و قدری آسن (مسن‌تر) از وی بود.^۳ به ملازمت او همسفر بود راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً. مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی و حاشیه به همان صورت و سیرت."^۴

اما در همین مسجد کاظم‌بیک بود که جناب طاهره (پس از واقعه بدشت و ورود به بارفروش) ایراد خطابه فرموده و جناب شریعتمدار از بیانات ایشان تمجید نمود.^۵ سالها بعد در همین مدرسه جناب فاضل مازندرانی نیز (تا حدود بیست سالگی) نزد شیخ اسماعیل ابن‌الحداد تلمذ نمود. شیخ اسماعیل هم از شاگردان شریعتمدار کثیر و پیروان شیخ احمد احسائی بود^۶ و در همین مسجد (سالها بعد از شهادت جناب قدّوس) برادر^۷ جناب قدّوس (محمد صادق) فریضه نماز به جای می‌آوردند.^۸ شاید با این تفاصیل بتوان گفت که مدرسه کاظم‌بیک شعبه‌ای از مکتب شیخیه در بارفروش بود.اما غیر از دو مدرسه یاد شده، در بارفروش مدرسه میرزا زکی نیز وجود داشت که عاقبت مدفن جناب قدّوس واقع گردید. این مدرسه در دوره کوتاه حیات جناب قدّوس دایر بود و سالیان پس از شهادت ایشان نیز معمور و مورد استفاده طلاب بود^۹ و نوشته کتاب "نقطة الكاف" و "تاریخ جدید" که این مکان را در دوره حیات جناب قدّوس "مدرسه خرابه" و یا در حال خراب شدن، ذکر می‌کند، مورد تردید است.^{۱۰} سال بعد از شهادت

^۱ عباس امانت نیز ایشان را از شاگردان شریعتمدار کثیر دانسته است: Resurrection and renewal p:101

^۲ بنابر جزء یکم کواکب الدریه جناب قدّوس و پدرش محمد صالح از ارادت کیشان شیخ احمد بوده‌اند. به نوشته عباس امانت، جناب قدّوس در کودکی خادم منزل شریعتمدار کثیر بوده‌اند. Resurrection and renewal p:182

^۳ در حقیقت، جناب قدّوس حدوداً سه سال از حضرت باب کوچکتر بودند.

^۴ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۸ با

^۵ ظهور الحق ۳ ص ۳۲۶ و ۴۳۶

^۶ ظهور الحق ج ۸ قسمت دوم ص ۸۲۶

^۷ محمد صادق از همسر دوم پدر جناب قدّوس بود.

^۸ همانجا ص ۸۲۳

^۹ همانجا ص ۴۴۶ و شهر بابل ص ۱۱۷ و بابل (شهر زیبای مازندران) ص ۸۹

^{۱۰} تاریخ جدید (نسخه ادوارد براون ص ۱۱۱ و نیز نقطه الكاف ص ۱۹۸ برخلاف این دو، ظهور الحق ج ۳ ص ۴۴۶ نقل می‌نماید که در همان سال‌ها شیخ محمد حسن شیخ کثیر در میرزا زکی مشغول تحصیل بوده است.

حضرت قدّوس یعنی در حدود ۱۲۷۴ ه.ق جناب ملا علیجان ماهفروزکی در همین مدرسه تحصیل نموده‌اند و اعتبار این مدرسه به حدّی رسید که جهت تکمیل مدارج تحصیلی از ساری به این مدرسه می‌آمدند.^۱

اماً مدارس ساری را ملگونوف در حدود سال‌های (۱۸۵۸-۶۰ م) چهارده باب احتساب نمود^۲ که شاید بنام ترین آنها، مدرسه سلیمان خان بود. در همین مدرسه جناب ملا علیجان در حدود سنه ۱۲۷۴ ه.ق نزد آقا شیخ جعفر مجتهد تلمذ نمود.^۳ باری در سال ۱۸۳۲ م وقتی که جناب قدّوس ۱۰ ساله بودند، شهر بارفروش طاعون مهیبی را به خود دید و در اثر این بیماری مهلك درصد عمله‌ای از جمعیت شهر تلف گشتند.^۴ جیمز بیلی فریزر بازگان و جهانگرد انگلیسی که برای بار دوم در سال ۱۸۳۳ م به بارفروش سفر نموده بود، می‌نویسد که: "هر بار سراغ یکی از آشنايان قدیم را می‌گرفت به او می‌گفتند که "آه او مُرده است، طاعون او را بُرده است"^۵ دو سال بعد از این حادثه، جناب قدّوس در حالی که نوجوانی دوازده ساله بودند، از وطن مأْلوف برای ادامه تحصیل به شهر مشهد نقل مکان فرمودند.

^۱ مجامع تحقیق ۲ ص ۲۵۴ و ۲۵۵

^۲ سفرنامه ملگونوف ص ۱۰۱

^۳ مجامع تحقیق ۲ ص ۲۵۴ و تاریخ دوهزار ساله ساری ص ۳۳۶

^۴ اقتصاد ایران در قرن نوزدهم ص ۲۳۵

^۵ بابل شهر بهار نازنچ ص ۱۷۱ به نوشته مولف بستان السیاحة "در سال ۱۲۴۷ ق قریب سی هزار کس از ولایت طبرستان به مرض طاعون طریق عدم پیمودند".

بابل (شهر زیبای مازندران) ص ۸۰

۴. مدرسهٔ میرزا جعفر

جناب قدّوس پس از ترک بارفروش به مشهد وارد و در مدرسهٔ میرزا جعفر^۱ که مجاور صحن حرم مبارک حضرت رضا بود، مشغول به تحصیل شدند. گفتنی است که این موضوع، یعنی مهاجرت از بارفروش به مشهد جهت ادامه تحصیل، در نزد علمای بارفروش در آن دوران، یک رویهٔ مرسوم و معمول بود و تا دورهٔ اخیر نیز برقرار بوده است.^۲ اما در میان مدارس دینی مشهد، مدرسهٔ میرزا جعفر اعتبار ممتاز داشت. در تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان دربارهٔ آن چنین آمده است: "از زیر طاق‌های طرف شمال شرقی صحن داخل مدرسهٔ میرزا جعفر می‌شوند و این مدرسهٔ بهترین بنا و مدارس مشهد است".^۳ و در راهنمای خراسان این گونه نقل شده است که:



"مدرسهٔ میرزا جعفر دارای کاشی‌های معرق و سیک معماری بسیار ممتاز و جالب است و بزرگ‌ترین مدرسه مشهد محسوب می‌شود. بانی آن میرزا جعفر نامی بوده است که می‌گویند در هند خدمتکار هندیان بوده است. پس از مرگ ارباب

اموال او را حراج می‌کنند و صندوق کنه‌ای را بی آنکه از درون آن اطلاعی داشته باشند به حراج می‌گذارند. میرزا جعفر که از جواهرات و نفایس صندوق مطلع بوده است. آنرا به اندک بهایی می‌خرد و

^۱ کشف الغطاء ص ۲۲۷ پا، تاریخ نبیل زرندی ص ۵۲ پا. سال‌ها بعد در همین مدرسه، جناب شیخ علی اکبر قوچانی (که شرح حیاتشان در کتاب مصابیح هدایت

^۲ ج ۲، مندرج است) تدریس می‌نمود. مصابیح هدایت ۲ ص ۳۹۴

^۳ فی المثل آیت الله کوهستانی مازندرانی (وفات: ۱۳۵۱ ه.ش) فرزند شیخ مهدی، پس از اتمام تحصیلات در بارفروش راهی مدرسهٔ میرزا جعفر شد.

^۴ تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان ص ۱۷۶

از آن سرمایه‌ای می‌سازد و به تجارت می‌پردازد. پس از بیست سال قصد ترک هندوستان می‌کند و از قسمتی از اموال او این مدرسه بزرگ ساخته می‌شود و موقافات بسیاری بر آن اختصاص داده می‌شود.^۱

در همین مدرسه جناب ملاحسین، چند سال قبل از ورود جناب قدوس تحصیل علوم رسم نموده بودند^۲ و به ظن قوی، جناب ملا علی بسطامی هم در همین محل، رسم دانش آموخته بودند. عبارت ذیل از مقاله جناب طاهره درباره جناب بسطامی گواه این مدعای است: "و قد کان فی اوّل تحصیله فی جوار مولاہ ثامن الائمه".^۳ (در ابتدای تحصیلش، مجاور مرقد امام هشتم بود). علیهذا جناب قدوس، جناب ملاحسین و جناب ملا علی بسطامی در فواصل مختلف زمانی در مدرسه میرزا جعفر تحصیل نموده‌اند و به اعتباری سه حواری ممتاز حضرت باب هم‌مدرسه‌ای بوده‌اند. بررسی و تطبیق شواهد تاریخی نشان می‌دهد که جناب ملاحسین و جناب ملا علی بسطامی در مشهد با تعالیم شیخ احسائی و سید رشتی آشنا گشته و آنگاه رهسپار دیار کربلا شدند. واسطه این آشنائی یکی از علمای شیعیه بود.^۴ به طور مشابه، احتمال می‌رود همین عالم شیخی - که نام او بر ما مجھول مانده - رهنمای قدوس به مکتب سید بوده است. عالم مذکور و شریعتمدار کبیر در بارفروش همچون مصابیحی بودند که طریق وصول جناب قدوس را به مکتب شیعیه منور نمودند. به نظر می‌آید که امثال ایشان در نقاط مختلف ایران، مأمور و مشتاق بوده‌اند که جوانان مستعد و نواندیش را شناسایی نموده و پس از ارائه تعلیمات و دروس لازمه و ایجاد آمادگی، آنان را روانه مکتب شیخ احمد در کربلا نمایند.

از سوی دیگر در اثر مجاورت مدرسه میرزا جعفر و آرامگاه هشتمین امام، طبیعی است که تصور کنیم جناب قدوس هر روزه زائر و طائف آن مکان مقدس بوده و بسا سحرگاهان که از بستر راحت برخاسته و به آن مقام متبرک پناه برده و به دعا و مناجات پرداخته باشند و زمینه روحانی خود را برای زمان ظهور موعود، آماده و مهیا نموده باشند. به هر ترتیب در همین دوران تحصیل در مدرسه میرزا جعفر بود که پدر ایشان، آقا محمد صالح از دنیا چشم فرو بست و قصد آشیان بقا نمود.^۵ مدتی بعد در حالی که جناب

^۱ راهنمای خراسان ص ۱۲۴ و ۱۲۵

^۲ ظهور الحق ۳ ص ۱۱۳

^۳ همانجا ص ۵۲۶

^۴ همانجا ص ۱۰۶ و ۱۱۳

^۵ کشف الغطاء ص ۲۲۷ با و p:72 The Dawn Breakers بر طبق نوشته جناب بالیوزی، جناب قدوس نوجوان بودند که پدرشان وفات نمود حضرت اعلیٰ ص ۱۱

اما مطابق کتاب ظهور الحق ج ۳ ص ۴۲۱ و کتاب نقطه‌الكاف ص ۲۰۰ وفات پدر جناب قدوس بعد از شهادت ایشان بوده است. اما به عقیده نویسنده، وفات ایشان در زمان حیات جناب قدوس بوده است. چه که طبق ترجمه انگلیسی حضرت ولی امر الله از تاریخ نبیل زرنده، جناب ملاحسین پس از مراجعت از ماکو. به بارفروش وارد شدند و جناب قدوس در آن ایام در "منزل پدری" زندگی می‌نمودند و کاربرد عبارت "منزل پدری" به جای "منزل پدر" حاکی از درزگشتن پدر جناب

ملا محمد علی بارفروشی هیجده ساله بودند به نیت حضور در محضر سید کاظم رشتی، به شطر عراق توجه نموده، راهی کربلا شدند.^۱

قدوّس پیش از آن تاریخ است. عین ترجمه مبارک چنین است: "Quddús was at that time living in Barfurúshin the home which had originally belonged to his own father" The Dawn Breakers p: 167

^۱ ظهور الحق ۳ ص ۴۰۶

۵. مکتب سید کاظم

به استناد تاریخ نبیل زرندی قدّوس در سالهای اخیر حیات سید کاظم در محضر درس او حاضر شد.^۱ سید کاظم رشتی (۱۲۱۲ تا ۱۲۵۹ ه.ق) شاگرد ممتاز عالم بزرگ مسلمان، جناب شیخ احمد احسائی بود. شیخ احمد، از علمای دگراندیشی بود که نظرات جدیدی در خصوص برخی از بنیادی‌ترین مفاهیم اسلامی (مثل: معاد، معراج، امامت، ...) اظهار داشت. یکی از انقلابی‌ترین آموزه‌های شیخ، اعتقاد به رکن "بابیت" بود. وی معتقد بود که لازم است که در هر زمان شخصی به عنوان باب (=در) در میان امام غائب و مردم وجود داشته باشد. اعتقاد به رکن بایت در حقیقت، موضوع "غیبت کبری" و عدم دسترسی به امام منتظر را شدیداً به چالش می‌کشید. همین مسئله کافی بود تا مخالفت بسیاری از علماء و مجتهدین بنیادگرا را به دنبال بیاورد. بدین ترتیب بسیاری از تنگ نظران متعصب، در صدد اطفاء این تفکر نوین برآمدند. اما همان طور که تاریخ اندیشه بارها نشان داده است، هرجا که صدای طبل تکفیر بلند می‌گردد، می‌بایست تولد اندیشه ای نو را سراغ گرفت. به همین لحاظ مبارزه گسترده علماء با چون نظریه شالوده شکنانه‌ای، توجه محدودی از علمای نواندیش را نیز به خود جلب نمود. و آنان که چون محمدعلی بارفروشی، ملاحسن بشروئی و ملاعلی بسطامی، عقاید موجود وستی را مطلوب نمی‌یافتدند، در جستجوی تفکری جدید به

مکتب شیخیه راه بُردند.

از سوی دیگر اعتقاد به بابیت
راه را برای ظهور قائم منتظر
هموار می‌نمود. اگرچه ادعای
مستقیم قائمیت می‌توانست
مخالفت بسیار شدیدی را در
میان علماء و مردم ایجاد نماید



^۱ تاریخ نبیل زرندی ص ۵۲

اما ادعای بابیت می‌توانست زمینه را به نحو ملایم‌تری به جهت تحقق مرحله بعدی (اعلان قائمیت) مهیاً گرداند. شیخ احمد و سید کاظم، در میانه قرن سیزدهم هجری، بر اساس آیات قرآنی و روایات اسلامی به خوبی دریافته بودند که زمان ظهور موعود بسیار نزدیک است. از همین رو، آموزه‌های آخرالزمانی را سرلوحة آموزش خود در مکتب شیخیه قرار داده بودند.^۱

از این رو، جای تعجب نیست که ملاحظه می‌کنیم بخش چشمگیری از نخستین پیروان آئین بابی، دانش آموختگان مکتب سید کاظم رشتی بوده‌اند. در چنین فضایی بود که محمد علی بارفروشی (قدوس) به دنبال کشف حقیقت، به مکتب سید وارد شد... در این مکتب، قدوس از جمله جوانترین شاگردان بود و به همین جهت (محض خصوص و ملاحظه حرمت آکابر) از همه دیرتر وارد می‌شد و در مجلس درس، پائین تراز همه می‌نشست و زودتر از همه از کلاس خارج می‌شد. با این وصف، در مکتب سید، قدوس سرآمد همگان بود و به خاطر متانت و آرامش و رفتار فروتناهای که داشت از سایرین ممتاز بود.^۲



در همان روزها، جناب سید غالباً در اشارت بدیشان بود که می‌فرمود: "در میان شما اشخاصی هستند که هر چند ساكت و آرام هستند و در صفات آخري می‌نشينند، ولی در نزد خداوند به قدری مقربند که من آرزو دارم از خادمين آنها محسوب شوم."^۳ بر حسب توضیح مورخ فنا ناپذیر امرمبارک، نبیل زرندی، این فرمایش سید اشاره به قدوس بود که با وجود جوانی، با رشادت و ایمانی تسخیر ناپذیرگوی سبقت را از دیگر عشاق حضرت باب ریود^۴ و مصدق این حدیث شریف بود که فرموده من طلبی و جدنی و من تقدم الى شبراً تقدّمت اليه باعاً و من احبّني احبّته و من احبّته قتلته و من قتلته فَعَلَى دِيْتِه.^۵ (کسی که مرا طلب نماید، می‌یابد مرا. کسی که واجبی به سمت من بیاید، به قدر باعی^۶ به او نزدیک گردم و آن که دوستم بدارد دوستش خواهم داشت و هر که را دوست بدارم قربانی خواهم ساخت و آن که را قربانی نمایم، دیه‌اش بر عهده من خواهد بود.)

^۱ تاریخ جدیدص ۳۹ به نقل شخصی عارف می‌نویسد: "سید اعلی الله مقامه از دو سه سال اواخر ایام، ذکر درس و منبر خود را منحصر فرموده بودند به ذکر حجت موعود و ذکر علامات ظهور و شرح آنها و ذکر اوصاف صاحب امر...".

^۲ The Dawn Breakers P73

^۳ تاریخ نبیل زرندی ص ۵۲

^۴ همانجا

^۵ همانجا

^۶ باع: فاصله میان انگشت وسط دست راست تا انگشت وسط دست چپ، در حالتی که دست‌ها کاملاً گشوده باشد.

اماً کربلا، جائی که شاگردان سید گرد هم آمده بودند، سرزمین مقدس شیعیان است که در قلب آن آرامگاه سومین امام، یعنی حضرت امام حسین (سیدالشهداء) واقع شده است. شگفتانه که نهال نواندیشی دینی عاقبت در سرزمینی روئید که صدھا سال قبل توسط خون نوہ گرامی پیامبر آبیاری شده بود! درین امامان معصوم شیعه، حضرت حسین بن علی، مقام ممتازی را داراست. او همان کسی است که در دشت کربلا به کمال پایمردی در مقابل سپاهیان ظلم ایستادگی فرمود و به نهایت مظلومیت به شهادت رسید. به علاوه بر اساس آموزه‌های جناب شیخ احمد احسائی (معلم جناب سید کاظم رشتی) و بنا بر برخی از روایات معتبر اسلامی، حضرت امام حسین، دوباره به دنبال قائم موعود ظاهر می‌گردد و رجعت ایشان، دومین ظهوری است که در آخر الزمان واقع می‌شود: "الحسینُ عليه السلام يَخْرُجُ عَلَى أَثْرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ".^۱ (حسین به دنبال قائم ظاهر می‌شود.)

پُر واضح است که با این اعتقاد، آرامگاه سیدالشهداء برای شاگردان مکتب سید کاظم از تقدّس و حرمت ویژه‌ای برخوردار بود. خود جناب سید کاظم، هر روز قبل از حضور در مکتب به زیارت آن مرقد می‌شافت. بدیهی است که بتوانیم همین رویه را در مورد جناب قدوس صادق بدانیم. تعلق و تعشق جناب قدوس به کربلا و مرقد سیدالشهداء از عبارات نامه‌ای که پس از مراجعت به بارفروش نگاشته اند، به خوبی پیداست: "... از وقتی که به سن دوازده سالگی بودم که اراده مُشرّف شدن به آن ارض اقدس، روحی و روح کل مَنْ فِي مُلْكُوتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ فَدَا لِلْجَسِدِ الْمَدْفُونِ فِيهَا كَرْدَمْ تَحْال... هرگز اراده مراجعت نداشتم." (انتهی)^۲ در همین آرامگاه مقدس بود که احتمالاً جناب قدوس با جوانی آشنا گشت که در نهایت تصریع به زیارت مرقد سیدالشهداء می‌پرداخت و نحوه توجّه و فروتنی او در هین زیارت، نظر همگان را به خود جلب می‌نمود.^۳ این جوان روحانی، کسی نبود مگر سید علی محمد شیرازی. جوانی که چند ماه بعد مدعی بایت شد و اکنون، میلیون‌ها بهائی در سراسر عالم او را حضرت باب می‌نامند. اسناد تاریخی‌ای موجود است که نشان می‌دهد، حضرت باب در طی اقامت هفت ماهه خود در کربلا، بارها در مکتب جناب سید کاظم حاضر شده اند^۴ و بدین ترتیب شکی نمی‌ماند که آن حضرت در کربلا با قدوس به دفعات ملاقات نموده‌اند.

^۱ کتاب الرجعة ص ۱۹۸

^۲ ظهور الحق ۳ ص ۴۱۳

^۳ حضرت باب از بهار تا پاییز سال ۱۸۴۱ به مدت هفت ماه در کربلا بوده اند. Studies in babi ... p.15 در کتاب ظهور الحق ج ۲ ص ۳۸ چنین مسطرون: "و

چون باب را در ایام کربلا ملاقات کرده بود؛ در این وقت از راه صفا باطن بی به مقصود برد."

^۴ مطابق رساله ابن کربلائی، حضرت باب هر دو سه روز یک مرتبه در مکتب سید کاظم حاضر می‌شده‌اند: ظهور الحق ۳ ص ۵۲۹ و مطابق نظر میرزا هادی نهری،

حضرت باب غالباً در آن مکتب حاضر می‌گشته‌اند. Memories and letters ... p.10

باری حضور جناب قدوس در مکتب سید کاظم، موجب آشناei و انس و الفت وسیع تر و عمیق تر ایشان با آموزه های نوین شیخ احمد احسائی گردید. در آثاری که از جناب قدوس بر جای مانده، به خوبی می توان انعکاس تفکرات شیخ و سید را ملاحظه نمود. سید کاظم رشتی، آنچه که در توان داشت به کار بُرد تا شاگردان خود را مهیّای پذیرش قریب الوقوع ظهور موعود نماید. وی بدیشان آموخته بود که هر چه زندگانی او به پایان نزدیک تر می شود، به همان اندازه، عالم به لحظه موعود نزدیک تر می شود. سرانجام آخرین سال زندگانی سید کاظم فرا رسید. او در طی سفر به کاظمی، آخرین وصایای خود را به شاگردانش توصیه فرمود. سفارش استاد این بود: او را بیابید!

قدوس نیز در این سفر همراه بود^۱ و آخرین کلمات معلم گرانقدر را به گوش خود شنید. سید کاظم در روز ۹ ذی حجه (آخرین ماه سال ۱۲۵۹ قمری - ژانویه ۱۸۴۴ م) و در فاصله بیست روز تا شروع "سنّتین"^۲ (۱۲۶۰ ه.ق) در کمال آرامش، جان به جان آفرین تسلیم نمود. بدین ترتیب ستاره صبحگاهی ناپدید گشت و لحظه پدیدار شدن خورشید در سپیده دمان فرا رسید. پس از وفات جناب سید کاظم، قدوس نیز به مانند برخی از شاگردان سید کاظم، مدتی در مسجد کوفه معتکف گشت^۳ در "تاریخ جدید" به نقل از شخصی عارف چنین آمده است:

"... پس از چندی (پس از رحلت سید کاظم) ... به مسجد کوفه رفت و معتکف شدم و در اینجا جناب... ملاحسن بشروئی و ملا علی بسطامی و حاجی ملا محمدعلی بارفوشه و... دیدم که اعتکاف نموده و به قسم غریبی مشغول ریاضات شaque بودند که ماقوّش متّصور نبود..."^۴ پس از این دوره

^۱ ظهور الحق ج ۳ ص ۵۰۸ جناب طاهره در این مقاله ضمن اشاره به سفر آخر سید کاظم پیش از وفات، می نویسد: "وسائلی زیارة موالیه و ائمه سادات الامة ومصابيح الظلمة و كان عنده من اصحابه ... ملاحسن گوهر و میرزا محیط الكرمانی و ... و آخوند ملام محمدعلی مازندرانی (جناب قدوس) و ... و كان يظهر منه (جناب سید کاظم) صلی الله علیه فی کل منزل من المنازل ما ینبئ عن غیته و ارتحاله ..."

^۲ "ستین" در عربی معادل با عدد شصت است و اشاره به این حدیث از حضرت صادق است که فرمود: قائم موعود امش را در سنّتین (سال شصت) ظاهر می گرداند.

^۳ به نظر دنیس مکایون، قدوس نیز در مسجد کوفه اعتکاف نمود:
Studies in babi ... p.17

^۴ تاریخ جدید (نسخه ادوارد براون ص ۴۰)

اعتكاف، ملاحسین و دیگر شاگردان جناب سید راهی جنوب ایران شدند و جناب قدوس، به سوی زادگاه خود، بارفروش ایران شمال رهسپار شد.

۶. بازگشت به بارفروش

جناب محمد علی بارفروشی، پس از سال‌ها دوری از وطن، در اوائل سال ۱۲۶۰ ه.ق (مارس ۱۸۴۴) ^۱ به زادگاه خود، بارفروش مراجعت فرمودند. آنطور که معلوم است عده‌ای از بستگان جناب محمد علی که بسیار علاقمند به دیدار ایشان بوده‌اند و در عین حال بضاعت سفر به کربلا را نداشته‌اند به ایشان اصرار و التماس کردند تا به بارفروش بازگردند. خود آن جناب، علت بازگشت به بارفروش را چنین عنوان فرمود:

"خداؤنْ شاهد بر سرائر همه و مطلع است که این منقطع به سوی آل الله سلام الله عليهم نیامد در این بلد(بارفروش) الا به جهت چند نفر از اقربائی که فقرا و بی بضاعت‌اند و مکرّر نوشته بودند، التماس بسیار با جزع و تضرع کردند به جهت آمدن و خود نمی توانستند آمد..."^۲

لحظه ورود ایشان به بارفروش را همسر ملا امینا (خادم وفادار جناب محمد علی) چنین بازگفته است: "من در کنار رودخانه مشغول شستن ظروف بودم که صدای چاوشی بلند شد و مردم می گفتند که ملا محمد علی از کربلا آمده. من هم ظرفم را کناری گذاشته و با خوشحالی به پیشباز ایشان رفتم. در این وقت دیدم که همسر پدرشان، لباس آخوندی روی سینی گذاشته؛ برای جناب ملا محمد علی آوردن و همین که آن جناب لباس‌ها را در بر نمودند. آن زن مهریان فرمود: "چقدر این لباس‌ها برازنده شماست! انشاء الله که برایتان لباس دامادی بدوزم".^۳

وی همیشه آرزو داشت که محمد علی ازدواج کند و بارها می گفت: "می ترسم بسیرم و جشن عروسی تو را نبینم" و آن جناب به او می فرمود:

۱ جناب سید کاظم در ۱ زانویه ۱۸۴۴ م درگذشت. شاگردان او (واز جمله جناب قدوس) چند روزی به سوگ استاد نشستند و بعد از این جناب قدوس از کربلا به کوفه رفته و در مسجد کوفه، متعکف گشت. در آن زمان بطور معمول دوره اعتکاف چهل روزه (۶ هفته) بوده است. پس از اتمام اعتکاف، جناب قدوس راهی ایران و بارفروش گشتند. اگر مدت سفر ایشان از کربلا به کوفه و از کوفه به بارفروش را مجموعاً حداقل دو هفته در نظر بگیریم؛ فاصله وفات سید کاظم تا ورود جناب قدوس به بارفروش، حدود ۸ هفته (۲ ماه) می شود. با این حساب، جناب قدوس محتملاً در مارس ۱۸۴۴ م وارد بارفروش شده‌اند و دور از ذهن نیست که تصور کیم که برای روز عید نوروز (۲۱ مارس) خود را به خانواده رسانده باشند.

۲ ظهور الحق ۳ ص ۴۱۳

۳ این فصیه را خانم مهرانگیز سنایی برای بنده بازگو نموده‌اند.

"زمان ازدواج من هنوز نرسیده است. حتماً آن زمان خواهد آمد و خیلی هم با شکوه و جلال خواهد بود. جشن ازدواج من در منزل، نخواهد بود. بلکه در میان سبزه میدان و در زیر آسمان در برابر دیدگان همه اهالی شهر، خواهد بود. آن روزست که به آرزوی خود خواهم رسید."

سه سال بعد، آن بانوی گرامی خبر یافت که جناب محمد علی را در سبزه میدان بارفروش به شهادت رسانده‌اند. آن وقت متوجه شد که مقصود ایشان از آن بیانات پیشگویانه چه بوده است.^۱ باری جناب محمد علی در منزل پدرشان در بارفروش اقامت نمودند. مادر ایشان سال‌ها قبل از دنیا رفته بود^۲ و پدرشان همسر دیگری اختیار نموده بود. این خانم، نسبت به محمد علی بی‌اندازه محبت داشت و بمانند مادر حقیقی از ایشان مراقبت می‌نمود.^۳ در بارفروش، جناب ملا محمد علی، ضمن سلوک و معاشرت با اهالی، آنها را با تعالیم و عقاید جدید، آشنا می‌کرد و افراد مستعد و تشیگان حقیقت را از ظهور جدید با خبر می‌ساخت.

مردم نیز(خصوصاً ساکنین محلات نعمتی^۴) او را دوست می‌داشتند و از رفتار نیک و وسعت معلومات ایشان در عجب بودند. در این اثنا، ملا محمد شریعتمدار کبیر از علمای بنام و محترم بارفروش، نسبت به جناب محمد علی تجلیل و احترام نموده و در مجالس و محافل ایشان را بر سایرین مقدم می‌داشت. این رفتار احترام آمیز از سوی عالمی جلیل چون شریعتمدار به علاوه محبوبیت روزافزون آن جناب در میان اهالی، سرانجام حسادت و دشمنی علماء و مجتهدین دیگر، خصوصاً ملا سعید^۵ معروف به سعید‌العلماء(۱۲۷۰-۱۱۸۷ه.ق) را برانگیخت. آورده‌اند که در ماه‌های نحسین ورود قدوس به

^۱ تاریخ نبیل زندی ص ۱۴۱

^۲ نقطه‌الكاف ص ۲۰۰

^۳ تاریخ نبیل زندی ص ۱۴۱

^۴ حضرت باب ص ۴۶۲

^۵ ملا محمد سعید، معروف به سعید‌العلماء در ۱۱۸۷ه.ق در روستای دیوکلای بارفروش بدنیا آمد. مقدمات علوم دینی را در بارفروش و ساری تحصیل نمود و در نجف نزد شریف‌العلمای آملی تلمذ کرد و ازا او اجازه اجتهد یافت. پس از بازگشت از عراق، سعید‌العلماء در دوره محمد شاه و اوائل ناصرالدین شاه قاجار در بارفروش می‌زیست و ریاست فقهای آن شهر را بر عهده داشت. به علاوه او پیشوای مسجد جامع بارفروش و مجتهد محلات حیدریه بود. از شاگردان معروف او می‌توان به شیخ زین‌العابدین بارفروشی و شیخ فضل الله علامه حایری اشاره نمود. به نوشته ریحانة‌الادب ج ۲ ص ۱: "سعید‌العلماء مازندرانی از افاضل مجتهدین بود و ریاستی عظیم ... داشت و بعضی از اهل تحقیق اورا با شیخ الطائفه استاد انکل مرتضی‌الاصنافی همسنگ می‌گرفتند". سعید‌العلماء پس از ازدواج با دختر رئیس اصطببل محمد شاه، ثروتی عظیم بدست آورده و به خاندان سلطنتی بستگی یافت. بنا بر روایتی (حاج میرزا جانی) سعید‌العلماء، یهودی اصل و جدید‌الاسلام بوده است. به هر شکل، عاقبت سعید‌العلماء در ۱۲۷۰ه.ق به مرضی سخت و نادر وفات یافت و در مسجدی به نام مسجد سعید‌العلماء دفن شد. خاندان حاج حسین خان سعیدی در بابل از نسل اویند. (ظهور الحق ۳ ص ۴۳۲ و بابل شهرزیبای مازندران ص ۵۶۲ و نقطه‌الكاف

ص ۲۰۲)

بارفروش، شخصی متدين از اغنياء، میهمانی ترتیب داد و ملاسعید را که مجتهد محلات حیدریه و شریعتمدار را که مقتدای نعمتیان بود^۱ به همراه جناب محمدعلی دعوت نمود. ابتدا ملاسعید وارد شد و بر صدر مجلس نشست و میزبان ازوی تفسیر آیه‌ای از قرآن کریم را جویا شد و او جوابی داد که دلچسب واقع نشد، آنگاه شریعتمدار وارد شد و میزبان همان سؤال را ازوی پرسید. شریعتمدار، تفسیری بیان داشت که موجب رضایت خاطر گشت. با وجود این وی از میزبان تقاضا نمود که وقتی ملا محمدعلی وارد شدند از ایشان نیز همان سؤال را پرسید تا همه از مطالب شان بهره بزنند.

ملاسعید که در آن زمان پیرمردی ۷۰ ساله بود، از شنیدن این پیشنهاد برآشته شد و گفت "چرا توهین می‌کنید؟ با این همه مدت تحصیل، جائز است که از جوانی که دوره کوتاهی تحصیل نموده، طلب علم کنیم؟!" در همین بین جناب محمدعلی که در آن موقع جوانی ۲۲ ساله بود وارد شد و در جواب سؤال مذکور دریای بیاناتش به موج آمده و همه را غرق شگفتی و مسحور کلام خود نمود. از جانب دیگر قوت بیان ایشان آتش دشمنی ملاسعید را شعله ور ساخت... پس از آن ماجرا، ملاسعید بارها از ان جناب در نزد شریعتمدار کیبر بدگوئی و سعایت نمود، اما شریعتمدار که مردی دانا و حکیم بود به سخنان وی وقوعی نمی‌گذاشت و اعتنایی نمی‌کرد.^۲ چند ماهی بیشتر نگذشت که جناب محمدعلی به عزم انجام مراسم حجّ به همراه قافله حاجاج روانه جنوب ایران گردید تا از آن سمت راهی مگه و مدنیه در عربستان گردد.^۳ در واقع مقصد وی از این سفر طولانی وزیارت کعبه، پیدا کردن حضرت موعود و جستجوی "واضع کعبه" بود.

^۱ برخلاف ظهور الحق ج ۳ محمدعلی کاظم بیکی معتقد است که ملاسعید و شریعتمدار کیبر هر دو در محلات نعمتی، مسجد داشته‌اند: in Society, ... Mazandaran, p.264

^۲ ظهور الحق ۳ ص ۴۰۷

^۳ ظهور الحق ۳ ص ۴۱۸ در کتاب حقایق الاخبار ناصری ص ۵۷ آمده است: "در اثناء طریق مکه محظیه، میرزا محمدعلی باب را دیده و به طریقہ آن گرویده بود ..." و در جزء یکم کتاب کواکب الدلیلیه ص ۴۲ چنین مذکور است: "در همان سنه که نقطه اولی به طوف کعبه عازم شد ملا محمدعلی نیز با قافله حاجاج رسپار بود و چون به شیراز رسید با جناب ملاحسین باب الباب ملاقات کرد ..." معین السلطنه تبریزی نیز می‌نویسد: "... میرزا محمدعلی بارفروشی به عزم زیارت مکه وارد شیراز شد..." تاریخ امرص ۶۴

۷. پذیرش آئین جدید

کمتر از پنج ماه بعد از وفات جناب سید کاظم رشتی، حضرت باب در حضور ملاحسین بشوئی (شاگرد بر جسته سید کاظم) امر خود را اظهار فرمود و پرده از ظهرور جدید برداشت. مدتی بعد تعداد مومنین به آئین جدید به هفده نفر بالغ گردید. یک شب، حضرت باب فرمودند که هفده نفر مومن شده‌اند، یک نفر باقی است (تا حروف حی کامل گردند) که فردا خواهد آمد. عصر روز بعد^۱ هنگامی که ملاحسین با حضرت باب به منزل می‌رفتند، در میان بازار^۲ جوانی به ملاحسین نزدیک شد که معلوم بود همان موقع از راه رسیده است. وی، ملاحسین را در آغوش کشید و از حضرت موعود، جویا شد. ملاحسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداد و جوان را به استراحت دعوت نمود تا گرد سفر از خود بزداید. ملاحسین گفت: "صبر کنید. شما را راهنمایی خواهم کرد."^۳ مسافر جوان دعوت ملاحسین را پذیرفت و به حضرت باب اشاره نمود و به ملاحسین گفت:

"چرا او را از من پنهان می‌دارید؟ من او را از خرامیدنش باز می‌شناسم.^۴ در شرق و غرب جهان کسی دیگر غیر از این بزرگوار، نمی‌تواند موعود الهی باشد. (اشارة جوان به حضرت باب بود) " ملاحسین، بی اختیار این بیت را بر زبان آورد:
دیده می‌خواهم که باشد شه شناس^۵ تا شناسد شاه را در هر لباس"^۶

^۱ فاضل مازندرانی، ملاقات قدوس و ملاحسین را "هنگام صبح" می‌داند. ظهور الحق ۲ ص ۳۸

^۲ تاریخ امر، معین السلطنه تبریزی ص ۴۵

^۳ اشارات معین السلطنه تبریزی نشان می‌دهد که جناب محمد علی بارفوشی لحظاتی قبل از دیدار حضرت باب در شیراز از این حقیقت که اخیراً کسی ادعای بایت نموده است باخبر شد. به علاوه، آن جناب متوجه این امر گردید که ملاحسین به شناسایی شخص موعود موفق شده است. معین السلطنه می‌نویسد که جناب محمد علی بارفوشی پس از ورود به شیراز در میان بازار به جناب ملاحسین و هم‌سفرانش برخورد نمودند. یاران ملاحسین از او به محمد علی بارفوشی شکایت نمودند که "وی صاحب امر را شناخته و از مکتمان می‌کند" و ملاحسین در پاسخ، عدم مأذونیت (اجازه نداشتن) خود را مطرح نموده و گفت که چاره ای جز اطاعت ندارد. آنها سرگرم این مذاکرات بودند که حضرت باب مانند سایر عابرین معمولی و مردمان عادی از آنجا عبور فرمود و میرزا محمد علی بارفوشی بی اختیار اظهار داشت که من امر را از این سید جوان کنار نمی‌بینم. (تاریخ امر ص ۶۴)

⁴ The Dawn Breakers p72

^۵ تاریخ نبیل زرندی ص ۵۲

^۶ ظهور الحق ۳ ص ۴۱۸

پس از آن ملاحسین، ماجرای پیش آمده را برای حضرت باب بازگو نمود. ایشان فرمودند: "تعجب مکن! در عوالم روح با او مکالمه نمودیم. ما از قبل او را می‌شناسیم^۱ و چشم به راه او بودیم. برو او را به پیش ما بیاور. " کمی بعد، آن جوان به دیدار حضرت باب موفق گردید و جزء حروفات حی (هجده نفر اولی که به دیانت جدید ایمان آوردن) محسوب گردید. اسم آن جوان، محمدعلی بارفروشی بود و چون قلب او آنچنان پاک بود که حضرت قائم را بخودی خود و بدون واسطه دلیل و برهان شناخت به "قدوس" ملقب گردید.^۲ همان‌گونه در صفحات پیشین اشاره نمودیم، قدوس پس از وفات جناب سید‌کاظم به اصرار اقوام خود که به وجود او در آن سامان نیازمند بودند به بارفروش مراجعت کرد و طی چند ماه اقامت به وضعیت آشنايان و نزدیکان خود سروسامانی داد. همین امر موجب شد که جناب قدوس در قیاس با سایر حروف حی^۳ با تأثیر بیشتری به شیراز وارد گردد و به عنوان آخرین حرف حی محسوب شود. حضرت باب در باره نحوه وسرعت ایمان ایشان در کتاب بیان فارسی می‌فرمایند: "و بعضی بدون استماع کلمات، به نظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته آقرب از کافِ کُن به نون آن."^۴ بدین ترتیب جناب ملام محمدعلی بارفروشی در ۲۲ سالگی در شیراز به حضور حضرت باب رسید و در سلک مومنین به امر جدید درآمد.^۵

^۱ The Dawn Breakers p72

^۲ تاریخ بدیع بیانی ص ۶۲

^۳ بیان فارسی ص ۴۸

^۴ تاریخ نبیل زرندی ص ۵۲

۸. سفر حجّ

بعد از تکمیل حروف حی، حضرت باب آماده عزیمت به سفر حج شدند. ملاحسین گمان می‌کرد که حضرت باب او را با خود همراه خواهند برد. اما کسی که برای همراهی در این سفر انتخاب شد قدوس بود. جناب ملاحسین مأمور سفر به سمت شمال و ملاقات حضرت بهاءالله گردید. حضرت باب پس از دیدار و تودیع با حروف حی، رو به ملاحسین نموده، فرمودند:

"از این که در سفر حجّ بیت با من همراه نیستی غمگین مباش. به زودی تو را به شهری (طهران) می‌فرستم که حجّ و شیراز در شرافت با آن برابری نتوانند. زیرا رمز بزرگ و راز پاکی در آن نقطه موجود است ... من هم با قدوس به قصد حجّ بیت عزیمت می‌کنم ..." ^۱

این که حضرت باب از میان حروف حی قدوس را جهت همراهی انتخاب فرمودند بدین خاطر بود که قصد داشتن قدوس را برای وقایع بزرگی که در آینده، پرچمدارش خواهد بود، تربیت نمایند.^۲ مدت چند ماهه سفر حجّ و مصاحبّت نسبتاً طولانی در طی مسیر، این فرصت را برای حضرت باب فراهم می‌نمود. از طرف دیگر ملاحسین پس از ابلاغ پیام الهی در نقاط مختلف و از جمله طهران، مطابق فرمان حضرت باب شرح سفر خود را در نامه‌ای به حضور مبارک نوشت. این نامه در شیراز وقتی به دست حضرت باب رسید که جناب قدوس نیز در محضر مبارک حاضر بود. حضرت باب بعضی از مطالب نامه را برای قدوس خواندند. جناب خال (دایی حضرت باب) نقل نموده است که:

"شبی که نامه ملاحسین به دست مبارک رسید سُرور و نشاط غریبی را در چهره مبارک و حضرت قدوس مشاهده نمودم که شرح آن از عهده من خارج است ... حضرت باب در حالی که نامه ملاحسین را می‌خواندند به سمت قدوس توجه نموده و بعضی از سطرهای نامه را به قدوس ارائه نموده و بدین وسیله علت شادی خود را بر او آشکار نمودند ... من این طور فهمیدم که راز پنهانی در طهران موجود است که چون ظاهر و آشکار شود موجب سُرور و نشاط فوق العاده حضرت باب و جناب قدوس خواهد گردید." ^۳

^۱ تاریخ نبیل زرندی ص ۷۴

^۲ آفون بدیع ۱ ص ۸۷ و تاریخ نبیل زرندی ص ۱۱۱

^۳ تاریخ نبیل زرندی ص ۹۸ و ۹۹

این حکایت نشان می‌دهد که جناب قدوس از همان روزهای نخستین ظهور جدید به بزرگی مقام حضرت بهاءالله واقف بوده است. به هر تقدیر، دریافت این عرضه سبب گردید که حضرت باب با خیال آسوده به همراهی جناب قدوس و غلام حبیشی عازم حج بیت الله گردند (اکتبر ۱۸۴۴ م^۱) به همین منظور، ابتدا به بوشهر رفته و از آنجا به مقصد جده درکشی نشستند. حاجی ابوالحسن شیرازی که با همان کشتی عازم بیت‌الکعبه بوده ... چنین نقل کرده است:

"مشاهده کردم که حضرت باب پیوسته مشغولند. حضرت قدوس در محضر مبارک بود. هیکل مبارک می‌فرمودند و قدوس می‌نوشت. حتی در وقتی که کشتی دچار اضطراب شدید و طوفان سخت بود و همه مسافرین آن را ترس و پریشانی احاطه کرده بود هیکل مبارک با کمال اطمینان و متنانت به کار خود مشغول بودند و قدوس به نگارش آیات نازله می‌پرداخت.^۲ و با تمام آن‌همه مشقّات ... تفسیری بر سور قرآن کریم نازل شد که بالغ بر هفتاد هزار بیت بود و جناب قدوس تحریر می‌کرد.^۳

بر این مبنای توان جناب قدوس را یکی از نخستین کاتبین وحی در دوره جدید دانست. در ادامه وقتی حضرت باب به جده رسیدند لباس احرام پوشیدند و بر شتری سوار شده به جانب مکه رهسپار گشتند. اماً جناب قدوس پیاده راه می‌پیمود و ملازم هیکل مبارک بود. از جده تا مکه راه رفت و هرچه هیکل مبارک فرمودند که سوار شود پیاده رفتن را در محضر مبارک ترجیح داد. قدوس مهار شتری را که حضرت باب بر آن سوار بودند را به دست داشت و با کمال افتادگی و بندگی راه می‌پیمود و اوامر مبارک را اطاعت می‌کرد. از خستگی و کوفتگی سفر و مشقت راه به تنگ نمی‌آمد و شبها تا صبحگاهان، خواب و راحت خود را فدای مولای محبوب خود می‌کرد و مراقب بود که پیوسته وسائل استراحت مولای عزیز خود را مهیا سازد.^۴ حضرت باب در کتاب بیان فارسی به همراهی جناب قدوس در سفر حج اشاره فرموده اند: "و در سنّة آخر واضع بیت، خود به حج رفته که دید که ماشاءالله از هر فرقه به حج آمده ولی احدی او را شناخته و او کل را شناخته ... و کسی که او را شناخته و با او حج کرده همانست که عدد هشت واحد (جناب قدوس) بر او گذشت ..."^۵

^۱ حاج معین السلطنه ص ۷۲ تاریخ نبیل زندی ص ۱۰۰ پا

^۲ تاریخ نبیل زندی ص ۱۰۱ و ۱۰۲

^۳ پیام بهائی شماره ۱۸۶ ص ۱۸

^۴ تاریخ نبیل زندی ص ۱۰۳ و ۱۰۴

^۵ کتاب بیان فارسی ص ۱۴۸

در شهر مکه و در طی انجام مراسم حجّ، حضرت باب با میرزا محیط کرمانی (از شاگردان سید‌کاظم رشتی) ملاقات کرد و امر مبارک را در کنار سنگ سیاه بر او ابلاغ نموده و حجّت را بروی تمام فرمودند و جناب قدوس را برگفتگوی خودشان با محیط، شاهد گرفتند.^۱ پس از اتمام مراسم حجّ در مکه، حضرت حضرت باب مأموریت مهمی به قدوس محلّ فرمودند و آن، ابلاغ امر مبارک به شریف مکه^۲ و دعوت او به آئین جدید بود. بدین منظور، حضرت باب توقيعی به افتخار شریف مکه نازل فرمودند و آنرا به انصمام برخی از آثار مبارکه به دست "رسول آمین" خود جناب قدوس سپردند و به ایشان فرمودند: "می‌روی و به دست خود این توقيع را به شریف می‌دهی" چند سال بعد، شریف مکه از این واقعه، برای یکی از دوستان خود چنین یاد نمود:

یادم می‌آید در سال شصت جوانی در اثنای حجّ نزد من آمد و نامه‌ای سریه مُهر به من داد. من نامه را گرفتم و از شدت گرفتاری و کثرت کار فرصت نکردم بخوانم. بعد از چند روز همان جوان آمد و جواب خواست. من چون زیاد کار داشتم و در آن وقت فرصت نداشتم که آن کتاب را بخوانم جوابی ننوشتم...".^۳

بدین ترتیب جناب قدوس در ابلاغ امر جدید به نمایندگان دو گروه "علماء" و "امراء" حضوری موثر داشتند. باری جناب قدوس در معیت حضرت باب روز یکم محرم ۱۲۶۱ هـ (۱۰ ژانویه ۱۸۴۵ م) از مکه به شهر مدینه وارد شده و از مدفن پیامبر اسلام و مرقد جناب شیخ احمد احسائی دیدن فرمودند. آنگاه به جدّه بازگشته و از آنجا سوار برکشی شده رو به سوی بندر بوشهر در ایران نهادند.^۴

^۱ تاریخ نبیل زرنده ص ۱۰۶

^۲ شریف، عنوانی است چون حاکم و فرماندار و به کسی اطلاق می‌شد که از طرف سلطان عثمانی بر مکه حکمرانی می‌کرد. در آن موقع، شریف مکه، محمد بن عبدالمعین بود که از ۱۸۲۷ تا ۱۸۵۱ بر آنجا حکومت کرد.

^۳ همانجا ص ۱۰۸

^۴ همانجا ص ۱۱۱

۹. تودیع با مولای محبوب

سفر حضرت باب و جناب قدوس به مکه تا مراجعت به بوشهر ۹ ماه قمری طول کشید. حضرت باب پس از ورود به بوشهر در (فوریه/مارس ۱۸۴۵م)^۱ جمعی از آشنایان و دوستان را دیدار فرمودند و بعد از آن، قدوس را مخاطب داشته و با کمال مهر و محبت به او فرمودند که به شیراز مسافت نماید. بعلاوه فرمودند:

"دوران مصاحبت من و توبه پایان رسیده. ساعت جدایی نزدیک است. دیگر در این دنیا یکدیگر را ملاقات نخواهیم کرد. در ساحت قرب حضرت بهاء بار دیگر به هم خواهیم رسید. در این جهان خاکی دوران معاشرت تو با من فقط ۹ ماه بود که پایان یافت. اما در جهان جاودانی همنشینی ما ابدی خواهد بود. بزودی دست تقدیر تورا در دریای بلا غوطه ور خواهد ساخت تا در راه او به سختی دچار شوی. من هم پس از تو خواهم آمد و به مصائب فراوان، گرفتار خواهم شد. باید خیلی شادمان باشی زیرا خداوند تو را برای ملکوت انتخاب فرموده. تو پرچمدار گروهی هستی که در معرض بارش شدائند و بلایا خواهند بود. به زودی در طلیعه آن لشکر، جام شهادت را در راه خدا خواهی نوشید و نیز در کوچه و بازار شیراز، مصیبت بسیاری بر تو خواهد بارید. جسم تو اذیت شدیدی خواهد یافت ولکن در مقابل دشمنان، غلبه با تو خواهد بود. آن قدر زنده خواهی ماند که به دیدار حضرت مقصود خواهی رسید. در آنجا هر درد و مصیبتی را فراموش خواهی نمود و به جنود غیب، موید خواهی گشت. من هم بعد از تو به شهادت خواهم رسید و در ملکوت جاودانی به یکدیگر خواهیم رسید."

آنگاه حضرت باب در نوشته ای خطاب به حال اعظم(دایی حضرت باب) خبر بازگشت خود از مکه و ورود به شیراز را نگاشتند و آنرا به همراه "رساله خصائیل سبعه" به قدوس داده، فرمودند "سلام مرا به همه احباب و دوستان برسان" و او را مرخص فرمودند.^۲ قدوس با عزمی وصف ناپذیر برای ایفای منویات مولایش از بوشهر خارج گردید.^۳

^۱ ظهور الحق ص ۶۸ و The Bab p.77 و GPB p.11.

^۲ تاریخ نبیل زرنی ص ۱۱۱

^۳ The Dawn Breakers p107.

۱۰. گرفتاری در شیراز

جناب قدوس مطابق فرمان مولای خود به سمت شیراز حرکت نمود و در بَدُو ورود به منزل دایر حضرت باب، حاجی میرزا سید علی وارد شد. جناب سید علی به گرمی و محبت او را پذیرا شد^۱ و از قدوس سلامتی خواهرزاده خود (حضرت باب) را جویا شد. قدوس شرح ماجرا را تعریف نمود و چون ایشان را مستعد شنیدن پیام جدید یافت با حرارت آتشی که حضرت باب برخمن جان او زده بود^۲ امر مبارک را به وی ابلاغ نمود. جناب سید علی پس از شنیدن این مطالب و در اثر مساعی جناب قدوس به دیانت جدید ایمان آورد^۳. او اولین کسی بود که بعد از حروف حی در شیراز ایمان آورد.^۴ تا پیش از این جناب حال آنطور که باید و شاید پی به قدر و عظمت آئین نو پای بابی نبرده بود. اما گفتگویش با جناب قدوس، پرده را از برابر دیدگان او برداشت.^۵

دومین شخصی که قدوس در شهر شیراز ملاقات نمود جناب ملا صادق خراسانی بود. قدوس "رساله خصائیل سبعه" را به ملا صادق داد و گفت: "فرمان حضرت باب این است که دستورات نوشته شده در این رساله را اجرا نمایی" اجرای دستورات حضرت باب در این رساله، خصوصاً اضافه نمودن جمله "اشهد ان علیاً قبل نبیل باب بقیة الله" (شهادت می‌دهم که علی قبل نبیل) (علی محمد) باب حضرت بقیة الله است) به اذان اسلامی موجب اضطراب مردم و فریاد و فغان علمای متعدد گردید. مطابق مندرجات کتاب "عهد اعلی" جناب قدوس و ملا علی اکبر اردستانی، بر حسب تعلیم ملا صادق به مأذنه (منار یا گلدسته) مسجد رفتند و بعد از تلاوت شهادتین، آیه فوق الذکر را به صوت بلند تلاوت

¹ The Dawn Breakers p107.

² Ibid.

³ Ibid.

⁴ تاریخ نبیل زرندی ص ۱۱۱

⁵ The Dawn Breakers p107.

⁶ "نبیل" به حساب ابجده، برابر عدد ۹۲ و معادل اسم "محمد" است.

نمودند.^۱ به محض آنکه حسین خان آجودان باشی، حکمران فارس، از این قضیه با خبر گردید؛ دستور دستگیری قدوس و ملاصادق را صادر نمود و فرمان داد آنها را به دارالحکومه بیاورند ... ملا صادق سن و سال بیشتری داشت . به علاوه لباس او مرتب تراز البسه قدوس بود لذا حسین خان به ملاصادق توجه نموده و از وی بازخواست نمود. ملاصادق هم در پاسخ پرسش های حسین خان در نهایت رشادت به اقامه برهان بر حقانیت مقام حضرت باب پرداخت.^۲ احتمالاً این گفتگو (یا محاکمه) در حضور مجتهدین بزرگ شهر انجام شده است.^۳ حسین خان پس از آنکه جواب های منطقی و متین ملاصادق را شنید از در ناسزاگویی و دشنام در آمد. علماء نیز از این موقعیت سوء استفاده نموده و حسین خان را واداشتند^۴ تا امر نماید لباس ملاصادق را بیرون آورده، هزار ضربه شلاق به او بزنند و پس از آن ریش ملاصادق و قدوس و ملاعلی اکبر اردستانی^۵ را سوزانده، بینی آنها را سوراخ کرده و همچون ستوران مهار نموده و در تمام شهر با غل و زنجیر بگرداند و بدین واسطه در مقابل دیده همگان تعزیر و تحقیر نمایند.^۶ تا مردم عبرت گرفته و بدانند هر که کافر شود سزايش این است! در تاریخ سمندر آمده است که ابتدا آنها را یک روز حبس کردند و سپس سه روز ایشان را در کوچه و بازار گردانیدند^۷ در تاریخ بدیع بیانی نیز به حبس (که احتمالاً در ارگ شیراز بوده) اشاره شده است و این که "جناب قدوس را با شب کلاه به حبس می برند".^۸ موسیو نیکلا با اشاره به این واقعه می نویسد:

"حسین خان به منتها درجه خشمناک گردید و علماء نیز موقع را معتبر شمرده فتوای قتل این دو نفر کفرگو را دادند و حکم کرد لباس های مقدس (ملاصادق) را گنده، لخت به باغ بردند و در حضور خود پانصد تازیانه به او زد. بعد از آن ریش او را سوزانده با قدوس زندانی کرد. قدوس دوازده سیلی خورده بود ... سه روز در میان خنده و استهzae و ناسزاگوئی و زدن مردم ، در بازارها گردانیدند."^۹ مجله انگلیسی Black Wood هم در شماره سال ۱۸۶۰ قضیه حبس را مذکور داشته و می نویسد: "... حاکم شیراز حسین خان ایروانی شخصی متعصب و بی سود بود، اسباب مزاحمت ایشان را فراهم و مشکلات فوق العاده

^۱ عهد اعلی ص ۱۲۶

^۲ تاریخ نبیل زرندی ص ۱۱۳ و ۱۱۴

^۳ مذاهب ملل متنوعه ص ۲۳۴

^۴ مقاله شخصی سیاح ص ۶

^۵ همانجا

^۶ قرن بدیع ۱ ص ۹۴ واتسون می نویسد: "باب ... نایب یا خلیفه خود را به شیراز اعزام داشت که زمینه را برای ورود باب مهیا سازد. ولی بدیختی گیریان گیر نایب او شد و با مخالف سرسخنی بنام حسین خان ... مواجه گردید و به امر او توفیق و فلک شد و بعداً برای آنکه از ملاقات مردم باز مائد امر کرد بی پاهای اورا بیرونند..." تاریخ فاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ م. فشاہی نیز می نویسد: "حسین خان ... مبلغان باب را دستگیر کرد و دستور داد پای آنان را قطع کردند." (واپسین جنبش ... ص ۸۶)

^۷ تاریخ سمندر ص ۱۶۶ فاضل مازندرانی نیز به حبس قبل از گرداندن در کوچه و بازار اشاره می کند. ظهور الحق ج ۳ ص ۱۴۸

^۸ تاریخ بدیع بیانی ص ۲۴۴

^۹ مذاهب ملل متنوعه ص ۲۳۵

ایجاد نمود. پیروان باب را تازیانه زد و حبس نمود...^۱ این حادثه در نزد افراد منصف و ناظران بی طرف به قدری دل خراش جلوه نمود که حتی روزنامه معتبر تایمز لندن نیز درباره آن شرحی نوشت و در ان ایام منتشر ساخت. این مطلب را جناب بالیوزی در کتاب The Bab^۲ درج نموده اند که ما ترجمه آنرا از کتاب حروف حی به نقل از کتاب "سلطان رسول، حضرت رب اعلی" می آوریم:

"روزنامه تایمز ۱۹ نوامبر ۱۸۴۵ - تفرق در دین محمد"

اخيراً یک فقه جدید در ایران به وجود آمده است که در صدر آن تاجری است که از زیارت مکه (حج) مراجعت نموده و خود را جانشین پیغمبر اعلام کرده است. نحوه مقابله با این گونه مدعیات از طرز رفتاری که در مورد ذیل در شیراز نموده اند مشخص می گردد.

۲۳ جون چهار نفر که تبلیغ امر آن مدعی باطل می نمودند توقيف شدند و به جرم نابخشودنی کفر و الحاد محکمه و محکوم گشتند که ریش آنها با آتش سوزانیده شود. و این حکم باشد ناشی از تعصب پیروان حقیقی محمد اجرا شد ... و برای گرداندن هریک از آنها یک میر غضب، معین گردید و آنها بینی محکومین را سوراخ کرده و از آن نخی عبور داده و سر نخ را به دست گرفته و با کشیدن آن با خشونت و شدت، محکومین را به ناله و فریاد و استغاثه و نفرین می آوردن. در ایران مرسوم است که میر غضب ها در چنین موقعیت ها و مراسمی از تماشچیان و به خصوص از دکانداران بازار انعام می گیرند و در آن روز بعد از آن که جیب میر غضب ها پرپول شد به هنگام غروب محکومین بیچاره را به طرف دروازه برد و آنها را از شهر اخراج نمودند.^۳

مقاله فوق از آنجا حائز اهمیت بسیار است که در واقع یکی از اولین اشارات و اخباری است که در مطبوعات غرب درباره آئین جدید به چاپ رسیده است.^۴ متعاقب چاپ این گزارش در نشریه تایمز انگلستان، روزنامه هایی در امریکا^۵، استرالیا^۶ و نیوزلند^۷ همین خبر را منتشر نمودند. اما موردی که در

^۱ عقاید بعضی از دانشمندان جهان درباره دیانت بهائی ۱ ص ۹

^۲ The Bab p76.

^۳ حروف حی ص ۱۲۲

^۴ همانجا: ۱۲۱

^۵ *Troy Daily Whig* (Troy, New York). Jan 26, 1846. p. 2, 5th col below mid, *Vermont Watchman and State Journal* (Montpelier, Vermont). Feb 19, 1845. p. 4, second column, top, *Signal of Liberty* (Ann Arbor, Michigan). February 23, 1846. p. 3, center top of full page view, *The Eclectic Magazine of Foreign Literature, Science, and Art*. Jan–Feb 1846. p. 142, bottom left then top of right columns, *Boon's Lick Times* (Fayette, Arkansas). Apr 4, 1846. p. 1, fourth column, half way down.

^۶ *Morning Chronicle* (Sydney, New South Wales). April 4, 1846. p. 4, 5th column, top, *South Australian* (Adelaide, South Australia). April 7, 1846. p. 3, bottom of second column, top of next, *South Australian Register* (Adelaide, South Australia). Apr 11, 1846. p. 3, 5th column near bottom.

^۷ *New Zealand Spectator Cook's Strait Guardian* (Wellington, New Munster Province (as it was known then)). July 15, 1846. p. 3.

انهای متن خبر درج گردیده یعنی انعام گرفتن میر غضب‌ها به تفصیل در شرح احوال جناب ملا صادق خراسانی آمده است. بدین قرار که:

"پس از آنکه ملا صادق را تازیانه زدند و صورت او و قدوس و ملا علی اکبر اردستانی را سیاه کردند و محاسن‌شان را سوزاندند و مهارشان کرده در شهر شروع به گردانیدن نمودند فراشانی که متصدی این اعمال بودند فریاد بر می‌آوردند که ای مسلمانان این‌ها آدم نکشته‌اند دزدی نکرده اند مال مردم نخورده‌اند مرتکب عمل نامشروع نشده‌اند. ولی علمای زیرک و سخن وران زبردستی هستند که می‌خواهند دین را از دست شما بگیرند. لهذا باید بیشتر به ما انعام و اکرام کنید که دشمنان دین را چنین ذلیل و اسیر کرده به شما نشان می‌دهیم. وقتی که به همین کیفیت از مقابل حجره تاجری می‌گذشتند و جار می‌کشیدند تاجر گفت حالا که این طور است من هم برای ثواب، این‌ها را عذاب خواهم داد. و چوب بزرگِ محکمی آورده یک سر آنرا بر دوش ملا صادق و سردیگر ش را بر شانه قدوس نهاد و هشتاد لنگه شکر را با میزانی که بر آن چوب نصب کرده بود وزن کرد. آن روز که هوا هم گرم بود هرگاه این دو بزرگوار از زورگرما و سنگینی چوب و ثقل لنگه‌های شکر... بدن را تکان می‌دادند با چوب و ترکه آنها را می‌زدند که نباید خود را حرکت دهید. بعد از اتمام کار آن تاجر، مبلغی به فراشان آنعام کرد..."^{۱۱}

ملا صادق و قدوس در معرض لطمات و صدمات شدیده ظالمین قرار گرفته^۲ و انواع عذاب را تحمل نمودند و با کمال نشاط و قوت مصائب را حمل نمودند. هیچکس در تمام آن شهر پیدا نشد که از حقوق آنها دفاع کند. پس از آن هر دو را از شهر بیرون کردند^۳ (جون ۱۸۴۵م) و به آنها گفتند اگر برگردید به عذاب شدید مبتلا و به دار آویخته خواهید شد. این دو وجود مقدس در میدان بلایا، گوی سبقت از دیگران ریودند و هر چند ملا علی بسطامی نحسین شهید آئین بابی است اما به اندازه این دو به مصیبت و زحمت دچار نشد. به علاوه گرفتاری ملا علی خارج از مزهای ایران یعنی در مملکت عراق واقع شد.^۴ بدین ترتیب پیش‌بینی حضرت باب در باره قدوس که فرموده بودند: در کوچه و بازار شیراز، مصیبت

تمامی این موارد از صفحه ذیل نقل شده است:

<https://en.wikipedia.org/wiki/Quddus>

^۱ مصابیح هدایت ۷ ص ۳۸۹ و ۳۹۰

^۲ قرن بیان ۲ ص ۱۲۲

^۳ مایکل فیشر و مهدی عابدی به اخراج محمد علی بارفوشی و سید یحیا دارابی از شیراز و عزیمت آن دو به کرمان اشاره می‌کنند که در منابع دیگر دیده نمی‌شود؛ Debating Muslims: Cultural Dialogues in Postmodernity and Tradition (New Directions in Anthropological Writing) by Michael

M. J. Fischer & Mehdi Abedi University of Wisconsin Press; 1 edition. February 17, 2002, p.226

^۴ تاریخ نبیل زندی ص ۱۱۴

بسیاری بر تو خواهد بارید.^۱ تحقق یافت. جناب نبیل زرندی در مثنوی خود ، مصائب قدّوس در شیراز را چنین به نظم کشیده است:

سوی بازارش کشیدند از عناد	خویش را بر دست قوم عاد داد
در کف آن فرقه حق ناشناس	سربرهنه پابرنه بی لباس
هر چه بی ابر است رویش آنور است	شمس بود و شمس ، عربان خوشتر است
او هم اول گوی وصلی دوست بُرد. ^۲	چون که او اول زیجام قید خورد

^۱ همانجا ص ۱۱۱

^۲ مثنوی نبیل زرندی ص ۱۴

۱۱. ورود به کرمان

بعد از آن‌که حاکم فارس، قدوس و ملاصداق را از شیراز اخراج نمود قدوس از ایشان جدا شده و به سمت کرمان حرکت نمود و وقتی به آنجا رسید به منزل حاج سیدجواد کرمانی (محل دانشکده مدیریت فعلی در خیابان شریعتی) معروف به کربلائی وارد شد. این دو در کربلا با یکدیگر سابقه آشنایی داشتند. حاجی سیدجواد در بین اهالی کرمان به علم و فراست و جاه و منزلت، معروف بود و از قدوس در منزل خود با نهایت محبت، پذیرایی کرد و کمال احترام را در همه حال نسبت به قدوس مجرما داشت.^۱ مطلعین محلی عنوان نمودند که جناب قدوس در حوالی همین منزل (واقع در خیابان شریعتی فعلی) در میان مردم امر مبارک را اعلان فرمود.^۲ در کرمان از جمله افرادی که به دیانت جدید تبلیغ شد ملا محمد جعفر ته باغ لله‌ای^۳ بود. که قبلاً در سلک شیخیه و از پیروان کریمخان کرمانی بود. جریان اقبال او را باستانی پاریزی در کتاب ازدهای هفت سرچین ثبت نموده است:

"آخوند ملا محمد جعفر ناگهانی از شیخیه برگشت. این تغییر مسلک را صنعتی زاده نتیجه "برخورد مسافر تازه ورودی به کرمان" می‌داند. این مسافر تازه‌وارد باید غیر از حاجی کربلائی و احتمالاً همان محمد علی بارفروشی باشد که از حروف حی و ملقب به قدوس بود و از طرف باب به عنوان رسالت نزد حاج کریمخان و آخوند ملا محمد آمد. آخوند ملا محمد جعفر - چنانچه معروفست - رسالت او را رد نکرد."^۴

هر چند که در یادداشت فوق، دو سفر مستقل قدوس و ملاصداق به کرمان با یکدیگر اشتباه گرفته شده است، اما در عین حال، نقل این خبر از افواه اهالی نشان دهنده اشتها رورود دو فرستاده حضرت باب به کرمان در آن زمان است. اما از ملا محمد جعفر مذکور، مطالبی در باره سفر جناب قدوس به کرمان نقل شده است که در اینجا به طور خلاصه منتقل می‌گردد:

^۱ تاریخ نیل زرندي ص ۱۳۹

^۲ به نقل از جناب حسن زاده از قدمای کرمان

^۳ تاریخ رجال ایران ۳ ص ۳۴۰ و ظهور الحق ۴ ص ۱۴۰۱ مبلغ اورا مقدس خراسانی ذکر نموده است.

^۴ ازدهای هفت سر ص ۱۷۱

"جناب قدوس بعد از اینکه از ید اعداء(در شیراز) خلاص می‌شوند شبی خواب دیدند که حضرت نقطه ص عبای مبارک خود را می‌دهند دوش قدوس ص. بعد از دیدن این واقعه به صوب کرمان مأمور تبلیغ جناب آثیم(کریمخان) می‌شوند با الواحی چند به خط خود حضرت ذکر(حضرت باب) و خطوط دیگران از کاتبان آثار و آیات الله^۱ ... فاصله شیراز تا کرمان را پیاده طی نموده و به گیاه و خاشاک بیابان سد جوع می‌نمایند... با کلاهی کهنه، کفش مندرس و لباسی مستعمل به کرمان وارد می‌شوند. مردم می‌گفتند که شخصی از شیراز وارد کرمان شده که کل مردم در بازارها دست از کاربر می‌دارند و در حال عبور این شخص در بازارها و کوچه‌ها، نگاه به ایشان می‌نمایند و با خود می‌گویند این شخص جلیل مهیمن و قور کیست که وارد شده و کل در عجب بودند و حال آنکه در ظاهر از لباس‌های فاخر، مجرد بودند.^۲ ... آن حضرت در خانه‌ای که روی تکیه مرحوم عبّاس خان و آقا میرزا غلامحسین است روپروری سباط^۳ که از خانه حاجی رضا قلی خان می‌گذری وارد می‌شود محله قرب خیابان که خانه ملا ابراهیم یا میرزا ابراهیم نامی در سابق بود. نزول اجلال می‌فرمایند و من (ملا جعفر) با دو سه نفر از منتظرین ظهور به آن خانه محض فیض شرفیابی حاضر شدیم و در حجره برابر دالان نشستیم ... چند نفر از زن‌های اهل آن خانه در پایین همان حجره که ما بودیم نشسته بودند و مها ناظر به دالان که (ایشان) وارد شدند...^۴ مجالس متعدده فیض لقای مبارک حاصل شد ... یک دفعه در خانه آخوند تشریف آوردند. در بالاخانه روی دالان خانه پدری آخوند ... و در مجالس حضور غیر از مواعظ و نصایح و ذکر بی اعتباری دنیا و ترغیب بر امر آخرت چیزی دیگر از شئونات دنیا در میان نمی‌آورندند ...^۵ (برای ابلاغ کلمه الله) در مسجد جامعه کرمان تشریف می‌برندند. خود قدوس پای این دم در خیابانی نزدیک صحن پای این سنگ هزاره بزرگ^۶ که می‌گویند مسجد در او منعکس است می‌ایستادند و آیات الله را به صورت حسن رفیع^۷ به طور ترتیل تلاوت می‌فرمودند و در آن زمان جناب قدوس امام جمعه آقای حاج سید جواد شیرازی، هروقت که مسجد تشریف می‌برندند استماع آیات الله را در حالت قیام(ایستاده) تکیه به عصای خود می‌فرمودند و از رد و اثبات چیزی نمی‌گفندند ...^۸ و آیات الله را که همراه داشتند با خود برداشتند رفتند در قصبه، شش فرسخی شهر که آیات حضرت نقطه را به جناب آثیم(کریمخان کرمانی) ارائه دهند ... و آن حضرت

^۱ تاریخ القدوسی ص ۵۷

^۲ همانجا

^۳ دالان یا راهروی پوشیده و مسقف

^۴ همانجا ص ۵۹

^۵ همانجا ص ۶۱

^۶ نگارنده در سفری که سال ۱۳۷۵ به کرمان داشت، این سنگ را از تزدیک ملاحظه نمود. اهالی به آن سنگ آینه می‌گویند. ولی در اثر مرور زمان، کدر شده و تقریباً حالت آینه‌ای خود را از دست داده است.

^۷ به صوت خوش و با صدای بلند

^۸ تاریخ القدوسی ص ۷۲ و ۷۱

خواهش می‌نمایند که جناب اثیم با هر که می‌خواهد از آتباع(پیروان) خود در مجلس مناظره حاضر شوند... جمعی کثیر حاضر می‌شوند. اغلب، اثیمی جان فداء و غیره ... و حضرت قدوس ع تنها ... بعد از مکالمات و اظهار حجت ایشان و انکار کلّ براهین و حجج از طرف اثیم، آیات باهرات حضرت نقطه بیان را به ایشان ارائه می‌فرمایند که این است **حجج سید علی محمد شیرازی** و مدلل می‌فرماید به این آثار، حقانیت خود را ... یا مانند این آیات بیاورید خود شما یا دیگری از تبعه حاضر والا اقرار بر عجز خود نمایید. احدي از حضار مجلس مناظره، قدرت بر جواب نکرده، حیران و مبهوت شده غیر از جناب اثیم (که) می‌گوید من از این کلمات که تو می‌خوانی و مشاهده می‌کنم غیر از یعلمون و یعقلون نمی‌فهمم. (سپس کریمخان بعد از اینکه چند سؤال می‌کند و جواب می‌شنود) تهدید می‌کند که از این قصبه و این شهر برو والا می‌گویم ...^۱ (انتهی)

تا اینجا عبارات نقل شده از ملا محمد جعفر بود. اما کریمخان کرمانی، خود در رساله‌ای به این ملاقات اشاره نموده و می‌نویسد : "و آن سوره که (باب) برمن نازل کرده بود به واسطه ملا محمد علی نام مازندرانی فرستاده بود . به خط خودش نوشته بود و مرا در آنجا امر کرده بود که قشون بردار و به فارس بیا... و آن محمد علی نام را مخدولاً منکوباً روانه کردم."^۲ و در جای دیگر در همین باره می‌نویسد: "کاغذی به خودم نوشت به خط خودش (یعنی سید علی محمد باب) و به یکی از طلاب مرتدین خود داده آورد و آن موجود است و مرا به نصرت خود طلب کرد و حکم کرد که من به موذنان بگویم که نام او را در اذان ببرند و چون آن رافع آمد از هر جهت جواب آن را دادم و او را مخدولاً منکوباً روانه نمودم."^۳

باری بر طبق تاریخ نبیل زرندی، رفتار محترمانه حاج سید جواد با جناب قدوس سبب شد که شاگردان کریمخان حسادت ورزیدند و به نزد او شکایت بردنده که حاجی سید جواد کربلایی شخص گمنامی را در منزل خویش پذیرفته و نهایت درجه احترام را در باره او رعایت می‌کند. به علاوه برای این‌که خشم و غضب حاجی کریمخان را به هیجان آورند به او گفتند که مهمان حاج سید جواد یکی از خواص سید باب است. سید شخص محترم معروفی است. می‌ترسیم که مهمانش او را بفریبد و به وسیله او دیانت جدید را در این نواحی رواج دهد. اگر چنین بشود از احترام شما کم خواهد شد و نگاه مردم به

^۱ همانجا ص ۷۱ و ۷۲ مدرس چهاردهی می‌نویسد: "اما حاج محمد کریم خان، وجهه شهر را دعوت و دو نفر نماینده و سفیر باب را که از اهم پیروان و ارکان بایه بودند حاضر کرد و از همان جلسه مبارزه با باب را به سختی آغاز کرد و دستور داد آنان را از کرمان اخراج کنند." شیخیگری؛ بایگری: ۲۴۱

^۲ مجله یادگار شماره ۶۰ بهمن و اسفند ۱۳۲۷ ص ۷۰

^۳ همانجا

سمت دیگری متوجه خواهد شد. حاج کریمخان وقتی این مطالب را شنید بی درنگ پیش حاکم کرمان رفت و از وی درخواست نمود که به حاج سید جواد توصیه کند که از همراهی قدوس پرهیز کند و به او تذکر دهد که این گونه رفتار ممکن است باعث فتنه و آشوب گردد. حاکم کرمان گفته های حاج کریمخان را به حاج سید جواد منتقل نمود. سید از شنیدن آن مطالب غضبناک شده و با لهجه ای خشنناک به حاکم گفت: "چند مرتبه به تو نصیحت نمودم که به سخنان این تمام فتنه جوگوش نکنی؟!" و پس از گفتن عباراتی ملامت آمیز نسبت به کریمخان، اشاره کرد که ادامه اعمال او موجب اخراج وی از کرمان خواهد گردید.^۱ کریمخان بعد از آنکه تهدیدات حاجی را از حاکم کرمان شنید زبان در کشید و به گوشه ای خزید. از طرف دیگر، حاج سید جواد، قدوس را در منزل خود پذیرایی می کرد و قدوس تمامی وقایع پیش آمده را از روزی که از کربلا خارج شده بود تا این ساعت که وارد کرمان شده بود برای سید نقل فرمود. داستان ایمان خود را به حضرت باب و همراهی اش با آن حضرت در سفر حج، همه را برای او تعریف کرد. در نتیجه، شعله ایمان به دیانت جدید در قلب حاج سید جواد به شدت برا فروخته شد. ولی بهتر آن دید که ایمان خویش را پنهان دارد تا بهتر بتواند به امر الهی خدمت کند.^۲ قدوس هم به ایشان اطمینان داد که "قصد جلیل شما به نوبه خود چون خدمتی عظیم مقبول خواهد افتاد و خداوند مساعی تان را تایید فرموده و شما را در جمیع احوال بر مخالفین غالب خواهد فرمود".^۳ جناب قدوس پس از خروج از کرمان به جانب یزد مسافت کرد و از آنجا به شهرهای اردکان و نائین و اردستان عزیمت نمود. در اردستان مدتی اقامت نموده و در ده ماریین، مُلک زینب بیگم اردستانی (جدّه جناب نصرت الله محمد حسینی) مؤلف کتاب حضرت باب) چندی توقف فرموده و به هدایت نفوس بزرگواری توفیق یافت.^۴ سپس از اردستان راهی اصفهان و کاشان شدند. در کاشان، به اتفاق جناب عظیم در منزل دو برادر بابی به نام های آقا ابوالقاسم و آقا مهدی که از تجّار آبرومند کاشان بودند، اقامت نمودند.^۵ سپس به سوی قم عزیمت نموده و بالاخره به طهران ورود نمودند. در هر یک از نقاط مزبور و هر جا شخصی را مستعد یافتند با او از ظهور جدید سخن گفتند و با کمال شجاعت به ترویج امر الله قیام نمودند.

^۱ تاریخ نبیل زرندی ص ۱۳۹ و ۱۴۰

^۲ همانجا ص ۱۴۰

^۳ The Dawn Breakers p:128

^۴ حضرت باب ص ۴۶۲

^۵ ظهور الحق ج ۳ ص ۳۹۴ فاضل مازندرانی می نویسد که دو برادر مذکور به اتفاق حاج میرزا جانی به محضر حضرت اعلیٰ رسیده ایمان آوردند. (ص ۳۹۴) یا توجه به آن که حضرت باب، ماه ها پس از سفر جناب قدوس به کاشان، در ریبع الثانی ۱۲۸۳ (نبیل زرندی ص ۱۸۸) به آن خطوط ورود فرمودند، گزارش مزبور تردید پذیر است و نیز با توجه به رویدادهای متصل بعدی در زندگانی کوتاه جناب قدوس، بعيد به نظر می رسد که آن جناب در سال های بعد نیز به کاشان رفته باشد.

۱۲. طهران : ملاقات با حضرت بهاءالله

جناب قدوس، جوانی ۲۴ ساله بود که به طهران وارد شد. در آنجا به دیدار حضرت بهاءالله فائز گشت و مدتی را مفتخر به مصاحبی و معاشرت با ایشان بود. با توجه به آنکه جناب قدوس در آن موقع از مقام ممتاز حضرت بهاءالله (به عنوان موعود دیانت بابی) آگاه بودند این ملاقات نهایت اهمیت را داشت. اما متأسفانه نه تنها از جزئیات این دیدار آگاه نیستیم بلکه حتی کلیات این قضیه بر ما معلوم نیست. تنها خاطره‌ای که از سفر قدوس به طهران باقی مانده عبارات جناب کلیم برادر حضرت بهاءالله است که نبیل زرندی در تاریخ سترگ خود به یادگار گذاشته است. جناب کلیم، قدوس را چنین توصیف می‌نماید:

"قدوس دارای طلعتی جمیل و اندامی جاذب و محبتی شدید بود. حتی اشخاصی که به امور دینی اهمیت نمی‌دادند قدوس را دوست داشتند و مجنوب او می‌شدند و از رفتار و گفتارش در عجب بودند. یک روز دیدم وضو می‌گرفت و نهایت دقّت را در انجام وضو مراعات می‌کرد که کمتر شخصی به درجه او این همه دقّت روا می‌داشت. قدوس جوانی بود که مجسمه طهارت و پاکیزگی و فروتنی و افتادگی بود.^۱"

هر چند که اطلاعات ما درباره این سفر و ملاقات با حضرت بهاءالله، محدود به سطور فوق است، اما می‌توانیم منطقاً بعضی از امور پیش آمده را حدس بزنیم. بدین ترتیب می‌توانیم تصویر کنیم که جناب قدوس در حین تشرّف به حضور هیکل اقدس از نحوه ایمان خود به آئین جدید بازگفته است و از همراهی خود با حضرت باب در سفر مکّه شرحی داده است. از مأموریت خود در شیراز و آنچه که از بلایا در آنجا بر او باریده، گفته و احتمالاً پیام حضرت باب را به محضر ایشان معروض داشته است. البته موافقت جناب قدوس با حضرت بهاءالله به ایام طهران محدود نمی‌شود. چنان‌که حضرت بهاءالله در لوحی اشاره می‌فرمایند: "حضرت قدوس علیه مِنْ كُلّ بهاء أَبْهَاهُ مُكَرّرٌ فائز"^۲

^۱ تاریخ نبیل زرندی ص ۱۴۱ در کتاب نقطه‌الكاف ص ۱۸۶ چنین آمده است: "حضرت قدوس کمال اهتمام را در نظافت و لطافت داشتند. به حدی که همه روزه در صورت تمکن به حمام تشریف می‌بردند و هم چنین بود لطافت طبع مبارک ایشان در سائر شیوه‌نات"

^۲ مائدۀ آسمانی ۷ ص ۱۹۷ و اسرار الآثار ۴ ص ۴۸۷

علاوه برگرد همایی بدشت (چنان که اشاره خواهد شد) از آنجا که این دو نفس مقدس، هر دو اهل مازندران بوده‌اند دور از ذهن نیست که ملاقات‌های بسیاری بین ایشان در مازندران اتفاق افتاده باشد. نقل قولی از حضرت بهاءالله در تاریخ نبیل زرندي بیانگر آنست که در ساری مدتی جناب قدوس از مصاحب حضرت بهاءالله بهره مند بوده‌اند:

"باری دفعه دیگر در شهر ساری گرفتار اذیت و آزار مردم شدیم با آن که بیشتر از اعیان این شهر از آشنایان ما بودند و اغلب در طهران با آنها ملاقات کرده بودیم با این همه چون در کوچه و بازار با قدوس عبور می‌کردیم از هر طرف ما را مورد طعنه قرار داده و به صدای بلند فریاد می‌زدند (بابی- بابی) و ما نمی‌توانستیم خود را از رفتار زشت آنان برکنار سازیم. "(انتهی)^۱

این ملاقات‌ها (چنان که کمی دیرتر خواهیم نوشت) با توجه به گرفتاری و دوری حضرت باب از جمع اصحاب، اهمیت شایان توجهی در سرنوشت و مقدرات امر مبارک داشته است. به هر شکل جناب قدوس در طهران، چند روزی را نیز میهمان رضاخان ترکمان، پسر امیر آخر شاه بودند.^۲ همین رضاخان ترکمان که به آئین جدید گرویده بود، بعداً در بارفروش و قلعه شیخ طبرسی از مدافعان طلعت قدوس گشت و در ظل ایشان به شهادت رسید.

^۱ تاریخ نبیل زرندي ص ۴۸۹
^۲ نقطه‌الكاف ص ۱۹۵

۱۳. مراجعت دوباره به بارفروش

به محض ورود دوباره ایشان به بارفروش و از همان روزهای نخستین اقامت، مخالفت علمای قشری با ایشان زبانه کشید. جناب قدوس خود در این باره می‌نویستند : "به مجرد ورود در این ارض(بارفروش) یوم ثانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم ... و بعضی افراها و نسبت‌ها می‌دهند ... " ^۱ عبارت "بعضی افراها و نسبت‌ها" در نوشته فوق، احتمالاً به شهرت بابی بودن قدوس و گرایش ایشان به شریعت جدید در بدو ورود باز می‌گردد. به اعتقاد جناب فاضل مازندرانی، سعیدالعلماء از دو جهت با جناب قدوس دشمنی داشت: اول، فضائل و کمالات ایشان و دوم، اعتقاد و تعلقشان به مَشرب شیخیه و آئین بابی.^۲

همان گونه که در فصول پیشین گفته شد جناب قدوس پس از درگذشت جناب سید کاظم به بارفروش بازگشتند. در این هنگام ایشان به عنوان یک عالم شیخی در بین اهالی شهرت یافتند. در آن روزگار بارفروش نیز عرصه رقابت و مناقشه دوگروه از علماء اصولی و شیخی بود.^۳ طبیعی است که تصوّر کنیم بخشی از آزادی عمل جناب قدوس در ترویج آموزه‌های آخرالزمانی شیخیه و تبشير به نزدیکی ظهور موعود، به فاضله اندکی پیش از ظهر حضرت باب، مرهون حمایت علمای شیخی مشرب بارفروش از ایشان بود که برخی از آنان هرگز قبل باور نمی‌کردند که ظهر قائم به این نزدیکی باشد که سید کاظم فرموده است! اما در مراجعت دوباره ایشان به بارفروش، اوضاع بلافضله و بکلی دگرگون گردید. چنانچه از نوشته سابق الذکر جناب قدوس بر می‌آید آوازه بابی شدن ایشان حتی پیش از ورود دوباره به بارفروش در آنجا اشتهرایافته بود. با بابی شدن ایشان موزانه حمایت علمای شیخی از آن جناب، در مقابل مخالفت علمای محافظه کار اصولی با ایشان، بر هم خورد. به عبارت دیگر، صرف گرایش جناب قدوس به آئین جدید، می‌توانست علمای شیخی را به مخالفت ایشان برانگیزاند^۴؛ و آنان را در جبهه‌ای

^۱ ظهور الحق ۳ ص ۴۱۳

^۲ ظهور الحق ۲ ص ۲۷۳ بر طبق جزء یکم کواكب الدربه ص ۱۳۶ سابقه عداوتی بین او (سعیدالعلماء) و پدر قدوس بوده. هنگامی که حاج ملا محمد علی قدوس به تبعیت باب مشهور شد سابقه دشمنی سعید العلماء با والد او تجدید شد.

^۳ Between foreigners... p.62

^۴ آنچه که در تاریخ میمیه ص ۵۲ ذکر شده نمونه‌ای از مخالفت علمای شیخیه با آن حضرت است: "(پس از اتمام کار قلعه شیخ طبرسی) علمای بارفروش کلا هجوم کرده از شیخی و اصولی و به نزد شاهزاده آمدند و عرض کردند که اصل را نگاه داشته و فرعها را کشته‌اید چرا ایشان(جناب قدوس) را نمی‌کشید."

واحد در کنار علمای اصولی قرار دهد. چنان که خواهیم دید این امر در نهایت به انزوای جناب قدوس در منزل پدری انجامید.

به مطلب بازگردیم. رفته رفته با افزایش شهرت جناب قدوس در بارفروش و مازندران و تبلیغ افرادی از آن دیار به آئین جدید، مخالفت پیشوای بارفروش و عالم اصولی این شهر یعنی سعیدالعلماء و برخی از علمای متعصب، بالا گرفت و به میزانی شدید رسید. این افراد شروع به ایراد افترا و کلمات توهین آمیز نمودند و از جناب قدوس در نزد حاکم بارفروش (مازندران) خانلر میرزا احتمام الدوله ساعیت و شکایت نمودند. موسیو نیکلادر این باره می نویسد: "...علمای بارفروش از قدوس به حکومت شکایت کردند زیرا که در عرض یک هفته، سیصد نفر از اهالی را به مذهب باب دعوت کرده بود... حکومت با شاهزاده خانلر میرزا بود که اعتنای به شکایت آنها نکرد..."^۱ سرانجام فته انگیزی سعیدالعلماء و احتمالاً محمد نامی از عوامل حاج میرزا آقاسی^۲ موجب منزوی شدن قدوس در خانه پدری گشت. نقطه اخری، خود چنین مرقوم فرموده اند:

"... از وقتی که این منقطع به سوی آل الله سلام الله علیهم وارد این ارض (بارفروش) شد تا حال را به هیچ نحو تصرف در امورات احدي نکرده ام. نه از امورات دنيا و نه امورات آخرت. بلکه در خانه خود نشسته و مشغول به قرائت کتاب الله و تمسک به حبل الله می باشم..."^۳ و نیز: "... و نه ادعای امری کردم و نه فتوا به مسئله دادم و نه دخل و تصرف در امری از امورات کرده ام بلکه پیش گرفتم مسلک سید سجّاد سلام الله علیه را و به همین طور خواهم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند..."^۴

از همسر پدر جناب قدوس نقل شده است که از بالاخانه منزل، می دید که روزها آن جناب در زیر درختی در جلوی خانه، بساط چای مهیا نموده و به مطالعه مشغول بودند.^۵ به هر تقدیر، پس از مدتی رضاخان ترکمان، از جوانان دلیر طهران و از جمله ارادتمدان جناب قدوس، به بارفروش آمده و به حمایت و مساعدت ایشان پرداخت. چنان چه جناب قدوس روزها سوار بر اسب از میان مردم می گذشت و

^۱ مذاهب ملل متعدد ص ۳۱۶ فاضل مازندرانی می نویسد: "و آن جناب در بارفروش مازندران جمعی را به علویان و رشحات عرفان خود منجب ساخته در جنت ایمان نمود و شهرت عظمت مقام او در آن حدود منتشر گشت افواج و جماعات مردم برای استفاده و اغتراف از امواج بحر علوم ... نزدش ذهاب و ایاب مکرر می نمودند" (ظهور الحق ۹۲ ص ۳۱۰) مطابق توضیح ظهور الحق ج ۲ ص ۹۲ خانلر میرزا که درواقع حاکم مازندران بوده عمومی ناصرالدین شاه بود و نسبت به جناب قدوس معرفت و دوستی داشت و همین سابقه دوستی با ایشان باعث شد که در زمان واقعه قلعه شیخ طبرسی نسبت به اصحاب تساهل نماید و این امر در نهایت موجب برکتاری وی از حکومت مازندران شد.

^۲ مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع ص ۹

^۳ ظهور الحق ۳ ص ۴۱۲

^۴ همانجا ص ۳۱۴

^۵ مطابق روایت یکی از دوستان

این در حالی بود که جمعی از مومنین، ملازم رکاب ایشان بودند و در همان حال رضاخان ترکمان شمشیری حمایل نموده در پیشاپیش جناب قدوس خرامان قدم بر می‌داشت. بدین سبب ملاسعید از شمشیر آبدار بترسید و آن جناب مدتی از دست وزیان او آسوده گردید.^۱"

^۱ ظهور الحق ۲ ص ۹۲

۱۴. گنج پنهان

از سمت دیگر، جوهر عشق و وفا، جانب ملاحسین بشرطی که به تازگی از حضور حضرت باب مرخص شده بود از ماکو به سوی مازندران حرکت نمود. حضرت باب در ماکو به ایشان فرمودند که: "... از طهران باید به طرف مازندران روانه شوی، در مازندران، گنج پنهان خداوندی را خواهی یافت. آن گنج پنهان را که شناختی تو را به کارهای بزرگ مأمور خواهد ساخت. آن مأموریت‌ها خیلی عظیم است. هیچ امری از اول دنیا در عظمت و بزرگی با آن مأموریت‌ها که به تو خواهد داد مقابله نتوان کرد..."^۱

جانب ملاحسین نیز بر حسب فرمان مبارک پس از طهران به جانب مازندران روانه گردید تا هر چه زودتر به گنج پنهانی که حضرت باب به او وعده داده بودند برسد.^۲ او پس از ورود به بارفروش به منزل پدری جانب قدوس وارد شد و قدوس از دیدار وی شادمان شده و با کمال محبت، پذیرائی نمود و برای راحتی این میهمان عزیز از هیچ چیزی دریغ ننمود و خدمات میهمان خود را شخصاً انجام می‌داد. تا آن‌جا که قدوس به هنگام ورود ملاحسین پای او را شستشو داد و گرد و غبارسفر را از لباس وی زدود. جانب قدوس در حضور دوستانی که به ملاقات ملاحسین آمده بودند نهایت احترام را نسبت به ملاحسین مجرماً می‌داشت و به افتخار ایشان پذیرایی شایسته‌ای از میهمانان نمود... پس از پایان مجلس میهمانی و خروج اصحاب، قدوس از ملاحسین شرح مسافرتش را به ماکو جویا شد. ملاحسین از ماجراهی سفر خود تعریف نمود. پس از آن قدوس پرسید: "آیا از آثار مبارکه حضرت باب چیزی به همراه داری؟" ملاحسین پاسخ داد: "از آثار مبارکه، چیزی همراه من نیست." قدوس اوراق یک کتاب خطی را به اونشان داد و فرمود: "این صفحات را مطالعه کنید." ملاحسین نزدیک یک صفحه از آن را که خواند، تغییر عجیبی در وجودش ایجاد شد و آثار حیرت و دهشت از چهره‌اش پدیدار گشت. کلماتی که در آن کتاب نوشته شده بود قلب او را تسخیر نمود. تاثیری عجیب و نفوذی شدید در وجودش موج زد. زبان به ستایش و تمجید آن کلمات پرمعنا و دلرباگشود و در همان حین که کتاب را بر زمین می‌گذاشت، گفت:

^۱ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۰۶

^۲ همانجا ص ۲۰۸

"سرچشمه‌ای که نویسنده این کتاب از آن نوشیده و حی الهی و منبع اصلی است! ربطی به دانش علماء و دانشمندان عادی ندارد. من اقرار می‌کنم که این کلمات در کمال درجه شرافت و بلندی است! به همه مطالب نوشته شده در آن با یقین کامل اعتراف و اذعان می‌نمایم!"

قدوس در برابر این عبارات ملاحسین، ساكت بود. ملاحسین از سکوت و آثار نمایان در سیمای قدوس پی برد که خود او است که این کلمات را نوشته است! بی اختیار از جا برخاست و در آستانه در بايستاد و با خضوع تمام و احترام کامل عرض نمود:

"گنج پنهانی را که حضرت باب به من و عده فرموده بودند؛ نمایان شد! الان در مقابل دیدگان من است! شک و حیرت من تمام شد! گرچه مولای محبوب ما اینک در جبال آذربایجان مستور است، اما نمودار توانایی و نشانه شکوه و بزرگی او اکنون در برابر چشم من واضح و آشکار است و آئینه عظمت و قدرتش در این لحظه برای من بی پرده، پدیدار است. من بازتاب جلال او را در مازندران یافته‌ام"^۱

بدین ترتیب همانگونه که عظمت حضرت باب در شیراز بر ملاحسین معلوم گردید عظمت آئینه تمام‌نمای آن حضرت، یعنی قدوس، نیز در مازندران بر ملاحسین آشکار گردید. قدوس بمنزله آئینه صافی بود که اشعه آفتاب ظهر حضرت باب در او منعکس گردیده و بر چشمان ملاحسین می‌تابید. از این پس ملاحسین بر خود واجب دید که بر اثر گام‌های قدوس، قدم بردارد و به خواست و اراده او عمل نماید و هماره سلامتی ایشان را تا آنجائی که در توان دارد بر هر چیز ترجیح دهد. آن شب، قبلًا با قدوس پیمان خدمت بست و تا آخرین لحظه زندگانی خود بر عهد خویش ثابت بود. او بسیار شادمان بود که بخشش الهی او را از میان سایرین به موهبت شناسایی گنج پنهان، مخصوصاً فرموده بود.^۲

این ماجرا به خوبی نشان می‌دهد که تا این زمان، بزرگی مقام حضرت قدوس بر افراد مومنین به آئین جدید، پوشیده بود و از این لحظه به بعد است که به آرامی بلندی مرتبت ایشان در نظر یاران، جلوه نموده و موجب تمکین و فرمانبرداری جملگی از آن حضرت می‌گردد. باری، ملاحسین پس از شناسایی مقام قدوس به خدمتش قیام نمود. روز بعد وقتی مومنین به منزل قدوس آمدند از دگرگونی اوضاعی که شب قبل مشاهده نموده بودند غرق تعجب شدند. دیشب دیده بودند که ملاحسین در صدر مجلس

^۱ The Dawn Breakers p:168

^۲ تاریخ نیل زرندی ص ۲۱۰ به نوشته شریعتمدار کبیر ملاحسین خود را در جنب حضرت باب و جناب قدوس مانند قطره در مقابل دریا می‌دانست.(ظهور الحق ص ۴۳۸ پا)

نشسته و سخن می‌گوید و قدوس در حضور او مشغول به انجام خدمات است. اماً امشب اوضاع کاملاً بر عکس بود. زیرا قدوس را دیدند که در صدر جلسه نشسته و ملاحسین دم در ایستاده و با نهایت افتادگی منتظر فرمان قدوس است. از ملاحظه این وضعیت، همگی متوجه شدند ولی از علت موضوع بی خبر بودند. اماً اوّلین کلماتی که جناب قدوس در انجمن یاران با ملاحسین گفتند این بود:

"اکنون باید در همین ساعت قیام نمایید! و به عصای حکمت و قدرت مجھز شوید و گروه دشمنان را ساکت گردانید. آنهایی که می‌کوشند تا آئین الهی را بدنام کنند. پس بر شماست که با این گروه رو در رو شوید و قوتshan را بشکنید. برفضل الهی توکل کنید و دسائیس آتها را به متابه تلاشی بی ثمر برای تاریک نمودن درخشش امرالله، ملاحظه نمایید. باید با سعیدالعلماء گفتگو کنید! این مرد خیلی بدسرشت و ستمکار است. باید بدون واهمه خصایص ممتازه امر مبارک را برای او نمایان گردانی. پس از آن به جانب خراسان روانه شو و در مشهد، منزلی بنا کن و از هرگونه اسباب که برای پذیرایی واردین لازم است فراهم نما. من نیز به زودی به آنجا خواهم آمد و در آن منزل ساکن خواهم شد تا آنکه جویندگان حقیقت را راهنمایی کنیم و گم شدگان بیابان گمراهی را به سرچشمه زندگانی جاودانی برسانیم. ما آنها را آماده و آگاه خواهیم نمود تا متفق گرددند و بر اعلان امر مبارک قیام نمایند."

روز بعد، وقتی که خورشید داشت طلوع می‌نمود ملاحسین به تنها بی ملاقات سعیدالعلماء روانه شد و وارد محضر او گشت و ظهور جدید را به او بشارت داد^۱ و او را در برابر قوت بیان و قدرت دلیل و پرهان خود مسحور و مبهوت ساخت. بیانات ملاحسین در برخی از حاضرین تاثیر شدید گذاشته بود. ملاحسین به تعدادی از آنها گفت:

"از شما درخواست می‌کنم که به پیش جناب محمدعلی بروید و ماجراهی این جلسه و ملاقات من با ملاسعید را برای ایشان بازگوئید و به آن جناب بگوئید ملاحسین عرض نمود چون در هنگامی که مأموریت را شرح می‌دادید به بنده نفرمودید که از مجلس علماء به حضور شما مشرف شوم از این جهت از همین جایک سره به سمت خراسان می‌روم تا بقیه اوامر شما را انجام دهم"

ملاحسین از بارفروش خارج شد و یکه و تنها (همان گونه که از بیت شیراز خارج شده بود) به جانب مشهد روی نمود. او مقصودی جز انجام اوامر قدوس نداشت و آرزوئی جزوفای به عهد آن بزرگوار در سر نمی‌پروراند.

^۱ The Dawn Breakers p:170

چندی بعد قدوس نیز از بارفروش به عزم خراسان خارج شد. خروج ایشان همزمان با حادثه‌ای بود که آقا علی پسر مشهدی کلاه دوز بارفروشی به رشتہ تحریر در آورده و می‌نویسد:

ده نفر از ساری آمدند که حضرات را بیرون کنند. از جمله پدر بنده، کربلائی حسین در منزل جناب قدوس بودند که فراش‌ها آمدند آنجا و گفتند که حاکم کل فرمان داده است که شما در این شهر نمانید. پدر بنده دید که فراش‌ها آمدند برخاست از منزل بیرون آمد که دم در ایشان را گرفتند و به حکم سعیدالعلماء در هر سرگذر ایشان را بستند و زدند. بعد مادر حقیر به خدمت جناب قدوس رفته و عرض کرد که این پیرمرد را در هر سرگذر بسته و می‌زنند. حضرت فرمودند شما صبر کنید ایشان از دست ظالمین خلاص شده به خانه خواهند آمد. بعد آن حضرت سوار شده به همراه رضاخان ترکمان و چند نفر دیگر از اصحاب به خانه سعیدالعلماء رفتند. در حالی که رضاخان ترکمان، شمشیر به کمر بسته در پیش‌پیش ایشان می‌رفتند و همه اصحاب نیز مسلح بودند و وارد منزل شدند. سعیدالعلماء از ترس اصحاب جرئت ننمود که از اندرونی خانه به بیرون بیاید. از سمت دیگر مردم بارفروش به خانه سعیدالعلماء هجوم آوردند که بیستند ملا سعید در مورد آنها چه تصمیمی می‌گیرد. حتی نگهبانان پدر نیز او را کرده و رفته بودند تا این صحنه را تماشا کنند. به همین خاطر پدر که دید کسی دور و براو نیست رو به سوی خانه گذاشت ... بعداً حضرت قدوس هم حرکت نموده و عازم خراسان شد...^۱

خروج جناب قدوس از بارفروش در روز یکم جمادی الاولی ۱۲۶۴ق. بود.^۲ در همین روز، نامه‌ای با عنوان "سوره البرائة" خطاب به سعیدالعلماء نوشته و وی را مورد خطاب و سرزنش قرار داده و مظالم وی را تقبیح نموده و به خاطر ستم هائی که روا داشته بود او را به مجازات محظوم پروردگار انذار فرمودند. آنگاه به همراه ملا امینی بارفروشی، خادم و فدار آن حضرت و کربلائی حسین نامی به سمت خراسان راهی شدند.^۳ برخی از اسناد تاریخی، گویا آنست که در همین ایام، بنا بر فرمان مبارک حضرت باب، جمعی از مومنین به بارفروش آمده و در ظل جناب قدوس گرد هم آمده بودند تا به اتفاق راهی خراسان گردند. ملا محمد نوری که حامل این امریه از قلعه ماکو بوده می‌نویسد: "مظہر علی عالی اعلی (حضرت باب) به ورقه طاهره ... امر فرمود تا این که مردم را به اطاعت امر حبیب (جناب قدوس) دعوت کند و به

^۱ تاریخ شهدای امر ص ۷۶۵ پا و ۷۶۷ پا

^۲ اسرار الاثار ۴ ص ۴۸۳

^۳ ظہور الحق ۲ ص ۲۰۸

آنها امر کند که به حضرت قدّوس در ارض باء(بارفروش) پیوندند و بالاتفاق به سوی خراسان حرکت کنند...^۱ و نیز در مکتوبی از جناب ملا عبدالکریم قزوینی چنین مسطور:

"جناب باب ... در اوخر شهر صفر روانه خراسان از سمت مازندران شدند و بعضی از دوستان در مازندران جمعند در خدمت جناب بزرگوار قطبُ الاطیاب الجنابُ المستطاب جناب الحاج و المعتمر بیت الله الحقيقة الحاج ملا محمد علی(جناب قدّوس)روحی له الفداء مجتمعند تا من بعد را چه ظهور به هم رساند...^۲

به طوری که اسناد فوق نشان می‌دهد از این پس جناب قدّوس در بین اصحاب مرجعیتی یافته و افراد مؤمنین به امر حضرت باب، مأمور به اطاعت از ایشان گشتند. این یک نکته شگفت‌انگیز در تاریخ امر مبارک است که با وجود مظہر امر الهی(حضرت باب) شخصی دیگر(جناب قدّوس) مرجعی مطاع می‌گردد. شاید عنوان "نقطهٔ اُخْرَی" گویای همین نقش تاریخی جناب قدّوس باشد.^۳ یکی از ملاحظات تاریخی در این باب می‌تواند ارتباط نزدیک جناب قدّوس با حضرت بهاءالله باشد. چنانچه در فصول پیشین اشاره نمودیم حضرت بهاءالله و جناب قدّوس بارها یکدیگر را ملاقات نموده‌اند و در این ملاقات‌ها چه بسا که تصمیمات مهمی در چگونگی اجرای تعالیم جدید و خط مشی امر مبارک گرفته می‌شد. یک نمونه از این تصمیمات عمدۀ و سرنوشت ساز را می‌توان در ملاقات‌های بدشت و چگونگی اعلان امر بازجُست. چنان‌که در این خصوص حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "جمال مبارک با جناب قدّوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شایع دادند."^۴

مطلوبی در جلد دوم کتاب ظهور الحق نیز مندرج است که نشان می‌دهد، منزل حضرت بهاءالله در طهران(پیش از ایام بدشت) محل رفت و آمد روسا و مهمین اصحاب و از جمله جناب قدّوس بوده است و در این رفت و آمدها "اخذ دستور و رتب و فتق امور به وقوع می‌پیوست".^۵ بنابراین به نظر می‌آید که حضرت باب جهت حفظ و صیانت حضرت بهاءالله در آن ایام از ارجاع امور به آن هیکل اقدس پرهیز فرمود و در عوض مرجعیت را به جناب قدّوس تفویض فرمود که نزدیک ترین ارتباط را با حضرت بهاءالله داشته و بالطبع می‌توانست از آن هیکل اقدس کسب تکلیف نماید.

^۱ عهد اعلیٰ ص ۲۷۱

^۲ همانجا ص ۳۱۸

^۳ این عبارت شریعتمدار کبیر نیز قابل تأمل است که می‌نویسد: "سید(حضرت باب) را ... به ماکو حبس داشتند و سید که باب بود قلم و رسم و جمیع امور متعلقه به با بیت را تفویض مصاحب خود حاج محمد علی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد".

^۴ تذکره الوفاء ص ۳۰۷

^۵ ظهور الحق ۲ ص ۲۱۹

بدین ترتیب تعالیم جدید از ناحیه حضرت باب صادر می‌گردید و جناب قدوس با مشاوره با حضرت بهاءالله آنرا اجرائی و عملیاتی می‌نمود. در این میانه تزدیکی جغرافیایی زادگاه حضرت بهاءالله و جناب قدوس در قلب مازندران(نور و بارفروش) فرصت ملاقات‌های بیشتر را به طور طبیعی برای آن دو نفس مقدس فراهم می‌نمود. پُر واضح است که اثبات این ایده نیازمند تحقیقاتی عمیق‌تر مبتنی بر مستندات بیشتر در آینده است.

۱۵. بیت بایه

پیش از ورود جناب قدوس به مشهد، جناب ملاحسین در همسایگی منزل میرزا محمد باقر قاینی قطعه زمینی خریداری نمود. این مکان در بالا خیابان (خیابان توحید فعلی) و در کوچه زردی^۱ واقع بود. ملاحسین به ساختن بنا مشغول شد و مطابق دستور جناب قدوس بنای آنرا تمام کرد و اسم آن را "بیت بایه" گذاشت. نبیل زرندی می‌نویسد: "این خانه تا کنون به همین اسم نامیده می‌شود و هر کس داخل آن می‌گردد هرگز از

تهمت بابی بودن

خلاصی

نمی‌یابد!"^۲



پس از اتمام بنا
جناب قدوس به
مشهد وارد شد و در
بیت بایه سکونت
نمود. محل جلوس

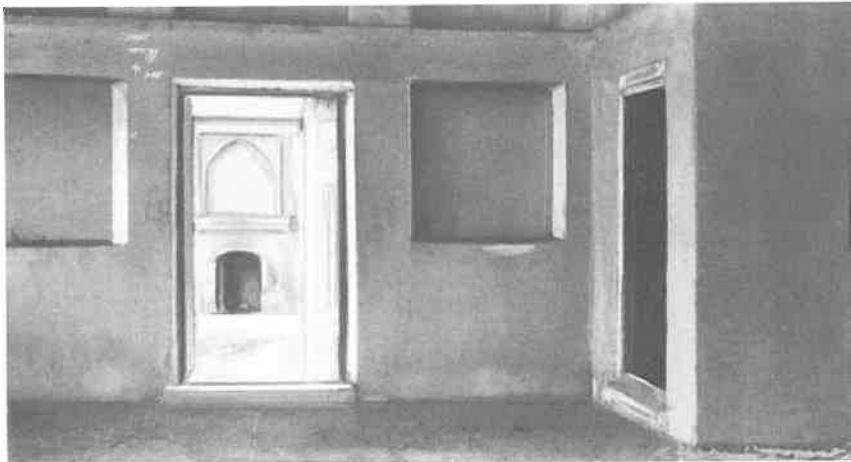
جناب قدوس اطاقی در قسمت جنوبی این خانه بود.^۳ در این موقع عده‌ای از بابی‌ها که به واسطه ملاحسین به امر جدید ایمان آورده بودند به دیدار قدوس شتافتند و همه برای جانبازی و یاری آئین الهی آماده گشتند. از ورود قدوس و قیام ملاحسین به خدمت امر مبارک اثر عجیبی نمودار گردید و شهرت دین جدید در همه جا منتشر شد. حتی به خارج مشهد نیز این ندا برسيد. اجتماع افراد در بیت بایه به درجه‌ای شدت یافت که سماورهای فراوان برای تهیه چای کفایت نمود. بنناچار در دیگ بزرگ مسی، آب جوشانده چای مهیا می‌نمودند و همگی حاضرین را پس از پایان سخنرانی‌ها شام و یا ناهار می‌دادند و کل مخارج را جناب هراتی تقبل می‌کرد. یکی از اطاق‌های پایینی خانه را مخصوص حمام

^۱ تاریخ شهدای امر ۱ ص ۵۰

^۲ The Dawn Breakers , P: 99

^۳ بنابر اظهار جناب جمیان الله فروغی از دوستان فقید مشهد

کردن جناب قدّوس معین نموده بود و همسر مومن گرامی اش همه روزه از شدت ارادتی که داشت آن اطاق را بدست خود نظافت می‌کرد.^۱ بدین سان بیت بازیه مرکز مومنین گردید و پیروان جانفشنان آئین بابی در آنجا تمرکز داشتند. اگرچه حضرت باب در چهاریق زندانی بودند و احبابی باوفا از دیدار حضرتش محروم بودند ولیکن قدرت خداوند، قدّوس را در خراسان برانگیخت و به دست او آتش ایمان را در قلوب یاران و مومنین، روش نگاه داشت.



عاقبت رفت و آمد
جمعیت به منزل
ملحسین بقدیری زیاد
شد که زمامداران کشور
را پریشان نمود. هراس
شدیدی که از این
مراوات در دل

حکمرانان مشهد افتاد باعث شد که عده‌ای را مأمور نمایند تا خادم مخصوص ملاحسین، حسن را دستگیر نمایند تا بقیه مومنین نیز به اصطلاح حساب کار خود را بکنند.^۲ اصحاب نیز که طاقت دستگیری و زجر و شکنجه حسن را نداشتند بدون کسب تکلیف از مولایشان اقدام به آزادی او نمودند. پس از بازگشت اصحاب به بیت بازیه جناب قدّوس بنا بر ملاحظه حکمت به خانه یکی از اصحاب رفته و امر فرمود که احباب متفرق شوند.^۳ ماجراهی حسن و اقدام اصحاب مالاً موجب شد تا ملاحسین طی نامه‌ای به اردوی شاهزاده حشمت میرزا احضار شود. چون دستخط شاهزاده به ملاحسین رسید آن را به حضرت قدّوس تقدیم نمود و صلاح کار را از ایشان جویا شد. قدّوس فرمود:

دعوت شاهزاده را اجابت نمائید. به هیچ وجه از قبول این دعوت، صدمه‌ای به شما نخواهد رسید. من هم امشب با میرزا محمد علی قزوینی (حرف ح)^۴ به جانب مازندران سفر خواهم نمود. شما هم پس از چندی با اصحاب از خراسان با پرچم‌های سیاه بیرون خواهید آمد و به من ملحق خواهید شد و در نقطه‌ای که خداوند مقدر فرموده یکدیگر را ملاقات خواهیم نمود.^۵

^۱ ظهورالحق ج ۳

^۲ همانجا ص ۲۳۲

^۳ ظهورالحق ج ۲ ص ۲۱۲

^۴ تاریخ نبلی زندی ص ۲۳۴

ملاحسین خود را به پای جناب قدوس انداخت و با کمال شادمانی عرض نمود: "اوامر شما را از دل و جان، اطاعت می‌کنم" جناب قدوس او را در آغوش کشیده پیشانی و دوچشم آن جناب را بوسه زدند و او را به خداوند سپردند. آن شب جناب قدوس، میرزا محمد باقر قایینی و جمعی از اصحاب را احضار فرموده و به آنها سفارش نمودند که در همه احوال از جناب ملاحسین اطاعت نمایند. از جمله به آنها فرمودند: امتحانات شدیدی برای شما در راه است. سریلنگی شما در این امتحانات، مشروط به اطاعت از اوامر ملاحسین است.^۱ بر طبق نوشته‌های تاریخ میمیه پیش از خروج از مشهد، فراش‌های سام خان ارمنی در بیرون از منزل، جناب قدوس را گرفته به نزد سام خان ارمنی بردنده. به محض آنکه چشم سام خان بر چهره نورانی ایشان افتاد فراش‌های خود را سرزنش فراوان نمود که چرا ایشان را اینجا آورده‌اید و به جناب قدوس عرض نمود که "هر کجا مایلید می‌توانید تشریف ببرید" لذا جناب قدوس به بیت بابیه بازگشت و با اصحاب وداع نموده و به همراه میرزا محمد علی قزوینی و کربلائی اصغر بنای قائیی به سمت مازندران حرکت فرمودند.^۲ توقف جناب قدوس در مشهد تقریباً سه ماه بود و در ۱۲ شعبان ۱۲۶۴ ه.ق از این شهر خارج شدند.

در آن ایام، توقع منیعی از قلم حضرت باب صادر گردید به این مضمون که جمیع بابیان در ایران با نهایت سرعت به خراسان حرکت نمایند و به حضور جناب قدوس بستابند. مومنین بابی نیز طبق فرمان مبارک از هرسمت و سویی به طرف خراسان حرکت نمودند. به همین جهت جناب قدوس در بین راه با عده‌ای از مسافرین مشهد تلاقی نمودند. ولی آنها جناب قدوس را نشناختند. چنانچه میرزا حیدر علی اردستانی با شش نفر از بابی‌های اردستان که عازم مشهد بودند در گردنه کوهی با آن جناب مواجه شدند و لی ایشان را نشناختند.^۳ جناب قدوس از اسمای واحوال آنها پرسید ولی ایشان جواب مناسبی نداده و می‌خواستند که بگذرند. در این بین آن جناب دست خود را پیش برد و انگشت‌شان را نشان دادند. انگشت‌عقیق سفیدی که به رمز، اسم مبارک حضرت باب، روی آن حک شده بود و واجب بود که هر بابی یکی از آنها را برای شناسایی در دست داشته باشد.^۴ بعد ناگهان به انگشت‌عقیق آقا میرزا حیدر علی دست گذاشته و در خصوص آن و نیز دعای هیکل (دعایی که به شکل هیکل انسان و یا ستاره پنج پر نوشته شده بود و مردان بابی برگردن خود می‌آویختند) دستوراتی داده و فرمودند که این‌ها را از انگشت

^۱ همانجا ص ۲۳۴

^۲ تاریخ شهدای امر ۱ ص ۹۰ و ۸۹

^۳ ظهور الحق ۲ ص ۲۱۶

^۴ تاریخ شهدای امر ۱ ص ۷۷

و گردن خود در آورید و در مشهد تقدیم کنید.^۱ همچنین در بین راه با میرزا سلیمان نوری ملاقات فرمودند. وی ماجراهی نجات حضرت طاهره از زندان قزوین و حرکت ایشان به خراسان را به عرض جناب قدوس رساند و نیز خبر عزیمت حضرت بهاءالله را از طهران به خراسان برای ایشان بیان نمود. بعد از آن میرزا سلیمان و میرزا محمدعلی قزوینی در خدمت جناب قدوس روانه شدند تا به بدشت رسیدند. رسیدن آنها به بدشت همزمان با سپیده دم بود. در آنجا جمعی از احباء را ملاقات نمودند و به سمت شاهروд حرکت نمودند.

وقتی به شاهرود نزدیک شدند، آقا محمد حناساب با میرزا سلیمان که از عقب آنها روان بود، ملاقات کرد. جناب قدوس بوسیله او خبردار شد که حضرت بهاءالله و جناب طاهره از شاهرود به بدشت رفته‌اند و جمع بسیاری از بایان اصفهان و قزوین و سایر نقاط ایران به انتظار آن هستند که با حضرت بهاءالله به خراسان بروند. در این بین، میرزا سلیمان خان به آقا محمد حناساب رو نموده و گفت: "به ملا احمد ابدال بگو که امروز صبح، نوری بر تو تایید و لیکن متوجه نگشته"^۲ ولی آقا محمد، منظور ایشان را نفهمیده و از او پرسید که: "آیا سواری که به سمت شاهرود روان است، جناب ملاحسین می باشدند". میرزا سلیمان در جواب گفت که: "مولای جناب ملاحسین است".^۳ آقا محمد حناساب که به بدشت رسید قضیه حرکت جناب قدوس به شاهرود را به عرض حضرت بهاءالله رساند. به همین جهت به هنگام غروب آفتاب، حضرت بهاءالله به همراه ملام محمد نوری به طرف شاهرود رفتند و صبح روز بعد به اتفاق جناب قدوس از شاهرود به بدشت مراجعت فرمودند.^۴

^۱ ظهور الحق ۲ ص ۲۱۶

^۲ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۳۵

^۳ ظهور الحق ۲ ص ۲۱۷

^۴ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۳۵

۱۶. گردهمایی بدشت

همان طور که گفته شد زمانی که حضرت باب در کوه های آذربایجان زندانی بودند، خداوند توانا جناب قدوس را در خراسان میعوث فرمود. در ایران، قدوس به امر الهی برانگیخته شد و در عراق، طاهره قیام فرمود. اراده پور دگار، این دو قمر نورانی را به حرکت درآورد تا به مرکز ایران، یعنی طهران، توجه نمایند و از انوار خورشید بهاءالله بهره گیرند؛ به حضورش شرفیاب شوند و او امرش را تمکین نمایند. در این بین امریة حضرت باب مبنی بر توجه اصحاب به خراسان موجب تلاقی این دو ماه نورانی برگرد حضرت بهاءالله در بدشت گردید.

در اوّل تابستان^۱ ۱۸۴۸م (اوخر جون و اوائل جولای^۲) بود که اصحاب نقطه اولی در بدشت، روستایی کوچک با تقریباً هزار سکنه در ۷ کیلومتری شرقی شاهروند، گرد هم آمدند.^۳ حضرت بهاءالله در بدشت، سه باغ اجاره فرمودند. یکی مخصوص خودشان، دیگری برای طاهره و در باغ سوم نیز جناب قدوس، پنهانی منزل داشتند.^۴ مطابق جلد دوم کتاب ظهورالحق جناب قدوس در اندرونی یکی از باغها منزل گزیده بودند.^۵ به درستی معلوم نیست که چرا جناب قدوس در یکی از باغها مخفی بوده‌اند. اما اظهار نظر جناب محمد حسینی در این باب قابل تأمل است: "با توجه به قرائن و اشارات موجود احتمالاً جناب قدوس پنهان از دشمنان خود که در مازندران و حوالی بدشت می‌زیستند در آن باغ اقامت داشت..."^۶

شب‌ها حضرت بهاءالله، قدوس و طاهره با یکدیگر ملاقات نموده و در مورد اهداف انجمان بدشت مذاکره و مشاوره می‌نمودند. تا این هنگام موضوع قائمیت حضرت باب و تأسیس دیانت جدید، هنوز به طور عمومی در جمع احباء اعلان نشده بود. لذا براساس این مشاورات حضرت بهاءالله طرحی را مقرر فرمودند که طبق آن ظهور جدید و نسخ احکام گذشته اعلان گردد. اما جهت اجرای این طرح روز معینی را تعیین نفرمودند.^۷ تا آنکه روزی تصادفاً حضرت بهاءالله بیمار گشتند^۱ و جناب قدوس نیز فرصت را

^۱ فاضل مازندرانی می‌نویسد "این واقعه در ماه تیر اتفاق افتاد" ظهورالحق ج ۲ ص ۳۱۸

^۲ تاریخ مزبور مطابق با اوخر ربیع و اوائل شعبان ۱۲۶۴هـ ق. بود: www.iranica.com/articles/badast-small-village

^۳ www.iranica.com/articles/badast-small-village by Moejan Momen

^۴ تذكرة الوفاء ص ۳۰۷

^۵ ظهورالحق ج ۲ ص ۲۱۸ به نوشته فاضل مازندرانی، جناب قدوس، ده روز در بدشت حضور داشتند. ظهورالحق ج ۲ ص ۲۱۸

^۶ حضرت طاهره ص ۲۶۴

^۷ منتخباتی از مکاتب حضرت عبدالبهاء ج ۴ ص ۲۱۰ و ۲۱۱

مناسب دیده ناگهان آشکارا از باع خود بیرون آمد و به خیمهٔ حضرت بهاءالله که حکمتاً نقاہت داشتند؛ به عیادت مشرف شد و در سمت راست آن حضرت نشست. بقیهٔ یاران نیز به تدریج در محضر مبارک گرد آمدند. تا آنکه جناب طاهره پیغام فرستاد که: "چون جمال مبارک نقاہت دارند رجا دارم به این باع تشریف بیاورند." در جواب حضرت بهاءالله فرمودند: "این باع بهتر است شما حاضر شوید."^۲ جناب قدوس نیز پیغام دادند که: "احوال مبارک خوش نیست نمی‌شود تشریف بیاورند."^۳

در این میانه، محمد حسن قروینی (از جمله ارادتمدان جناب طاهره) وارد شد و به جناب قدوس عرض نمود که: "حضرت طاهره می‌خواهند با شما ملاقات نمایند. برخیزید و باع ایشان تشریف ببرید." حضرت قدوس قاطعانه فرمود: "من تصمیم گرفته‌ام که دیگر با جناب طاهره ملاقات نکنم. از این جهت به دیدار ایشان نخواهم رفت!" محمد حسن رفت و دوباره بازگشت و خواهش نمود که جناب قدوس به دیدن جناب طاهره بروند و با تأکید گفت که "جناب طاهره مُصّراً می‌خواهد با شما دیدار نمایند. اگر شما تشریف نیاورید حضرت طاهره خودشان به این جا خواهند آمد!" محمد حسن وقتی متوجه شد که جناب قدوس تقاضایش را رد می‌نماید شمشیر خود را از غلاف درآورده و در مقابل جناب قدوس نهاد و گفت: "ممکن نیست که من بدون شما نزد جناب طاهره بازگردم! اگر شما نمی‌آئید با این شمشیر جان مرا بگیرید!" قدوس با چهره‌ای خشمگین فرمود: "من هرگز با طاهره، ملاقات نخواهم نمود و آنچه را که می‌گوئی، انجام خواهم داد!" محمد حسن در برابر جناب قدوس، زانو زده و گردن خود را آماده نگاه داشت تا ایشان با شمشیر سرش را از تن جدا نمایند. اما ناگهان حضرت طاهره، فریاد کنان^۴ بدون رویند با آرایش و زیور به مجلس ورود فرمود^۵ و در سمت راست قدوس (که آثار خشم در چهره اش پدیدار بود) نشست و با کلمات آتشین، آغاز دورهٔ جدیدی در تاریخ ادیان را اعلام فرمود و پایان دوره احکام و سنت‌های گذشته را ابلاغ کرد.^۶ جناب قدوس در جای خود نشسته بود. شمشیر برخنه در دستش بود و آثار خشم و غصب، چنان در رخسارش نمایان بود که گوئی فرصتی می‌طلبید تا طاهره را به ضربتی از پای درآورد. اما جناب طاهره به هیچ وجه اعتنای ننموده و پس از یک سخنرانی پرشکوه، به این آیه مبارکه از قرآن کریم اشاره فرمود که می‌فرماید: "إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَّ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدِّيقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِيرٍ" (سوره قمر: ۵۴ و ۵۵) در حین خواندن این آیه، اشاره به جمال مبارک و حضرت قدوس نمود و طوری اشاره فرمود که حاضرین نفهمیدند مقصود حضرت طاهره از "ملیک مقتدر" کدام یک از آن دو

^۱ همانجا

^۲ تذکرة الوفاء ص ۳۰۸ و ۳۰۷

^۳ منتخبانی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴ ص ۲۰ و ۲۱

^۴ منتخبانی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴ ص ۲۰ و ۲۱ و ۱۶ و ۱۷ - تذکرة الوفاء ص ۳۰۷ و ۳۰۸

^۵ تاریخ تبلیغ زرندی ص ۲۳۷

^۶ قرن بدیع ۱ ص ۱۷۴ (نقل به مضمون)

وجود مبارک است ... آنگاه رو به قدوس نموده و فرمود: "چرا در خراسان کارهای اساسی که مفید و به صلاح امر الهی بود را انجام ندادید؟! "قدوس پاسخ داد: "من آزاد هستم و آنچه را که صلاح و صواب بدانم مجرماً سازم و مقید به اجرای آراء یاران خود و یا دیگران نیستم"^۱

برداشت‌های مختلف از این واقعه، باعث شد که اصحاب به سه گروه تقسیم شوند: گروه بزرگ‌تر، مخلصین جناب قدوس بودند که اعتقاد داشتند ایشان نایب حضرت باب و حاکم مطلقند.^۲ گروه کوچک‌تر، ارادتمندان جناب طاهره بودند و گروه دیگری بی‌طرف بودند.^۳ در این بین جناب طاهره با عقاید شدیدی قیام نموده^۴ و بعضًا از اطاعت جناب قدوس سریچی می‌فرمود و می‌گفت: من قدوس را مانند شاگرد خود می‌دانم! حضرت باب ایشان را فرستاده‌اند تا من به تعلیم و تهذیب‌شان بپردازم و نسبت به او نظر دیگری ندارم^۵ یک روز که جناب قدوس در وقت نماز سجاده گستردہ با کمال ادب و روحانیت و انجذاب مشغول اوراد و مناجات بود، ناگهان جناب طاهره با شمشیری برخene در دست حاضر شده و به قدوس رو نموده و گفت: "این بساط را در هم پیچ! که دوره ورد و سجاده گذشته است و باید به میدان عشق و فداء آماده گشت."^۶ روزی دیگر، جناب طاهره بی‌پرده و نقاب از باعی که در آن سکونت داشت سوار بر اسب بیرون راند و در حالی که گلیجه^۷ مرحمتی جمال مبارک را در برداشت، شمشیر برخene ای را که در دست داشت در هوا گرداند و فرمود: "کجاست سعیدالعلماء و هوادارانش؟" و احباب یک صدا گفتند: "همگی مُرْدَنِد" دو مرتبه فرمود "کجاست آن شقی الاشقيا و پیروانش؟" و آنان پاسخ دادند: "همگی نابود شدند."^۸ بدون شک گفتار و رفتار طاهره، موجب اضطراب و التهاب افراد حاضر در بدشت، می‌گشت. لذا برای تسکین اصحاب و رفع این مشکل، جناب قدوس "طبق طرح مقرر" و "بر حسب ظاهر" با آراء طاهره مخالفت نموده و وانمود می‌کرد که با افکار تند و شدید طاهره مخالف

^۱ تاریخ نبیل زرنی ص ۲۳۸

^۲ همانجا ص ۲۳۸

^۳ رهبران و رهروان ۲ ص ۴۴۱

^۴ قرن بدیع ۱ ص ۱۷۱ (نقل به مضمون)

^۵ تاریخ نبیل زرنی ص ۲۳۸

^۶ ظهورالحق ۳ ص ۳۲۵

^۷ جامه‌ای نیم آستان و بلند که بر روی جامه‌های دیگر می‌پوشیدند.

^۸ ظهورالحق ۳ ص ۳۲۵ و ۳۲۶ اصل عبارات نقل شده در کتاب ظهورالحق بدین ترتیب است: "آئی سعیدالعلماء و اتباعه" "کلهم ماتوا" "این شقی الاشقيا و اشیاعه"

"کلهم فاتوا"

است.^۱ جناب قدوس اظهار می داشت که طاهره در این امور اشتباه می کند و پیروان او نیز از مسیر درست خارج می باشند^۲ و طاهره را "مرئه" (زن) و یارانش را "اصحاب المرئه" خطاب می نمود.^۳

بر اساس نوشه های نیکلا، جناب قدوس ضمن مخالفت های ظاهری خود با عقاید جدید، تدریجاً^۴ یاران خود را بسوی نقطه اعتدال سوق داده و آنان را برای پذیرش افکار تازه آماده می نمود. در واقع چنان که حضرت ولی امرالله اشاره فرموده اند، قدوس کاملاً با عملکرد طاهره همدل بود.^۵ چنان که در بحبوحة اختلافات شدید ظاهری هر وقت جناب طاهره ایشان را مخاطب قرار می داد، جناب قدوس به عبارت "لبیک و سعدیک یا سیدتی و مولاتی" (یاری کنم تو را ای بانوی من و مولای من) پاسخ می فرمود.^۶ اما در باره موضوع کشف حجاب جناب طاهره، جناب قدوس چنین اظهار می فرمودند:

"این مسئله محقق است که حجاب بیشتر بواسطه عادت معمول شده است نه بواسطه قانون. زنان پیغمبر نیز در اوائل امر حجاب نداشتند تا وقتی که عربی بی ادبانه نزد پیغمبر آمد و خواست عایشه را از او خریداری کند و باید دانست که حکم حجاب مخصوص است به زوجات مقدسه پیغمبر. ولی به هر حال این عادت نظر به قدمنش محترم است و متضمن تقوای خانوادگی است و البته اگر عادت بر عکس این جاری شود مردم نیز به زودی آن عادت را پیروی خواهند کرد و در نتیجه زنانی را که ممنوع از معاشرت با آنها هستند محترم خواهند شمرد و این کار موجب اصلاح اخلاق فاسده شهرهای ما خواهد شد..." (انتهی)^۷

در این بین، الواحی نیز از جانب جناب قدوس مرقوم و منتشر می شد که به مقام حضرت بهاءالله (که آن موقع ناشناخته بود) اشارات روشنی داشت. از جمله این بیان که:

^۱ فرن بدیع ص ۱۷۱ (نقل به مضمون)

^۲ تاریخ نسل زندی ص ۲۳۸

^۳ تاریخ شهادای امر ۱ ص ۸۰

^۴ براساس توییع ۶ زانویه ۱۹۳۳ مندرج در کتاب "Lights of Guidance" p:351

خوشی های از خمن ادب و هنر شماره ۱۰ ص ۲۱۵

^۵ ظهور الحق ۳ ص ۲۲۵

^۶ مذاهب ملل مختلف ص ۳۰۲ و ۳۰۳ ایوانف در کتاب خود "بررسی تاریخ ایران" ص ۱۶۳ مطالعی را از زبان جناب قدوس نقل می نماید که کاملاً بی اساس به نظر می رسد. وی می نویسد: "ملا محمد علی بارفوشی معروف به قدوس که از رهبران انقلابی نهضت باییه بود؛ خطاب به بایان گفت: چون دین ما شرایع کهن را منسخ می داند، باید شما مقررات و قواعد متدالو و شرعاً و عرفی موجود را کان لم یکن بدانید و مردم را به ندادن مالیات و سیورسات و لغو مالکیت و اشتراک اموال و مساوات فقیر و غنی دعوت کرد ... " ایوانف که خود به خوبی می دانسته چنین کلماتی در آئین بایی مبنای ندارد، اندکی دیرتر جهت محکم کاری می نویسد: "... البته این تعالیم به این شکل در کتاب باب نبود ولی از نفوذ دیرینه افکار اشتراکی مزدکیان که در جنبش حروفیه و نقطویه نیز جلوه هایی از آن دیده می شود، حکایت می کند." (تاریخ اجتماعی ایران، راوندی ج ۹: ۵۰۴)

"وإذا ظهر الرب سرّاً من افق البهاء في ارض أوادني. فقد كان ذلك الطلع المُتلامع من نقطه البهاء طرزيًا و إذا قامت السموات الجذبيه باسطر السر السطريه فذلك من امرنا لأهل العماء قد كان طليعاً".
(انتهى)^۱

باری، چند روزی گفتگو و مباحثه در بین جناب قدوس و طاهره ادامه داشت^۲ تا آن که سرانجام حضرت بهاءالله وضعیت را بدین ترتیب متعادل نموده که فرمودند "طرفین ساكت و ساکن و منتظر باشند تا جواب عرایض که در خصوص مآرب قرة العین به محضر نقطه اولی قبل رفته بود، برسد" و پس از چند روز که پاسخ حضرت باب به بدشت رسید، اصحاب متوجه گردیدند که نه تنها رفتار و رویه طاهره مورد تایید آن حضرت بوده است. بلکه به طور ضمنی بر سُنْ گذشته نیز تأکید فرموده اند.^۳ بدین ترتیب گردهمائی بدشت با اعلان استقلال آئین جدید و آغاز دوره جدیدی از ادیان مقدسه پایان یافت.^۴ واقعه بدشت از آغاز تا خروج حضرت بهاءالله، بیست و دو روز به طول انجامید. ولی جناب قدوس که نسبت به سایرین با تاخیر وارد شدند، حدود ده روز در بدشت بودند^۵ و در همین ایام بود که لقب "قدوس" از جانب حضرت بهاءالله به ایشان اعطا شد. پس از پایان واقعه بدشت، یاران به سمت مازندران حرکت نمودند. حضرت بهاءالله امر فرمودند که کجاوهای تهیه شود و جناب قدوس و جناب طاهره با هم سوار کجاوه شدند و به طرف مازندران رفتند. در راه مازندران، ابتدا اصحاب به شاهروд رسیدند.^۶ در آنجا از قلم جناب قدوس، توقیعی معروف به "شهادة الأزلية" صادر گردید. در این اثر منیع، شهادت جناب ملاحسین و هفتاد و یک نفر از یارانش و نیز شهادت خود آن جناب (قدوس) پیش بینی شده بود.^۷

جناب فاضل مازندرانی در این باره می نویسند:

"خطبة الشهادة الأزلية" نام و شهرت یکی از آثار قدوسیه است که بعد از ایام تاریخیه بدشت برای جناب ملاحسین بشریه از مازندران به مشهد فرستادند تا با اصحاب روی بدان سو بیاید و در هامیش(حاشیه) نسخه معتمده ای از آن به خط ملا علی اکبر اردستانی مشهور، چنین نوشته دیدم:
"نوشته ای که حضرت قدوس از شاهروド به مشهد نوشتند به جناب باب الباب". (انتهى)^۸

^۱ مائدہ آسمانی ۹۷ ص ۹۸ و ۹۷

^۲ مطابق کتاب کواک الدربیه (جزء اول ص ۱۳۰): "قدوس ... حکم فاصل را موکول به ملاقات طاهره و استطلاعات از حقیقت فرمود و بعد از ملاقات، قرارداده اخیر آین شد که قرة العین این صحبت را تکرار کند و قدوس را به مباحثه طبلد و قدوس در مباحثه، مُجاب و ملزم گردد"

^۳ ظهور الحق ۲ ص ۲۲۲

^۴ تاریخ نبیل زرندی ص ۲۳۹

^۵ تاریخ شهدای امرا ص ۷۹

^۶ تاریخ نبیل زرندی ص ۲۳۹

^۷ ظهور الحق ۲ ص ۲۵۸

^۸ اسرار الاثار ۱ ص ۱۰۴ و ۱۰۵

این نوشتۀ ارزشمند بوسیله کربلائی اصغر(که در خدمت جناب قدس از خراسان به مازندران رفته بود) به دست جناب ملاحسین رسید و این در حالی بود که او و یارانش از مشهد خارج شده و به حوالی مزینان رسیده بودند.^۱ بعد از این یاران حاضر در بدشت از شاهروд، تقریباً چهار فرسخ حرکت نموده و به شاهکوه رسیدن و از آنجا پنج فرسخ طی نموده به یانهسر^۲ وارد شدند و از آنجا نیز سه فرسخ راه پیموده به وزوار^۳ رسیدند و در حمام آنجا، گرد سفر زدند و وقتی به نیالا^۴ رسیدند به استراحت و رفع خستگی راه مشغول بودند که حدود پانصد نفر از اهالی متعصب بر آنان هجوم آوردند.^۵ حضرت بهاءالله از این رویداد، چنین یاد فرموده‌اند:

"وقتی که ما به نیالا رسیدیم برای استراحت در دامنه کوهی فرود آمدیم. هنگام فجر از صدای سنگ‌هائی که جمعیت مهاجمین از بالای کوه به طرف ما می‌افکندند بیدار شدیم. هجوم آنها به قدری شدید بود که همراهان ما گرفتار ترس و خوف گردیده، فرار کردند. من لباس‌های خودم را به جناب قدس پوشانیدم و او را به محل امنی فرستادم و خود می‌خواستم بعداً به او ملحق شوم . وقتی که به آن محل رسیدم قدس از آنجا رفته بود."^۶

پس از رُخداد نیالا، اصحاب هریک به سویی پراکنده شدند و اما جناب قدس در این اثنا گرفتار دشمنان گردید^۷ و در نتیجه در شهر ساری(که با نیالا فاصلۀ چندانی ندارد) در منزل میرزا محمد تقی مجتهد، رئیس‌المجتهدین^۸ ساری زندانی گشت. ایشان و میرزا محمد علی قزوینی(حرف ح) مدت ۹۵ روز در منزل مجتهد، توقيف بودند.^۹

^۱ ظهور الحق ۲ ص ۲۵۸

^۲ از توابع بهشهر در استان مازندران

^۳ از توابع گلوبگاه در استان مازندران

^۴ از توابع گلوبگاه در استان مازندران

^۵ ظهور الحق ۳ ص ۱۱۲

^۶ تاریخ نبیل زرندي ص ۲۴۰

^۷ در ترجمه فارسی تاریخ نبیل آمده است که جناب قدس "درین راه گرفتار دشمنان گردید" (تاریخ نبیل زرندي ص ۲۴۱) اما با توجه به ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله که در زیر می‌آید عبارت "در این اثناء" که دلالت بر زمان دارد و نه مکان صحیح تر می‌باشد: "Quddús had in the meantime fallen into the hands of his opponents" در ترجمه عربی تاریخ نبیل نیز عبارت "فی الاثناء" آمده است که صحیح تر از ترجمه فارسی نظر می‌رسد. (تاریخ نبیل زرندي ص ۲۳۸) اما بنا بر برخی از تواریخ امری، جناب قدس پس از مراجعت به بارفوش، توسط خانلر میرزا دستگیر شده و در ساری توقيف گشتناخته (تاریخ میمه ص ۱۵)

^۸ تاریخ نبیل زرندي ص ۲۳۸

^۹ ظهور الحق ۳ ص ۳۰۵

۱۷. انعطاف شمشیر در برابر کلمه (بی‌نوشتی بر واقعه بدشت)

اتفاقات گردهمایی بدشت، زمینه را برای اجرایی نمودن برخی از احکام دیانت بابی، که پیشتر در مأکو و در کتاب بیان نازل شده بود، فراهم نمود. احکام و فرامین جدید بابی، و از جمله جواز گفتگوی زن و مرد، در میانه سده نوزدهم و در دل کشوری اسلامی و پیشامدرن، آنقدر ساختار شکنانه و نامتعارف بود که بالقوه می‌توانست در میان حاضرین در بدشت، که غالباً در سلک علماء بودند، غوغای و دهشتی عظیم برپا کند. از همین رو "طرح مقرر" حضرت بهاءالله به گونه‌ای تنظیم شده بود که اضطراب و هیجان احتمالی و آتش و التهابی که چنین انقلابی قهرآییجاد می‌نمود تسکین و تعدیل یابد و به حداقل ممکن فروکاهد. حضرت بهاءالله کارگردان انجمن بدشت بودند و نقش آفرینان اصلی طرح مزبور، یعنی طاهره و قدوس، به نحوی کاملاً هوشمندانه برگزیده شدند. اکثر قریب یه اتفاق حاضرین در بدشت، از ارادتمندان قدوس و طاهره بودند. هر دوی آنها به تقدیس و طهارت زیانزد بودند و اجرای گفتمان میان آن دو، شائبه عدم طهارت و پارسايی را، اگر نگوئیم منتفی می‌ساخت، به حداقل می‌رساند.

از طرف دیگر در حالی که همدلی و موافقی فوری جناب قدوس با رفتار قرقاعین می‌توانست آن جناب را در جبهه طاهره قرار دهد و پشت بخش عملهای از حاضرین که هودار قدوس بودند را خالی گرداند، مقابله اولیه و ظاهري قدوس با عملکرد طاهره از گستاخ قسمت اعظم شرکت کنندگان در بدشت جلوگیری می‌نمود و به آنها مجال می‌داد تا طی چند روز بعدی به اتفاقات پیش آمده بیاندیشند و آن را با حقیقت قرآن و تاریخ اسلام مطابقت دهند.

به شهادت نبیل زرندي، طاهره، پس از ایراد خطابه‌ای (احتمالاً عربی^۱) و تلاوت آیه‌ای از کتاب قرآن، نخستین سخنان فارسی خود را چنین بر زبان آورد: "من هستم آن کلمه‌ای که حضرت قائم به آن تکلم خواهد فرمود و نقباء از استماع آن کلمه فرار خواهند نمود"^۲ بدین ترتیب طاهره، خود را "کلمه" نامید. او از "کلمه" گفت و قدوس شمشیر به دست را به استفاده از کلمه در عوض تیغ، دعوت نمود. طاهره پرسید و قدوس پاسخ داد. محتوای این مکالمه آنقدر اهمیت نداشت که خود مکالمه رو در رو و چهره به چهره زنی پارسا و مردی مقدس از جماعت بابی. دو حواری ممتاز حضرت باب، در قالب

^۱ نبیل می‌نویسد که طاهره، خطابه خود را "برنهج قرآن مجید" آذا فرمود. (۲۳۸).

^۲ تاریخ نبیل زرندي ص ۲۳۸

دیالوگی آتشین، در حال اجرایی نمودن حکم حضرت باب در مورد جواز گفتگوی زن و مرد بودند. مدرنیته ایرانی در حال عبور از گردنگهای دشوار بود. اکنون "شمیشیر" به عنوان نمادی از زور، مردانه ای را واسطه داد در برابر کلمه، همچون نمادی از عقلانیت، تفاهم و برابری سرفراود می‌آورد. نقش طاهره در این نمایش عظیم و بی مانند روحانی، با شکوه و بی نظری بود. اما بدون حضور قدوس و در نبود حمایت بعدی او از اقدامات طاهره، اجرای آن بانوی ممتاز ناتمام بود. واقعه بدشت نقطه عطفی در تاریخ دیانت بابی بود. استقلال شریعت جدید اعلام گشت و نسخ احکام شریعت قبل آشکار گردید. اما پُربی راه نخواهد بود اگر بگوییم انجمن بدشت، نقطه عطفی در تاریخ آزادی زنان جهان نیز بود. گرچه طاهره در نقطه‌ای گمنام از ایران، نقاب از چهره برداشت و بی پرده و پروا، لب به سخن گشود، اما سخنان او در بدشت در باره آغاز دور جدید، به عنوان سرآغازی برای جنبش دفاع از آزادی و حقوق زنان تلقی گردید.^۱ انجمن بدشت در اوخر ماه جون و اوائل جولای ۱۸۴۸ منعقد گردید. به فاصله تنها چند روز پس از آن، در ۱۹ و ۲۰ جولای همان سال،

کنفرانس "سنکافالز" در شهری با همین نام در ایالت نیویورک امریکا تشکیل گردید. در "سنکافالز" که به عنوان نخستین کنفرانس در دفاع از حقوق زنان دیده شده است^۲، حدود ۳۰۰ نفر زن و مرد، از جمله الیزابت کدی استنتون(۱۹۰۲-۱۸۱۵) رهبر جنبش حقوق زنان در امریکا و فدریک داکلاس(۱۸۹۵-۱۸۱۸) یکی از رهبران نامدار لغو برداگی، در "سنکافالز" حضور یافتند تا از حقوق و آزادی زنان دفاع کنند. مجمع مزبور در نهایت اعلامیه‌ای صادر کرد که به "اعلامیه



همدردی"^۳ موسوم شد.

در سالیان اخیر، پژوهشگران به درستی، کنفرانس سنکافالز را با انجمن بدشت مقایسه نموده و شباهتی میان عملکرد الیزابت کدی استنتون و طاهره از یکسو و فدریک داکلاس و قدوس از سوی دیگر

^۱ رجوع کنید به سخنرانی فرزانه میلانی در کنفرانس تورنتو با عنوان "طاهره، بدشت و سنکافالز" جولای ۲۰۱۱

^۲ The Oxford Encyclopedia of American Social History by Lynn Dumenil, Paul Boyer, p.56; Seneca Falls and the Origins of the Women's Rights Movement by Sally G. MacMillen, Oxford University Press 2008, p.115.

^۳ Declaration of Sentiments

یافه‌اند.^۱ در آن هنگام داکلاس ۳۳ ساله اهل امریکا و سیاه پوستی بود که کودکی خود را به عنوان یک برده آغاز نمود.^۲ قدوس اماً ۲۶ ساله و فرزند یک کشاورز بی سواد ایرانی در مازندران بود. در واقع آن دو از زمینه‌های جغرافیایی و فرهنگی کاملاً متفاوتی برآمده بودند ولی روح زمان هر دوی آنها را به سوی هدفی والا و فرا ملیتی برکشید. محمدعلی بارفوشی و فردیک داکلاس در صدر فهرستی از مردان نیک اندیش قرار گرفتند که در دوران معاصر از جنبش آزادی و حقوق زنان، دفاع نموده‌اند.

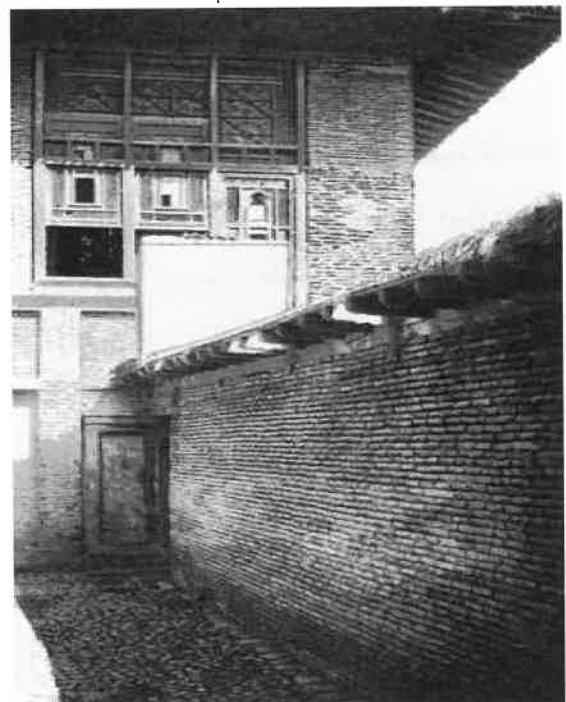
^۱ Veils and Words: The Emerging Voices of Iranian Women Writers by Farzaneh Milani, Syracuse University Press, 1992p.87;

https://en.wikipedia.org/wiki/First-wave_feminism

^۲ <http://www.pbs.org/wgbh/aia/part4/4p1539.html>

۱۸. منزل مجتهد

میرزا محمد تقی از بزرگترین علمای ساری و از خویشان جناب قدوس بود.^۱ وی با کمال احترام با ایشان رفتار می‌کرد. بنا بر کتاب نقطه‌الكاف در این منزل جناب قدوس در "نهایت عزّت" تشریف داشتند.^۲ چنانچه برخی از یاران که در بدشت بودند به آن منزل می‌آمدند و مجتهد مانع از دیدار آنها با جناب قدوس نمی‌شد. ولی قدوس به هیچ یک از اصحاب اجازه نمی‌فرمود که در ساری بمانند و به همه امر می‌نمود که در زیر پرچم‌های سیاه به ملاحسین بپیوندند.^۳ کمی دیرتر با همین شیوه و توسط این افراد جناب قدوس راهنمایی‌های لازم را به جناب ملاحسین و یاران (که آن زمان در قلعه شیخ طبرسی بودند) ابلاغ می‌فرمود. از جمله این اشخاص، آقا شیخ ابراهیم بود که در ساری با جناب قدوس دیدار نمود و از آنجا با مکتوبی از آن جناب به نزد ملاحسین رسید. مفاد این مکتوب، یاران را مأمور به ساختن خانه در قلعه می‌نمود.^۴ یکی دیگر از این افراد، ملا عبدالکریم قزوینی بود که از مقبره طبرسی به ساری و ملاقات جناب قدوس آمد و ایشان، وی را به نزد حضرت باب روانه فرمود. به غیر از اصحاب، یکی از نفووس مهمی که در این منزل آن جناب را ملاقات نمود عباس قلی خان



^۱ ظهور الحق ص ۴۲۰

^۲ نقطه‌الكاف ص ۱۶۳

^۳ تاریخ نبیل زندی ص ۲۸۳

^۴ تاریخ لطفعی شیرازی ص ۵۳

لاریجانی بود.^۱ در همین منزل مجتهد بود که جناب قدوس مژده رشادت و شهامت جناب ملاحسین در بارفروش (به ویژه ماجرای سربازی که به همراه تفنگ و درخت بدست ایشان به دو نیمه شده بود) را شنیدند و لب به تمجید ایشان گشوده این آیات قرآن مجید را در آن وقت تلاوت فرمودند: "فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكُنَ اللَّهُ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ أَذْرَمَيْتَ وَلَكُنَ اللَّهُ رَمَى وَلِيُّلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسِنَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذَلِكُمْ وَإِنَّ اللَّهَ مُوْهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ".^۲(آنفال : ۱۷و۱۸) ونیز در همین منزل بود که جناب قدوس با علمای محل مناظره نمود و به خواهش میرزا محمد تقی مجتهد تفسیری بر سوره توحید(قرآن کریم) از قلم سحرآسایش نازل شد.^۳ این تفسیر که در واقع شرحی بر حرف "صاد" از کلمه "الصمد" میباشد نیمی از آن در منزل مجتهد و نیم دیگر آن بعداً در قلعه شیخ طبرسی نگاشته شد.

جناب قدوس در دوره اقامت خود در ساری، بسیار کوشید تا میزان خود را با حقیقت آئین جدید آشنا نماید. از هر دری سخنی گفت و با کمال محبت و با استفاده از عبارات نرم و شیرین، حقایق دیانت بابی را برای مجتهد توضیح داد. مجتهد نیز نسبت به جناب قدوس احترام میگذاشت و مردم ساری را از اذیت و آزار ایشان منع مینمود و سرزنش میکرد. اما گوئی این رفتار محترمانه به گونه‌ای غیر ارادی از او سرمی زد. مانند این بود که نیرویی درونی او را به این کار وامی داشت. در واقع مجتهد نسبت به پیروان حضرت باب دشمنی شدیدی داشت و در پایان کار نیز این دشمنی را بروز داده و اصرار نمود که همه یاران بازمانده از قلعه شیخ طبرسی را از دم تیغ بگذرانند.^۴ گفتنی است که جناب قدوس به میرزا محمد تقی مجتهد، لقب "ستون کفر" را داده بود.^۵ اما در همان موقع که جناب قدوس در ساری گرفتار بود جمعی از یاران ملاحسین از خراسان به بارفروش در مازندران آمده و پیرامون آرامگاه شیخ طبرسی^۶ گردیدند. آنان در این مکان مشغول ساختن قلعه‌ای بودند که بتوانند ایشان را در مقابل حملات علماء و اهالی متعصب، حفظ نمایند... در این بین یک روز حضرت بهاءالله برای بازدید قلعه به آنجا آمده و فرمودند: "وسائل از هر حیث فراهم شده فقط یک نقص برای این قلعه موجود است و آن نبودن جناب

^۱ نقطه‌الكاف ص ۱۶۳ و ظهورالحق ص ۴۲۳

^۲ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۶۷

^۳ ظهورالحق ص ۴۲۰

^۴ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۸۵

^۵ ظهورالحق ص ۴۳۳ پا و تاریخ رجال ایران ج ۳ ص ۴۵۴

^۶ بقعه شیخ طبرسی، مزار شیخ احمد طبرستانی معروف به شیخ طبرسی از علمای محدث اسلامی است. این بقعه در زمان ورود اصحاب، قطعه زمینی سیز و سه م بود که گردآگردش حصار کوتاهی احاطه داشت. خود مقبره هم دیوارهای آجری و سقفی از چوب و سفال به سبک ابینه مازندران داشت.(ظهورالحق ۲ ص ۲۹۳)

قدوس است. ملا مهدی خوئی را با شش نفر دیگر بفرستید^۱ و مطمئن باشید که ترس از خدا و وحشت از عذابش سبب خواهد شد که میرزا محمد تقی، اسیر خود را فوراً به اصحاب تسليم نماید.^۲

بنا به سفارش حضرت بهاءالله این افراد به ساری آمدند وارد منزل مجتهد شدند. میرزا محمد تقی نیز به محض شنیدن درخواست آنان بدون هیچ گونه مقاومتی جناب قدوس را آزاد نموده و گفت: "ایشان مهمان محترم من بودند. منزل من، منزل ایشان است. هیچ وقت زندانی نبوده‌اند که بخواهم ایشان را رها نمایم. اختیار با خودشان است. بخواهند می‌مانند و گرنه بروند. اگر مایلند که بروند من نیز آماده‌ام که در خدمتشان به هرجا که عازمند، بروم."^۳ در باره این موضوع، لطفعلی شیرازی (از اصحاب قلعه) در تاریخ خود چنین نوشتند است: "ناصرالدین شاه که به تخت نشست حضرات خوانین مازندران مصلحت را چنین دیدند که امر حضرت قدوس را معوق گذارند تا برای مراجعت خودشان بهانه باشد. به این علت حضرت را از ساری مرخص کردند که بروند بارفروش ..."^۴

^۱ تاریخ نبیل زندی ص ۲۸۲

^۲ The Dawn Breakers p:212

^۳ تاریخ نبیل زندی ص ۲۸۳

^۴ تاریخ لطفعلی شیرازی ص ۵۳

۱۹. آوردگاه پیرامون آرامگاه

"يا ايها الحبيب حرص المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشر رجال صابرون يغلبوا باذن الله ألفاً و ان الله قد يقويهم بدعائنا قوة على الحق بالحق مِنْ لدِي الباب عظيماً. اولئك الذين قد خلق الله قلوبهم مِنْ زُبَرِ الحَدِيدِ و ما مِنْ نَفْسٍ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ قُوَّةً مِنْ أَرْبَعينِ رِجَالاً وَالَّذِينَ هُمْ قَدْ كَانُوا عَلَى الْأَرْضِ شَجاعاً وَعَلَى الْحَقِّ قَوِيًّا اصْبَرُوا يَا أَهْلَ الصَّبْرِ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَكُمْ فِي ذَلِكَ الْبَابِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ رَقِيبًا".
(خلاصه و مضمون بيان مبارک: ای حبیب، مومنان را بر کارزار ترغیب نما که ذه مرد صابر در میان شما، به إذن الهی بر هزار نفر چیره می گردد و به راستی که پروردگار به دعای ما، آنان را با قوّتی عظیم، قوی می گردانند. ایشان کسانی هستند که خداوند قلویشان را از پاره های بزرگ آهن خلق فرموده و در هر یک قدرت چهل مرد را قرار داده. ایشان شجاعان روی زمین اند و بر حقیقت استوار می باشند. ای صابرین صبر کنید که خدواند با شما است و به حقیقت مراقب است.)
(کتاب قیوم الاسماء - سوره القتال)

ساعاتی پیش از ورود جناب قدوس به قلعه شیخ طبرسی، به هنگام عصر، حاج علی بارفوشی وارد شده و پنهانی ورود ایشان را به جناب ملاحسین مژده داد.^۱ جناب قدوس قبل از تشریف فرمایی لوازم و هدایایی برای اصحاب به همراه مکتوبی برای ملاحسین ارسال فرمودند.^۲ در حاشیه این نوشته همزه ای به شکل عدد ۶ نقش بسته بود. اصحاب از دیدن آن عدد به حیرت افتادند ولی جناب ملاحسین چنین تعبیر فرمودند که مدت محاصره قلعه شش ماه خواهد بود.^۳ جناب ملاحسین به یاران خود فرمودند: "به زودی حضرت قدوس تشریف خواهند آورد. شما باید همان احترامی را که به حضرت باب می گذارید در باره ایشان مراعات کنید. من کوچکترین بندگان حضرت قدوس هستم. هر چه را او بفرماید بدون تردید باید اطاعت کنید. در غیر این صورت برخلاف آئین مبین رفتار نموده اید. هیچ یک از شما باید به حضور او بیاید مگر آنکه شما را احضار فرموده باشد. هیچ گاه به میل خود رفتار ننمایید. بلکه ببینید میل ایشان چه چیز است. همانطور رفتار نمائید. برای بوسیدن دست و پای جناب قدوس اقدام

^۱ تاریخ نطفعلی شیرازی ص ۵۳

^۲ تاریخ شهدای امرا ص ۱۹۹

^۳ ظهور الحق ۲ ص ۲۹۷

نکنید زیرا قلب پاک و طاهر او این گونه رفتارها را دوست نمی‌دارد. باید با ایشان طوری رفتار نمائید که سبب سرافرازی من باشید. همه فرمانبردار او باشید. هر کس از توصیه من سریچی کند و آنچه را که گفتم در ظاهر و یا خفا اجرا نکند به سخت‌ترین عذاب مبتلا خواهد شد.^۱

و باز جهت تأکید اشاره نمودند که: "ای اصحاب شما را وصیت می‌کنم که هرگاه آن حضرت به اینجا ورود فرمایند و بالفرض من مخالف رأیش حرکت کنم باید دست از من بردارید و بدامنش متول و منتسبت گردید ..."^۲ بسیاری از اصحاب تا آن لحظه به دیدار جناب قدوس فائز نشده بودند.^۳ اما از تعریف و تمجید جناب ملاحسین تا حدی به مقام ایشان پی بردن. شایان ذکر است که در همین احیان حضرت باب جمیع اصحاب را مأمور کردند که به قلعه طبرسی بستاند و به نصرت قدوس، حواری ممتاز و قهرمان^۴، قیام کنند. حضرت باب، خود چنین فرمودند: "اگر حبس چهريق نبود من شخصاً به یاری حبیم قدوس می‌شناورم".^۵ باری مژده آمدن قدوس اصحاب را به جوش و خروش آورد و قوای آنان را دوچندان نمود. ملاحسین با شور و نشاط غریبی به همراه صد نفر از یاران به پیشباز ایشان رفتند. هر یک از آنها، دو شمع در دست داشت و جناب ملاحسین این شمع‌ها را بدست خود برافروختند. (تعداد این شمع‌ها برابر عدد ۲۰۲ بود که این عدد در حساب أبجد مساوی با نام جناب قدوس محمدعلی می‌باشد.^۶)

^۱ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۸۳

^۲ ظهور الحق ۲ ص ۲۹۶

^۳ ظهور الحق ۲ ص ۲۹۶

⁴ The Dawn Breakers p.54

^۵ Ibid.

^۶ عدد ۲۰۲ معادل کلمه "رب" و "علی محمد" (نام مبارک حضرت باب) نیز هست.

شعله شمع ها در میان سیاهی شب و در دل جنگل تاریک، زبانه می کشید و به اطراف نور و روشنایی می افشارند. ناگهان در

دل جنگل، چشم
اصحاب به دیدار
طلعت قدوس روش
شد. با کمال اشتیاق به
سویش شتافتند و برگرد
اسب ایشان حلقه زدن
و اظهار خصوع
و افتادگی نمودند.



یاران همانطور که شمع ها را در دست داشتند از عقب قدوس روانه شدند. همه اصحاب با پای پیاده تا به قلعه، جناب قدوس را همراهی نمودند. قدوس در بین اصحاب، مانند ستاره درخششده در میان اقمارش، نورافشانی می نمود و یاران صاحب الزمان همه با یکدیگر آواز خوانان بسوی قلعه می آمدند و با نهایت شادمانی ذکر آسمانی "سبوح قدوس رئنا و رب الملائكة والروح" را به صدای بلند تکرار می نمودند. جناب ملاحسین پیش از همه این جمله را می گفت و سایرین نیز تکرار می کردند. صدای اصحاب از میان جنگل منعکس می گردید. آنها به همین ترتیب به پیش رفتند تا به قلعه نوساخته شیخ طبرسی رسیدند. حدود یک ساعت از غروب آفتاب گذشته بود^۱ که جناب قدوس از اسب، فرود آمده و بر ضريح آرامگاه طبرسی تکیه زده و این آیه مبارکه از قرآن را بر زبان راندند: "بِقِيَةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" ابتدای بیانات جناب قدوس خواندن این آیه مبارکه بود و بدین ترتیب پیش بینی پیامبر اسلام محقق شد که قرن ها قبل فرموده بودند: "وقتی که حضرت مهدی ظاهر می شود، به کعبه تکیه می زند و به سیصد و سیزده نفر از یاران خود که به دورش حلقه زده اند می فرماید: بقیة الله خير لكم ان كنتم مومنين"

مقصود جناب قدوس از "بقیة الله" حضرت بهاءالله بود. زیرا بعد از عنوان این آیه به نام حضرت بهاءالله اشاره نمودند و احوال ایشان را از ملاحسین جویا شدند. پس از لختی جناب قدوس چند مکتوب را که بصورت خطبه نوشته بودند به ملاحسین داده و فرمودند که آنها را برای یاران، بخواند. مکتوب اول مخصوص حضرت باب بود. مکتوب دوم برای حضرت بهاءالله و سومی در باره جناب طاهره بود.^۲ بعد

^۱ تاریخ لطفعلی شیرازی ص ۵۳

^۲ تاریخ نبیل زندی ص ۲۸۶ فاضل مازندرانی می نویسد که حضرت بهاءالله فرمودند: "مجتهد را رُعب فراگرفته او را مستخلص خواهد ساخت." (ظهور الحق ۲ ص ۲۹۷)

از این دستور دادند که تعداد اصحاب حاضر در قلعه را معین نمایند. پس از شمارش نهایی، معلوم شد که افراد قلعه به عدد ۳۱۳ نفر رسیده اند که همان عدد یاد شده در گفتار پیامبر بود. در این وقت بود که جناب قدوس امر فرمودند که دیگر کسی را به قلعه راه ندهند.^۱

چند ماه قبل از این، جناب ملاحسین هنوز در مشهد بودند که پیکی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص ملاحسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت: "حضرت باب فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و پرچم سیاه را در پیشاپیش سواران خود برافرازید و برای کمک و همراهی با جناب قدوس به جزیره خضراء(مازندران) حرکت نماید و از این پس به نام جدید "سید علی" خوانده خواهد شد. جناب ملاحسین، آن نمودار اطاعت و وفا، مطابق امر مبارک عمل نمود و در حالی که پیشاپیش ۲۰۲ نفر از اصحاب حضرت می نمود به مازندران وارد شد هنگامی که واقعه شیخ طبرسی اتفاق افتاد حضرت باب همه مومنین خود را در ایران و عراق، مأمور فرمودند که به قلعه طبرسی بستابند و به یاری قدوس قیام کنند. حضرت باب، خود فرمودند: "اگر زندان چهريق نبود، من خود به یاری حبیب قدوس می شتافتم".^۲ اکنون شیفتگان قلم سحرآمیز حضرت باب، یکان یکان به مازندران شتافته و گرد شمع فروزان قدوس جمع گشتند و در تحت فرمان آن جناب آماده جانبازی و فدائکاری در راه آئین جدید بودند.

در آن ایام، جناب قدوس، صبح و شام، ملاحسین و یاران را فرا می خواندند و امر نموده که قسمتی از توقیعات حضرت باب را تلاوت نمایند. خود ایشان در میدان جلو قلعه می نشستند و اصحاب به دورشان حلقه می زدند و آن جناب ضمن شنیدن بیانات مبارکه حضرت باب برخی از آن آیات را شرح و تفسیر می فرمودند.^۳ گاهی نیز به یاران عراقی می فرمودند که آیاتی از کتاب قرآن را تلاوت نمایند. در هنگام تلاوت آیات سرپا گوش بودند و بعد تفسیر می فرمودند. یک وقتی آیه مبارکه "و لنبُلُونَکم بشیء مِنَ الْخُوفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْاِمْوَالِ وَ الْاِنْفُسِ وَ الشَّمَرَاتِ وَ بَشَّرُ الصَّابِرِينَ". (بقره : ۱۵۵) و قطعاً شما را به چیزی از قبیل ترس، گرسنگی و کاهش مال و جان و محصولات می آزمائیم و نیکوکاران را بشارت ده) تلاوت شد. جناب قدوس فرمودند:

^۱ همانجا ص ۲۸۷

^۲ همانجا ص ۲۴

^۳ همانجا ص ۲۸۸ و ۲۸۹

"این آیه اصلاً در باره حضرت ایوب و مصائبی که به او وارد شده بود، نازل گشت. اما امروز، مصدق این آیه مبارکه ما هستیم. به زودی تمام این مصائب و سختی ها برای ما پیش خواهد آمد و به قدری شدید خواهد بود که هر کس صابر نباشد تحمل آن بلایا را نخواهد داشت."^۱

باری در همین روزهای نخستین ورود جناب قدوس به قلعه بود که برخی از یاران با ملاحظه توجه فراوان ملاحسین به ایشان گمان نمودند که احترام و تواضع ملاحسین بنا بر ضرورت شرایط قلعه است. آنها می‌پنداشتند که قدوس نسبت به ملاحسین مقام و مزیتی ندارد. اما به تدریج، غلط بودن این پنداشت، بر آنها آشکار گردید. علم و دانایی، متانت و استقامت و نحوه بیان قدوس ثابت نمود که احترام ملاحسین به ایشان ظاهري نیست بلکه قلبی و درونی است و دانستند که قدوس مقامی بلند و قوّای مرموز دارد. کم کم بزرگی مقام جناب قدوس چنان جلوه نمود که او را شخص اول یاران حضرت باب می‌دانستند و در شأن و مقام شان برای هیچ کس تردیدی باقی نماند. آنچه که به ویژه سبب این تغییر نگرش گردید نگارش نیمة دوم "تفسیر صاد" بود. تفسیری که نیمه نخست آن معادل سه برابر حجم قرآن در ساری نگاشته شده بود و موجب آگاهی میرزا محمد تقی مجتهد از مقام حضرت باب شد و همین امر نیز موجب احترام بیشتر آن مجتهد نسبت به جناب قدوس گشت. نیمة دیگر این اثر نفیس در قلعه و با وجود هجوم دشمنان و گرفتاری های بی شمار جناب قدوس نگاشته شد. نگارش برق آسا و کلمات سحر آسا و رمزگشای قدوس یاران را مسحور ساخت. به طوری که ریاست را درخور و شایسته ایشان می‌دانستند. هر روز جناب ملاحسین بخشی از نوشته های قدوس را برای اصحاب می‌آورد و آنها هم کمال شوق آنرا تلاوت می‌نمودند.^۲ جناب ملا محمد فروغی (از حاضرین در قلعه) تعریف نمود که: "من اغلب از جناب قدوس، در مورد مسائل پیچیده احادیث مربوط به قائم موعود پرسش و بحث می‌نمودم. در ابتدا ایشان مطلبی نمی‌فرمودند. لیکن در نهایت سؤال مرا پاسخ می‌دادند و طوری جواب می‌دادند که در قلوب ما تردیدی باقی نمی‌ماند. از شنیدن آن جواب های قانع کننده پیوسته احترام ما نسبت به ایشان زیادتر می‌شد و یقین کردیم که آن بزرگوار افکار ما را می‌خواند و می‌تواند به ما اطمینان بخشد. بیشتر اوقات می‌دیدیم که شب ها جناب ملاحسین در اطراف مکانی که جناب قدوس خوابیده اند گردش می‌کند. نیمه های شب جناب ملاحسین از اطاق خودش بیرون می‌آمد و آهسته به خوابگاه جناب قدوس رو آورده و ذکر "سبوح قدوس رب الملائكة والروح" را تکرار می‌نمود ..."^۳

^۱ همانجا ص ۲۸۹

^۲ همانجا ص ۲۸۸

^۳ همانجا ص ۲۸۶ و ۲۸۷

در آن موقع قرارگاه جناب قدوس در خود بناء بقעה شیخ طبرسی بود.^۱ هر هنگام که آن حضرت از اطاق خود بیرون می‌آمدند تمام اصحاب شمشیرهای برهنه خود را آویخته و در دو صفت مقابل، با خصوص و آداب مخصوص می‌ایستادند و آواز بندگی می‌خواندند و جناب قدوس در پیشایش و ملاحسین پشت سر ایشان از میان آن دو صفت عبور می‌نمودند.^۲ ابھت و جلال جناب قدوس به مقداری بوده است که نیکلای فرانسوی می‌نویسد:

"قدوس ... مانند پاپ بر این دسته کوچک، سلطنت داشت. خیلی کم بیرون می‌آمد و کمتر اشخاص را بار می‌داد. می‌گویند از زائرین در عقب پرده پذیرائی می‌کرد."^۳ جناب قدوس در همان روزهای نخستین که به قلعه وارد شدند محض تبلیغ و اتمام حجت، نامه‌ها و مبلغینی به اطراف فرستادند تا با ملاها و متنفذین محلی دیدار کنند و بدین وسیله آنها را به قلعه دعوت فرمودند.^۴ برخی از شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این دعوت بلاپاسخ نمانده است. از جمله مطابق کتاب ظهورالحق برخی از علمای معروف آن حدود، به جناب قدوس نامه مفصلی نوشته و از مسائل مختلفی نظیر نجوم، جفر^۵ و کیمیا پرسش نمودند.

به هر حال، چندی نگذشت که آوازه اجتماع بایان در مازندران به گوش حکمرانان پایتخت رسید. حکومت، چاره را در محاصره کامل اصحاب دید. لذا لشکری با دوازده هزار سرباز، قلعه سیصد نفری را به محاصره خود درآورد. در نتیجه راههای تهیه آب و آذوقه بریاران قلعه بسته شد. وقتی جناب قدوس از این مسئله آگاه شدند، فرمودند که: "همراهان ما از کمبود آب در رنج و عذابند. انشاء الله امشب باران شدیدی خواهد آمد و اطراف دشمنان را فراخواهد گرفت و بعد از آن برف بسیاری خواهد بارید و مانع یورش دشمنان خواهد شد." در همان شب باران شدیدی بارید و سیل سهمگینی برخاست و گروه هائی از سربازان را که نزدیک قلعه استقرار داشتند بكلی از بین برد و مقدار زیادی از آذوقه دشمنان را نابود ساخت. در همان حال مقداری آب در قلعه جمع شد و بدین وسیله تا مدت زیادی اصحاب برابر آشامیدن، آب داشتند. شب بعد، برف سنگینی بارید که تا آن موقع اهالی آن حوالی چنین برفی به یاد نداشتند. مردم می‌گفتند در سخت ترین شب‌های زمستان نیز تا کنون چنین برفی نباریده است. مهجور

^۱ ظهورالحق ۲ ص ۴۰۷ و روضة الصفاء ج ۱۰ ص ۴۲۲

^۲ ظهورالحق ۲ ص ۲۹۸

^۳ مذاهب ملل متنوعه ص ۳۲۰ در ص ۲۱ کتاب فتنه باب نیز چنین آمده است: "برای او سرایرده‌ای ساختند و او را در پس پرده، نشیمن داد تا مردم او را کمتر ببینند ..."

^۴ رهیان و رهوان ۲ ص ۴۴۷ در جلد دوم کتاب ظهورالحق ص ۳۰۸ آمده است که در آن ایام جناب قدوس "سعیدالعلماء را به کرات به مناظره و مجاجه با خود طلبید و او را نمود. پس وی را به مبالغه ورقن در آتش افروخته خواند و او از تمامت آن امور سرباز زد ..."

^۵ علم حروف

زواره‌ای که خود در قلعه حاضر بوده در تاریخ خود می‌نویسد: "... صبح که برخاستیم، دیدیم به اندازه نیم ذرع، برف نشسته ... و هفده روز باقی ماند."^۱

با وجود این شرایط، سپاهیان مقابل از هجوم دست بردار نبودند و مصمم بروابود گرداندن قلعه و اصحاب آن بودند. به جهت مقابله با این حملات، اصحاب بارها از قلعه خارج شده و صفوف پرشمار آنان را در هم شکستند. و فرماندهی کلیه این مبارزات با جناب قدوس بود. بنا بر گواهی تاریخ نیل زرندی جناب قدوس در دو کارزار عمومی شرکت داشتند. یکی در شب یکم دسامبر ۱۸۴۸م^۲ و دیگری در ۲۱ دسامبر همان سال.^۳ در مرتبه نخست ظرف چهل و پنج دقیقه، اصحاب به ریاست جناب قدوس بر سپاه دشمن تاخته و آنها را متحمل شکستی سخت نمودند. اما در مرتبه دوم که در روستای واسکس^۴ اتفاق افتاد جناب قدوس از ناحیه دهان مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در این مبارزه، ملاحسین و قدوس هر یک در جبهه‌ای مجزا به نبرد مشغول بودند که سپاهیان دشمن، جناح قدوس و سربازانش را محاصره نموده و در یک آن هزار گلوله برایشان باریدند. یکی از این گلوله‌ها به دهان جناب قدوس اصابت نمود. گلوله از پائین گوش راست وارد شده و از لب پائین بیرون آمد^۵ و در نتیجه هفت عدد از دندان‌های ایشان شکسته شد^۶ و حلق و زبان آن حضرت زخمی گشت.^۷ به هنگام مجروح شدن قدوس، ملاحسین شتابان خود را به ایشان رساند و به محض آن که ملاحظه نمود خون شدیدی از دهان جناب قدوس جاری است بیتاب شده و دو دست خود را بلند نمود که بر سر خود بزند. اما جناب قدوس او را منع فرمود. دقایقی بعد، ملاحسین آن جناب را به قلعه بازگرداند. یارانی که در قلعه بودند به استقبال رفته ولی در کمال تعجب، مشاهده نمودند که قدوس، با لباس خونآلوده و دستمال در دست، دهان خود را گرفته‌اند و محسن ایشان نیز غرق در خون است.^۸ اصحاب از دیدن این منظره دلخراش، متأثر شده و گریه و زاری نمودند. جناب قدوس به خاطر زخم وارد شده، نمی‌توانستند که صحبت کنند. به همین لحظه، کلماتی بر روی کاغذ نوشته و یاران را دلچسپی دادند که:

^۱ تاریخ میمه ص ۲۷

^۲ تاریخ نیل زرندی ص ۲۹۴ پا.

^۳ همانجا ص ۳۷۹ در کتاب فتنه باب ص ۴۵ تاریخ شب پانزدهم صفر ضبط شده است.

^۴ روستایی در نزدیکی قائم شهر در مازندران

^۵ تاریخ شهدای امر ۱ ص ۲۷۲ در کتاب روضه الصفاچ ۱۰ ص ۸۴۹۱ چنین آمده است: "محسن خان برادر حاجی مصطفی خان و همراهانش (از اهالی اشرف) گلوله بر دهان او زدند".

^۶ ظهور الحق ۲ ص ۳۲۳

^۷ تاریخ نیل زرندی ص ۲۹۸

^۸ تاریخ لطفعلی شیرازی ص ۷۵

اگریه نکنید. باید به قضای الهی راضی باشیم. در امتحانات ثابت قدم باشیم. دندان مبارک حضرت رسول علیه السلام از سنگ جفای دشمنان نیز شکسته شد. دندان من هم از گلوله دشمن در هم شکست. اگر چه بدن من معذب و متالم است و لکن روح من خیلی مسرو است. خیلی شادمان هستم. از عهده شکر خدا نمی توانم بیرون بیایم. اگر شما مرا دوست دارید با گریه خود سُرور مرا از بین مبرید. زیرا من چون شما را گریان می بینم، محزون می شوم."(انتهی)

این بیانات، به زودی ابرهای غم و نگرانی را از جمع یاران الهی پراکنده نمود.^۱ اما جراحت دهان جناب قدوس در میدان مبارزه، توسط ملاعی هراتی، قدری بسته شده بود.^۲ برای مداوای عمیق‌تر، آقا محمد رضا برادر زاده آقا شیخ ابراهیم عرب را به بارفوش فرستادند که مقداری دوا جهت تهیه مرهم خردباری نماید و بدین ترتیب زخم وارد شده معالجه گردید.^۳ بهبودی جناب قدوس، سه ماه طول کشید. در این مدت ایشان قادر بر خوردن غذا نبودند و مقدار کمی شیر و مایعات در کمال دشواری میل می‌فرمودند.^۴ مطابق "تاریخ جدید" به رغم این که آن حضرت سه ماه غذای مناسبی میل نفرمودند "نه رنگ ایشان تغییر کرد و نه بنیه آن جناب تحلیل رفت ... و نه در آن مدت بقدر ذره اظهار آلم و همی فرمودند."^۵

شدت علاقه اصحاب به جناب قدوس باعث می‌شد تا به هر اقدام فداکارانه‌ای برای سلامتی فرمانده محبوب‌شان مبادرت نمایند. از جمله ملاسعید بارفوشی و چند نفر دیگر وقتی مظلومیت قدوس را ملاحظه نمودند و می‌دانستند که ایشان به نوشیدن چای عادت دارند. در صدد تهیه چای برآمده و مخفیانه از قلعه خارج شده و مقداری راه پیمودند. تا اینکه غلتاً گرفتار اعداء شده و نهایتاً در ساری با شور و شعف جام شهادت نوشیدند.^۶ همچنین حاج نصیر قزوینی چنین حکایت نموده است که: "در ایام تنگی قلعه، روزی در خورجین و زاد سفرم تجسس کردم. چشمم به مغز بادامی افتاد و با همه گرسنگی که طاقتمن را طاق کرده بود، ترجیح دادم که آنرا برای حضرت قدوس برم. پس آن یک دانه مغز را به حریری پیچیده به محض رساندم."^۷

^۱ تاریخ نیل زندی ص ۲۹۹

^۲ تاریخ لطفعلی شیرازی ص ۷۶

^۳ ظهور الحق ۲ ص ۲۸

^۴ همانجا

^۵ تاریخ جدید (نسخه ادوارد براون) ص ۸۶

^۶ قاموس ایقان ۲ ص ۸۷۱

^۷ ظهور الحق ۳ ص ۳۸۲

جور و جفای اهل عدوان در شیراز، ایذاء و دشمنی علماء در بارفروش و آکنون رنج و عذاب حضرت قدّوس در قلعه، گواهی می‌دهد بر این که زندگانی آن جناب آمیخته به بلایا و مصائب بوده است و آن طور که خود فرموده اند در گهواره بلا نشو و نما نموده‌اند: "يا الهي ... ائک تعلم ائک ریتنی في البلاء و اسقیتنی من کأسِ الضراء و البأسا و تنشرت على من داء الدنياء من لا يعلمه احد غيركَ".^۱ (پوردرگارا... تو واقعی که مرا در بلا تربیت فرمودی و مرا از جام سختی و رنج نوشاندی و بر من آنقدر محنت و بیماری گستراندی که احدهی غیر از تو بر آن آگاه نیست). با این احوال، هر چقدر که آتش بلایا بیشتر زیانه می‌کشید عطش شوق و اشتیاق قدّوس به لقای محبوب عالمیان بیشتر می‌شد. حملات دشمنان و هجوم ستمکارانه آنان به هیچ وجه از شجاعت و اخلاص ایشان کم نمی‌کرد. هر خطرو مصیبی که پیش می‌آمد قدّوس آن را بی‌اهمیت می‌شمرد. به خود نمی‌پرداخت و دائمًا حتی در سخت‌ترین شرایط با محبوب خود به راز و نیاز مشغول بود و در ستایش مولای خود مطالبی می‌نگاشت و در هنگامه‌ای که از هر سو گلوله می‌بارید به دعا و تصریع مشغول بود.^۲ روح اطمینانی که در حالات قدّوس منعکس بود بر قلوب یاران می‌تابید و در کالبد آنان روح جدیدی می‌دمید. در این میانه جناب ملاحسین که بیش از سایرین با قدّوس مأنوس بود بیشترین بهره را می‌برد.

روزی به هنگام عصر، ملاحسین وضو گرفته، لباس‌های نوبر تن نموده و عمامه سبز رنگی را که حضرت باب برای او فرستاده بودند بر سر نهاده و پس از مذاکره با دوستان مدتی در خدمت جناب قدّوس خلوت نمود. در محض رایشان با کمال فروتنی نشسته بود و جناب قدّوس با او سخن می‌گفت و روح شجاعت را در روی می‌دمید. آن دو وجود پاک گوهرگاهی به ذکر حضرت باب همدم بودند و زمانی قدّوس از کشفیات روحانی اش با دوست صمیمی خود باز می‌گفت. صبح همان روز جناب ملاحسین در میدان فداء جان باخت. ایشان پیشتر به اصحاب گفته بودند که پس از زخمی شدن دهان حضرت قدّوس من شرمنده ایشان هستم و مایلم که بروم و خود را فدای آن جناب نمایم شاید از خجالت ایشان به در آیم.^۳ ملاحسین به خود آن حضرت گفته بود که "بیش از این طاقت ملاحظه جراحت صورت مبارک را ندارم"^۴ چند نفر از یاران جسد بی جان ملاحسین "شیردل" را در پیشگاه جناب قدّوس بر زمین نهادند. ملاصداق و ملا محمد فروغی تعریف نموده‌اند که:

^۱ مجموعه آثار دور بیان ص ۸

^۲ تاریخ نبیل زرنده ص ۳۲۰

^۳ تاریخ شهدای امر ۱ ص ۲۸۷ (نقل به مفهوم)

^۴ تاریخ جدید(نسخه ادوارد براون ص ۸۷

"بعد از این همهٔ ماه‌ها بیرون آمدیم. سپس جناب قدوس به میرزا محمد باقر فرمودند در را بیند و هیچ کس را به حضور ایشان راه ندهد و اشاره نمودند که قدری کارهای پنهانی دارند که باید کسی از آن اطلاع یابد. ما از شنیدن این فرمایش جناب قدوس بُهت زده شدیم. همان طور که ایستاده بودیم صدای ملاحسین را شنیدیم که با حضرت قدوس به صحبت مشغول‌اند و به سوالات ایشان پاسخ می‌دهند. این گفتگو دو ساعت طول کشید. تعجب ما وقتی به اوج رسید که دیدیم میرزا محمد باقر خیلی مضطرب و پریشان است. وی بعدها به ما گفت:

من پشت در ایستاده بودم و از روزنَه در به داخل اطاق نگاه می‌کردم. به محض این‌که جناب قدوس اسم ملاحسین را بردند ایشان فوراً برخاسته و نشسته و مانند همیشه با کمال فروتنی سر خود را کج نموده چشم‌ها را بر زمین دوخته و با نهایت دقیق فرمایشات قدوس را گوش می‌داد و هر چه را که می‌پرسیدند، پاسخ می‌داد. در آن حین شنیدم که جناب قدوس به ایشان فرمود: "خیلی زود از من جدا شدی و مرا در چنگال دشمنان واگذاشتی. طولی نمی‌کشد که انشاء‌الله من هم نزد تو خواهم آمد و به تو خواهم رسید و از نعمت‌های الهی که به وصف نمی‌آید، بهره مند خواهم شد." آنگاه صدای ملاحسین را شنیدم که به قدوس گفت: "جانم فدای شما. آیا از من راضی هستید؟"^۱

روایتی دیگر از کتاب تاریخ جدید مطلب را به همان اندازه مهیج و خارق العاده بازگو می‌نماید: "...گنبد قبر آن جناب (ملاحسین) مذکور داشت که پس از اتمام قبر آمدم به عقب پرده که إذن ورود بطلبیم. صدای همهمه صحبت بگوشم آمد. گوشة پرده را به نرمی و آهسته بلند کردم، دیدم که آن بزرگوار بالای سر جناب باب نشسته‌اند و پرده از روی انورش برگرفته مشغولند. از ملاحظه این حالت وحشت بر من غلبه نمود. متوجه و متعش شدم که ناگاه آن حضرت فرمودند فلانی قبر به اتمام رسید...^۲

پس از مدتی، جناب قدوس امر نمود که در اطاق را باز کنند و فرمود: "من برای آخرین بار با ملاحسین خداحافظی نمودم و در باره اموری با او شریک و آنباز^۳ گشتم که پیشتر از آن صحبت نشده بود." ما نگاه کردیم. دیدیم جناب ملاحسین درگذشته و آثار تبسم لطیفی در رخسارشان پیداست. به هنگام

^۱ در تاریخ میمیه ص ۳۴، نقل است که: "... عرض نمودم که فدای شما. چنین دیدم و چنین شنیدم. آن حضرت توقيع فرمودند که: "باسم المرت الجبار ذو الشهادة الازلية انَّ الذى رأيْتَ و سمعْتَ كما رأيْتَ و سمعْتَ" (به نام پروردگار جبار که صاحب شهادت ازلی است. براستی آنچه که دیدی و شنیدی، همان گونه است که دیدی و شنیدی).

^۲ تاریخ جدید(نسخه ادوارد براون) ص ۸۹

^۳ شریک، قرین، دوست.

خاکسپاری، جناب قدوس جسد ملاحسین را در پیراهنش پیچید و امر نمود که ایشان را در قسمت جنوبی مقبره شیخ طبرسی دفن نمایند. بعد به نزدیک جسد رفته و بر صورت و چشمان ملاحسین بوسه زده و فرمود: "خوشا بحال تو که تا آخرین دقیقه زندگی خود بر عهد و میثاق الهی پایدار و وفادار بودی. امیدوارم که هرگز بین من و توجдای نیفتند". این کلمات را جناب قدوس با چنان سوز و گذاری بیان فرمود که حاضرین بی اختیار، متاثر شده و به گریه افتادند. سپس جناب قدوس با دست خویش، جسد ملاحسین را به خاک سپرد و دستور فرمود که محل دفن ملاحسین را از دیگران پوشیده دارند. مابقی اجساد هم در یک قبر به خاک سپرده شدند. در آن وقت جناب قدوس فرمودند: "احبای الهی باید مانند این شهدای آئین مقدس رفتار نمایند. همانطور که اینها در وقت مرگ با هم متحدند احباء نیز باید در دوره زندگانی با هم متحد باشند". پس از شمارش شهدای قلعه، از ابتدا تا آن روز، معلوم شد که در این مدت ۷۲ نفر جان باخته‌اند^۱ و بدین ترتیب پیش بینی جناب قدوس در مکتوب "شهادت از لیه" که در بدشت نگاشته بودند به حقیقت پیوست.

آن روز حضرت قدوس، اصحاب را به زیارت شهداء، امر نمودند و فرمودند که هر صبح و شام به آرامگاه آنان رفته و به خواندن کلمات مقدسه مشغول گردند. ^۲جناب قدوس زیارت‌نامه‌ای برای جناب ملاحسین نگاشته بود که یک نسخه از آنرا پیش روی خودشان و نسخه دیگر را در بیرون بقعه طبرسی نصب نمودند و یاران هر روز آنرا برای شهدا می‌خواندند.^۳ بدین ترتیب جناب قدوس بهترین یار و یاور خود را از دست داد و هر وقت یاد ملاحسین از خاطر عاطش می‌گذشت غمگین و غصه دار می‌شد. به طوری که وقتی غذایی به حضورش می‌آوردند، می‌فرمود: "از روزی که ملاحسین از من جدا شده است از هیچ غذایی لذت نمی‌برم. زیرا وقتی می‌بینم یاران من در نهایت درجه گرسنگی هستند و با ضعف و ناتوانی شدید به دور من نشسته‌اند، دل من می‌سوزد و قلبم آتش می‌گیرد".

با وجود این همه مصائب و سختی‌ها جناب قدوس همچنان به نگارش "تفسیر صاد" ادامه می‌داد و به علاوه یاران را به استقامت و پایداری ترغیب می‌فرمود. میرزا محمد باقر هر صبح و شام اصحاب را جمع می‌کرد و قسمتی از تفسیر صاد را برای آنها تلاوت می‌نمود. از شنیدن آن کلمات روح افزا آتش شجاعت در دل اصحاب شعله ور می‌شد و امید جدید در وجودشان موج می‌زد. هر وقت که فقدان آذوقه و خوراکی می‌رفت تا چون شبی سیه فام، اراده و عزم یاران را متزلزل نماید جناب قدوس می‌آمدند و

^۱ تاریخ نبیل زرنده ص ۳۱۲

^۲ ظهور الحق ۲ ص ۳۴۲

^۳ تاریخ لطفعلی شیرازی ص ۸۸

اصحاب از دیدار آن فرشته نورانی و شنیدن بیانات سحرآمیز ایشان قوّت و جان دوباره‌ای می‌یافتدند و سُرور و شادمانی بر قلوشان دگر بار خیمه و خرگاه بر می‌افراشت.^۱ روزی گلوله چون باران از هر سو بر قلعه می‌بارید و جناب قدس شادمان و در کمال اطمینان در میان قلعه گام بر می‌داشتند. ناگهان گلوله تویی در جلوی ایشان بر زمین افتاد. گلوله را با آرامشی فراوان با پای خود غلتانده و فرمودند:

"این ستمکاران چقدر از غصب خدا غافل و بی‌خبرند. مگر نمی‌دانند که نمود با آن عظمت را خداوند به وسیله مخلوق ضعیفی که پشه باشد هلاک فرمود. مگر نمی‌دانند که قوم عاد و ثمود را باد تند به هلاکت رساند. اگر می‌دانند پس چرا این همه کوشش می‌کنند که جنود الهی را بترسانند. با آنکه این جنود شجاع و اصحاب دلیر، اهمیتی به قدرت و قوّت سلطنت نمی‌دهند و آنرا مانند ظلّ زائل می‌شمارند." آن گاه به اصحاب توجه نموده و فرمودند:

"شما آن اصحابی هستید که پیامبر اسلام علیه الصلوات و السلام در بارهٔ شما فرموده است واشوقة لإخوانی الذين يأتون في آخر الزمان طوبى لهم و طوبى لنا و طوبى هم أفضل من طوبانا^۲ (وای از شوق برادرانم که در آخرالزمان می‌آیند. خوشابه حاشان و خوشابه حالمان. و خوشابه حال آنان برخوشابه حال ما برتری دارد). ملتفت باشید مبادا نفس و هوی بر شما چیره شود و به این وسیله مقام عظیم خود را از دست بدھید. از تهدید اشاره ترسید و از سطوت کفار نهارسید. برای هر یک از شما وقتی مقدّر و ساعتی مقرر است. وقتی اجل در رسید نه هجوم اعداء اثرب دارد و نه کوشش احباء تاثیری خواهد داشت... اما شما اگرچه یک لحظه از این گلوله‌ها بیم به خود راه بدھید و پریشان شوید به یقین بدانید که از قلعه متین حمایت پروردگار خود را خارج ساخته‌اید"^۳

با این وصف، آن جناب هرگز اصحاب را دعوت به حمله و یورش نمی‌فرمودند و اشاره می‌فرمودند که: "مقصود ما دفاع است ... باید بکوشیم و به زنده گرداندن افراد پردازیم. آنچه تاکنون پیش آمده دلیلی کافی است براینکه قوّة الهی هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شود."^۴ و نیز:

"اگر هدف ما بدست آوردن ریاست بود ... هرگز تا امروز در میان قلعه نمی‌ماندیم. نیروی اصحاب و قدرت اسلحه ما به درجه‌ای بود که بر همه امت‌ها پیروز می‌شدیم. حال مانند یاران حضرت رسول علیه السلام در روزگار گذشته است. اگر مقصودی داشتیم مانند ایشان شمشیر کشیده و دشمنان خود را مجبور

^۱ تاریخ نبیل زرندی ص ۳۲۰

^۲ حدیثی از پیامبر اسلام است. نویسنده کتاب مشارق الدزاری در ذیل این بیت از ابن فارض، بیان پیامبر را درج نموده است: "للأولياء المؤمنين به ولم يروعه اجتنبا قرب الاتحوة" "... واشوقة الى اللقاء اخوانی، قيل يا رسول الله ، ألسنا اخواتك. قال: لا. انت اصحابی و اخوانی الذين يأنون بعدی، آمنوا بی، لم یرونی..." مشارق الدزاری ص ۵۳۵

^۳ تاریخ نبیل زرندی ص ۳۲۲

^۴ همانجا ص ۲۹۴

می نمودیم که ایمان آورند و قبول دعوت نمایند. از روزی که در این قلعه وارد شده ایم مرادمان این بود که با رفتار خود، بزرگی آئین الهی را ثابت گردانیم و خود را برای جانفشنانی آماده سازیم و خون خویش را در راه دین خود نثار نماییم. ساعت مقرر نزدیک است. به زودی در خواهد رسید. وقتی که کارهای ما تمام شود آن ساعت از راه خواهد رسید.^۱

سرانجام ، قوه استقامت و پای اشاری اصحاب بر صبر و شکیبائی دشمنان چیره گردید و سبب شد که قوای حکومتی ظاهراً از در صلح درآمدند و شاهزاده طی نامه‌ای از جانب قدوس تقاضای آتش بس نمود.^۲ جانب قدوس هم پس از ملاحظه نوشتۀ شاهزاده فرمودند: "هر چند خُلده در ریختن خون این مظلومان نموده و چون تزویر ایشان بر وفق تقدیر است و مقصود ما نیز جان باختن و از این کهنه ریاط"^۳ گذشتن است بر حسب آمال و خیال ایشان حرکت می‌کنیم "لذا پاسخ دادند که: "اگر اطمینان دهید و راه بدھید و رجوعی نداشته باشید از بلاد شما سفر می‌کنیم و به مملکت دیگر می‌روم"^۴ بعد شاهزاده جهت اطمینان خاطر اصحاب به کتاب قرآن کریم متولّ گردید و قرآنی را مُمهور نموده به همراه ضمانت نامه (مبنی بر عدم تعرّض به جان اصحاب) به نزد جانب قدوس فرستاد. جانب قدوس نیز قرآن را گرفته و با کمال احترام بوسیله و این آیه قرآنی را تلاوت فرمودند: "رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمَنَا بِالْحَقِّ وَإِنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ" (سوره اعراف: ۸۹) سپس فرمودند: "هر چند مقصود مشهود است ولی محض رعایت حُرمت قرآن و اجابت دعوت ایشان مقام فنا و مرحله بلا را با قدم تسليم و رضا طی نمودن، نیکو و مُسْتَحْسَن^۵" آن گاه به یاران فرمودند: "برای خروج آماده گردید. ما دعوت آنها را می‌پذیریم تا ایشان مطابق و عده‌ای که داده‌اند و خدا را بر آن شاهد گرفته اند، رفتار نمایند."

در این باره در کتاب مذاهب ملل متنوعه چنین آمده است: "قدوس به فرستاده جواب داد: من می‌دانم فکر شاهزاده چیست و چه خیالاتی در سر دارد. ولی من می‌خواهم به مسلمانان نشان بدهم که چگونه باید به کتاب خدا احترام کرد و شروع کرد به خواندن منظومة استغنای مثنوی:

کی زطوفان بلا دارد فغان
جسم بگذارم سراسر جان شوم

دَعَوَيِ مُرْغَابَيِ كَرَدَ اسْتَ جَان
وَقْتَ آنَ آمَدَ كَهْ مَنْ عَرِيَانْ شَوْم

^۱ همانجا ص ۳۲۵ و ۳۲۶

^۲ تاریخ جدید (نسخه ادوارد براؤن ص ۱۰۷)

^۳ ریاط، کاروانسرای است و مقصود از "کهنه ریاط" ذیای فانی است که انسان مدت زمانی در آن می‌آساید و سپس به راه خود ادامه می‌دهد.

^۴ همانجا ص ۱۰۷ و ۱۰۸

^۵ پسندیده

^۶ همانجا ص ۱۰۸

عشق خود با خشم در وقت خوشی
کشتنش به از هزاران زندگی
تا نسوزم کی خنک گردد دلش

خوی دارد دم به دم بنده گشی
سلطنت ها مرده این بندگی
ای دل من خاندانِ متزلش^۱

هنگام خروج از قلعه فرا رسید. عصر روز چهار شنبه (۹ می ۱۸۴۹) حضرت قدوس عمامه سبزرنگی که حضرت باب برای ایشان فرستاده بودند را بر سر گذاشتند^۲ و با اسب مخصوصی که شاهزاده فرستاده بود خارج شدند در حالی که دویست و دو نفر از فدائیان ایشان از عقب روان بودند. پیش از خروج از قلعه جناب قدوس اوراق تفسیر صاد را به ضمیمه سایر نوشته‌ها در کیسه‌ای نهاده، سرکیسه را بسته و مهرو موم نمودند. بعد این گنجینه را توسط فردی مورد اعتماد به نزد دوست قدیمی خود ملام محمد حمزه شریعتمدار کبیر به بارفروش فرستادند که پیش او محفوظ بماند.^۳

اما از جانب دیگر، شاهزاده دستور داده بود که برای قدوس در کنار حمام عمومی در روستای دیزوا مشرف به اردوگاه خیمه بزنند. زمان کوتاهی نگذشته بود که آن جناب از خیمه خود خارج شده و اصحاب را چنین نصیحت فرمود:

"باید به تمام معنی منقطع باشید تا همه به شما تاسی نمایند و به واسطه انقطاع شما آوازه امر الهی بلند شود و بزرگی و جلال آئین مبارک نمایان گردد. اگر منقطع نشوید از پیشرفت آئین مبین جلوگیری خواهد نمود و امر مبارک را بد نام خواهید ساخت. من از خداوند می‌خواهم که به شما انقطاع کامل عطا کند و تا آخرین ساعت دوره زندگانی، شما را تایید فرماید که آئین مبارکش را مرتفع سازید و خدمت خود را در باره دین الهی کامل نمائید."^۴

آن شب جناب قدوس غذا میل نفرمودند. یاران نیز از ایشان پیروی نمودند. ولی برخی بر سر قیمت نان با مأمورین مشاجره نمودند که موجب آزدگی خاطر آن جناب گردید و اصحاب را سرزنش نمودند. حضرت بهاءالله در لوح مبارکی که خطاب به یکی از اصحاب بازمانده از قلعه شیخ طبرسی است اشاره می‌فرمایند که جناب قدوس هم از دست اعداء ستم کشیدند و هم از ناحیه اصحاب. شاید این مشاجرة

^۱ مذاهب ملل متنوعه ص ۳۴۷ - جالب است که ایات فرق از مواضع مختلف مثنوی مولانا گلچین شده اند. با این وصف، هم با یکدیگر توافق دارند و هم با ماحراجی شهادت جناب قدوس متناسبند.

^۲ بنا بر تاریخ امری خراسان، هنگامی که جناب قدوس در مازندران بودند، حضرت اعلی سه عمامه مخصوص ایشان، جناب ملاحسین و جناب مقدس ارسال داشتند.

^۳ تاریخ نبیل زندی ص ۳۴۷

^۴ همانجا ص ۳۳۰

ناخوش آیند یکی از مصادیق این بیان مبارک باشد که می فرمایند: "أَنْ يَا بِقِيَةَ آلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ قَدْ وَرَدَ عَلَىٰ الْحَبِيبِ مَالًا وَرَدَ عَلَىٰ احْدِ لَانَّهُ شَرَبَ كَأسَ الْبَلَاءِ مِنَ الْاَحْبَاءِ وَالْاَعْدَاءِ. اَنْكَ اطَّلَعْتَ بِعِصْبَهَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا فِي حَوْلَهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَفَى عَنْهُمْ بِمَا اسْتَشَهَدُوا فِي سَبِيلِهِ..."^۱ (ای بازمانده طایفة الهی. به راستی بر حبیب(جناب قدوس) وارد شد آنچه که بر هیچ کس وارد نگردید. زیرا که او جام بلا را از احباب و اعداء، هر دو نوشید. تو بربخی از مصائب او واقف هستی. بلایای وارده بر او از جانب کسانی بود که در حوالش بودند. با این حال خداوند آنان را به خاطر شهادت شان در راهش، عفو نمود)

اماً صبح روز بعد، به یاران فرمودند شب که از راه رسید همه باید پرآکنده شوند و فرمودند: "من خود، به بارفروش خواهم رفت." اصحاب با کمال تصریع به ایشان التماس نمودند که اجازه دهنده جملگی در خدمت شان باشند و از ایشان جدا نشوند. فرمودند:

"صبر پیشه نمائید و تحمل داشته باشید. باز هم یکدیگر را خواهیم دید. زیرا مصائب و بلایایی در آینده پیش خواهد آمد. پس از آن با هم دیدار خواهیم نمود و از آن پس هرگز از یکدیگر جدا نخواهیم شد. حال، کار خود را به خداوند می سپاریم و هر چه که او اراده فرماید با کمال شادمانی و رضایت می پذیریم."

اماً شاهزاده مهدی قلی میرزا به عهد خود وفا ننمود و همان روز اصحاب را گلوله یاران کرد و بربخی را که هدف گلوله نشده بودند با شمشیر و اسلحه به شهادت رساند. یاران دلاور جناب قدوس در حین ترک جان از بدن، نغمه "سبوح قدوس ربنا و رب الملائكة والروح" را سر می دادند.^۲ پس از آن مهدی قلی میرزا به بارفروش بازگشت و جناب قدوس را نیز با خود برداشت. آنها عصر روز جمعه (۱۱ می ۱۸۴۹) وارد بارفروش شدند. سعیدالعلماء و دیگر علمای بارفروش شاهزاده را استقبال نموده و او را تهنیت گفتند و اهالی نیز به جشن و پایکوبی پرداختند. در همان حین جناب قدوس در عمارت باغ شاه (زمین فوت بال^۳ تیرفعلی) در نزدیکی سبزه میدان زندانی گردید.^۴ بعد از سه روز جشن و شادمانی، شاهزاده هنوز در مورد قدوس تصمیمی نگرفته بود و نمی گذاشت کسی به ایشان آسیبی برساند. وی جلوی مردم را گرفته بود که مبادا گزندی به آن جناب برسانند. او در نظر داشت که ایشان را با خود به طهران ببرد و به دست شاه بسپارد و خود از زیر بار این مسؤولیت شانه خالی نماید. اماً آتش کینه و دشمنی سعیدالعلماء نسبت به جناب قدوس لحظه به لحظه شعله ورتر می گشت. او وقتی دید که شاهزاده مایل است قدوس را روانه

^۱ اسرار الاختار ص ۷۰ و ۶۹

^۲ تاریخ نبیل زین الدین ص ۳۳۱ و ۳۳۲

^۳ تاریخ شهدای امر ۱ ص ۳۹۹

طهران نماید آتش خشمش بیشتر زبانه کشید زیرا می دید که قدوسی را که این همه بخون او تشنه است، دارد از چنگالش در می رود. از این رو شب و روز در تکاپو بود و به انواع نیرنگ و خدعاً دست می زد تا شاهزاده را از تصمیمی که گرفته بود منصرف نماید^۱ و بارها به مهدی قلی میرزا پیغام فرستاد که "مبادا حاجی (جناب قدوس) را به طهران فرستی. زیرا با بیان و برهان دلربایش ترسم که شاه را هم بفریبد و از راه بگرداند"^۲ از سوی دیگر، سعیدالعلماء با دامن زدن به احساسات آنی و تعصّب آمیز اهالی، آنها را به هیجان می آورد و برای گرفتن انتقام، تحريك می نمود. طوری که در نهایت اهالی بارفروش با او هم داستان شدند. او با کمال بی شرمی می گفت: "من قسم خوردهام که چیزی نخورم و استراحت نکنم تا آنکه به زندگانی حاج محمد علی خاتمه بدhem" سرانجام هیاهوی مردم و همراهی آنها با سعیدالعلماء سبب شد که تصمیم شاهزاده دگرگون گردد و وی از ترس جان وادر شد که همه علمای بارفروش را جمع نموده تا در خصوص جلوگیری از هیجان عمومی با ایشان مشورت نماید. علماء نیز همگی حاضر شدند. مگر شریعتمدار کبیر که عذر خواست و در مجلس حاضر نشد. وی که عالمی خوش قلب و باطنًا از دوستداران قدوس و آئین جدید بود هماره مردم را توصیه می کرد که از ظلم و بدخواهی پرهیز کنند و در هنگامی که اصحاب در قلعه محاصره شده بودند به اهالی سفارش می کرد که اذیتی نسبت به آنها روان ندارند.

باری علماء گرد هم آمدند.^۳ شاهزاده به احضار قدوس فرمان داد. آن حضرت وراد مجلس شد. شاید بتوان این مجلس را به مجلس ولیعهد در تبریز و محکمه حضرت باب در آن جلسه شباخت داد. از روز تسلیم شدن اصحاب قلعه تا آن روز جناب قدوس با شاهزاده قاجار روپرور نشده بود. زیرا شاهزاده ایشان را به فراش باشی سپرده بود. به محض آنکه قدوس وارد مجلس شد شاهزاده از جای برخاست و ایشان را پهلوی خود نشاند. آن گاه رو به سعیدالعلماء کرده و گفت: "با رعایت متانت و درایت با قدوس سؤوال و جواب نموده و مباحثات خود را به آیات و احادیث مستند نمائید و به غیر از این به مطالب دیگر متولّ نشوید". سعیدالعلماء با نهایت گستاخی به قدوس گفت: "آیا می خواهی با این عمامه سبزی که بر سرت گذاشته ای خود را از اولاد رسول بدانی. مگر نمی دانی هر کسی که به دروغ این مقام را ادعا نماید مورد خشم و غصب خدا قرار می گیرد؟"

^۱ تاریخ نبیل زندی ص ۳۳۶

^۲ ظهور الحق ۲ ص ۳۶۸

^۳ در تاریخ میمیه ص ۵۲ ذکر شده است که: "... به مجلس وسیعی که تقریباً سی نفر از علمای اصولی و ده نفر از علمای شیخی که رئیس ایشان ملام محمد حمزه بود".

قدّوس با متنات رو به جمع نموده و فرمود: "آیا سید مرتضی که همه علماء او را محترم می‌شمارند و از اولاد پیامبرش می‌دانند نسبتش از سوی پدر به حضرت رسول علیه السلام می‌رسید و یا از طرف مادرش؟" یکی از حاضرین گفت: "سید مرتضی از سادات شریف بود یعنی از طرف مادر نسبتش به پیامبر می‌رسید" جناب قدّوس فرمود: "پس چرا بر من خرد می‌گیرید؟ نسبت من هم از طرف مادرم به حضرت رسول علیه السلام می‌رسد. مردم این شهر همه می‌دانند که مادر من از اولاد پیامبر بود و نسبتش به حضرت امام حسن علیه السلام می‌رسید." چون این بیانات را فرمودند هیچ کس نتوانست به ایشان اعتراضی نماید. از مشاهده این وضعیت خون سعیدالعلماء به جوش آمده و سرتا پا آتش گرفت و از جای برخاسته عمame خود را بر زمین کوفت و در حالی که از مجلس بیرون می‌رفت فریاد می‌کشید: "این مرد به همه شما ثابت کرد که از اولاد پیغمبر است و نسبتش به امام حسن می‌رسد. دیری نخواهد کشید که برای شما اثبات نماید که نماینده اراده پروردگار است و زیانش، زیان خدا!" شاهزاده هم از جا برخاست و گفت: "من از اذیت و آزار این شخص بکلی دست می‌شویم و مسئولیتی برای خود ایجاد نمی‌کنم. شما علماء هر کار دلتان می‌خواهد بکنید و بدانید که در روز قیامت شما پیش خدا مسئول هستید" گفته می‌شود که شاهزاده به مبلغ گزاری جناب قدّوس را به سعیدالعلماء فروخت^۱ و پس از آن به ساری عزیمت کرد. شاهزاده که از علماء هراسان شده بود بار دیگر خیانت نمود و سوگندی را که یاد نموده بود فراموش کرد و قدّوس را در چنگال دشمن خونخوار واگذاشت. همه آن افراد نیز بی صبرانه انتظار می‌کشیدند تا فرصتی بیابند و به شکار خود حمله نمایند و به این وسیله حسّ عداوت خود را تسکین بخشنند.

^۱ نقطه الکاف ص ۱۹۷ در جزء یکم کواكب الدریه ص ۱۸۱ هم مبلغ رشوه، چهارصد تومان ذکر شده است.

"پیوسته جانم همدم یاد تو است. ذکر نام تو ای محبوب من در هر زمان غمگسار من است. چون
نخستین کسی بودم که در راه محبت تو در شیراز گرفتار رنج و بلا گشتم، مباحثات می کنم. امیدوارم اوّل
کسی باشم که جان خود را در راه امر تو فدا کنم"^۱

حضرت قدوس

^۱ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۸۹

۲۰. شهادت حضرت قدوس

حضرت اعلیٰ و قدوس فرید
کامند از ظلمِ مگاران شهید
از تو آئین بلا آموختند
در ره عشقِ تو خود را سوختند
کرد هر یک از شعف جانرا فدایک^۱
طلعت قدوس و باب الله پاک

عاقبت وقت آن آمد که طلعت قدوس آخرین سرمایه هستی خود را به پای دلبر یکتا بریزد. بشارت حضرت باب در بوشهر قدوس را مشتاق جانفشانی می نمود. از لحظه ای که با مولایش، حضرت باب وداع نموده و به فرمان او به میدان خدمت و بندگی قدم نهاده بود در هر دم با یادش همدم و در هر قدم با ذکر مأنوس بود. به اراده اش حرکت می کرد و اینک بُریده از غیر او و متوجه بسوی او به سمت سرنوشت از پیش نوشته اش نزدیک می گشت.

آن روز دریایی بارفروش
به موج آمد تا دری را که در
صف خود پرورده به فرشته
آسمان تقدیم نماید. خلقی
غافل آماده کشتن کسی



بودند که سبب روشنائی چشم قائم موعودشان بود. ابتدا سعیدالعلماء فتوا به قتل قدوس داد و تبر شوریختی مردم بارفروش را برپیکر قدوس فرود آورد. دو گوش مبارک را برپیده فرمان داد تا با تبر زین فرق آن وجود نازنین را بشکافند.^۲ بعد از آن اهل بلد که زمام دانایی و بینایی خود را به دستان ارباب نفرت و کین سپرده بودند، به اشاره آنان و تحریک ملا سعید به جانب قدوس هجوم آورده و جامه ایشان از تن در آورده و عمامه آن جناب را از سر برداشتند:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم

^۱ مثنوی نیل زرندی ص ۱۷ و ۴۰

^۲ تاریخ شهدای امر ۱ ص ۴۰۴ و نقطه الکاف ص ۱۹۷ مطابق جزء یکم کواکب الشریه ص ۱۸۱ سعیدالعلماء "با دست خود قدوس را مثله کرد یعنی گوش و دماغ وی را برید"

سروپای عریان، تن اسیرزنگیر، آن بزرگوار را سوار بر استری در کوچه و بازار گرداندند^۱ و اهل بارفروش بارفروش به دشنام و نفرین، مشغول گردیدند. زنان فرمایه، آب دهان بر آن روی چون ماه افکنده و هر که از راه می‌رسید ضریتی به ایشان می‌زد و آن جناب تبسّم می‌فرمود^۲. عاقبت اویاش دیو سیرت با کارد و تبر به پیکر لطیفیش آویخته، جسم مبارکش را شرحه شرحه نمودند. جناب قدوس در حینی که رنج و محنت از هر سوی بوجود دش می‌بارید، به مانند مسیح صبیح به مناجات پرداخته و فرمود:

"خدایا این ستمکاران را بیامرز. پورده‌گارا با این مردم به رحمت معامله فرما. زیرا اینان از حقیقت روز فیروزی که ما بدان ایمان آورده‌ایم، بی‌خبرند. خدایا کوشیدم که راه نجات را بدیشان نشان دهم. ناظر باش که چگونه با من رفتار می‌نمایند. به قتل من کمر بسته اند و می‌خواهند مرا نابود گردانند. خدایا این مردم را به راه حق دلالت فرما. نادانند دانا فرما. از حقیقت امر بی‌خبرند به خلعت ایمان و تصدیق امر مبارک مشرف نما".^۳



در این بین، سید قمی، میرزا حسین متولی، که در قلعه ره خیانت پوئید و اسرار بنای قلعه را بر شاهزاده فاش ساخت از میان مردم گذشت و خود را به قدوس نزدیک نموده و چون قدوس را گرفتار و بی پناه دید سیلی سختی بر چهره ایشان زده و آب دهان بر آن روی دلجو انداخت و با کمال وفاحت از روی استهزاء گفت: "تو می‌گفتی که آوازت آواز خداد است. اگر راست می‌گویی این زنجیر را بشکن و خود را از

^۱ ظهور الحق ۳۶۹ ص در روضة الصفاج ۱۰ ص ۸۵۰۴ چنین مسطرون: "به فتوای جناب سعیدالعلماء و دیگر اعاظم فضلا برخ نشانیده ... در شهر بگردانیدند".

^۲ نقطه الکاف ص ۱۹۸ و ۱۹۷

^۳ تاریخ نبیل زرندی ص ۳۷۷ (نقل به مفهوم)

دست دشمنان نجات ده "جناب قدوس نگاهی به روی او افکنده آه سوزناکی کشیده و فرمودند: "به
قدرتی که به مصائب و آلام من افوادی خدا جزای عملت را به همان قدر بدهد"^۱

آن جناب، فاصله هشتتصد قدمی خانه سعیدالعلماء تا سبزه میدان را با فرقی شکافته و پیکری خون
آلوده طی نموده و کم کم به سبزه میدان رسید. وقتی که وارد آنجا شد فریاد برآورده و فرمود: "کاش مادرم
این جا می بود و جشن عروسی مرا می دید" بعد در آخرین لحظه حیات جمله "سبوچ قدوس رب الملائكة
و الروح" را ترتم نموده و در سبزه میدان بارفووش در نهایت جوش و خروش سربداد و جان بباخت. در این
وقت یکی از طلاب مدارس دینی سرآن حضرت را قطع نموده^۲ و جماعت غافل برآن پیکری جان
هجموم آورده و بدن خون آلوده ایشان را قطعه قطعه کردند. آخر کار نیز قطعات هیکل مقدس ایشان را
طبعه آتش نمودند. در کتاب "تاریخ جدید" مطلبی به قرار ذیل ذکر گردیده که:
سعیدالعلماء گفت بروید نعش او را آتش بزینید. رفتند با سفال برنج آتش زند آتش حیا کرد و اثر ننمود.
خبر به سعیدالعلماء دادند. واهمه کرد که مبادا مردم بفهمند و او را ندامت و ملامت کنند معجلًا (با عجله)
گفت بروید و فوراً بدنش را قطعه قطعه کرده به صحراء بیندازید".^۳

باری چندان آن هیکل بی همتا را رنج و آزار نمودند که حضرت بهاءالله در وصف جان باختن ایشان
می فرمایند :



"آن جوان در ریحان جوانی چندان اذیت
ورنج تحمل فرمود که نمی شود وصف کرد
و به طوری جان داد که هیچ کس مثل او
در حین جان دادن، آن همه رنج و ستم
نکشیده. حتی حضرت مسیح هم در حین
خروج روح از بدن به اندازه قدوس درد و
محنت مشاهده نفرمود." (انتهی)

شهادت قدوس به قدری حزن انگیز و درد آور بود که حضرت باب در زندان چهريق تا شش ماه پس از
شنیدن بلایای وارد شده بر جناب قدوس چیزی مرقوم نفرمود. و تا نه روز هیچ یک از مومینین، حتی کاتب

^۱ همانجا

^۲ ظهور الحق ۳۷۰ ص ۸۵۰۴ آمده است: "آن گاه از دحام عام شده به ضرب شمشیرهای تیز تیش را ریز ریز کردند."

^۳ تاریخ جدید (نسخه ادوارد براون) ص ۱۱۱

آن حضرت، اجازه دیدار نیافت و در این احوال نه غذایی میل فرمود و نه آبی نوشید. حضرت باب پیوسته گریه می‌کردند. وقتی که داستان قلعه و جانفشنانی اصحاب را می‌شنیدند و مخصوصاً زمانی که از آلام و مصائب جناب قدوس در وقت جانبازی با خبر می‌گشتند فریاد و زاری آن حضرت بلند می‌گشت. موقعی که می‌شنیدند اشرار بارفروش به چه نحو قدوس را به شهادت رسانیده‌اند بی اختیار اشک از چشمان مبارک جاری می‌گشت و حین آن بزرگوار بلند می‌شد. بدین ترتیب قدوس در سبزه میدان در کمال جوانی و اوج شکوفائی^۱ جان فدای محبوب نمود و در آتش بلا سوت تا صدق و حقانیت آئینی که در راه آن جانانه جان داد به اثبات رسد. یوم شهادت آن وجود بی مانند ۱۶ می ۱۸۴۹ م بود و در آن تاریخ تنها بیست و هفت سال از عمر ایشان می‌گذشت. گفته می‌شود که در حین شهادت جناب قدوس قطرات خون آن حضرت بر در چوبی کاروان سرای پلنگ (واقع در سبزه میدان) پاشیده شده بود. سال‌ها بعد که بهائیان جهت خریداری این در، با صاحب کاروانسرا مذاکره نمودند وی اظهار داشت که چگونه چیزی را که موجب برکت کاروانسرای من است به شما بفروشم؟^۲

^۱ GPB p.35 "... such a man had, in the full bloom of his youth, suffered, in the Sabzih-Maydan of Barfurush ... "

^۲ به نقل از حکیمه خانم قدوسی

زیر خاک بیرون آورده و نابود سازند . اما شریعتمدار نزد حاکم بارفروش رفه و با حالت برافروخته نصیحت کنان، حاکم را از عذاب الهی برهنگ داشت و عمماً خود را از سر انداخت و اعمال ملاسعید را با اعمال دشمنان خدا در سرزمین کربلا مقایسه نمود و در آخر نیز تهدید به نفرین کرد که در نتیجه در



قلب حاکم موثر افتاد و بدین ترتیب فتنه ملاسعید خاموش گشت.^۱ ادوارد براون که در سال ۱۸۸۸ م از بارفروش دیدن کرد، می‌نویسد :

"وقتی که وارد میدان وسیع سبزه میدان شدیم به یاد فاجعه پایانی نبرد بزرگ(شیخ طبرسی) در سال ۱۸۴۸-۹ افتادم. در همین نقطه بود که در تابستان سال ۱۸۴۹ ملا

محمدعلی بارفروشی، که بایی‌ها او را جانب قدوس می‌نامیدند، به همراه روسای اصحاب باقیمانده‌اش به دست سعیدالعلماء و مریدانش به قتل رسیدند. همین که ما وارد خیابان اصلی شهر شدیم با تعزیه خوانی ماه محرم مواجه گشیم ... در آن لحظه به خاطرم رسید که آیا روزی پیشگوئی باب متحقق خواهد شد که فرموده بود زمانی خواهد رسید که در همین نقاط ، که به خون شهداش مقدس گشته، یادآوری مصیبات وارد برا آنها و استقامت ایشان، فرزندان قاتلان آنها را به مowie و زاری واخواهد داشت و خاطره شهدای کربلا را محو خواهد کرد."^۲

و در تاریخ مازندران در باره مدفن آن حضرت ذکر شده است که: "بهائیان، محل قبر او(جانب قدوس) را در مدرسه میرزا زکی می‌دانند . چنان که در حدود سال هزار و سیصد و شانزده و هفده شمسی^۳ مدرسه

^۱ ظهورالحق ۳ ص ۴۴۲

^۲ A Year Amongst the Persians by E. G. Browne, Cambridge University Press, 1927, p.615.

در ترجمه‌های فارسی از کتاب مزبور، گزارش یاد شده دستخوش تغییرات یا حذف کلی شده است. برای نمونه بنگرید به: "یک سال در میان ایرانیان" ترجمه‌مانی صالحی علامه، نشر ماه ریز، چاپ ۱۳۸۱ ص ۵۶۵

^۳ مطابق کتاب ظهورالحق (ج ۹ ص ۲۴۵) از نسخه بازنویسی شده توسط عادل شفیع پور) مدفن جانب قدوس در سال ۱۳۱۸ ه.ش خریداری شد و به تملک جامعه بهائی درآمد.

مزبور را ضمن تبدیل به آحسن تصاحب نمودند.^۱ و خانم پوراندخت حسین زاده که خود از مدافن دیدن نموده در کتابی (۱۳۴۳ ه.ش) که از مطالب آن رایحه انصاف و امانت متضوی است، چنین نوشت:

"مدرسه مذکور(میرزا ذکی) در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی از طرف وزارت فرهنگ تجدید بنا شد و در آن دبستان دولتی دائم گردید. یکی دو سال بعد دکتر اسدالله خان شریف که منتبه به مذهب بهائی بود عمارت دبستان مذکور را از اداره فرهنگ خرید و در عوض، مکان فعلی مدرسه ۱۷ دی (واقع در خیابان پهلوی) را که دارای ارزش بیشتری بود به فرهنگ واگذار کرد. این معامله سروصدای زیادی ایجاد نمود و برای ابطال آن فعالیت شدیدی به عمل آمد لکن به نتیجه نرسید. مدرسه مذکور، اکنون صورت "منزل" به خود گرفته و محل سکونت می باشد. من تصمیم گرفتم که این خانه تاریخی را بیینم. لاجرم در حالی که به صاحب خانه حق می دادم با توجه به سرو صدای موجود، از پذیرفتن من خودداری کند" دل به دریا زدم" و دق الباب کردم. دختر خانمی در



نهایت ادب در را گشود نیت خود را به او گفتم. فوراً جریان را به مادرش اطلاع داد (احتمالاً مقصود خانم حسین زاده، خانم ثریا ثابتیان و دخترخانم شان بوده است) و متفقاً با کمال گشاشه روئی مرا به داخل خانه هدایت کردند و به سوالات من صمیمانه جواب دادند. حیاط خانه نسبتاً وسیع و مشجر است. در ورودی در قسمت جنوب (کوچه ابراهیمی) قرار دارد. ولی سابقاً در مغرب (کوچه حصیرفروشان) واقع بود و این تغییر بنا بر مصلحت انجام گرفت. حجره های قدیم که دور تا دور حیاط بود هنگام ساختمان دبستان از طرف اداره فرهنگ خراب شده بود. فعلاً در قسمت مشرق و جنوب ساختمانی وجود ندارد.



ساختمان سمت مغرب شبیه انبار است. عمارت اصلی که مرکب از چند اطاق و مهتابی زیباست در قسمت شمالی واقع شده است. هیچ گونه اثری از قبر حاجی ملا محمد علی بارفروشی (حضرت قدوس) دیده نمی شود و

ظاهراً کسی نمی‌داند که قبر مذکور در کدام نقطه خانه قرار دارد.^۱ سال‌ها بعد، ایشان در کتابی دیگر (۱۳۷۹ شمسی) چنین می‌نویسد:

"... نگارنده به تشویق شادروان محمد رضا فرزاد نیا، قاضی عالی مقام دادگستری که خود اهل بابل و از وجود قبر در آن خانه اطمینان داشت، بار دیگر به آن خانه رفت. این بار با محبت بیشتری روپروردید. گویا صاحب خانه اطمینان حاصل کرده بود که قصد نگارنده، ایذاء و آزار نیست و فقط برای نوشتن تاریخ است، بدین جهت، همراهی بیشتری برای نشان دادن قسمت‌های مختلف خانه نمود. همراه او، قسمت شمالی خانه را تفحص کرد و به زیرزمین رفتم که مرغدانی بود و احتمال وجود قبر در آن وجود نداشت. هنگام خداحافظی و خروج از خانه، صاحب خانه با لبخند معنا داری گفت، اگر همچنان علاقمند به پیدا کردن قبر هستی، قبر در قسمت غربی، همانجا که شبیه انبار بود، قرار دارد. سپس از راه لطف مرا به داخل آن انبار هدایت کرد. انبار باریکه‌ای است که طول آن خیلی بیشتر از عرض انداز آن است. قبر در داخل این "انبار مانند" در آخرین قسمت ضلع شمالی متصل به دیوار شمالی قرار دارد ولی هیچ آثاری از سنگ یا کتیبه دیده نمی‌شود. کف انبار تماماً با موزائیک فرش شده و در چهار گوشه قبر لاله‌های گذاشته‌اند که شمع سوز است. با تشکر فراوان از صاحب خانه آن جا را ترک نمودم ... " نویسنده در پاورقی همان صفحه چنین اشاره می‌نماید: "نگارنده این مشاهدات خود را به جهت مصلحت صاحب خانه مهریان، محروم‌انه تلقی می‌کرد و اگر در حال حاضر، آن خانه همچنان به وضع خود باقی بود، به این توضیح تاریخی نمی‌پرداخت. خوش گفت پیر میکده با رند باده نوش کاری مکن که راز به نا محرم اوافتند (وصل شیرازی) "(انتهی)"^۲

باری در طی معامله و معاوضه‌ای که شرح آن در بالا آمد مرقد جناب قدوس به عنوان یکی از "اماکن متبربکه مهمه تاریخی ایران" در جزء موقوفات امری ثبت گردید و در قریب به نیم قرن که این مکان مقدس در تصرف جامعه بهائی بود ساختمان آن چند بار مورد مرمت و تغییرات قرار گرفت.^۳ در توقيعی منیعی که به تاریخ ۸ مارس ۱۹۴۶ از طرف حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملی بهائیان ایران صادر گردیده چنین مسطور:

"راجع به مرقد شریف حضرت قدوس فرمودند بنویس محافظه این مرقد مقدس در این ایام انقلاب و افتتان از فرائض حتمیه مقدسه آن محفل محسوب و همچنین تهیه لوازم ضروریه آن. ولی باید نوعی اقدام گردد که علت اشتها را از دیاد عداوت جهآل و دشمنان و طمع آنان نگردد و به جناب ورقاء سفارش

^۱ شهریابیل ص ۱۱۷ و ۱۱۸

^۲ بابل(شهر زیبای مازندران) ص ۹۱ کتاب مزبور راجناب جعفر نیاگی با همکاری خانم پوراندخت حسین‌زاده نوشته‌اند.

^۳ مطابق توضیحات زنده یاد خانم ثریا ثابتیان، خادم صادق و سابق مرقد حضرت قدوس

گردید مبلغ سه هزار تومان تسليم آن محفل نمایند تا صرف تعمیرات و احتیاجات ضروریه آن مقام مقدس گردد.^۱

پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷.ش، این مکان مقدس نیز به مانند بسیاری از اماکن مقدسه بهائی، تصرف گردید. ولی پیش از ورود مأموران، متولی جانفشن این مقام، زنده یادسرکار خانم ثریا ثابتیان^۲، نیمه شب کلیه وسائل قیمتی از قبیل قائلی‌ها و شمعدانی‌های نقره و شمایل‌های مقدسه را خارج نموده، به جای امنی منتقل نمود. ولی ثریا خانم به اسباب زندگی خود بی اعتنا ماند و آنها را یکسره از دست داد.^۳ نگارنده در طی دیداری که در آخرین سال حیات ثریا خانم با ایشان داشت به چشم خویش دید که تمام زندگی ایشان عبارت بود از یک عدد قالیچه، یک کرسی کوچک، یک دست رختخواب و زیارت‌نامه قاب شده جناب قدوس که چون بصرو جان عزیزش می‌داشت.



همانطور که گفته شد پس از انقلاب اسلامی، مرقد جناب قدوس از اختیار بهائیان خارج گردید و بعد از ابطال سند، این مکان به نام مکتب ولی عصر تسمیه گردید و محل آموزش احکام و علوم دینی برای بانوان گردید. این مکتب نیز مدتی متروکه ماند.^۴ تا آنکه در پنجم خرداد ماه ۱۳۸۳ این مقام مقدس، بكلی تخرب گردید^۵ و بدین ترتیب یکی از محترم ترین اماکن تاریخی ایران، ویران شد و بر جای آن ساختمانی با همان عنوان اویله "مدرسه علوم دینی میرزکی" بنا گردید. اما به اراده الهی، رمس مطهر جناب قدوس در بخش زیرین مدفن، محفوظ ماند^۶ و همچنان زیارتگاه دلدادگان آن حضرت در آن سامان می‌باشد. در باره این مرقد و زائرین آن، این کلمات مبارکه از قلم توانای حضرت باب نازل شده است:



^۱ توقیعات مبارکه ص ۲۸۵

^۲ برای آشنائی با شرح مختصر زندگانی ایشان رجوع فرمائید به مجله پیام بهائی شماره ۲۱۲ ص ۵۷

^۳ پیام بهائی شماره ۲۱۲ ص ۵۷

^۴ بابل سبزه دیار ص ۵۹

^۵ در خصوص شرح ویران شدن مدفن جناب قدوس، جناب سامان خلیلی از خادمین سابق بابل گزارش مفصلی نوشته‌اند.

^۶ بنا به اظهار یکی از معتمدین محلی

"کانی لأشاهدَ ملائكة العرش والكرسي والسموات والفردوس الاعلى والرضوان الابهی طاوفون حول تربتک و ليأخذنَ ماء عين من يظهر في حبّك و ليحضرنَه بين يدي الله ربّك ولينظرن الله الى من اكتسب ذلك الفضل و لي يكنَ عليه رضوانه و ليختصه بكل فضله و ما يمكن عند ابداعه إذ لم يكن قطرة ماء عند الله أحَبَّ عما يجري في مصيبيتك و يظهر على خَدٍ في رزيمك"^۱ (گویا می بینم که فرشتگان عرش و کرسی و آسمانها و فردوس بین و رضوان ابهی، دور تربت تو طواف می کنند و اشک چشمی را که در راه محبت تو پدیدار می شود را می گیرند و آن را در پیشگاه پورددگارت حاضر می گردانند و البته خداوند به کسی که این فضل را کسب می کند، ناظر است و رضوانش برای او خواهد گریست و او را به تمام فضیلش و آنچه که در ابداعش امکان دارد، مختص خواهد فرمود. چه که نزد خداوند، هیچ قطره آبی محبوب تر از اشکی نیست که در راه محبت تو جاری شود و در مصیبیت تو برگونه ای ظاهر گردد.)



^۱ ظهور الحق ۳ ص ۴۲۵ و ۴۲۶

۲۲. خویشان و بازماندگان جناب قدوس

جناب قدوس چون تأهل اختیار نفرمودند، نسلی از خود بر جای نگذاشتند. اما از خویشان آن حضرت، نخست می‌توان از همسر پدرشان یاد نمود که فائز به ایمان نگشته و سالیانی بعد از شهادت جناب قدوس از دنیا رفت.^۱ دوستان قدیمی قائمشهر هنوز به یاد می‌آورند که آن خانم محترم در اواخر حیات برخی اوقات به چاله زمین قائمشهر می‌آمد و با بعضی از احباء، معاشرت داشت.^۲

بعد از آن می‌بایست به مریم، خواهر جناب قدوس اشاره نمود که بی نهایت ایشان را دوست می‌داشت و موقعی که جناب قدوس به قلعه عزیمت می‌نمود وی را به خانه شریعتمدار کبیر فرستاد و شریعتمدار نیز از مریم حمایت نموده و برای فرونشاندن بدگوئی‌های موجود ایشان را به عقد خود در آورد. لیکن مریم پس از شهادت برادر دلبند، چون شمع می‌گداخت و آرامش نیافت و دیری نگذشت که مرغ روحش به آشیان باقی پرواز نمود. دیگر، حیدر، پسر زن پدر جناب قدوس (از شوهر نخستین) بود که اعتقاد و تعلق شدیدی به قدوس داشت و خدمت ایشان می‌نمود و آن حضرت نیز او را برادر خطاب می‌نمود. به هنگامی که جناب قدوس عازم قلعه بودند او را نیز می‌خواستند جهت حفظ و صیانت به خانه شریعتمدار فرستند، ولی او آنقدر بی تابی و اصرار نمود تا آنکه اجازه گرفته در منزل مسکونی جناب قدوس باقی ماند و دائماً به یاد برادر و مولای خود زاری و بی قراری نمود تا آنکه شاهزاده مهدی قلی میرزا از وجود وی با خبر گشته جمعی را فرستاد تا حیدر را به قرارگاه لشکریان بیاورند. مأمورین نیز وی را سوار بر اسب متعلق به جناب قدوس به حضور شاهزاده آوردند و آن ستمگر حکم به قتل وی داد وقتی که حیدر می‌خواست از اسب فرود بیاید و هنوز یک پای در رکاب داشت فراشان او را قطعه نمودند. مادر حیدر با قلبی دردمند شتابان از بارفروش به قرارگاه رفت و جسد پاره پاره پرسش را بر همان اسب نهاده شبانه به شهر بازگرداند.



^۱ ظهور الحق ۳ ص ۴۲۱

^۲ بربطق فرمایشات جناب دکتر عطائیان از مطلعین قائم شهر به نگارنده

مع الأسف الاهلى از دفن جسد آن مظلوم جلوگیری نمودند. ناچار در خارج بارفروش در فاصله نیم فرسخی، در محلی موسوم به آزادین در قبرستان عمومی^۱ به خاک سپرده شد. فرد دیگر، آقا محمد صادق، برادر جناب قدوس است. او فرزند همسر دوم پدر جناب قدوس بود. وی مشهور به دائم محمد صادق بود و دو مرتبه برای یاری اصحاب وارد قلعه شد اماً بنا بر فرمان قدوس به بارفروش بازگشته و در خانه بماند. او با قلبی صاف و ایمانی محکم، سال‌ها بعد از شهادت قدوس زنده ماند و ماجراهای قلعه و حالات قدوس و اصحاب را برای احباب حکایت می‌نمود.^۲ آقا محمد صادق به شغل لحاف دوزی مشغول بودند^۳ و در اواخر حیات کوژیست گردیده به دولایی شهرت یافت^۴ و به خاطر معروفیت نسبت‌شان با جناب قدوس، در دوران کهولت، مورد اذیت و آزار اهالی قرار می‌گرفت. در این خصوص جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد:

"نوبتی دائم محمد صادق به مسجد مذکور(کاظم بیک) خلف شیخ محمدحسن شریعتمدار^۵(پسر شریعتمدار کبیر) اقتداء صلات بست و مُلائی که در صفت مقدمه‌اش بوده بشناخت و پرخاش بدو کرده، گفت: "ای بابی! چرا به مسجد و عقب من درآمدی؟" و توهین به وی کرد و شریعتمدار بشنیده . به مُلا برآشفت و او دائم صادق را بابی و نجس خواند. شریعتمدار گفت: "دائم من است" و همین که بار دیگر لب در خصوص بابی بودن وی گشود به پسر خود شیخ محمد رضا دستور داد تا ملا را به ضرب پشت گردن و لطمہ بسیار از مسجد بیرون نمود و دائم صادق به حال خود بر جا ماند."(انتهی)^۶ و جالب آن که خود جناب فاضل مازندرانی در ایام کودکی مدتی در نزد دائم محمد صادق تلمذ نمود. جناب محمد حسینی در این باره می‌نویسد:

"این بندۀ نگارنده به خاطر دارد که جناب فاضل مازندرانی ضمن بیان احوال خود اظهار می‌فرمود که در دوران کودکی در بارفروش نزد دائم محمد صادق تلمذ می‌کرده و وی برای فاضل با آنکه کودک خردسالی بوده حدیث قدسی کُنُث گنْزرا تفسیر می‌نموده است."^۷

^۱ تاریخ شهدای امر ۲ ص ۱۵۷

^۲ ظهور الحق ۳ ص ۴۲۲

^۳ ظهور الحق ۶ ص ۹۷۵

^۴ از اظهارات زنده بیاد جناب عادل ممتازی، در سال ۱۳۷۴ در شهر رشت به نگارنده

^۵ بر انس نوشته جناب مون، پس از شریعتمدار کبیر، پسر و نوه او، جاشنین شریعتمدار شدند و پسر دیگرش، شیخ عبدالکریم و داماد او، شیخ محمد تقی مؤبد الاسلام در دوره حضرت عبدالبهاء در سلک مولمنین به آینین بهائی درآمدند:

همسر آقا محمدصادق، فاطمهخانم بودند که از ایشان صاحبُه فرزند شدند که همگی در خردسالی در گذشتند و بدین ترتیب از آقا محمدصادق نیز فرزندی بر جا نماند.^۱ فاطمه خانم به "پیره خاله" معروف بود و گفته می‌شد که هرگاه ذغال را با انبر می‌افروخت که چراغ را روشن کند به لهجه مازندرانی می‌گفت: "تِ روح بسوze" (روحت بسوزد) و مقصودش سعیدالعلماء بود.^۲ فاطمه خانم سال‌های آخر حیات خود را در منزل یکی از بهائیان بابل سپری نموده و در حوالی ۱۳۱۹ شمسی در آنجا به عالم بالا صعود نمودند.^۳

^۱ از اخبارات زنده یاد خانم ثريا ثابتیان در بابل در ۱۳۷۳ به نگارنده.

^۲ بنا بر فرمایش خانم طاهره تیموری

^۳ بنابر اظهار جناب حسین قدوسی

۲۳. سرانجام عبرت آموز ملاسعید

سعیدالعلماء رئیس الفقهاء، مجتهد متعصب و فتنه انگیز بارفروش که باعث شوراندن اهالی بازفروش بر علیه اصحاب و مسبب اصلی شهادت جناب قدوس بود و بدین لحاظ در متون مقدسه بهائی به "سعید شقی"^۱ و "اشقی الاشقیاء"^۲ و "مجتهد متعصب و پر شقاوت بار فروش"^۳ موصوف گشت، پس از ماجراهای گفته شده به بیماری نادری مبتلا شد که علاوه بر بروز رعشه در اندامش در همه حال احساس سرمای شدیدی می‌کرد^۴ و به قول یکی از نویسندهای بهائی "خداآوند عنصر ناری را از وجودش اخذ نمود"^۵ چنانچه در وسط تابستان، با وجود هوای گرم و شرجی مازندران، دو منقل آهنین پر از آتش تهیه می‌نمودند و همراه او به مسجد می‌آوردند و با وجود پوشیدن لباس‌های ضخیم، نماز را به سرعت خوانده و فوراً به منزل مراجعت می‌نمود و منقلها را در زیر کرسی می‌گذاشتند و لحاف‌های ضخیمی روی کرسی می‌کشیدند. با این وصف از شدت سرما زیر کرسی می‌غلتید و دائمًا می‌لرزید^۶ و از احساس شدید سرما، ناله و فغان می‌نمود و عاقبت با چنان حال تاسف باری به مرض وبا نیز دچار شده از دنیا برفت. وفات او در سال ۱۲۷۰ق. یعنی ۵ سال پس از شهادت جناب قدوس واقع شد. به فرموده حضرت ولی امرالله:



^۱ مائدۀ آسمانی ۶ ص ۲۹

^۲ توقیع نوروز ۱۰۱ بدیع ص ۴۷

^۳ قرن بدیع در مأخذ زیر:

^۴ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۱ و قرن بدیع ۱ ص ۳۶۷

^۵ تاریخ بدیع بیانی ص ۱۲۹

^۶ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۲

"پس از مرگش خانه مزین و مجلل او مُطمُور^۱ و منهدم گردید و محل تجمع خاکرویه وزیاله قرار گرفت و به طوری در انظار ناس موهون شد که هر وقت نفرین و عذاب الهی را در حق نفسی خواستار می‌شدند، می‌گفتند خداوند خانه‌اش را مانند خانه سعیدالعلماء خراب و ویران سازد." (انتهی)^۲

عجب آنکه مقبره سعیدالعلماء‌نیز در عرض یک سال (۱۳۳۶ش) دو مرتبه آتش گرفت.^۳ همچنین فرزندان وی همگی در روزگار جوانی ناکام مُردند و نشانی از او بجز از برخی نزدیکان و خویشان برچای نماند.^۴

^۱ ویران

^۲ قرن بیان ۱ ص ۳۶۸

^۳ بابل (شهرزیبای مازندران) ص ۵۶۴

^۴ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۲ آسید محمد رضای شهمیرزادی در تاریخ خود ص ۱۱۳ می‌نویسد: "ونسل او هم قطع شد" اما در کتاب بابل، شهرزیبای مازندران ص ۵۶۴ آمده است که: "خاندان حاج حسین‌جان سعیدی بابل از نسل او بودند ..."

ضمیمه

نقشهٔ تقریبی بارفروش در دورهٔ قاجار که نگارنده بر اساس مطالعات تاریخی خود ترسیم کرده است:

۱. محل تولد جناب قدوس
۲. مسجد کاظم بیک(مکان احتمالی تحصیل جناب قدوس)
۳. مدفن جناب قدوس
۴. محل شهادت
۵. باغ شاه (جزیره‌ای در میان بحر ارم) محبس جناب قدوس پیش از شهادت
۶. منزل سعیدالعلماء(محل محاکمه جناب قدوس)
۷. کاروانسرای پلنگ

مسیر نقطهٔ چین بین شماره‌های ۶ و ۴ مسیر احتمالی حرکت دادن جناب قدوس از محل محاکمه تا مکان شهادت آن حضرت است.



قسمت دوم: بشارات صُحْفِ اُولیٰ به نقطهٔ اُخرى

مُکاشفات یوحنا

اولین بشارات به ظهور طلعت قدّوس را در مکاشفات یوحنا می‌توان جُست. باب یازدهم این سِفر جلیل حاوی نبواتی است که مبین آیات الله حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات آنها را تبیین فرموده‌اند. در این باب آمده است که:

"...و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند. اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند... و چون شهادت خود را به اتمام رسانند آن وحش که از هاویه بر می‌آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت... و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پاهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید به اینجا صعود نمائید. پس در ابر به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند." (انتهی)^۱

با بر تبیینات مبارکه حضرت عبدالبهاء، دو شاهد مذکور در مکاشفه یوحنا، حضرت محمد و حضرت علی می‌باشند که به تأسیس و ترویج دیانت اسلام قیام نمودند و موجب تربیت و تأدب و ترقی آعراب بادیه شدند. سپس با استیلاء بنی امیه، فضائل روحانیه، زائل و شئونات نفسانیه، غالب گشت و به فرموده مبارک از دین الله باقی نماند مگر "یک جسد مردۀ بی روح"^۲ پس از مدت "سه روز و نیم" (معادل ۱۲۶۰ سال) مجدداً روح حیات در قالب دین الله دمیده شد و به فرموده مرکز میثاق:

"آن دو شخص (دو شاهد) که جسم‌شان بی روح افتاده بود. یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تأسیس و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقت‌شان از میان رفته بود و صورتی باقی مانده بود دوباره روحی به آن جسد آمد. یعنی آن اساس و تعالیم دوباره تأسیس شد... دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدّوس تجدید شد و نفحات قدس وزید" (انتهی)^۳

^۱ مکاشفه یوحنا ۱۱ تا ۱۲: ۳

^۲ کتاب مفاوضات ص ۴۰

^۳ همانجا ص ۴۳

قرآن کریم

قرآن کریم نیز طلوع نجم قدوس را اخبار نموده است. آیه مبارکه سوره یس حاوی این خبر مهم است قوله تعالی: "وَاضْرِبْ لَهُم مثلاً أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءُهَا الْمُرْسَلُونَ . اذ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمَا ثَنَيْ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزَنَا بِثَالِثٍ..."^۱ (برای ایشان، حکایت اصحاب آن روستا را مثال بزن، زمانی که رسولان به نزد ایشان آمدند. هنگامی که دو رسول به نزد آنان فرستادیم، هر دو را تکذیب کردند، پس آن دو را به شخص سوم عزیز گرداندیم) مفسرین قرآن حکایت شمعون صفا را شأن نزول این آیه دانسته اند.^۲ بدین قرار که: دو تن از حواریون حضرت مسیح جهت ابلاغ کلمه الله به انطاکیه می‌روند. و چون بدون مقدمه اهالی را به عبادت خداوند یکتا دعوت می‌کنند با برخورد سخت ایشان و زجر و حبس مواجه می‌شوند. لذا شمعون صفا از طرف حضرت مسیح مأمور نجات آن دو می‌گردد. و این شخص ثالث یعنی شمعون پس از ورود، نرم نرمک و حکیمانه موقق بر تبلیغ حاکم انطاکیه و اهل آن شده و رفقای خود را از حبس خلاص می‌نماید. حضرت عبدالبهاء همین حکایت را در مکاتیب مبارکه به تفصیل نقل فرموده‌اند و در انتهای مطلب می‌فرمایند: "آن وقت فهمیدند که این ثالث، رفیق آن اثنین(دو نفر) است. این است که در آیه مبارکه می‌فرماید فعزناهاما بثالث..."^۳

مطابق نصوص مبارکه^۴ علاوه بر شأن یاد شده، فقره "اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبواهنا" متضمن مژده بعثت و قیام دو نفس مقدس یعنی حضرت باب و جناب قدوس و "فعزنا بثالث" اشراق جمال‌ابهی از افق امر را نوید می‌دهد که بنفسه المقدس علّت تعزیز نقطه اولی و نقطه اخری شدند.^۵

^۱ سوره یس آیات ۱۴-۱۳

^۲ تفسیر المبین ج ۱۷ ص ۸۴

^۳ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱ ص ۴۷۵ و آهنگ بدیع سال چهارم شماره ۶ ص ۶

^۴ مراجعة شود به: مائدہ آسمانی ج ۴ ص ۸۸ و قرن بدیع ج ۱ ص ۲۳۷ و کتاب حروف حی ۱۳۳

^۵ ضمناً در لوحی از جمال قدم که به مناسبت زفاف حضرت عبدالبهاء عز نزول یافته و حاوی تمجید از مقام حضرت غصن ممتاز است؛ این بیانات مبارکه نازل شاید از موافقت این دولطیقه ریانی... طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجه فعزنا هما بثالث در عرصه ظهور مشهود آید." نقل از کتاب بیاد محظوظ ص ۱۳

از جمله احادیث مرویه که منطق آن را به قیام جناب ملاحسین و جناب قدوس نسبت داده اند حدیثی است که از حضرت صادق در مجلد سیزدهم بحار الانوار نقل شده است:

"اذا قام القائم بخراسان و غلب على ارض كوفان والمليان و جار جزيرة بنى كاوان و قام منا قائم بجبلان و اجابته الابر والدليم و ظهرت لولدى ريايات الترك متفرقات في الاقطار والحرامات و كانوا بين هنات و هنات." (انتهی)^۲ و جناب اشرف خاوری در توضیح این روایت می نویسد:

"و در بعضی روایات آمده که قائم موعود و قائم خراسانی و قائم گیلانی با هم هستند که مقصود قیام باب الباب از خراسان با علّم‌های سیاه و قیام جناب قدوس در مازندران است که از آن به گیلان تعبیر شده است و بر حسب معارف مردم آن روز بیان فرموده‌اند."^۳ بر این مبنای مومین اویله حضرت قدوس را در عبارات خود با عنوان "قائم جیلانی" یاد نموده‌اند. از جمله میرزا محمد حسین مهجور که تاریخ میمیه را نوشته است در اثر خود بارها این عنوان را به کار برده است. در این باره در کتاب کشف الغطاء مضبوط است:

"مرحوم میرزا محمد حسین مهجور که یکی از متقدّمین مورخین بابیه به شمار می رود جناب باب الباب را قائم خراسانی و حضرت قدوس را قائم جیلانی نامیده و از اینجا معلوم می شود که اصحاب نقطه اویله و مومین دوره اویله این دو بزرگوار را به این لقب می‌شناخته و به این وصف موصوف می‌ساخته‌اند"^۴

حدیث دیگری که يحتمل از جناب قدوس و اصحاب‌شان به تلویح یاد نموده حدیث مفصلی از حضرت صادق خطاب به مفضل است. که شیخ احمد احسائی در کتاب شرح الزیارة آنرا ضبط نموده است و در موضعی از این روایت چنین آمده است: "ثم يخرج الحسنی الفتی الصبیح الذى من نحو الدلیل یصیح بصوت له فیصیح یا آل محمد اجیبوا الملهوف و المناذی من حول الضریح فتجیه کنوز بالطالقان ... هی رجال کبر الحدید ...".^۵ این نکته روشنگر است که جناب قدوس بلحاظ انتساب‌شان به حضرت امام حسن، سید حسنی بودند و کثیری از بابیه ایشان را سید حسنی مؤثر در اخبار

^۱ روایت شده

^۲ بحار الانوار ج ۱۳ باب سیرت و اخلاق

^۳ قاموس ایقان ج ۳ ص ۱۲۱۱

^۴ کشف الغطاء ص ۲۳۳

^۵ شرح الزیارة ج ۳ ص ۴۰-۴۱

می دانستند.^۱ بعلاوه، عبارات "الفتن الصَّيْحَ" (جوان خوبو) و "مِنْ نَحْوِ الدِّيلِم" (از ناحیه دیلم یا گیلان و غرب مازندران^۲) می تواند اشاره به جوانی و محل توطن ایشان باشد. ضمن آن که "المُنَادِي مِنْ حَوْلِ الضَّرِيحِ" وقایع و اصحاب قلعه شیخ طبرسی را تداعی می کند.

روایت سوم، حدیث مضبوط در تاریخ نبیل زرنده است که منطقه آن بر قیام جناب قدوس، منطبق شده است. طبق روایت نبیل زرنده، وقتی که جناب قدوس به قلعه رسیدند از اسب پیاده شده تکیه بر ضریح مقبره طبرسی زده فرمودند "بِقِيَةِ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" اوّل بیان جناب قدوس به تلاوت همین آیه شروع شد و آنچه را که حضرت رسول(ص) بشارت داده بودند در این مقام مصادقش کاملاً ظاهر شد. زیرا حدیثی هست که حضرت رسول(ص) فرمودند وقتی که مهدی ظهرور می کند پشت خود را به کعبه می دهد و به سیصد و سیزده نفر از اصحاباش که دورش حلقه زده اند می فرماید: "بِقِيَةِ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ"^۳. اصل حدیث فوق در کتب معتبر اسلامی روایت شده و مضبوط است و در این مقام از کتاب رجعت جناب شیخ احمد احسایی نقل می گردد: "... فَإِذَا خَرَجَ (القَائِمُ) اسْنَدَ ظَهَرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثَ مِئَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَأَوْلَى مَا يَنْطَقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةِ: بِقِيَةِ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ..."^۴

^۱ ظهور الحق ج ۳ ص ۴۲۴

^۲ تا قرون هفتم و هشتم هجری قمری، دیلمستان به گیلان و غرب مازندران اطلاق می گردید ولی پس از سلطنت مغولان، به جای دیلم، اسم "گیلان" استفاده و رایج گردید.

^۳ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۸۶

^۴ کتاب الرجعة ص ۵۵

قسمت سوم: بررسی القاب مهمه طلعت قدوس

قدوس

یقین داریم که در تعلق قلبی هر فرد بهائی به شخصیت محبوب و روحانی جناب قدوس، عنوان مهیمن و جمیل "قدوس" سهم مهمی را داراست. لفظی که در عین اختصار و اجمال، بلندی مقام و پاکی نهاد را از خود بروز می‌دهد. "قدوس" معروفترین لقب از القاب مبارکه و متعدد جناب حاج محمد علی بارفوشی است. این عنوان مبارک را موسس کور بهائی، حضرت بهاءالله جلت عظمته در ایام بدشت به ایشان اعطاء و عنایت فرمودند. هیکل اقدس بنفسه‌المقدس در لوحی بدین امر اشاره فرموده‌اند: "و آخر ما بعثناه... و سمیناه فی الملائکة الاعلی باسمنا القدس ان انت بذلك علیماً"^۱ (و آخرين کسی را که مبعوث نمودیم ...در ملائکة اعلی به اسم قدوس مان نامیدیم؛ اگر به آن آگاه باشی) جالب آن که در توقعی از حضرت باب خطاب به هجدھمین حرف حی که در ابتدای ظهور در شیراز نازل شده به کلمه "قدوس" اشاره شده است. بقوله المتین: "انَّ هذَا كِتَابٌ مِّنْ عَنْدِ الثَّاءِ إِلَى هِيَكَلِ الثَّامِنِ قَبْلِ عَشَرَ إِنْ أَشْهَدَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ ..."(براستی این نوشته‌ای است از جانب ثاء(حضرت باب) به هجدھمین فرد(جناب قدوس). شهادت می‌دهم که معبودی نیست مگر او که پادشاه قدوس است) لذا چندان دور نیست که تصویر نمائیم جمال مبارک در انتخاب عنوان قدوس، به توقع مزبور ناظر بوده‌اند.^۲

از حیث لفظ، قدوس، صیغه مبالغه از وزن فعال است که فعال تلفظ می‌شود. و از جهت معنی چنین ذکر نموده‌اند که "قدوس" به معنی مقدس است، مشتق از تقدیس و "تقدیس" در لغت، تطهیر است و در اصطلاح تطهیر حق از هرچه لایق جناب او نیست از امکان و احتیاج و نقایص گویند مطلقاً و از جمیع آنچه محدود باشد از کمالات نسبت با غیر او از موجودات مجرد و غیر مجرد... و نیز آن که "قدوس" از

^۱ مائدۀ آسمانی ج ۴ ص ۸۸

^۲ مطابق نوشته نبیل اعظم (۲۶۱) لقب "قدوس" را جمال مبارک در بدشت به او عنایت فرمودند. ولی جناب بالیوزی، بدون آن که به مؤخذی اشاره نمایند، اعطای این عنوان را به حضرت باب نسبت می‌دهند. The Bab, p.24.

روی کیفیت و کمیت، آنچه است از سبّوح یعنی آشد و اکثر است در تنزیه...^۱ و حضرت رب اعلیٰ آن را "اوج پاکیزگی" معنی فرموده‌اند: "و انما القدوس هو صیغة المبالغة آی فی منتهی ذروة الطهارة"^۲ (قدّوس، صیغه مبالغه است یعنی در نهایت درجهٔ پاکی)

وجه تسمیه:

در بارهٔ علت تسمیه آخرين حرف حی به عنوان "قدّوس" در کتاب "تاریخ جدید" به اجمال چنین آمده است: "وچون حجّت را به نفس خود حجّت، بدون دلیل شناخت ملقب به جناب قدّوس و هم سفر حضرت ایشان تا مکّه معظمه شد."^۳ همو در بارهٔ حضرت قدّوس می‌نویسد: "از جمله فضلا و به تقّدس و تقوی مشهور بود"^۴ و به تفصیل می‌توان گفت که این عنوان یعنی "قدّوس" پاکیزگی ظاهري و تقدیس باطنی، هر دو را در بر دارد. در این باره می‌توان به فرمایش جناب کلیم به نقل از نبیل زرندی استناد جُست که گفت: "یک روز دیدم (قدّوس) وضوی گرفت و نهایت دقّت را در انجام وضو مراعات می‌کرد که کمتر شخصی به درجه او این همه دقّت روا می‌داشت. قدّوس جوانی بود که مجسمهٔ طهارت و پاکیزگی و فروتنی و افتادگی بود."^۵ حضرت باب در زیارتname قدّوس، او را "در اوج پاکی" ذکر می‌فرمایند: "لم تزل و لاتزال كنت فی علو القدس و الجلال لا تزال انک لتكون فی سمو القدس و الجمال"^۶ از سوی دیگر اسم "قدّوس" از اسماء "ملائکه" است. از ملامحسن فیض در کتاب "کلمات مکتوبه" است که: "ولکل مخلوق حظ من اسم او أكثر الى ما لا يتناهى كحظ الملائكة من السبّوح و القدس"^۷ و حضرت اعلى هم قدّوس را "پادشه فردوس" عنوان فرموده‌اند: "و ان القدوس هو ملک الفردوس و سلطانه"^۸ و بر طبق بشارت آیه قرآنی مظہر پروردگار با فرشتگان می‌آید: "و جاء ریک و الملک صفاً صفاً".^۹ و این فرشتگان یا ملائک، چنانکه نقطه اولی فرموده‌اند^{۱۰} و ولی محبوب امرالله

^۱ نقد النصوص ص ۱۳۸-۱۳۷

^۲ رساله فی علم الحروف

^۳ تاریخ جدید (نسخه ادوارد براون: ۴۸ و نیز در تاریخ بدیع بیانی ص ۶۲

^۴ همانجا ص ۴۷

^۵ تاریخ نبیل زرندی ص ۱۴۱

^۶ ظهور الحق ج ۳ ص ۴۲۵

^۷ کلمات مکتوبه ص ۵۹

^۸ رساله فی علم الحروف ص ۳۸

^۹ سوره فجر آیه ۲۲

^{۱۰} کتاب بیان فارسی ص ۵

تبیین فرموده‌اند حروف حی می‌باشند: "این حروفات بیانیه ... در قرآن مجید به بیان "و جاء ریک و الملک صفاً صفاً" منعوت گردیده‌اند"^۱

حال معلوم می‌گردد که چرا حضرت باب آخرین حرف حی خود را "قدّوس" نامیده‌اند: شریعت بیان همانا بهشتِ شریعت قرآن است^۲ و این بهشت جدید، ملائکه‌ای دارد که همانا حروف حی باشند و فرشته عالی مقام یا پادشه این فردوس جدید و فرشتگان آن، بنابر معارف اسلامی و بیانی، قدّوس می‌باشد که حواری ممتاز حضرت باب است.

مأخذ مهمی که مزین به اسم قدّوسند

الف- در قرآن کریم و در دو موضع، کلمه "قدّوس" مندرج است. اول آیه مبارکة سوره حشر است که می‌فرماید: "هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ".^۳ دوم، آیه کریمه سوره جمعه "يَسِّبَحُ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ".^۴ جالب است که عبارت "ملِک قدّوس" که در هر دو آیه مبارکه ذکر شده در ابتدای توقع مبارک حضرت باب خطاب به آخرین حرف حی ذکر شده است.^۵

ب- "قدّوس" از جمله آسماء حسنای الهی است. از جمله آموزه‌های قرآنی است که خداوند، نامهایی مخصوص دارد: "وَلِلَّهِ الْإِسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا"^۶ اهل تفسیر، تعدادی از آسامی خداوند را از "اسماء حُسْنَا" (نام‌های نیکو) محسوب نموده‌اند و هر چند در تعیین کلیه آسامی بین ارباب نظر، اتفاق نظری کامل وجود ندارد، لیکن نام "قدّوس" از جمله اسمائی است که اغلب بر آن متفق القول هستند.^۷ در معارف شیعی، آسماء حسناء به ائمه اطهار تفسیر شده‌اند^۸ حضرت رب اعلی، ضمن تایید این مطلب،

^۱ قرن بیان ج ۱ ص ۸۲

^۲ بیان فارسی باب ۱۶ از واحد

^۳ سوره حشر آیه ۲۳

^۴ سوره جمعه آیه ۱

^۵ رجوع شود به توقع مبارک که در ابتدای همین مجموعه مندرج می‌باشد.

^۶ سوره اعراف آیه ۱۸۰

^۷ رجوع شود به تفسیر المیزان ج ۸ ص ۳۲۳ به بعد

^۸ اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۶

تصریح می فرمایند که اسماء حسنی در ظهور جدید، حروف حق می باشند. بقوله العزیز: "واز برای اسماء حُسنا مخصوص گردانید خداوند، اسماء ایشان را در این کُور به حروف حق"^۱

ج - اسم قدّوس یکی از اسمای مذکوره در روایت "حدوث اسماء" است. "حدوث اسماء" از جمله احادیث مهمه و معتبر اسلامی است که در آثار امر مبارک نیز به کرات ذکر شده است. مطابق حدیث مزبور "خداوند کلمه‌ای آفریده که از چهار جزء ترکیب شده است. سپس از آن کلمه، سه اسم (جزء) را به جهت نیاز خلق، آشکار نموده و یک اسم آنرا پنهان داشته است و آن، اسم مکنون مخزن است. برای هر یک از اسمای سه گانه یاد شده، چهار رکن مقرر شده است و برای هر رکنی، سی اسم آفریده شده است..."^۲ و سپس سی اسم، فهرست می شود که اسم "قدّوس" از جمله آنها است. حاصل ضرب اعداد یاد شده، نتیجه‌ای جالب و معنادار به دست می دهد:

$$3 \text{ جزء} \times 4 \text{ رکن} \times 30 \text{ اسم} = 360 + \text{یک اسم مکنون} = 361$$

در حساب آبجد، معادل کلمه "کلشیء"^۳ مذکور در آثار دور بیان است. و معرف این معنی است که ۳۶۰ اسم از اسماء الہی (واز جمله اسم قدّوس) در ظلّ اسم مکنون یا اسم اعظم (جمال قدم) کلشیء را تشکیل می دهند.

د - اسم قدّوس یکی از اسماء ستہ (ششگانه) مذکور در "دوائر سبعه" است. دوائر سبع، صورت دعائی است از حضرت نقطه اولی که بصورت هفت دایره تو در تو و متعدد المراکز انشاء می شود و در دایره ششم، شش اسم فرد، حق، قیوم، حکم، عدل و قدّوس نوشته می شود.^۴ تعداد حروف اسمی ششگانه فوق برابر عدد نوزده و معادل حروف بسمله است. اسماء ستہ، در بین مدققین مسلمان و اصحاب جَفَر، متعارف و شناخته شده بود^۵ و بنا بر اشاره مبارک حضرت اعلی، "اسماء ستہ" ابتکار حضرت علی بوده است. بقوله تعالی: "... أَسْمَاءُ الْبَاءِ فِي الْبِسْمِلَةِ سَتَهُ عَلَى مَا قَالَ عَلَى عَلِيهِ السَّلَامُ فِي حُكْمِ دَائِرَهِ فَرَدْ حَقِّ قِيمٍ حَكْمٍ عَدْلٍ قَدْوَسٍ".^۶

^۱ کتاب بیان فارسی ص ۷

^۲ اصول کافی ج ۱ ص ۱۵۲ - ۱۵۱

^۳ کلشیء حاصل ضرب ۱۹ در ۱۹ نیز هست.

^۴ اسرار الآثار ج ۴ ص ۱۱۶

^۵ سر المستتر ص ۲۰۹

^۶ رسائله فی علم الحروف ص ۲۷۷

ه - در کتاب مستطاب بیان فارسی آیه‌ای موجود است که به شهادت مُنزل بیان "کل آنچه در بیان است در این آیه است." و پس از این توضیح، آیه مبارکه را ذکر می‌فرمایند بقوله الاحلی: "لو انزلنا ذلك البيان ... الله الذي لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالى القدس له الاسماء الحسنی ... و انه لهو العزيز المحبوب."^۱ و بلافاصله می‌فرمایند: "که نوزده اسم است که مُدلّ عَلَى اللَّهِ باشد."^۲ و نیز می‌فرمایند: "حروف واحد (هیجده حرف حی به علاوه هیکل مبارک) ... افتدہ ایشان مستمدّ به این اسماء است."^۳

نتیجه آنکه اسم "قدس" که در آیه فوق، ذکر گردیده اسمی است که فؤاد نفسی از حروف واحد اولیه از آن استمداد می‌یابد تا بر "الله" دلالت نماید و مقصود از "الله" مظہرالله و یا "ظاهر به الوهیت" است که حضرت مَن يُظہرُهُ اللَّهُ یا جمال ابھی باشد: "وَكُل حروف علیین بیان راجع می‌شود به مَن يُظہرُهُ اللَّهُ که بِابِ اولِ جَنَّةٍ وَاسْمَ اعْظَمِ ظَاهِرِ بِهِ الوهیت باشد"^۴

و - و نهایتاً "قدس" یکی از الفاظ مهمه ذکر لاهوتی و دلنشیں "سبوح قدوس رَبُّنا وَرَبُّ الملائكة وَ الرُّوح" می‌باشد. نظر به ارتباط مخصوص این دعای قدسی با تاریخ حیات جانب قدوس، آن را در قسمتی مخصوص و به تفصیل بررسی می‌کنیم.

سبوح قدوس رَبُّنا وَرَبُّ الملائكة وَ الرُّوح

در ادعیه اسلامی، ذکر "سبوح قدوس ..." به صورت‌های گوناگونی ضبط شده است. در کتاب اصول کافی از حضرت صادق به این صورت نقل شده است: "سبوح قدوس رب الملائكة و الروح"^۵ و باز در همان کتاب به شکل "سبوح قدوس انا رب الملائكة و الروح" مضبوط است. و نیز در در کتاب تهذیب‌الاحکام به نقل از حضرت باقر، به همان ترتیبی که مأنوس اهل بهاء در جلسات دعا است،

^۱ کتاب بیان فارسی ص ۸۳

^۲ همانجا

^۳ همانجا ص ۸۴

^۴ همانجا

^۵ اصول کافی ج ۴ ص ۳۰۰

مندرج می باشد. مطابق روایت مزبور دعای سبّوح قدّوس می بایست در وقت خروسخوان تلاوت شود: "فَإِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ الْدِيُوكَ فَقُلْ "سَبّوحَ قَدّوسَ رَبِّنَا وَرَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحٌ" ^۱ عرفای مسلمان در باره این دعا داستان نمکینی نقل می کنند. شرح این داستان در کتاب نقد النصوص آمده است و خلاصه آن به فارسی چنین است: می گویند روزی فرشتگان به خداوند گفتند که حضرت ابراهیم، شایسته این همه نعمت، برکت، سلطنت و نبوی نیست که به او اعطای شده است. پس خداوند به فرشتگان مزبور فرمود که "او را بیازمایید". لذا فرسته ها به صورت انسان در آمده و ذکر "سبّوحَ قَدّوسَ ... " را ترجم نمودند. چون ابراهیم، ذکر مزبور را شنید، به وجود آمد و از آنها تقاضا کرد که دوباره آنرا بخوانند. فرسته ها در ازای خواندن مجدد ذکر، قسمتی از مالش را خواستار شدند. پس ابراهیم، یک سوم از دارایی اش را بخشید و بار دیگر از شنیدن دوباره ذکر سبّوحَ قَدّوسَ به شوق آمد و باز طلب نمود و در نتیجه ثلث دیگر را بخشید و دفعه سوم نیز حالت خوش گشت، از فرشتگان خواست بار دیگر آن را بخوانند، آنان نیز ثلث آخر دار و ندارش را طلب نمودند، پس ابراهیم با قیمانده مالش را بدانان بخشید. پس امتحان و آزمایش فرشتگان از حضرت ابراهیم به آخر رسید، آنگاه، اموالش را بدو باز گرداندند و بدو گفتند که ایشان ملائک خداوند سبحان اند که به هیکل آدمی درآمده اند.^۲

جناب سید کاظم رشتی نیز در آثار خود به ذکر سبّوحَ قَدّوسَ، اشارت مخصوصی فرموده اند و آنرا تسبیح دائمی روح القدس می شمارند. او می نویسد: "وَأَنَّ(روح القدس) حقيقةٌ إِسْتَ مستقلٌهُ وَذَاتٌ إِسْتَ متصلةٌهُ ... عَلَى الدَّوَامِ مُشغولٌ تَسْبِيحَ وَأَنَّى غَافلٌ نَبَشَّدُ وَنَظَرِيَ بِهِ نَفْسٌ وَجَبَهَةُ اِنْيَتِ وَمَاهِيَتِ نَدَارَدُ وَتَسْبِيحُشُ سَبّوحَ قَدّوسَ رَبِّنَا وَرَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَسَبْحَانَهُ اللَّهُ وَالْحَمْدُ لَهُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ..."^۳ و نیز حضرت نقطه اولی در مواضع متعدده از آثار و تواقيع مبارکه شان، بدین ذکر معنوی، عنایت داشته اند. از باب نمونه در تفسیر واو و الصفات^۴ (سوگند به صفت بستان) خطاب به جناب عظیم می فرمایند قوله العزیز: "قُلْ فِي كُلِّ حِينٍ سَبّوحَ قَدّوسَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ يَكْشِفُ اللَّهُ الْنَّقَابَ عَنْ وَجْهِ طَلْعَةِ اسْمَائِهِ وَصَفَاتِهِ"^۵ (در هر آن بگو: سبّوحَ قَدّوسَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، خداوند از طلعت نامها و صفاتش نقاب را بر می دارد) ضمن این که از قلم ملهم شان رساله ای در علم حروف^۶ پدید آمده که ترجیع بند رحمانی آن، ذکر سبحانی سبّوحَ قَدّوسَ است. اما تجلی دیگر این دعا در احادیث مربوط

^۱ تهذیب الاحکام ج ۲ ص ۱۲۳

^۲ نقد النصوص ص ۱۴۷ پا

^۳ از رسائل فارسی

^۴ سوره صفات آیه اول

^۵ مجموعه آثار حضرت نقطه اولی ص ۲۶۵

^۶ برای اطلاع بیشتر به "كتابنامه" در انتهای همین کتاب، مراجعه شود

به معراج حضرت محمد است که بر اساس این روایات حضرت خاتم در منتهای معراج در نزدیکی درگاه حق، آوای صلات رب را می‌شنود. و صلات رب نیست مگر نوای "سبوح قدوس ...":

"وفي الكافى ... فأوقفه جبرئيل موقفاً. فقال له: مكانك يا محمد. فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولانبي. إن ربي يصلى. فقال: يا جبرئيل وكيف يصلى؟ فقال: يقول: سبوح قدوس أنا رب الملائكة والروح سبقت رحمتي غضبى ..."(انتهی)^۱ (پس در جایی جبرئيل حضرت محمد را متوقف ساخت و گفت ای محمد در جایت بایست. به راستی در مکانی ایستاده‌ای که هیچ‌گاه فرشته یا پیامبری نایستاده است. همانا که پروردگار نماز می‌گزارد. پس حضرت محمد فرمود: ای جبرئيل، چگونه پروردگار نماز می‌گزارد؟ گفت که می‌فرماید: سبوح قدوس أنا رب الملائكة والروح، رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است)

همین ماجرا را عین القضاط همدانی در کتاب تمهیدات با ملاحتی مخصوص نقل نموده است:

"أي عزيز، صلات خدا آنست که با بندہ مناجات کند و با بندہ گوید و صلات بندہ آنست که با حق... تعالی... گوید. آن شب که مصطفی را - عليه السلام - به معراج بردن جایی رسیدند که به او گفتند *قِفْ*(بایست) چرا گفتند؟ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُصْلِي (برای آن که خداوند صلات می‌گزارد) مصطفی گفت: و ما صلوته؟ (صلات خداوند چیست؟) گفت: نمازوی چگونه باشد؟ گفتند: "صلوته الشفاء علی نفسه سبوح قدوس رب الملائكة والروح"(صلات خداوند، ثنا خودش است، سبوح قدوس رب الملائكة والروح)^۲

حضرت اعلی نیز در شرح کوثر ماجرای نماز رب را تائید و تثبیت فرموده‌اند. بقوله تعالی: "فصلة التي نزل روح الامين على رسول الله في المعراج قِفْ فان ربي يصلى و انت قل سبوح قدوس..."^۳ از منظر اعتقادات بهائی، معراج پیامبر اسلام در انتهای عروج به ساحت جمال اقدس ابهی، منتهی شد. چنان‌که می‌فرمایند: "قل انَّ مَعْرَاجَ مُحَمَّدَ قد عَرَجَ سَبْعِينَ الْفَ سَنَةَ إِلَى أَنْ بَلَغَ إِلَى فِتْنَاءَ هَذَا الْبَابِ"^۴ پس آنچه مستفاد می‌شود این است که رسول اکرم در شب معراج در عالم فؤاد در پایان سیر روحانی خود، ذکر "سبوح قدوس" را از لسان جمال ابهی، استماع نمود. به اغلب احتمال انتخاب و هدایت جمال ابهی بود که جناب ملاحسین و اصحاب‌شان با این ذکر الهی به استقبال جناب قدوس شتافتند. بالاخص

^۱ تفسیر المیزان ج ۱۳ ص ۲۵

^۲ تمهیدات ص ۸۱

^۳ مجموعه آثار مبارکه حضرت اعلی شماره ۵۳ ص ۱۹۷

^۴ توقيع منبع ۱۰۱ ص ۳۲

آن‌که هیکل اقدس چند روز پیش از این واقعه (ورود قدوس به قلعه) فقدان قدوس را تنها نقص قلعه تشخیص داده و وسایل استخلاص و حضور ایشان در آنجا را فراهم آوردن. و نیزیحتمل به همین لحاظ بود که جناب ملاحسین، نیمه‌های شب از اطاق خویش در قلعه شیخ طبرسی بیرون می‌آمدند و آهسته به محلی که حضرت قدوس استراحت می‌فرمود توجه کرده و ذکر سبّوح قدوس را بر زبان آورده و تکرار می‌کرد.^۱ جالب آن که به قول جمیل حضرت عبدالبهاء هرنفسی که روی دلجوی قدوس را می‌دید این ندای آسمانی را سر می‌داد. در لوحی که خطاب به آقا سید محمد رضا شهمیرزادی (بقیة السیف قلعه) است چنین می‌فرمایند: "طوبی لَكَ بما فزت بِمُشاهدة النور المبين فَجَبَنَ تَلَئِلًا بِشعاعٍ ساطعٍ مُنيرٍ فِي وجه قدس(جناب قدوس) كُلُّ مَنْ رَأَى قال سبّوح قدوس رب الملائكة والروح ..."^۲

این ذکر معحب، چنان با دل و جان قدوس ، آمیخته گشت که حتی در حین شهادت نیز در سبزه میدان بارفروش بر لسان اطهرش جاری گشت و چنان‌چه در مناجاتی از حضرت مولی الوری آمده است "...در مشهد(قربانگاه) فداء سبّوح قدوس رب الملائكة والروح فرمود"^۳

^۱ تاریخ نبیل زرنده ص ۲۸۶ و ۲۸۷

^۲ مصابیح هدایت ج ۸ ص ۸۲

^۳ جنات نعیم ج ۱ ص ۲۶۰

نقطهٔ اُخرى

"نقطهٔ اُخرى لقبی است که حضرت بهاءالله در لوح کلّ الطعام، جناب قدوس را با آن یاد می‌فرمایند. بقوله‌الاحلى: "فَآءِ فَاهْ لَوْ تَكُونْ نَقْطَةً الْأُخْرَى طَلْعَةً حَبِّيْ قَدْوَسْ لَيَحْزُنْ عَلَى حَالِي..."^۱ (اگر نقطهٔ اُخرى، طلعت حبّ من یعنی قدوس حاضر بود، هر آینه از ملاحظهٔ حال من محزن می‌شد) اما "نقطهٔ از اصطلاحات بیانی و مخصوص به شریعت حضرت باب است. چنان که یکی از القاب خود آن حضرت نیز "نقطهٔ اولی" است. به نظر می‌آید که سرچشمهٔ مفهوم نقطه در آثار بابی و شیخی، این بیان حضرت علی است که فرموده‌اند: "اَنَا نَقْطَةٌ تَحْتَ الْبَاءِ" (من نقطه زیر ب هستم) مطابق آموزه‌های بیان، همان طور که کتاب تدوین و نگارش از نقطه و حرکت آن آغاز می‌گردد. به همان گونه کتاب تکوین (آفرینش) نیز از نقطه مشیت آغاز می‌گردد. از همین رو در آثار حضرت باب مظاہر مقدسه با عنوان نقطه نامیده شده‌اند: حضرت موسی (نقطهٔ تا یعنی نقطهٔ تورات) حضرت عیسی (نقطهٔ الف یعنی نقطهٔ انجیل) حضرت محمد (نقطهٔ فا یعنی نقطهٔ فرقان) و حضرت باب (نقطهٔ بیان) با این ترتیب معلوم می‌گردد که با اعطای لقب "نقطهٔ اُخرى" به جناب قدوس مقام و جایگاه شامخی را به ایشان عنایت می‌فرمایند که در میان پیروان آن حضرت بی نظیر است. در عنوان "نقطهٔ اُخرى" کلمه "اُخرى" کلمه‌ای موتّث است. این واژه هم می‌تواند موتّث آخر (دیگر) باشد و هم موتّث آخر (پایان).^۲ اما حضرت ولی امرالله نقطهٔ اُخرى را به Last Point ترجمه فرموده‌اند که به معنای نقطه آخر است. كما این که عنوان مشابه "اسم الله الآخر" را نیز به Last Name of God ترجمه فرموده‌اند.^۳ بنابراین در مقایسه دو عنوان نقطهٔ اولی و نقطهٔ اُخرى، حضرت باب، نقطهٔ آغاز هستند و جناب قدوس، نقطهٔ پایان. عبارت "نقطهٔ اُخرى" به غیر از لوح کلّ الطعام در چند لوح دیگر نیز از لسان قدم جاری شده است. از جمله در سوره الدَّم می‌فرمایند: "ثُمَّ قَلْ كُلُّ الطَّعَامِ در چند لوح دیگر نیز از لسان قدم جاری شده است. از جمله در سوره الدَّم می‌فرمایند: "ثُمَّ قَلْ

بلسانِ روحِکَ فِي سِرِّكَ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ جَمَالَ الْأُولَى فِي طَلْعَةِ الْأُخْرَى وَ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَعِينُ نَقْطَةً

^۱ مائدۀ آسمانی ج ۴ ص ۲۷۳

^۲ این نکته را جناب فریدالدین رادمهر به بنده یادآوری فرموده‌اند.

^۳ GPB p:35 Quddús, immortalized by Him as Ismu'lláhi'l-Áakhir (the Last Name of God); on whom Bahá'u'lláh's Tablet of Kullu't-Tá'am later conferred the sublime appellation of Nuqtiy-i-Ukhrá (the Last Point)

الاخرى فى جماله الابهى الابهى...^۱ و نيز در اثرى که احتمالاً از آثار اولیة جمال مبارک در بغداد است^۲ چنین نازل:

"فانظر فيما انزل الله في مُحْكَم الآيات قوله جل و عز "نَ وَ الْقَلْمَ وَ مَا يَسْطُرُونَ"(سورة قلم آية ۱) النون اشار على نقطة الاولى ثم القاف القلم اشار من عند الله بنقطه الاخرى آئي حرف الذى يظهر من بعد كما ظهر النقطة من قبل و القاف اشار بالاسمين الاعلين اي على و محمد بالقيومية ثم محمد و على بالقدوسيه ..."^۳ (خلاصة بيان مبارك اين است که در آیه مبارکه "ن و القلم و ما يسطرون" مقصود از نون، حضرت نقطة اولی و مراد از قاف در کلمه "قلم" نقطة اخری است و قاف از لحاظ قیومیت، اسم على محمد، نام حضرت باب و از جهت قدوسيت، اسم محمد على، نام جناب قدوس است.)

و نيز در همین اثر است: "و قضى الامرُّين الذي يرفع نقطة الاولى ثم نقطة الاخرى ثم الملائكة..."؛ همچنین در لوح مبارک روايا که در زاد روز حضرت نقطة اولی نازل شده چنین می فرمایند: "لما تفرسنا في وجهها (حوريه) وجدنا النقطة المستورّة تحت حجاب الواحدية مُشرقة من افق جبينها كان بها فُصلت الواح محبّة الرحمن في الامكان و دفاتر العشاق في الآفاق ... و حكت عن تلك النقطة نقطة أخرى فوق ثديها الأيمان."(انتهی)^۴

گرچه به طور قطع نمی توان مصاديق "نقطة اخری" در تمامی موارد فوق را جناب قدوس دانست اما می توان از نصوص مبارکه فوق در تعیین وجه تسمیه ایشان به نقطه اخری مدد حست. به ویژه قسمت اخیر آيات نقل شده از لوح مبارک روايا حائز اهمیت است که می فرمایند: "حكت عن تلك النقطة النقطة الأخرى" (از آن نقطه، نقطه اخری حکایت کرد) در این بيان مبارک، نقطه اول با توجه به صفات ياد شده يعني "المستورّة تحت حجاب الواحدية" (پنهان در ورای حجاب واحدیت) و "بها فصلت الواح محبّة الرحمن في الامكان..." (به واسطه آن الواح محبت رحمانی در عالّم تفصیل یافت) همان نقطه مشیت و با توجه به شأن نزول و محتوای لوح مبارک، حضرت نقطه اولی می باشد. نقطه دیگر با وصف

^۱ آثار قلم اعلی ج ۴ ص ۶۵

^۲ توضیع آنکه اثر مذکور جزوی از مجموعه ای خطی از آثار دوره بیان است که در قسمت کتابنامه (پایان قسمت سوم گنج پنهان) و در قسمت نسخه شناسی آثار جناب قدوس (قسمت سوم گنج پنهان) معروف شده است. در ابتدای این مجموعه خطی، نظرات برخی از مطلعین درج شده است. از جمله در باره اثر مذکور جناب بدیع الله فرد چنین نوشتند: "به احتمال قوی از آثار قلم جمال مبارک است که یا بالاستقلان یا بنام میرزا یحیی صادر فرموده اند..." و جناب عزیز الله سلیمانی آنرا مشابه با آثار قلم اعلی دانستند.

^۳ مجموعه آثار دور بیان ص ۲۵۸ و ۲۶۰

^۴ همانجا

^۵ ایام تسعه ص ۸

"حکت عن تلک النقطة" (از آن نقطه حکایت کرد) توصیف شده است. یعنی نقطه اخیری مانند آئینه‌ای است که از نقطه اولی حکایت می‌کند. حضرت عبدالبهاء نیز در باره جناب قدوس در لوحی می‌فرمایند: "حضرت قدوس ... کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند."^۱ و این معنی در تاریخ نبیل زرندی مصّرّح است که قدوس به منزله آینه صافی بود که اشعة آفتاب ظهور مولای محبوب در آن مرآت منعکس گردیده...^۲ و چون جناب قدوس در مقابل انوار فیوضات حضرت باب همچون مرآت صافی بودند لذا نقطه اولی در مرآت قدوس، نقطه اُخری جلوه نمود. از وجهی دیگر می‌توان گفت که: نقطه، محل صدور و رجوع و یا بَدء و عود(آغاز و بازگشت) کلیه صفات است و جناب قدوس منعکس کننده صفات نقطه اولی در حدّ مقدور بودند. لذا به نقطه اُخری که شامل کلیه صفات و سنوحات است مُعبَّرگشته‌اند. ملخص کلام آنکه در لقب "نقطه اُخری"، "نقطه" بیانگر یگانگی صفاتی حضرت باب و جناب قدوس و "آخری" نشان دهنده تفاوت و تمایز ذاتی آن دو نفس مقدس است.

^۱ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۲ ص ۲۵۲

^۲ تاریخ نبیل زرندی ص ۲۰۹

هشت واحد از مرآت الله

مأخذ از بیان مبارکه حضرت باب در واحد اوّل از کتاب بیان عربی است که در توصیف جناب قدوس می‌فرمایند. قوله تعالیٰ :

"... و در هر ظهوری حُکم آخرت بالتبه به ظهور قبل می‌گردد. چنانچه در این ظهور در مقام تکیه، اعظم از اسم حکیم آخر که ذات حروف سَبْع بوده ظاهر نشده که به عدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدت نارِ محبت الله کسی قدرت قُرب به هم نرسانده..." (انتهی)^۱

و جناب اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم در توضیح آن نوشته‌اند:

"حضرت رب اعلیٰ جل شناه در ظل هریک از حروف حی هجدہ نفر مرآت مقرر فرمودند که با خود آن حرف حی عدد واحد (نوزده) را تشکیل می‌داد. ولی در ظل جناب قدوس، هشت واحد مرایا مقرر فرمودند و این اشاره به عظمت و شدت و قوت تجلی انوار آن بزرگوار است..."^۲

و در رساله‌ای خطی از جناب شیخ محمد کاظم سمندر است: "آن حضرت فقط ایشان را دارای مقام هشت واحد از مرایا شمرده‌اند."^۳ و بر مبنای بیان مبارک مذکور در فوق، حضرت اعلیٰ در کتاب مستطاب بیان فارسی نیز جناب قدوس را با همین عنوان مذکور داشته‌اند. بقوله الامع: "...و کسی که او را می‌شناخته و با او حجّ کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت..."^۴ جمال مبارک نیز در آثار مبارکه خود به بیان مبارک فوق اشاره فرموده‌اند، به طوری که در لوحی مسطور است قوله الجلیل: "...و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین فداه می‌فرمایند عز ذکره که به عدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده..."^۵

اماً حضرت عبدالبهاء در دست‌کم چهار موضع از الواح مبارکه خود به عددی متفاوت اشاره می‌فرمایند: "...و یکی از آن حروف حی، حضرت قدوس است که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء به نص صریح

^۱ کتاب بیان عربی واحد اوّل و رحیق مختوم ج ۱ ص ۳۳۸

^۲ رحیق مختوم ج ۱ ص ۳۳۸

^۳ نسخه خطی منسوب به شیخ محمد کاظم سمندر در رد اعتراضات ادوارد براون

^۴ کتاب بیان فارسی ص ۱۴۸ در کتاب گاد پاسزیای در وصف جناب قدوس با اشاره به نص مبارک حضرت باب در بیان فارسی چنین آمده است: "whom the Persian Bayán extolled as that fellow-pilgrim round whom mirrors to the number of eight Vahíds revolve" GPB, p.49.

^۵ مائدۀ آسمانی ج ۷ ص ۸۶

می فرمایند که سیزده واحد از مرايا در ظل حضرت قدوسند...^۱ "واز جمله حروفات، جناب قدوسند که به نص بیان سیزده واحد مرآت در ظل او هستند...^۲ ؛ "...و یکی از حروف حی حضرت قدوس است که می فرماید سیزده واحد مرآت در ظل اوست.^۳ "از جمله حروف حی حضرت قدوس است که به نص حضرت اعلی سیزده واحد مرآت در ظل اوست"^۴

در باره اختلاف بین اعداد "هشت واحد" و "سیزده واحد" مذکور در بیانات مقدسه فوق، شهید مجید، جناب بدیع الله فرید چنین توضیح داده اند:

"...دو عبارت مورد استناد ظاهراً دارای دو مفهوم متفاوت و جدآگانه هستند که تضادی در آنها به نظر نمی آید. به این معنی که در لوح مبارک حضرت بهاءالله به نقل از بیان مبارک حضرت اعلی می فرمایند: "...که به عدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده..." یعنی مقام حضرت قدوس معادل هشت واحد مرآت الله می باشد و حال آنکه در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء باز به نقل از کتاب بیان می فرمایند:...که به نص بیان سیزده واحد مرآت الله در ظل او هستند...". که معنی آن ظاهر است و با مفهوم عبارت قبل کاملاً متفاوت و در عین حال غیر متناقض است...به طور کلی می توان گفت که مقصود از هر دو عبارت، بیان عظمت و شدت روحانیت جناب قدوس و علوشان و مقام آن حضرت نسبت به مادون است بدون آنکه در نفس اعداد و ارقام، کیفیت خاصی ملحوظ باشد." (انتهی)^۵

اما چرا عدد "هشت واحد" به جناب قدوس نسبت داده شده است؟ و به عبارت دیگر فلسفه یا حکمت عدد "هشت واحد" چیست؟

در مورد حکمت عدد "هشت واحد" لوح مبارکی از حضرت بهاءالله که در ابتدای مجلد هفتم مائده آسمانی به طبع رسیده است (و ما قسمتی از آن را در بالا نقل نمودیم) می تواند راهگشا و هدایت کننده باشد. اثر مزبور در فهرست ابتدای کتاب مائده آسمانی با عنوان "در جواب سائل که چگونه حروف علیین به حروف سجین تبدیل میگردد؟" ضبط شده است. این اثر مبسوط، نوعی استدلالیه مفصل، مشابه با "کتاب بدیع" است که به اثبات حقانیت حضرت بهاءالله، در برابر اهل بیان و پیروان ازل می پردازد. قلم اعلی در قسمتی از لوح مزبور چنین می فرمایند:

^۱ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱ ص ۳۵۱

^۲ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۲ ص ۱۸۴-۱۸۵

^۳ منتخبانی از مکاتیب ج ۴ ص ۱۴۵

^۴ منتخبانی از مکاتیب ج ۴ ص ۲۱۴

^۵ آهنگ بدیع سال ۲۷ شماره های ۵ و ۶ ص ۵۵

"و همچنین در رتبه جناب قلّوس روح العالمین فداه می فرمایند عز ذکرہ که به عدد هشت واحد از مرأت الله بر مقعد خود بوده و از شدت نار محبت الله کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده" انتهی . حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرأت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنائز علمیه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفاً مِن نمrod الظلم و فرعون الجهل"^۱ (انتهی)

جالب آن است که در نص کتاب بیان عربی که در بیان مبارک فوق نیز بدان استشهاد شده است، تأکید بر عدد هشت واحد شده است و "عدد هشت واحد" به حساب ابجد، حاصل ضرب ۸ در واحد(۱۹) است. نتیجه و حاصل ضرب این دو، عدد شگفت انگیز ۱۵۲ است. حروف معادل عدد مزبور، اگر از راست به چپ خوانده شود(چنان‌چه در علم حروف و آثار حضرت نقطه اولی معمول بوده است) به ترتیب ۲(ب) ۵(الف) ۱(الف) است و نتیجه، کلمه مبارکه "بها" است. از همین رو است که حضرت بهاءالله در انتهای برخی از الواح مبارکه، اثر مبارک خود را با نوشتن اعداد ۱۵۲ امضا نموده‌اند^۲. (که می‌باشد از راست به چپ خوانده شود، یعنی دو، پنج، یک). اکنون می‌توانیم نص مبارک حضرت باب در "بیان عربی" را بدین ترتیب بازنخوانی کنیم:

... در ظهور بابی، که برای دیانت اسلام، حُکم آخرت را دارد، در مرتبه مومنین خالص، اعظم از اسم الله الآخر(اسم حکیم آخر) یعنی جناب محمدعلی بارفروشی(ذات حروف سیع، کسی که نامش هفت حرف دارد) کسی ظاهر نشده است. ایشان به عدد "بهاء" (هشت واحد) از مرأت الله در مقام (مقعد) خود بوده است...

که محتملاً مقصود از عبارت اخیر، ایمان و عرفان ایشان به مقام حضرت بهاءالله است. اکنون معلوم می‌شود که چرا حضرت بهاءالله در لوح مندرج در مائدۀ آسمانی از بیان "کنائز علمیه" مستور در نص بیان عربی، احتراز فرموده‌اند و با ذکر "خوفاً مِن نمrod الظلم و فرعون الجهل" نشان داده اند که بیان و بازنگوئی چنین مقاماتی که به رمز در آثار حضرت باب مستور است، ایشان را گرفتار ظلم و جهالت "اهل بیان" خواهد نمود.^۳

^۱ مائدۀ آسمانی ج ۷ ص ۸۶ و ۸۷

^۲ بنگرید به انتهای لوح مبارک احمد در جدیدترین نسخه از کتاب "ادعیة حضرت محبوب" (ص ۱۸۶) و نیز (صفحات ۱۹۵، ۳۶۰ و ۳۶۱) از همان مجموعه.

^۳ جناب محمد حسینی در توضیح "عدد هشت واحد" می‌نویسد: "... مراد از هشت واحد، واحد اول بیان (جز نفس مقدس حضرت باب) و هفت واحد پس از آن است که گوئی همه در ظل جناب قلّوس بوده اند." کتاب حضرت باب ص ۴۶

قسمت چهارم: آثار جناب قدوس

"در تقریر و تحریر سِحرِ مُبین بود."

(حضرت عبدالبهاء)

مقدّمه

از قلم بدیع آفرین نقطهٔ اُخري، آثار بسیاري پدید آمده است که معدودی به چاپ رسیده است و مابقی کماکان به صورت خطی باقی مانده است. از دست نوشته ها نیز هنوز كثيري دور از دسترس اهل بهاء است. ام الكتاب آثار جناب قدوس، تفسير "صاد الصمد" است که معادل پانصد هزار بيت(شش برابر قرآن) می باشد و بقية آثار ايشان غالباً خطبه‌ها، مناجات‌ها و نوشته‌های استدلالي و نامه‌های عربی و فارسي است. عمده اين آثار در سال پاياني زندگاني آن حضرت نگاشته شده است يعني در ايامی که بيشتر اوقات را يا در منزل مجتهد ساري زنداني بوده‌اند و يا در قلعه شيخ طبرسى در محاصره دشمنان گرفتار، با وصف اين در تمامی احيان حتی در سخت ترين لحظات قلعه نيز چشميه‌های بيان و تبيان از قلم روح بخش جناب قدوس جاري بود و همين جريان نتاض بود که پيوسته در کالبد ياران قلعه روح اميد می دمید و باز همين قلم افسون گر بود که ملاحسين عالي مقام را شيفته خود نمود و با ملاحظه ورقه‌اي از اوراق آن حضرت چنین لب به ستايش گشود: سرچشميه‌اي که نويسنده اين كتاب از آن نوشide وحی الهی و منبع اصلی است! ربطی به دانش علماء و دانشمندان عادي ندارد. من اقرار می‌کنم که اين کلمات در کمال درجه شرافت و بلندی است!^۱ و در تعیین نفاست آثار قلمی جناب قدوس اين بيان مبارک از قلم حضرت عبدالبهاء نازل: "در تقریر و تحریر ، سِحر مُبین بود "^۲

^۱ تاریخ نبیل زرندی ص ۲۰۸

^۲ مقاله شخصی سیاح ص ۳۲

اکنون جهت بررسی بیشتر، به دنبال این مقدمه، در مباحثی جداگانه، سبک و سیاق کلام جناب قدوس به اختصار مطرح می‌گردد آثارشان به اجمال، معروفی و نسخه شناسی می‌شود و سپس در فصلی مخصوص، متون نوشته‌های نفیس آن حضرت، درج می‌گردد. در استنساخ متون ذکر شده، معیار، تقدّم و تا خر زمانی، نبوده است. بلکه ابتدا مناجات‌ها، خطبه‌ها و نامه‌های عربی و در ادامه نامه‌های فارسی ثبت شده است. پس از اتمام فضول یاد شده، شرح اصطلاحات آثار مندرجه، پایان کار خواهد بود. امید است که درج و نشر آثار حضرت قدوس، باب دیگری از شناسائی مقام و منزلت ایشان بروجه دوستان نازنین بگشايد که از پیش گفته اند: "الاَثُرُ يدْلِ عَلَى الْمُؤْتَ" (اثر بر صاحب اثر دلالت دارد)

سبک و سیاق آثار جناب قدوس

اظهار عقیده در باره سبک و سیاق آثار جناب قدوس در مراحل ابتدایی بررسی طبعاً خود ابتدائی و نورسیده خواهد بود و البته از این تازگی و نورسیدگی باکی نیست. چه که تا این قدم‌های ناپخته و ابتدائی برداشته نشود، مراحل بالغ بعدی شکفته نمی‌گردد.

علاوه بر این، تحقیق حاضر، مسبوق به پاره‌ای از نظرات ارزشمند است. از جمله می‌توان به عبارات ملام محمد حمزه شریعتمدار کبیر از دوستداران جناب قدوس اشاره نمود. ایشان از جمله نفوی است که به لحاظ مصاحبیت نزدیکی که با جناب قدوس در بارفروش داشتند از احوال و آثار ایشان نیز آگاهی قابل توجهی داشتند. وی در یکی از کتب خود با نام اسرار الشهادة می‌نویسد:

"و باب دوم بعد از وی (حضرت باب) جناب حاجی محمدعلی ... مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی و حاشیه به همان صورت و سیرت ... و به آداب وی حتی در تأليف که شرح سوره توحید نوشت. ناتمام به قدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه به کلمات غریبۀ غیر متعارفه. به سرعت قلم می‌نوشت که همه را دیدم و سبک و لسان هر دو توحید صرف بود ..." ^۱

و احتمالاً با الهام از عبارات فوق از شریعتمدار کبیر است که موژان مومن و تاد لاسن Todd Lawson می‌نویسنده: "معدود آثار بر جای مانده از قدوس شباht نزدیکی از هر دو جنبه صورت و محتوا با آثار حضرت باب دارد." ^۲ اما به غیر از شریعتمدار کبیر، فاضل مازندرانی در تأليف مُثیف خود رهبران و رهروان به موضوع مورد بحث اشاره نموده، می‌نویسد: "آثارش از خطب و ادعیه و معارف و غیرها از حیث لفظ و معنی سرچشمه از شیخ احسائی و سید رشتی گرفته با اسلوبی مخصوص خودش، ابتکارات و الهماتی مزید و حلاوت و فصاحت وسلامتی به سزا داشت." ^۳

^۱ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۸ پا

^۲ Holy people of the world v.3 p.710

^۳ رهبران و رهروان ۲ ص ۴۷۷

در واقع شریعتمدار کبیر، آثار قدوسی را مقتبس از آیات مبارکه حضرت باب و جناب فاضل آن را متأثر از مفاهیم شیخیه می دانند. و البته از آنجا که آثار الهیه حضرت باب عمدتاً بر مشرب شیخیه نازل شده، هر دو اظهار نظر یاد شده، بر حقیقتی واحد دلالت دارد.

در هنگام بررسی و شرح آثار جناب قدوس اقتباس و الهام ایشان از آیات وحیانی حضرت باب به روشنی دیده می شود و در میان آثار مبارکه حضرت نقطه اولی، شاید بیش از همه قیوم الاسماء برای نقطه اُخري مطلع الهام بوده است. به جرأت می توان اظهار نمود که قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) علاوه بر آن که مهمترین و شریف ترین آثار حضرت باب است، اسرارآمیزترین آنها نیز هست. و به طور مشابه، چنانکه شریعتمدار کبیر نیز می نویسد آثار قدوسی نیز به "کلمات غریبه غیر متعارفه" نگاشته شده است. صفت "غیر متعارفه" احتمالاً به ناهمخوانی آثار عربی جناب قدوس با قواعد مرسوم، اشاره دارد. چنان که ادوارد براون پس از درج عبارات آغازین از شش اثر عربی جناب قدوس در "نشریه انجمن همايونی آسیایی" در مقایسه ای جالب می نویسد: "از همین نمونه های مختصر از سبک نگارش جناب قدوس، به خوبی معلوم می شود که آثار عربی او، حتی بیشتر از دیگر آثار بابی، در معرض نقد دستور زبانی، قرار دارد"^۱ اما آنچه که کاملاً مورد اتفاق نظر شریعتمدار و فاضل است آن است که سبک آثار قدوسی منحصر به فرد است و اسلوبی مخصوص به خود و "ابتکارات و الهاماتی مزید" دارد. کسانی که نوشته های جناب قدوس را مطالعه نموده اند به خوبی می دانند پس از خواندن چند اثر از آن حضرت سبک مخصوص قلم ایشان، ممتاز و هویدا می گردد. اینک پس از ذکر این مقدمه کوتاه به معرفی دو اثر شهیر و عمدۀ جناب قدوس می پردازیم.

^۱ Journal of The Royal Asiatic Society, 1892 p. 487.

معرفی مهمترین آثار جناب قدوس

در این مقام ابتدا دو اثر ممتاز جناب قدوس یعنی "تفسیر صاد" و "خطبۀ الشهادة الازلية" معرفی شود. سپس در بارۀ نامهای منسوب به جناب قدوس بحث مختصری خواهیم داشت و در ادامه خواننده ارجمند با شانزده اثری که در این مجموعه درج شده به اجمال، آشنا می‌گردد:

تفسیر صاد

معروفترین و مهمترین اثر جناب قدوس، تفسیر صاد است که در شرح حرف "صاد" از کلمه "الصمد" مندرج در آیات مبارکه "قل هو الله احد. الله الصمد ..." از سورۀ توحید قرآن کریم نگاشته شده است. نیمی از این تفسیر معادل دویست و پنجاه هزار بیت (سه برابر قرآن کریم) در خانۀ مجتهد ساروی میرزا محمد تقی نوشته شده و نیم دیگر به همان اندازه در قلعه شیخ طبرسی تحریر شد. در مورد سبب صدور این تفسیر، جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد: "(در ساری) ملاها مجاجه و مناظره‌ها کردند و مجتهد مذکور(میرزا محمد تقی) بینه و برهان خواست. لذا به موجب خواهش وی تفسیر بر سورۀ اخلاص و شرح الله الصمد را که بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود."^۱ و مطابق گزارش نیل زرندي:
میرزا محمد تقی وقتی که این بیان عالی و کامل را از ایشان دید و آن تفسیر را مشاهده کرد به مقام بلند ایشان پی برد و بر احترامش افزود. لهذا شأن نزول تفسیر صاد شباهت تمام به شأن نزول تفسیر سورۀ والعصر از قلم حضرت باب پیدا می‌کند. اما مشخصه ظاهری اثر، همانست که حضرت عبدالبهاء توصیف فرموده‌اند: "حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش آئی آنالله است".^۲ بنا بر توضیح حضرت ولی امرالله، تنها مقصود جناب قدوس از نگاشتن این تفسیر سترگ، گرامی داشت و ستایش حضرت بهاءالله بوده است.^۳ نیل زرندي هم ضمن آنکه این اثر تفسیر را "تفسیر فناناپذیر" immortal commentary می‌نامد^۴ می‌نویسد: "قدوس در قلعه شیخ طبرسی با

^۱ ظهور الحق ۳ ص ۴۲۰

^۲ مکاتب حضرت عبدالبهاء ۲ ص ۲۵۴

^۳ قرن بیعه ۱ ص ۳۱۰

وجود آن که در محاصره عساکر و آتش دشمن بی رحم بود لیلاً و نهاراً به تکمیل مدح نامه خود از حضرت بهاءالله (تفسیر فنا ناپذیر صاد الصمد) مألف بود. تفسیری که بالغ بر پانصد هزاریت می‌گردید.^۱ و در ادامه می‌نویسد: "اگر به دیده انصاف ملاحظه شود هر کلمه از این تفسیر به بlagut براین حقیقت عظمت حضرت بهاءالله (شهادت می‌دهد)."^۲

سرعت نزول این اثر را از مدت اقامت آن جناب در خانه مجتهد می‌توان محاسبه نمود. دویست و پنجاه هزار بیت از این اثر در طی توقف نود و پنج روزه ایشان در ساری پدید آمده است. بنابراین بطور متوسط روزی دو هزار و پانصد بیت از قلم چشمی آسای قدوس، جاری بوده است. و البته در بقیه طبرسی (که نیمة دوم اثر نگاشته شده) با توجه به شدت گرفتاری‌های آن حضرت، چه بسا سرعت قلم، بیش از این نیز بوده باشد. شریعتمدار کبیر (دوست و حامی جناب قدوس در بارفروش) نیز به سرعت قلم ایشان اشاره نموده است.^۳ هیمنه تفسیر صاد به اندازه‌ای بود که اصحاب قلعه با ملاحظه عباراتی از آن، قدوس را شایسته ریاست دانسته و پذیرفتهند^۴ و همین عبارات دلکش بود که در تنگترین شرایط قلعه، موجب گشایش قلوب و انبساط ارواح یاران می‌گشت.^۵ از مطالعه تاریخ نبیل زرندی معلوم می‌گردد که جناب قدوس پیش از خروج از قلعه، اوراق تفسیر صاد را در میان کیسه‌ای نهاده و پس از مهر و موم، به واسطه شخصی معتمد به نزد ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر فرستاده‌اند تا نزد ایشان محفوظ ماند. خود شریعتمدار کبیر نیز در ضمن کتابی خطی اقرار می‌نماید که تفسیر صاد را دیده است و می‌نویسد: "... و به آداب وی (حضرت باب) حتی در تألیف که شرح سوره توحید نوشت. نا تمام به قدر پنج شش هزار بیت که دیدم"^۶ اما بنا بر نوشته نبیل زرندی: "تا کنون معلوم نشده که بر سر آن اوراق و نوشتجات چه آمده".^۷ بعد از این شاید تنها نشانی ثبت شده از آن تفسیر نفیس را بتوان در تاریخ حضرت صدر الصدور سراغ گرفت. نویسنده این کتاب، جناب نصرالله رستگار در محلی از همان کتاب می‌نگارد:

"حالی از اهمیت نیست در این عرضه که ذکر آثار نفیسه امریه می‌شود اطلاع خود را در موضوع تفسیر سوره الله الصمد خط مبارک طلت نقطعه اخري، حضرت قدوس روح المخلصين له الفداء را به عرض برساند. در سال ۱۳۲۵ هجری در مراجعت از خراسان دو سه هفته در سنگسر و شهریززاد برای ملاقات

^۱ Ibid.

^۲ Ibid.

^۳ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۸ پا

^۴ تاریخ نبیل زرندی ص ۲۹۰

^۵ همانجا ص ۴۰۵

^۶ ظهور الحق ۳ ص ۴۳۸ پا

^۷ تاریخ نبیل زرندی ص ۳۳۷

یاران دلیر آن سامان اقامت نموده در آن موقع حضرت سینا با فرزند خود جناب آقا سید حبیب الله ابن سینا روحی فدای به آن حدود تشریف آورده در خدمت ایشان به شهمیرزاد رفته در منزل بازماندگان حضرت آقا سید ابوطالب و آقا سید محمد رضا، اصحاب قلعه شیخ طبرسی علیهمما بهاء الله الابهی، کتاب مجلد که آیات آن کمتر از قرآن مجید و دارای خط متوسط بوده زیارت شده اظهار داشتند، خط مبارک حضرت قدوس روح المقربین لمظلومیته الفداء میباشد و مورد تصدیق حاضرین بود و این موضوع را سابقاً به عرض محفل مقدس روحانی رسانیده ... اخیراً از حضرت فاضل کامل مازندرانی عضو آن محفل مقدس، روحی لِمَکارم اخلاقه الفداء تحقیق نموده فرمودند با وجود اقداماتی که از طرف آن محفل مقدس شده هنوزاین تفسیر بی نظیر به دست نیامده..."(انتهی)^۱ (از عرضه جناب رستگار به محفل ملی ایران به تاریخ اول شهر الاسماء ۹۸ ب مطابق مرداد ۱۳۲۰.۵.ش)

مع الأسف جستجوی نگارنده نیز در سفر به شهمیرزاد و دیدار با دوستان آن سامان، ره به جائی نبرد و بر تحقیقات گذشته مبلغی نیافرود. اما نفس عملِ جناب قدوس در خارج ساختن تفسیر صاد از قلعه مع اگاهی ایشان از حوادث آتی ما را مطمئن می سازد که در آینده این اثر گرانقدر به دست خواهد آمد. بفضله و عنایته.

شهادة الأزليه

این خطبه بعد از ایام بدشت و در حین توجه به مازندران در شاهروド، نگاشته شد و جناب قدوس آنرا برای جناب ملاحسین به خراسان فرستادند تا با اصحاب روی به مازندران آورند. در این خطبه بشارت جانبازی هفتاد و دو نفر از اصحاب (و از جمله جناب ملاحسین) داده شده است. جناب فاضل

^۱ تاریخ حضرت صدر الصدور ص ۲۴۱ و ۲۴۲

مازندرانی ضمن اشاره به این خطبه می نویسنده: "در هامش(حاشیه) نسخه معتمده‌ای از آن به خط ملاعلی اکبر اردستانی مشهور، چنین نوشته دیدم: نوشته‌ای که حضرت قدوس از شاهروند به مشهد نوشتند به جناب باب‌الباب"^۱ در کتاب نقطه‌الكاف ضمن اشاره به اثر مزبور، آمده است:

"و همچنین در خطبه شهادة الاذليه که به جناب آخوند ملا محمد حسین در راه خراسان نوشتند، خبر شهادت ایشان را با هفتاد نفر از صلحاء دادند و خبر شهادت خود را نیز داده و می فرمایند من به دست خود، نفس خود را دفن خواهم نمود و مراد ایشان آن بوده که کسی مرا دفن نخواهد کرد."^۲ و در جلد دوم کتاب ظهورالحق چنین آمده است:

"... و چون(ملاحسین و اصحاب) به ... حوالی مزینان رسیدند کربلائی علی اصغر نام که در خدمت قدوس از خراسان به مازندران رفته بود از آنجا مراجعت نموده در آن منزل به محضرش رسید و حامل نامه و توقیعی از آن حضرت برای وی بود که به نام توقع شهادة الاذليه مشهور است و در آن توقع شدید التاثیر مملو از اسرار منبع که حکایت و اخبار از قرب شهادت آن حضرت با هفتاد نفس از اصحاب می کرد وی(جناب ملاحسین) را به نام "علی" ستوده و به قیام بر نصرت، مبعوث و مأمور داشته و به اصحاب و احباب عموماً امر به استظلال در ظل رایتش فرمود..."^۳

جناب فاضل در ادامه اشاره می نمایند که: "توقيع مذکور را در بخش سوم، ضمن شرح احوال آن حضرت ثبت می نمائیم."^۴ اما در جلد سوم ظهورالحق اثرب از این توقيع دیده نمی شود و متاسفانه از این اثر پُربها نیز، نسخه‌ای به دست نیامد و معرفی بیشتر موکول به تحقیقات آینده است.

^۱ اسرار الآثار ص ۱۰۵

^۲ نقطه‌الكاف ص ۱۹۸

^۳ ظهورالحق ص ۲۵۸ و نیز بزرگرد به کتاب نقطه‌الكاف: ۱۵۷ و نیز در صفحه ۱۹۹ کتاب نقطه‌الكاف چنین مسطور است: "و همچنین در خطبه شهادة الاذليه که به جناب آخوند ملا محمد حسین در راه خراسان نوشتد خبر شهادت ایشان را با هفتاد نفر از صلحاء دادند و خبر شهادت خود را نیز داده و می فرمایند من به دست خود نفس خود را دفن خواهم نمود و مراد ایشان آن بوده که کسی مرا دفن نخواهد کرد"

^۴ همانجا ص ۲۵۹

نامه‌ای به شاهزاده مهدی قلی میرزا (؟)

مقصود، نامه‌ای از جناب قدس خطاب به شاهزاده مهدی قلی میرزا است که در صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۶ جلد یکم کتاب کواكب الدریه مندرج است. اولین بار، مضمون^۱ و خلاصه این نامه در صفحات ۷۶ تا ۷۶ تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی پدیدار شد.^۲ نامه مزبور در دو مأخذ ذکر شده به نحوی نسبتاً مشابه درج شده است گرچه در برخی مواضع و بعضی جزیيات اختلافاتی دیده می‌شود، مع الوصف جوهره و شاکله اصلی هر دو نامه یکسان است. ابتدای نامه با این سطور آغاز می‌شود:

"بسم الله الكريم. نواب اشرف والا ایده الله تعالى را مُصاعدت(رحمت) می‌دهد که رُقْعَة(نامه) والا در این بقعة بلا وارد شد. خدای احد واحد شاهد است که این بینوایان نهایت نفرت و کراحت را از خصومت داریم تا چه رسد به میجادله و مقاتله، آنهم با أعلى حضرت شهریاری. کسانی که در صدد قتال و نزاع با دولت برآیند که بر سر هوای سلطنت و سَروری داشته باشند، نه اشخاصی که مثل این طایفه که در این محوطه به ورطه بلایی افتاده‌اند و از فرط عبودیت و بندگی پشت پا بر مقتدائی و آقائی خود زده،^۳ ترک منبر و محراب و ریاست کلیه نموده از کل علاقه دنیویه گذشته، قدم به عالم تجرّد گذاشته‌اند..."

و خطوطی پایانی نامه بدین ترتیب است:

"هر منصفی داند که برای هدایت و رفع غفلت دیگران از جان و جمیع مافی الامکان گذشتن کار هر کسی و قوه هر بوالهوسی نبوده و نیست. بلکه در این مرحله مخفوف مخلصان در خطر عظیم‌اند. با وجود چنین این بندگان آواره متوكلاً على الله الكريم، قدم به این بیدای هلاک و وادی هولناک نهاده و تن به

^۱ نگارنده قبل از درج نامه می‌نویسد: "آن بزرگوار (جناب قدس) مقرر به این مضمون جواب نوشت" تاریخ جدید، ص ۶۷

^۲ تاریخ جدید در ۳۷۰ ص خطی با حاشیه نویسی ادوارد براون

^۳ کواكب الدریه ص ۱۵۲

هر بلا در داده و در فدایکاری خود همیمند و بر صراط حق مستقیم و لا حول ولا قوّة الا بالله العلي العظيم" (انتهی)^۱

چنان که متن "تاریخ جدید" نشان می‌دهد زمان نگارش این نامه، ابتدای ورود شاهزاده به منطقه مازندران و استقرار او و لشکرش در نزدیکی قلعه بوده است.^۲ گرچه این احتمال وجود دارد که نویسنده تاریخ جدید نامه را از روی تاریخ حاج میرزا جانی شهید رونویسی نموده باشد. به هر حال، نامه مزبور یکی از بحث برانگیزترین آثار منسوب به جناب قدوس است. زیرا با وجود آن که این نوشته در دو کتاب فرق (کواکب الدریه و تاریخ جدید) درج شده، هیچ یک از تاریخ نگاران معاصر بهائی آن را با اطمینان به جناب قدوس نسبت نداده‌اند. جناب نصرت الله محمد حسینی در تأییف مُنیف خود "حضرت باب" بخش‌هایی از این نامه را در ۴۹۲ و ۴۹۳ را (ضمن زیرنویس‌های بخش بیست) درج می‌کند بی آن که در بارهٔ صحّت یا سقم انتساب این نامه به جناب قدوس اظهار نظری فرمایند. اماً صِرف آن که از درج نامه در متن اصلی کتاب پرهیز فرموده‌اند می‌تواند بر عدم اطمینان ایشان در انتساب این نامه به حضرت قدوس دلالت داشته باشد. جناب سیامک ذبیحی مقدم در ص ۵۲ کتاب "واقعه شیخ طبرسی" تردید بیشتری را آشکار و اظهار می‌دارند و می‌نویسند "برخی از منابع به نامه‌ای اشاره می‌کنند که ظاهراً جناب قدوس به شاهزاده مرقوم نموده بود" و در همان صفحه اضافه می‌کنند که "به فرض این که حکایت تحریر چنین نامه‌ای توسط جناب قدوس اصولاً صحّت داشته باشد..."

در مورد تواریخ خطی و متقدّم، موضوع پیچیده‌تر است. در بین تواریخ قدیمی، نه در اصل وجود این نامه توافقی هست و نه در مورد زمان نگارش آن: در تاریخ میمیه، مهجور زواره‌ای به نامه جناب قدوس اشاره می‌کند، اماً متن نامه را نقل نکرده است. او می‌نویسد: "...حضرت قدوس توقيع برای شاهزاده نوشتند و به ملا یوسف اردبیلی دادند و فرمودند بَردار و به همراه آن که قرآن و نامه آورده برو به نزد شاهزاده و نوشته را به او ده"^۳ اماً چنان که معلوم است، این نامه (برفرض وجود چنین نامه یا توقيعی) در انتهای کار قلعه و پیش از خروج جناب قدوس و اصحاب از قلعه نوشته شده، لذا این نوشته نمی‌تواند همان نامه مذکور در تاریخ جدید باشد. در تاریخ لطفعلی شیرازی، آمدن فرستاده شاهزاده به نزد جناب قدوس و پاسخ آن حضرت مذکور است، اماً به نامه اشاره نشده است.^۴

^۱ همانجا ص ۱۵۶

^۲ تاریخ جدید ص ۶۶

^۳ تاریخ میمیه ص ۷۳ <http://www.h-net.org/~bahai/arabic/vol5/mimiyih/mim073.gif>

^۴ تاریخ لطفعلی شیرازی ص ۱۲۰ <http://www.h-net.org/~bahai/arabic/vol5/lutfali/lutf120.gif>

اما در کتاب‌های مقاله شخصی سیّاح، قرن بدیع و نیز تاریخ نبیل زرندی، که یکی از معیارهای اصلی ما در نگارش این تاریخچه است، ابدأً ذکری از این نامه نیست. در عوض مطابق تاریخ نبیل زرندی، در ۱ دسامبر ۱۸۴۸ اصحاب به رهبری جناب قدوس به لشکر عبدالله خان ترکمان یورش برداشتند (ص ۲۹۴) پس از شکست عبدالله خان و لشکرش، جناب قدوس به اصحاب امر فرمودند که در اطراف قلعه خندقی حفر کنند. کار حفر خندق نوزده روز طول کشید. بعد از تمام شدن حفر خندق (حدوداً ۲۰ دسامبر) شهرت یافت که مهدی قلی میرزا ... به طرف قلعه آمده اول در شیرگاه اردوزد و پس از چند روز به واسگنس آمد و شخصی را از طرف خود (ص ۲۹۵) نزد جناب ملاحسین فرستاد و پیغام داد که من از طرف شاه آمده ام از شما بپرسم که چه مقصودی دارید و منظور شما چیست. ملاحسین به او فرمودند به شاهزاده بگو ما هیچ منظوری نداریم نه در خیال ارتقاء به تخت سلطنت هستیم و نه در فکر اغتشاش مملکت. ما فقط می‌گوئیم قائم موعد ظاهر شده است و ما حاضریم ادعای خود را با دلایل محکمه و براهین قاطعه ثابت کنیم ... به شاهزاده بگو بهتر اینست که علمای ساری و بارفروش را شاهزاده امر کنند همه در این جا حاضر شوند تا ما صحّت ادعای حضرت باب را با دلایل و براهین برای آن‌ها ثابت کنیم. قرآن مجید بین ما و علماء، حاکم به حُکمِ فَصْل باشد. وقتی دلایل خود را گفتیم و ادعای خود را ثابت کردیم آن وقت شاهزاده آنچه بفرماید حاضریم و اگر نتوانستیم به آیات و احادیث صحّت دعوت حضرت باب را ثابت کنیم هر طور بخواهد در بارهٔ ما حکم بفرماید. (ص ۲۹۶)

پرسش شاهزاده از مقصود اصحاب و پاسخ جناب ملاحسین به فرستاده شاهزاده با مطالب "تاریخ جدید" و نامه‌های مندرج در تاریخ جدید (ص ۶۷ و ۶۶) و جلد یکم کوآکب الدربه (ص ۱۵۲ تا ۱۵۶) توافق دارد. در تاریخ جدید (ص ۶۶) آمده است: شاهزاده ... مکتوبی جهت جناب قدوس نوشته که مقصود اصلی شما چیست نزاع مذهبی است یا دولتی ... آن بزرگوار مقرون به این مضمون جواب نوشته... کسانی در صدد و نزاع و جدال با دولت بر می‌آیند که در سر هوای سلطنت و سُروری داشته باشند... علمای اعلام باید قدم رنجه فرمایند و از عهده تشخیص و تمحیص این مطلب برآیند ...

پرسش و پاسخ مذبور در هرسه مأخذ مورد نظر (تاریخ جدید، کوآکب الدربه و تاریخ نبیل) اساساً یکی است الا آن که به نظر می‌رسد نامه‌های مندرج در دو مأخذ نخست (تاریخ جدید و کوآکب الدربه) تفصیل سخنان جناب ملاحسین به فرستاده شاهزاده است. بی شک بیان مبارک زیر از حضرت ولی امرالله در کتاب God Passes By ناظر به همین گفتگوی ملاحسین با فرستاده مهدی قلی میرزا است که می‌فرمایند: "و نیز آنچه مایه تقدیر و تکریم است علوّه مت و خلوص نیتی است که از جانب ملاّحسین ابراز گردید و آن وجود مقدس از شاهزاده تقاضای معدلت و انصاف نمود و به کمال تأکید اعلام کرد و اطمینان

صریح داد که وی و اصحابش هرگز قصد مقام و اختیارات سلطنت را نداشته و به هیچ وجه در پی تزلزل و انهدام اساس حکومت نیستند.^۱

گرچه هنوز به طور مشخص نمی‌توان انتساب نامه مزبور به حضرت قدوس را رد یا اثبات نمود، اما بر اساس آنچه گفته شد می‌توان اظهار داشت که به اغلب احتمال جناب قدوس، دست کم در این برهه زمانی (اوخر دسامبر ۱۸۴۸ و پیش از محاصره کامل قلعه) نامه‌ای به شاهزاده نوشته است. آنچه واقع شده، گفتگویی بین جناب ملاحسین و فرستاده شاهزاده مهدی‌قلی میرزا بوده است که بعداً در تواریخ خطی امری تفصیل داده شده و چونان نامه‌ای به جناب قدوس منتب شده است. بدیهی است که رد یا اثبات این نتیجه‌گیری نیز در گرو تحقیقات دقیق آینده است.^۲

^۱ همه تأکیدات در نقل قول‌های اخیر از نویسنده است.

² GPB, p:29.

در کتاب مجموع نقطه‌الكاف نیز نامه‌ای خطاب به شاهزاده به جناب قدوس نسبت داده است. (ص ۱۶۳ تا ۱۶۶) پرسش شاهزاده تقریباً همان چیزی است که در تاریخ جدید، کواکب الدریه و تاریخ نیل ذکر شده: "مراد شما چیست دعوای دین دارید یا دنیا" (ص ۱۶۳) اما متن پاسخ نامه با آنچه که در تاریخ جدید و کواکب الدریه آمده، بکلی متفاوت است. نامه مندرج در نقطه‌الكاف برخلاف موقمات معمول و معهود آن دوره نوشته شده و فاقد آغاز و انجام و تعارفات مرسوم است. آغاز نامه چنین است: "ما دعوای دین داریم..." (ص ۱۶۳) و آنها نامه این کلمات است: "... مظلوم باشی بهتر از آنست که ظالم باشی" (ص ۱۶۶) نویسنده یا نویسنده‌گان نقطه‌الكاف جهت محکم‌کاری و تظاهر به اصل نشان دادن نامه، در پاورقی ص ۱۶۳ می‌نگارند: "کنانی الاصل". با این حال نامه مزبور حاوی اشتباه فاحشی است که اصالت نامه مزبور را زیرسئوال می‌بند: در دو موضع از نامه اشاره شده است که "الحال مدت سه سال می‌باشد که امر حق ظاهر گردیده" (ص ۱۶۴) در حالی که واقعه قلعه (۱۲۶۴ تا ۱۲۶۵ ه.ق.) و انتساب شاهزاده مهدی‌قلی میرزا به حکومت مازندران ودفع و قلع و قمع اصحاب در صفر ۱۲۶۵ ه.ق. اتفاق افتاده و مربوط به سال پنجم ظهور (۱۲۶۵ ه.ق.) است. این اشتباه فاحش از جناب قدوس که در متن این وقایع بوده است، بسیار بعید، بل محال است. ضمن آنکه تکرار این اشتباه در موضعی دیگر از این نامه (ص ۱۶۵) امکان اشتباه تابی را نیز منتفی می‌سازد. در جلد دوم ظهور الحق ذکری از نوشتن نامه نیست ولی در صفحات ۳۱۷ و ۳۱۸ این کتاب، مطالعی از زبان جناب قدوس نقل می‌شود که مضمونی نزدیک به مندرجات نقطه‌الكاف دارد و به نظر می‌آید که از این کتاب نقل یا اقتباس شده است.

معرفی آثار مندرجه در این کتاب

گرچه دو اثر شهیر جناب قدوس، تفسیر صاد و شهاده‌الازلیه، تا کنون به دست نیامده (یا دست‌کم این عبد به ملاحظه آن فائز نشده است) اما شانزده اثر نسبتاً کوتاه از آن حضرت در اختیار ما است که قصد داریم در صفحات آتی، آثار مزبور را معرفی و درج نمائیم. این منشآت شامل یازده مناجات و خطبه‌های عربی آن حضرت است که در ایام بدشت و قلعه شیخ طبرسی از قلم سحّار طلعت اُخْری صادر شده است. به علاوه پنج نamaه عربی و فارسی، که یکی از آنها به اعزاز شریعتمدار کبیر بارفروش و چهار مکتوب دیگر، خطاب به سعیدالعلماء، رئیس الفقهاء بارفروش نوشته شده است. به شرحی که خواهد آمد، برخی از آثار شانزده‌گانه فوق (که جهت سهولت بررسی با حروف لاتین، از A تا P نامیده‌ایم) سابقاً در کتاب‌های امری نظیر ظهور الحق (ج ۳) و اسرارالآثار (ج ۴) به چاپ رسیده است و برخی دیگر برای نخستین بار در کتاب حاضر منتشر می‌شود. آثار مزبور از روی هفت نسخه متفاوت استنساخ شده است. نیکبختانه بیشتر نسخ مزبور با یکدیگر همپوشانی دارد و از این رو، اثرباری واحد بر اساس چند نسخه، مقابله و حتی المقدور تصحیح شده است. در مواضعی که کلمات در نسخ مختلف به گونه (یا گونه‌های) متفاوتی ضبط شده، مورد صحیح گزیده شده و موارد اختلاف داخل پرانتز در جلوی همان کلمه در متن، درج شده است.

در مورد اصالت آثار مزبور و درستی انتساب آنها به جناب قدوس، به مانند بسیاری از آثار خطی دیگر که منسوب به هیاکل مبارکه، حروف حی و مومنین صدر امر مبارک است، نمی‌توان به کمال اطمینان و ثوق کامل حکمی صادر کرد. اظهار نظر قطعی در این موارد موكول به تحقیقات دقیق آتی است، زمانی که آثار خطی از اکناف عالم به دائرة نصوص و الواح و دارالآثار بین‌المللی منتقل گردد، و مخطوطات مزبور، نسخه شناسی، سبک‌شناسی، خط‌شناسی، طبقه‌بندی، ارزیابی، مقابله و تصحیح شود. با وجود این، در حال حاضر و در مورد شانزده اثری که معرفی و تقدیم می‌گردد، چند امتیاز مهم و دلگرم‌کننده وجود دارد که احتمال اصالت منشآت مزبور را قوت می‌بخشد:

الف) همان گونه که ذکرش آمد، برخی از این آثار قبلًا در کتب امری درج شده و به لحاظ جناب فاضل مازندرانی رسیده است.

ب) فقرات دیگری از این شانزده اثر، چنان که در ادامه خواهیم دید، به ملاحظه و تایید برخی از فضلای بهائی رسیده است.

ج) در مواردی که آثار مذبور از نسخه‌ها و منابع بابی- ازلی بدست آمده، این نکته شایان توجه است، که حساس‌ترین مواضعی که می‌توانست مورد تحریف یا دخل و تصرف قرار گیرد، بشارات جناب قدوس به مقام جمال اقدس ابهی است، و همانطور که ذکر خواهد شد، خوشبختانه این موارد از حذف یا تغییر مصون و محفوظ باقی مانده است و می‌توان به طریق اولی به عدم تغییر عبارات دیگر، امیدوار بود.^۱ اکنون پس از ذکر این مقدمه، به بررسی و شرح هفت نسخه‌ای می‌پردازیم که آثار جناب قدوس را از آن برگرفته‌ایم.

^۱ معیار و گواه ما در این مدعای این است که همین بشارات عیناً در بیانات مبارکة طلعت مقدسه بهائي دیده می‌شود.

نسخه شناسی (بررسی نسخ مختلف از آثار جناب قدوس)

نسخه اول

نسخه اول (ن۱) متعلق به مجموعه‌ای خطی است که در سال‌های نخستین امر مبارک از آثار حضرت بهاءالله، حضرت باب، جناب قدوس و یحیی ازل وغیره، استنساخ و گردآوری شده است. کاتب و تاریخ کتابت این مجموعه معلوم نیست و تعداد صفحات آن ۶۵۹ ص و خطوط عمدها مرتب و خوانا است. جهت تعیین هویت هر یک از آثار این مجموعه، نفوی از مطلعین از جمله جنابان بدیع الله فرید، عزیزالله سلیمانی، دکتر محمد افنان و مهندس شمیل ضرغام اظهار نظر فرموده‌اند و بالاتفاق صفحاتی از این مجموعه را به قید احتمال از حضرت قدوس دانسته‌اند.

بِهِرَدُكَ الْهَمَّ أَطَيْرِيْعَكَ الْهَمَّ أَبْعَدِيْعَكَ الْهَمَّ
الْعَالِجُ وَالْعَنْصَلُ الْبَاعِجُ الْعَسِيْعُ الْعَسِيْعُ مَعَنْكَ
وَالْعَشِيلُ الْكَلَّكُ مَالِعُ الْأَلَّمُ عَذَّبُكَ الْعَصْفَاءُ
وَالْعَذَّبُ الْعَذَّبُ لَا تَعْرِفُنِي مَلَكُكَ شَنَّا وَمَلَكُكَ الْعَوَّاءُ
لَا أَنْتَ بَارِبَتُ الْعَيَّاءُ وَبَارِبَتُ الْوَيَّاءُ وَلَا
الْعَرَقُ وَالْعَنَاءُ بَارِبَتُ الْهَمَّ وَالْكَبَاءُ لَا الْمَلَأُ
أَنْتَ قَاتِنُرُ بَلَهَالَيَّنِ وَالْعَمَدُ لَكَلَّكَهُ
أَحَادِيْعُ الْعَالَمِ

بِلَكَلَّكَ الْمَلَكِ الْمَلَكِ الْمَلَكِ
كَلَّكَ الْمَلَكِ الْمَلَكِ الْمَلَكِ
بَابِ حَصَّلَكَ كَلَّكَ الْمَلَكِ الْمَلَكِ
كَلَّكَكَ وَلَائَكَ بَالْمَلَكِ الْمَلَكِ
وَلَظَّلَلَكَ كَلَّكَكَ وَلَبَسَ بَالْمَلَكِ الْمَلَكِ
لَكَبَرَلَبَكَ وَلَامَامَلَكَ بَعْدَ الْأَنَاسَ قَلَّكَ الْأَنَاسَ
قَدْ طَعَمَكَ احْدَامِنِ عِيَادَةَكَ وَرَزَقَكَ عِلَمَ حِلَّةَ
مِنْ عِنْدَكَ وَلَائَكَ مِنْ دَرَلَقَطَنِ تَقْبَرَكَ قَلَّكَ الْأَنَاسَ
أَفَرَكَ شَانِصَرَكَ الْكَلَّكَ وَلَادَنَ مَلَكَاتَهُ مَلَكَاتَ.

إِنَّكَ فَلَكَ وَقَوْلَكَ الْأَخْرَى لَا تَقُولُكَ كَيْفَيَةَ إِنْ كَعْلَكَ الْأَكَ
عَدَّكَ الْأَرْبَعَةَ كَلَّكَ وَلَكَ كَيْفَيَةَ إِنْ كَأَرْبَعَةَ
الْأَصْفَاهَرَ وَالْأَرْبَعَةَ عَدَّكَ وَلَكَ كَيْفَيَةَ إِنْ كَأَرْبَعَةَ
الْأَرْبَعَةَ وَالْأَرْبَعَةَ كَلَّكَ وَلَكَ كَيْفَيَةَ إِنْ كَأَرْبَعَةَ
جَلَّكَ وَلَعَلَّكَ الْأَشَاءُ وَقَوْلَكَ طَاغَيَيَ وَكَيْفَيَةَ إِنْ كَأَرْبَعَةَ
مَا لَمْ يَعْنِ ذَلِكَ كَفَتْ أَمْهِنَ لِكَلَّكَ عَبَّرَهُ لِكَفَتْ
صَدَّهُ كَلِّيَنَقَلَلَهُ لِكَلَّكَ أَلْبَانَدَرَهُ وَلِكَلِّيَلَلَ
جَنِّيَلَكَ دَرَبَهُ خَرَبَهُ لِكَلَّكَ الْمَلَأَ وَلِكَلِّيَلَلَ
عَجَّيَلَكَ الْأَكَهَ وَلِكَلَّكَ الْمَلَعَقَ وَلِكَلِّيَلَلَ
عَلَى الْأَحْمَاءَ كَنْجَلَكَ كَنْجَلَكَ كَنْجَلَكَ حَاصَّهُ
وَلِكَلَّكَ مَارِبَيَنَونَ كَلَّكَ مَارِبَيَنَونَ كَلَّكَ
عَلَيَّهُ لِعَلَّهُ عَيَادَهُ مَا يَنْعَدُهُ أَلَكَ فَلَيْلَهُ
قَلَّادَهُ لِلْعَيَادَهُ بَذَرَهُ حَقَّوَهُ لِكَلَّكَ يَضْفَعَهُ كَفَتْ
مَا يَجِدُونَ كَلَّا كَلَّا حَدِّنَهُ مَا يَهْدِهُمُ الْأَلَامُ الْجَنَاحُ
مُوَهَّبَهُ كَلَّكَ كَلَّكَ وَلَدَهُ لَأَعْنَامَ وَلَمَأَوَ اصْفَافَهُ
عَلَمَ بَعْلَ الْأَلَامَ وَرَحَّلَهُ كَلَّكَ الْأَلَامَ كَفَتْ الْأَرْبَعَةَ
وَلِكَلَّكَ أَلَيَّكَ مِنْ بَدَّلَعَارَهُ لِكَلَّكَ الْأَلَامَ عَلَيَّ
كَوَارَهُ

از جمله جناب فرید در تشخیص آثار آن حضرت، قرائتی ذکر نموده‌اند که بعضاً نقل می‌گردد: بدعیت کلام که از آثار حضرت نقطه جل ذکره و آثار دیگران کاملاً مشخص و جُدا است. عنوان مطلب در صفحه اول (حضرت قدوس). احتمالاً این آثار خطاب به جناب ملاحسین بشویه است (غیر از خطبه‌ها و مناجات‌ها) زیرا با مقایسه با نامه‌ای از جناب قدوس به جناب ملاحسین، کلمه "حبیب" را مکرر به کار

بردهاند. در این اثر نیز مخاطب را به "حبيب" ستوده و یا ذکر کرده‌اند. (انتهی) آثاری که با حروف B-D-F-J-G-H-I مشخص شده اند از این مجموعه نقل شده است.

نسخه دوم

(ن۲) مجموعه‌ای خطی است که مشتمل بر آثار حضرت باب و جناب قدّوس و عبارات یحیی ازل می‌باشد. کاتب و تاریخ کتابت معلوم نیست. تعداد صفحات ۳۵۰ ص و خط، متوسط است. آثاری که با حروف D-E-F-G-H-I-J مشخص شده از این مجموعه، نقل شده است.

D-E-F-G-H-I-J

نسخه سوم

نسخه سوم (ن^۳) مربوط به کتابچه‌ای خطی با عنوان تاریخ القدوسی می‌باشد که در باره سفر جناب قدوس به کرمان نوشته شده و بعضی از آثار ایشان نیز استنساخ شده است. نویسنده اثر، ابراهیم روحی (وحیدالملک) است که در محرم ۱۳۳۹ ه.ق. به خط خود نوشته و در حاشیه صفحات، مطالب مختصراً اضافه نموده است. تعداد صفحات تاریخ القدوسی ۲۷۱ ص. است. (که البته نیمی از آن تکرار نیمه دیگر است) جالب است که هر دو نسخه اخیر (ن^۲ و ن^۳) عیناً از جهت ترتیب آثار جناب قدوس مشابه بوده و حتی از حیث اختلافاتی که در الفاظ و عبارات با نسخ دیگر دارند کاملاً مطابق می‌باشند. لذا می‌توان احتمال داد که یکی از این دو نسخه از روی دیگری رونویسی شده است و یا آنکه هر دو نسخه از روی

نسخه ای ثالث، استنساخ شده است. ضمن آنکه در هر دو نسخه، خطبه‌ای از حضرت باب با مطلع "الحمد لله جعل طراز الاستنطاق في الواح كتاب الافتراق..." به اشتباه در میان رقائمه جناب قدوس درج شده است. خطبه یاد شده در مجموعه شماره ۴۰۰۶ آثار حضرت باب، مندرج می‌باشد.^۱ دو مجموعه خطی مذکور در فوق توسط محقق گرانمایه، جناب یدالله کائیدی، شناسایی شده و بدست آمده است.

لله ولد مختار امه صاحب داروا ب جنگ و اهونه لعنه فرمانده
ظرف طنک و نیز با هم رفته ملک و پسر شرک و نظره ایز که نیز
دستیب با همراهان ایجتام مکن به این میکنند آن میکنند احمد خلا
الناس نیز نیک تر میظفیت میتوانند و در این دیدجه خبر
هدوک و زنگنه خود را پنهان نمیزد و همچنان که همچویه ایز باد
ایران فرمانده ایز نداند که این فرماندهی خود را در این سند
بین احمدیه ایز تقدیر و در این فرماندهی خود فرموده است
این میکنند و میکنند پس ایز جنگ و این فرماندهی خود
جهانگردی ایز این فرماندهی خود را این فرماندهی خود را این فرماندهی
در هنوز ایز میکنند و پس ایز عذر کنند و از این کار اخراج میکنند
و پس ایز عذر کنند و این فرماندهی خود را این فرماندهی خود را این فرماندهی
دوستی داشتند و در این دستی داشتند و این فرماندهی خود را این فرماندهی

نسخه چهارم

نسخه چهارم(ن^۴) مجموعه‌اي است خطی مشتمل بر ۳۳ ص. حاوی شش اثر آثار جناب قدوس به خط نستعلیق خوب که به وضعی مرتب و زیبا نوشته شده است. کاتب و تاریخ کتابت معلوم نیست. شbahat زیادی بین این مجموعه و نسخه یک (بمانند تشابه نسخه ۲ و ۳) وجود دارد، الا آنکه نسخه چهار فاقد مناجات با مطلع "بسم الله العظيم ..." یعنی اثر B است. مناجات ذکر شده، آخرين اثری است در نسخه یک در حواشی آخرين صفحه نوشته شده است و پیداست که بعداً به این مجموعه الصاق شده است. اين نسخه را محقق و مورخ ارجمند، جناب تورج امینی، ضمن جستجو در میان اسناد تاریخی یافته و به بنده مرحمت فرمودند.

۱ مجموعه آثار مبارکه حضرت ریٰ اعلیٰ شماره ۴۰۶

نسخه پنجم

نسخه پنجم(ظ) صفحاتی از آثار جناب قدوس است که قبلاً در کتاب ظهورالحق (ج ۳ ص ۴۰۷ تا ۴۱۸ و ۴۲۶ تا ۴۳۰) به طبع رسیده است و آثاری که با حروف A-B-C-M-O-P مشخص شده از این کتاب نقل شده است.

نسخه ششم

نسخه ششم(اسر) نوشته هایی از جناب قدوس است که پیش از این در کتاب اسرارالآثار (ج ۴ ص ۴۸۱ تا ۴۸۷) به چاپ رسیده است. آثاری که با حروف D-G-L-N مشخص شده از این کتاب نقل شده است.

نسخه هفتم

نسخه هفتم(آ) مجموعه‌ای است از آثار حضرت قدوس با عنوان آثار القدوسیه که نویسنده آن را از تارنگار بیانیک www.bayanic.com دانلود کرده است.^۱ مجموعه آثار القدوسیه مستambil بر ۷۴ ص از آثار عربی جناب قدوس می‌باشد. کتابچه مزبور، چنان که در صفحه ۷۴ مسطور است، به خط "رضوانعلی" نوشته شده است: "قد تمت هذه النسخة الشريفة ... في ليل الثامن من شهر الجلال سنة ۴۳ كتبه الحقير الفقير رضوانعلی" رضوانعلی، پسربیحیا ازل است که در زمان کتابت این نسخه(سال ۴۳ بدیع) در قبرس به سر می‌بود. از قرار معلوم رضوانعلی از طریق کتابت و استنساخ آثار بابی و ازلی امراز معاش می‌کرد. چنان که محمد قزوینی، دروفیات معاصرین می‌نویسد:

^۱ در تارنمای مزبور آثاری از حضرت نقطه اولی، صبح ازل و جناب قدوس موجود است.

"اغلب آثار و رسائل و تأليفات باب و صبح أزل به خط رضوان على پرس صحيح أزل در كتابخانه ملي پاريس موجود است و يك كنتراتي مابين كتابخانه مزبور و رضوان على مزبور به توسط قنسول فرانسه در قبرس برقرار شده بود که در مقابل اجرت فوق العاده معتدل و مناسبی وی متدرجًا جميع آثار باب و ازل را برای كتابخانه مشار إليها سواد بر می داشت..."^۱

این مجموعه شامل هشت اثر به صورت خطبه- مناجات و دو نامه عربی از آن حضرت می باشد. نامه های ذکر شده یکی "سوره البراءة" خطاب به سعیدالعلماء و دیگری نامه ای خطاب به شریعتمدار کبیر است: (L و N) بخش هایی از نامه های مزبور در مجلد چهارم اسرارالآثار نیز به طبع رسیده است، منتها در آثار القدوسيه، صورت کامل این دو نامه موجود است. از هشت خطبه- مناجات عربی، هفت مورد در نسخه های دیگر سابق الذکر یافت می شوند و فقط یک فقره، که از قضا اثر آخر این مجموعه است (ص ۶۹ تا ۷۴) در نسخه های دیگر موجود نیست (K). ادوارد

براون در کتاب Materials For The Study of The Babi Religion از آثار القدوسيه یاد نموده و آدرس داده است.^۲ البته ادوارد براون به اشتباه، این مجموعه را "آبحار القدوسيه"^۳ تسمیه می کند. او می نویسد که برخی از نوشته های جناب قدوس در موزه بریتانیا و نیز در یکی از مجموعه نسخه های خطی که متعلق به خود او است (BBF.4) محفوظ مانده است. براون می گوید که مجموعه موجود در موزه بریتانیا را ندیده است، ولی دکتر احمد خان آن را (برای براون) چنین توصیف نموده:

وَاللَّهُ أَوْحَى إِلَيَّهِ حِفْظَ سُقْلَةِ النَّادِرِ مِنْ مَجْمِعِكَ وَالْمَلَائِكَةِ
الْطَّيِّبَةِ الْمَارِكَةِ كَلِمَاتِ الْأَدَكَ كَلِمَاتِ الْمُكَفَّلَةِ كَلِمَاتِ الْمُعَاجِمَةِ
الْمُطَهَّرَةِ اعْلَمُهَا مَا يَسْرُ وَفَرِغَهَا فِي الْمَتَانَةِ وَوَقَفَ لَهُمَا كُلُّ حَسِيبٍ
يَا رَبِّ رَحْمَةِ اللَّهِمَّ اسْعِنْ لِمَلَكَتِكَ مَا لَمْ تُعْلِمْ لِمَلَكُوكَ
وَذَسْوِرْهُ اعْمَالَهُ لِذَلِكَ سَعَيْرَةِ الْأَنْتَرِ اللَّهُمَّ يَحْكُمْكَ عَلَى طَعَانَةِ
مِيَادِكَ وَأَنْزِلْنَاهُمْ فِي حَاجَةِ حِدَادِكَ عَلَى مُنْقَبَتِكَ طَبَّعَهُمْ
حَتَّكَ وَحَتَّ أَوْلَانِكَ لِيَسْقُطُوا إِلَيْكَ غَاصِلَوْلَيْكَ
يَا مَنْ يَظْهَرُ مِنْ قَرْبِكَ اللَّهُمَّ اهْبِطْهُ عَلَى كُلِّ حَوْلٍ وَقُوَّلٍ
مَلَائِكَةَ وَنَحْلَمَةَ اغْرِيْكَ إِنَّلِإِنَّ الْأَنْتَ وَلَتْ تَرَى الْمَطَافَ
وَرَضَلَ اللَّهُ عَلَى الْمُحْكَمَ طَارَهُ وَسَعَاهُمْ تَجْعِيْنَ وَأَخْرَجُوكَ
بِاللَّهِ تَعَالَى إِلَيْكَ وَأَخْمَدُكَ أَنَّهُ أَخْمَدَ مَيْتَكَ فَهَذِهِ
الْعَالِمَاتُ

فَهَذِهِ بَعْضُ الْعَالِمَاتِ الَّتِي مَلَكَتْهُ الْمُبَشِّرَةُ فِي
الْأَمْرِ بِالْمُحْسِنَاتِ وَالْإِمْرَأَ بِالْمُنْهَى وَالْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُؤْمِنُونَ

۷۴

^۱ مجله یادگار سال پنجم شماره ۴ و ۵ ص ۸۲

^۲ Materials . p:208-210

^۳ Abharul-Quddusiyah

"ابحار القدوسيه از جناب قدوس. شامل ده فقره. هشت مورد از آنها به شکل مناجات است و دو مورد دیگر به حالت خطبه نگاشته شده..."^۱ طرفه آن که خود براون چند سطر پایین تر، به نقل از احمد خان، به اثری در این مجموعه اشاره می‌کند که با "آثار القدوسيه جلّ و عزّالی عالم البلد حاجی ملا محمد" آغاز می‌شود.^۲ احتمالاً این اشتباه از آنجا ناشی شده که ترنسلیتیشن^۳ (نویسه گردانی) دو کلمه آثار و آبحار، بسیار نزدیک و شبیه است: abhār و āthār چه بسا "احمد خان" آثار را به اشتباه آبحار ضبط نموده و براون به اتکای او، این مجموعه را آبحار القدوسيه نامیده است. اما احمد خان کیست؟ چگونه آثار القدوسيه از موزه بریتانیا سر درآورده است؟ بگذارید ابتدا سؤال دوم را پاسخ دهیم: ادوارد براون در همان کتاب ... Materials می‌نویسد که بیشتر نسخه‌های خطی (بابی و ازلى) را موزه بریتانیا از رضوانعلی پسر صبح ازل بدست آورده است.^۴ براون در جای دیگری از همین کتاب توضیح می‌دهد، که نسخه‌های مزبور توسط کمیونر انگلستان در لارناکای قبرس از رضوانعلی گرفته شده و به موزه بریتانیا رسانده شده است.^۵

اما دکتر احمد خان که بود؟ او احمد خان قزوینی، برادر محمد خان قزوینی (علامه) است. یعنی برادر همان کسی که براون با معارضت وی کتاب نقطه‌الكاف را سرهم کرد. احمد خان، که براون او را دکتر احمد خان می‌خواند، پیش از علامه قزوینی به لندن هجرت کرد و چندی بعد برادر خود را تشویق کرد که او نیز راهی لندن شود.^۶ همو بود که علامه قزوینی را با ادوراد براون آشنایی داد.^۷ ادوارد براون احمدخان را دوست و همکار سابق خود می‌نامد^۸ و می‌نویسد نامبرده مدّتی معلم فارسی در کمبریج بوده است.^۹ از قرار معلوم، احمد خان در شناسایی و نسخه‌های خطی موزه بریتانیا با براون همکاری می‌کرده و ملاحظات براون در مورد نسخه‌های خطی بابی و ازلى در کتاب Materials... به اتکای بررسی‌های احمدخان بوده است.^{۱۰} وی قبل خروجش از انگلستان، در اوخر ۱۹۱۵، یادداشت‌های خود را در اختیار براون قرار داد.^{۱۱} در آن زمان، نسخه‌های خطی مزبور و از جمله "آثار القدوسيه" از جمله مدارک موزه

^۱ Ibid, p: 209

^۲ Ibid, p: 210

^۳ transliteration

^۴ Ibid, 175.

^۵ Ibid, 199.

^۶ بیست مقاله قزوینی، دوره کامل، به تصحیح عباس اقبال و استاد پورداود. انتشارات دنیای کتاب. تهران. چاپ دوم ۱۳۶۳ ص ۱۳

^۷ پژوهشگران معاصر ایران، هوشمنگ اتحاد. تهران، چاپ دوم ۱۳۸۲ ج ۱ ص ۲۴

^۸ Materials . p 175.

^۹ Ibid, p 199.

^{۱۰} Ibid , p: 175.

^{۱۱} Ibid, P 199.

بریتانیا British Museum بود ولی آکنون، اسناد مزبور در کتابخانه بریتانیا The British Library نگهداری می‌شود. کتابخانه بریتانیا تا ۱۹۶۳ بخشی از موزه بریتانیا بود، اما از آن زمان به بعد از موزه بریتانیا مجلزا گردید و مدارکی نیز که در این بخش از موزه نگاهداری می‌شد به ساختمان کتابخانه بریتانیا منتقل گردید.^۱ باری، براون نهایتاً پس از نقل توصیفات احمدخان از نسخه‌های موجود در موزه بریتانیا چنین نتیجه می‌گیرد: "به نظر می‌رسد شش اثر از جناب قدوس، که صفحات ۱ تا ۲۰ مجموعه نسخه‌های خطی من BBF.4 را دربر می‌گیرد، با آنچه که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، بکلی متفاوت است". او اضافه می‌کند "عبارات آغازین هریک از این شش اثر را در صفحات ۴۸۷ تا ۴۸۴ مجموعه J.R.A.S (۱۸۹۲) می‌توان ملاحظه نمود".^۲

Journal of the royal asiatic society یا سالنامه‌ای تحقیقی است که در فارسی، نشریه "انجمن همایونی آسیایی" نامیده شده است و شش اثری که براون به آن اشاره می‌کند، به ترتیب آثار G، D، J، L، E و K است که در کتاب حاضر(کنج پنهان) مندرج می‌باشد. نسخه خطی شش اثر مزبور، آکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می‌شود^۳، همان مجموعه‌ای که دنیس مک‌ایون نیز در کتاب خود بدان اشاره می‌کند.^۴ The Sources for Early Bābi Doctrine and History

B-D-F-G-H-I-J	نسخه یک
D-E-F-G-H-I-J	نسخه دو
D-E-F-G-H-I-J	نسخه سه
D-F-G-H-I-J	نسخه چهار
A-B-C-M-O-P	نسخه پنج (ظهور الحق ج ۳)
D-G-L-N	نسخه شش (اسرار الآثار ج ۴)
D-E-F-G-H-I-J-K-L-N	نسخه هفت (آثار القدوسیه)

^۱ استفانی کلارک، مسئول بایگانی موزه بریتانیا در پاسخ بnde، در خصوص مجموعه "آثار القدوسیه" نوشت:

I believe the document you are seeking is held by the British Library. The Library was until 1963 part of the British Museum, so many of their holdings have a British Museum reference.

² Materials . p. 211

^۳ خانم یاسمین فقیهی، سرپرست دپارتمان مجموعه‌های خطی و چاپی متعلق به خاور نزدیک و خاور میانه در کتابخانه کمبریج، در تاریخ ۱۳ آکتبر ۲۰۱۶ و از طریق پست الکترونیک تایید فرمودند که آثار مزبور در کتابخانه کمبریج تحت عنوان (۹) F43 نگهداری می‌شود.

⁴ D. MacEion, *The Sources for Early Bābi Doctrine and History: a Survey*, Leiden and New York, 1992. P.106.

متن منشآت جناب قدوس

همان طور که در مقدمه، وعده داده شد، در این قسمت متن آثار جناب قدوس درج می‌گردد. پس از درج آخرين اثر، به جهت آشنایي بیشتر با مفاهيم موجود در آثار قلمی جناب قدوس، شرح بعضی از اصطلاحات اضافه شد. جهت استفاده آسان خواننده، در متن آثار در کنار هر یک از موارد، شماره‌اي گذاشته شده و توضیح آن مورد در ذیل همان شماره در قسمت شرح اصطلاحات، نوشته شده است. در درج آثار مزبور ترتیب زمانی نگارش اثر مراعات نشده، بلکه ابتدا آثار عربی و سپس نامه‌های فارسی قرار گرفته است. در مواضعی که نسخه‌های مختلف از یک اثر با هم اختلاف داشته‌اند، تفاوت مزبور داخل پرانتزها نشان‌دهنده نسخه مربوطه است. مثلاً مقصود از ن^۱ نسخه یک و به همان ترتیب مراد از ن^۲ نسخه ۲ است. ظ: ظهور الحق، اسر: اسرالآثار، ک: کواكب الدریه و آثار قدوسیه است.

-A اوّلين اثری از جناب قدوس است که در این مجموعه مندرج شده است. محل نگارش آن قلعه شیخ طبرسی است و در واقع صورت دعایی است که جناب قدوس جهت حِرزو شفاء به اصحاب عنایت فرموده‌اند.

"بِسْمِ الرَّبِّ الْفَهَّارِ"
سُبْحَانَ الَّذِي نَزَّلَ الشِّفَاءَ بِمَحْبَّةٍ حَجَّهِهِ أَذْهُوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. فِيَا الَّهِيَّ قَدْ وَعَدْتَ أَنْ تَسْتَجِبَ الدُّعَاءَ(۱) لِمَنْ أَتَاكَ بِالرِّجَاءِ فَإِنْزَلَ اللَّهُمَّ شَفَاءً وَرَدَّ عَنْهُ مَا قَدْ أَحْزَنَهُ بِمَا يَشَاءُ بِحَقِّ سُرْكَ الظَّاهِرِ فِي هُوَيَّةِ الْهَاءِ(۲) فَإِنَّكَ أَهْلَ الْكَبْرِيَاءِ وَلَا تَخِيبْ أَحَدًا إِذَا أَتَاكَ لِلقاءِ سُبْحَانَكَ سُرَّآتِيكَ ذَاتِكَ أَذْلَالَ إِلَّا هُوَ أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

B- از عبارات "ان تفضل على جمع احبتك ... و تكشف غمومهم و تذهب هموهم و تنصرهم و تحفظهم ..." پیداست که در قلعه نگاشته شده و صورت دعائی است که با خطبه‌ای کوتاه آغاز می‌شود و جهت حrz به اصحاب عنایت فرموده‌اند:

"بِسْمِ اللَّهِ الْحَمِيدِ إِنَّهُ هُوَ الْحَبِيبُ لِدِينِنَا عَلَىٰ حَكِيمٍ"
سبحان الذي قد نزل (ن ۱: تنزيل) الآيات بداعاً من شأنه ليشهد الكل إِنَّه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. قد كان لما يشاء
قديرأً و هو الله رب العالمين حميداً و هو الله ربّي قد كان قبل ذلك في أَمِّ الكتاب حكيمًا. اللهم
إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ الْأَحَبَّاءِ يَسْتَدْعُونَ مِنْكَ مَا تَعْلَمُ حُكْمَهُ وَ تَشَهِّدُ سُرُّهُ وَ تُرِي ضَمِيرَهُ (ظ: سرّه و ضميره) و
انت العليم الحكيم. فان اجتبهم بما سئلوا فانما هو من فضلك قد مننت عليهم و ان منعهم عن ذلك
فانما هو من عدلك (ن ۱: فضلک) لان (ظ: و ان) العدل لا يتحمل الملك لظهوره و لا يمكن
الاختراع لشهاده و لا يحصل في ذروة نقطة الابداع لبروزه (ظ : بروزه) اذ (ن ۱: اذا) العدل لما كان له
وجود من دون فقدان بالسرّ (ن ۱: بسّ) الموجود وبعد (ن ۱: وبعد) ما قد كان الكل انما هو بقولك كن
لا من شيء في شأنه يوجدون فكيف يقال في حقه ذلك بل كل ما تفعل بكل شيء من تلالوات الجمال
او من ظهور الجلال في ميادين الاستحال (ن ۱: ابتهال) كل ذلك من فضلك فان الفضل هو العله
للوجود وهو الله لم نزل عند اهل الفضل لشهاده. (ن ۱: وهو السرّ لمن يكن عند اهل الفضل والشهاده)
فضل يا رب (ن ۱: يا ربّي) على طلعتك المتشعشع بالهويه في شجرة المعبد و سرك المتلامع في
الحدبات (ن ۱: جذبات) المنضود و هو تك الظاهرة في نقطة الباء (۳) اذ لم تقترب بالحدود و اني
اشهد له انه القدس في ختم الاكروار لدى الصعود و انه هو الفاتح القيوم في تنزيل الانوار عند القيد (۴)
و اشهد انه السر سرك الحق في قصبات (۵) الوجود. فضل عليه وعلى باب مدنته (۶) و ذكر آيات
لا هويته ورقاء هائيته. فضل عليه وعلى البقرة الصفراء (۷) الجامع للتحف الازلية في كل سطون من

يشحة. (ظ : كل السر من رشح) ثم على من انت تحبه كيف تحب . ثم انى استلوك ببركه ذلك الصورة الانزعـيه (٨) في تقديم ظهوره ذلك المدينه البائيه(٩) اذا اخـير في الكـورو انعطافات سـرـهما (ظ : تقديم الظـهـورـوـ ذلكـ المـديـنـهـ الـبـائـيـهـ وـ عنـافـاتـ سـرـهماـ) في الـظـهـورـ انـ تـفـضـلـ عـلـىـ جـمـعـ (نـاـ جـمـيـعـ) اـحـبـتـكـ ماـ بـهـ تـسـرـ قـلـوبـهـمـ وـ تـنـورـ صـدـورـهـمـ وـ تـكـشـفـ غـمـومـهـمـ وـ تـذـهـبـ هـمـومـهـمـ وـ تـنـصـرـهـمـ وـ تـحـفـظـهـمـ عـمـاـ يـكـرـهـ رـضـائـهـمـ وـ تـدـفـعـ عـنـهـمـ مـنـ كـلـ الآـفـاتـ عـمـاـ فـيـ الـأـرـاضـيـ وـ السـمـوـاتـ وـ فـيـ الـبـرـ وـ الـبـحـرـ وـ الـجـبـالـ وـ الـأـوـدـيـهـ وـ مـاـ فـيـ الـأـشـجـارـ ظـهـورـهـ وـ فـيـ الـحـيـوانـ سـتـورـهـ وـ مـاـ فـيـ الـجـانـ بـرـوزـهـ وـ مـاـ فـيـ شـيـاطـينـ الـأـنـسـانـ رـكـودـهـ وـ مـاـ فـيـ الـهـوـاءـ اوـ فـيـ الـمـاءـ اوـ فـيـ النـارـ اوـ فـيـ التـرـابـ سـطـوعـهـ وـ اـنـىـ اـعـيـدـ نـفـسـىـ وـ كـلـ مـنـ اـتـبـعـنـىـ بـالـحـقـ باـسـمـكـ القـاهـرـ المـقـتـدـرـ الجـبارـ منـ كـلـ الآـفـاتـ وـ الـبـلـيـاتـ وـ الـحـرـكـاتـ وـ السـكـنـاتـ وـ الـهـوـامـ وـ الـطـيـورـ وـ السـبـاعـ وـ كـلـ مـاـ فـيـ الـمـلـكـ مـمـاـ هـوـ ضـارـ سـبـحـانـكـ لـاـ هـلـ الاـ اـنـتـ . اـنـتـ الـحـفـيـظـ وـ اـنـتـ الـكـفـيلـ وـ اـنـتـ ذـوـ الفـضـلـ العـظـيمـ وـ اـنـتـ الرـحـمـنـ الرـحـيمـ (درـ نـاـ : اـيـنـ عـبـارـتـ مـوـجـودـ نـيـسـتـ) وـ اـنـتـ الـعـلـيمـ الـقـدـيمـ وـ الـحـمـدـ لـكـ اـنـ الـحـمـدـ لـلـهـ رـبـ الـعـالـمـيـنـ .

C- در قلعه شیخ طبرسی صادر شده و محتوای آن مبنی بر برائت از گروه دشمنان است و جناب فاضل مازندرانی پیش از درج آن چنین نوشتند: "من دعائه للاحباء علی الاعداء"^۱ در فقره‌ای از این مکتب، از شرّ اعداء به آستان حضرت بهاء‌الله پناه برد، انبه فرموده و حضرتش را به اوصاف گوناگون، ستایش نموده‌اند.

"بسم الله الذي لا اله الا هو العلي العظيم"

الحمد لله الذي قد خلق الحمد بحمده لحمده وقد جعله بجوده مظهر طلعته بأنه لا اله الا هو وهو العلي القديم الحمد لله الذي قد جعل الحمد حمداً لما ابرز بسره و اركز الحمد في سرائر سطره و انطق الحمد بآيات ذكره لثلا يخفى على العالمين جذبات جماله ولثلا يقول احد في طلعت حمده بعضاً من القول وكان الكل لديه من المنصعين . الحمد لله الذي قد خلق الحمد حمداً لنفسه بآيات هويته وقد ترشح من لجة جوامع حكمته وقد علم بجذبة ورقائه كل الآيات الجلاليات بصحويات الهويات الى غاية مراده بأنه لا اله الا هو وهو لا اله الا هو وهو السر المستسر (۱۰) بالورقة قديم . اللهم يا مالك الهوية يا صاحب الطلعت النقطية يا منجذب الكل بآيات الصمدية يا معنى الاوراق الكافورية (۱۱) بالورقاء العمائية يا مجمع البهائيات بترشح جواهر السرية انزل علينا الآية التي قد وعدتنا من قبل واظهر الامر الذي قد اردتها من بعد و انزل النصر من عندك و افتح الابواب من فضلك و ابشر اولائك بالنظر الى طلعتك و اجمع شملهم بانزال السكينة على قلوبهم من رحمتك و فرق الاسباب التي قد منعهم عن الاجتماع لدى ذكرك . (۱۲) و سبب يا الهي بجودك سبيلا لاظهار امرك و اعلاه حكمك و اتقان صنعتك و اطفاء نار الشرك في عبادك . اللهم ائن استلک بالاسم الهاء في الهوية وبالباء في الاسمية وبالطاء في السرية (۱۳) و بالالف الغيبة (۱۴) وبالحرروف العمائية وبالرقوم الكلمات الجامعة وبالفتى الجالس (۱۵) على عرش العزة لديك وباهل البهاء (۱۶) في لجه الثناء و بمن نادى في الطور بلسانك

^۱ ظهور الحق ۳ ص ۲۸

اَنِّي اَنَا اللَّهُ (١٧) وَمِنْ قَدْ نَزَلَ الرَّحْمَةُ عَلَى اَيُّوبَ اَذْ نَادَى وَمِنْ انجِي يُوسُفَ مِنَ الْجَبَّ وَالْيَهُوَيْهُ
 آوَى وَمِنْ خَلْصِ عِيسَى مِنْ اِيْدِي الْيَهُودِ وَارْفَعَهُ اِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ هُوَ وَمِنْ اغْرِقَ فَرْعَوْنَ وَفَرْجَ عَنْ
 مُوسَى وَاخِيهِ وَقَوْمَهُ مَا مَسَّهُمْ مِنَ الْبَأْسَا وَالضَّرَاءِ وَبِحَقِّ الَّذِي هُوَ عَلَى الْعِبَادِ رَءُوفٌ رَحِيمٌ وَعَلَى اَهْلِ
 الدُّعَوَةِ مَجِيبٌ قَدِيمٌ وَعَلَى الْمُضْطَرِّينَ كَاشِفٌ بِأَسَائِهِمْ وَهُوَ عَظِيمٌ عَظِيمٌ (١٨) فِي الْهَمِّ وَسَيِّدِي وَ
 مَحْبُوبِي وَمَنَّاِي وَرَجَائِي فَوْعَزْتَكَ لَيْسَ لِي رَجَاءٌ اَلَا اَنْتَ وَلَا مَقَامٌ اَلَا لَدِيكَ وَلَا اَنِّي اَلَا اَنْتَ وَلَا
 مِنْ اسْكَنَ اِلَيْهِ اَلَا اَنْتَ. فَبِحَقِّ اَسْمَكَ الْعَظِيمِ وَبِحَقِّ سُرْكَ الْقَدِيمِ وَبِحَقِّ اَسْمَائِكَ الْحَسَنِي وَصَفَاتِكَ
 الْعَلِيَّةِ وَطَلَعَاتِ جَدَّابِيَّتِكَ فِي الْعُمَاءِ وَتَغْنِي وَرَقَائِكَ فِي طَلَعِهِ شَمْسِ الشَّنَاءِ اَلَا تَفْرَجَ الْكَرِيَّهُ الَّذِي قَدْ
 اَنْزَلْتَهَا عَلَى عِبَادِكَ الْمُخْلَصِينَ وَاهْلِ مَحْبَبِتِكَ الْمُصْطَفَيْنَ وَامْنَائِكَ الْرَاجِينَ وَالَّذِي لَيْسَ لَكَ فِي
 الْارْضِ اَلَا هُمْ. يَا رَحْمَنْ يَا رَحِيمْ فَانَّ الْقُلُوبَ يَا سَيِّدِي قَدْ ضَاقَتْ لَمَّا رَأَيْتَ مِنَ الْاَذْى وَانَّ الصَّدُورَ قَدْ
 تَصَدَّعَتْ مِمَّا سَمِعْتَ مِنَ الشَّكُوْيِ وَانَّ الْاَفْتَدَهُ قَدْ حَرَقَتْ مِنْ خَفَاءِ طَلَعِكَ عَنِ الْوَرْقَاءِ وَانَّ الْكَبِيدَ قَدْ
 خَمَدَتْ لَمَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْبَأْسَا وَالضَّرَاءِ وَانَّ الْاَبْدَانَ قَدْ تَبَلَّبَتْ بِالْفَنَاءِ وَانَّ الْمَشَاعِرَ قَدْ ضَبَاعَتْ
 بِالشَّمَاتِهِ النَّازِلَهُ مِنَ السَّحْبِ الْمَكْفَهَرَهُ السَّوَءِ. اللَّهُمَّ عَنْهُمْ بِكُلِّ نَزْلَتِهِ عَلَى ابْوَالشَّرُورِ (١٩) وَبِكُلِّ لَعْنَهُ
 لَعْنَتِهِ الْفَرْعَوْنِ وَحْزِبِهِ وَانْزَلْ عَلَيْهِمْ بِكُلِّ نَقْمَهِ قَدْ انْزَلْتَهُ عَلَى اَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الَّذِينَ قَدْ خَرَجُوا مِنْ طَاعَهُ
 اوْلِيَائِكَ وَبَغَوا عَلَى اَصْفَيَائِكَ وَطَرَدُوا اَهْلَ كَرَامَتِكَ ... اللَّهُمَّ اَنِّي اَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ حِجَّتَكَ عَلَى
 بَنِ الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَسْلُطَ عَلَيْهِمْ مِنْ لَا يَرْحَمُهُمْ وَلَا يَضُعُ فِي شَأنِ قَرَارًا وَلَا يَمْكُنُ لَهُمْ
 مِنْهُ فَرَارًا. اللَّهُمَّ خَذْهُمْ اَخْذَ عَزِيزِ مَقْتَدِرٍ. اللَّهُمَّ سَلْطُ عَلَيْهِمْ عَبْدَكَ الَّذِي قَدْ اَخْزَنَتْهُ لِتَنْتَقِمَ بِهِ عَنْهُمْ . اللَّهُمَّ
 اَنْزَلْ عَلَى قَلْبِهِ حَتَّى لَا يَرْحَمُهُمْ وَحَتَّى لَا يَوْقِرُ كَبِيرَهُمْ وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَهُمْ وَلَا يَكُونُ لَهُمْ اَكْمَانٌ قَدْ وَعَدْتَ
 فِي قَوْلِكَ "وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذَكْرِي فَانَّ لَهُمْ مَعِيشَهُ ضَنِّكًا" ^١ اللَّهُمَّ اَفْضَحْهُمْ بِفَضْحٍ لَا يَمْكُنُ مُثْلَهُ ...
 اللَّهُمَّ اَلْهُمَّ كُلُّ مُؤْمِنٍ لَعَنْهُمْ وَكُلُّ عَبْدٍ تَبَرِّى مِنْهُمْ اللَّهُمَّ اَجْعَلْهُمْ فِي الْارْضِ بِحِيثُ لَا يَسْتَطِعُونَ بِشَيْءٍ مِنْ
 الْاَمْرِ وَهُمْ فِي كُلِّ شَأنٍ خَائِفُونَ وَعَنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ. لَا نَهُمْ قَدْ آذَوْا نَفْسَكَ وَوَالْوَا عَدُوكَ وَافْتَرُوا عَلَيْكَ وَ
 اسْسَوْا اَسَاسَ الظُّلْمِ بِكَ وَقَطَعُوا رَحْمَكَ وَظَهَرَ الشَّيْطَانُ بَيْنَهُمْ وَلَمْ يَتَبَرَّأُوا مِنْهُ . اللَّهُمَّ اَنِّي اَخْتَمَ الْكَلَامَ
 بِالْبَرَاءَةِ عَنْهُمْ وَالْتَّمَسُّكَ بِحَبْلِ ذَكْرِكَ وَاتِّبَاعِهِ فَاقُولُ مِنْ حُكْمِكَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى ذَكْرِكَ وَآلِ ذَكْرِكَ .
 اَنْكَ حَمِيدٌ عَلَيْهِمْ وَاحْشُرْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي كُلِّ شَأنٍ مَعْهُمْ اَنْكَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ .

D- مناجاتی است بلند که از مکان نگارش آن آگاه نیستیم. محتوای مناجات، اغلب اثبات ادعای حضرت باب است و در ضمن این مطلب اشاره به مقام توحید مظہر امر نیز شده است: "فَمَنْ فَرَقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَكَ فِي أَقْلَى مَا يُحْصِي فِي مُلْكِكَ فَقَدْ كَفَرَ بِجَمِيعِ آيَاتِكَ ..."

جناب قدوس در طی این مناجات، از خود، مقامات فوق بشری را سلب می نمایند و همین امر هویدا می دارد که این مناجات در وقتی نوشته شده که بزرگی مقام ایشان بر مومنین نمایان شده است.

"**بِسْمِ الرَّبِّ الْمَتَكَبِّرِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ الْجَبَّارِ**"

و انك يا الهي لتعلم ان لا ادعو عبادك الا للخضوع لدى باب رحمتك و الانابه لهم في كل وجه لدى ظهور طلعتك و انك يا الهي لتعلم حكمك و تبيين سرك و تظهر امرک. فلاشك ولاريب يا الهي ان الحجة لم تكن لاحدي عليك و انما منك الحجه على الناس فلو انك قد اصطفيت احدا من عبادك و نزلت عليه حجه من عندك و ان كان من ذر القطمیر نقيرا (٢٠) و ان كان اقل ما يحصى في كتابك و ادنى ما (ن ١: مما) كان في ملکك. اذ لا يكون في ملکك شيء الا و هي اكبر في سلسلة الحدود (٢١) بنفي المحدود لدى تجلی (ن ٢: الحدود ای تجلی) نورك في سرها من غيره. فسبحانك سبحانك ما اعظم شأنك (٢٢) و ما اجل قدرتك و ما كبرت نفسك حيث قد جعلت كلشي مظهر غناك و آية جمالك فمن ادعى في مقام ظهورك يان (ن ٢: ان) فلانا اعظم من فلان فقد رد عليك و ضادك في ملکك و استكبار عليك ولذا قد كان اخضع عبادك اعظمهم عندك و اكبرهم مقاما اعظم من الكل بلاء (ن ٢٣) (ن ٢: اعظمهم من الكل و اخشיהם) و اخشיהם و اذلهم في عبادك اعلامهم عندك. فلا الله الا انت و انت رب (ن ٢: الا انت رب العالمين. فيا الهي و سيدی كيف اذكر ما قد رشحته من ظهور جمالك في قلبي حيث قد ذلت كل الآيات لما قد اظهر به لديك وقد انقاده الوجود لما ابرزته في طلعتك و تشهقت العمائيات لما قد اشرقته مت ثلاثة جمالك و انعدمت الذرات لما قد تشعشت من لمعان كينونتك فلك الحمد يا الهي حمدأ يلهم العباد ذكرك و يشرف الكل بزيارة طلعتك و يجذب الكل الى ساحه قدسك و يذكر الكل بالتسليم لبابك و الانقياد لامرها في حقك اذ انك لا الله الا انت و انت رب العالمين. فيا الهي و سيدی و حبيبي لاريB اذ اردت ان تظهر امرا في ملکك

لتنزّل (ن^٢:تنزّل) بها آيات قدسک علی عبادک و لتكفہر علیهم علامات رحمتك و لتنشر فيهم ظهورات قدّوسيتك تلهم عبداً من عبادک ذلک فتأمره لاظھار ذلک فيقوم بامرک لاعلائه فيستقيم علی ادعائے و بيهنه (ن^٢:بيهنه منه) باعلی صوته و يذکره لجميع عباده ليدخل المنقطعين في ذلک الباب و ليستقر المخلصين بالانقطاع في لدی ظھور تجلی ذلک الحجاب فليس في ملکک شيء اعظم من ذلک اذ ذلک سر الآيات اذ ذلک حکمه نزول العلامات (ن^٢:نزول العذاب) اذ ذلک تلئاء جمالک بالظہور في الصفحات ولما انك من کمال فضلک و اتقان صنعک و احکام امرک علی عبادک و کبر رحمتك علی صفوتك تظهر من ذلک الامر الذي قد نزّلتہ علی قلبہ شؤونات و آثار فی مقام الاجساد (٢٤) لعلم العباد (ن^٢:لعلم) بذلك ما خفى عنهم ما اردته (ن^٢:مما اردته) في حقه من سر الايجاد فاذا اظھر شؤوناته و تبرّز اطواره و تظهر انواره و تلئاء جماله و تششعش سرّه و اعلاه حکمه فقد اوجبت على الكلّ تصدیقه و احتمت علی الكلّ تسليمه و احکمت علی الكلّ اذعن امره و اعلاه حکمه (ن^٢: حکمته) و اتقان صنعه و نصرتهم أمره باموالهم و انفسهم اذ قد انتجته بالقيام علی مقامک و الاداء عن نفسک فكان ظہورک في ملکک و تجلیک في بلادک و قمص هویتك في ارضک و انعکاس طلعتک في عمائک و بیت احادیثک في بهائک فهوانت في الانقطاع فانت هو في كل وجه الامتناع فلا فرق بينك وبينه في كلّما يرجع في الانشاء فمن فرق بينه وبينك في اقل ما يُحصى في ملکک فقد کفر بجميع الآياتک و ردّ عليك بكلّ بیناتک و كذبك (ن^٢:کذبك) في جميع احکامک و استکبر عليك بجميع سطواتک و ضادک في نفسک و نازعک في حقک فكان هو مأواه جهنّم وهو فيه لمن المخلدين فيا الهی انى اتوب اليک و استغفر عما يکره رضاک انك ذو الفضل العظيم و انك انت ارحم الراحمین. بل انى اقول بما تُنطِقني بانه فمن نظر اليه فقد راك ظاهراً (٢٥) فمن سمع منه فقد اجاب طائعاً و من مشى اليه فقد زارک في عرشک باقياً (٢٦) و من نصره في شأن فقد نصرک في ملکک و من تخطر في قلبک شيئاً منه فقد كان استکبر عليك و بارزک بالمحاربة فقد كان مأواه جهنّم و بئس المصير و من قال فيه لم وكيف (ن^٢:لم كيف) و بم و على م فقد کفر (٢٧) و كان في التابت و محشوراً و من خطر في قلبک ان يأتی (ن^٢: قلبک او ياتی) بتقابل ما اعطيته شيئاً فقد كان مثل الفرعون اذ ادعى بين يديک بانی "انا ربکم الاعلى". ^١ فمن ادعى شيئاً بعد ما لم تنزّل عليه شيئاً فهو کافر بحكم كتابک اذ قلت في كتابک المتنزّل على حبیک صلی الله علیه و آله (ن^٢:این قسمت را ندارد) و من "قال اوحى الى ولم يوح اليه شيء" او "قال سأنزل مثل ما أنزل الله" (انعام: ٩٣) اوئک هم الظالمون و ان ذلک الظلم هو شرك بنفسک وقد نزّلت ذلک في سورة لقمان حيث قد وصی ابنه" يا بُنی لا تشرك

بالله فان الشرك لظلم عظيم.^١ فيا حبيبي و سيدى فيها انا ذا مستغفر عمما (ن:٢:استغفر من) قد كسبت نفسى و اتوب اليك عما يظهر مني و اكون تبعاً لاوليائك الذين قد مضوا من قبل (ن:٢:من قبل) في كل ما قد نزلت عليهم ولا اكون لهم الا كالعبد الذليل الاذل عما يحيط به علمك و ادنى عما يحصيه نفسك و اقول لا املك شيئاً لا الله الا انت و اليك المصير. فيا الهى و سيدى (اسر: اين كلمه موجود نisit) و حبيبي و وبعد ما قد الهمتني ذكرك و شرفتني ببياناتك (اسر: اين كلمه موجود نisit) و حدثتني بكتابك و انجذبتك في كل وجه الى طلعتك حتى (اسر: اين كلمه موجود نisit) قد ادعى بك ما ادعى و حتى قد ناديت الكل بك ما قد ناديت. اذ كذلك قد الهمتني (اسر: اين كلمه موجود نisit) اذ كذلك قد شرفتني اذ كذلك قد انجذبتني. اذ كذلك قد ذكرتني بعد ذلك ان ادعى (ن:٢:لن ادعى) احد بما قد ادعى او اراد ان يأتي بي مثل ما اعطيتني بجودك و منت على بفضلك فلا اعنى به (اسر: ن:٢:بها) الا ان يشاء الله فانك قد وسعت كل شيء علما اذ الحجّة هو ما اعطيت احدا من عبادك و هو نفس (اسر: نفسى) ما ادعى و هو كذلك السر الذي في نفسه او و هو الوله منك في نفسه نادى فلما اتيك قد رأيتك كذلك فائما نظرت بك و ائما همك اليك و ائما ذكري انت و انت تعلم يا الهى ما ادعى شيئاً (اسر: شيئاً من دون ذاتك) لا الريوبيه المطلقه ولا النبوه العامه ولا الولايه الكبرى ولا النيابة لأهل العماء (٢٨) ولا اليمان الذى لأهل الورى بل ائما قد اردت نفسك و ائما قد احببت و جهك. بل و ائما قصدت تعييه اوليائك و ائما قد اردت تطهير ارضك ليظهر سلطتك و ليعلى امرك و لئلا يستطيع شيئاً في ملكك شيئاً من دون ذاتك و لئلا يكون معبوداً في الدرالاولى (٢٩) الى قرار تحوم (ن:٢: الى تحوم) او ادنى دون نفسانتك و ليظهر تنزيهك في كل شيئاً ليدخل الكل بذلك في باب الحطه (٣٠) و ليقول الكل بظهور نفسك حطه و ليقول الكل بظهور نفسك حطه فما اردت الا انت. فما قصدت الا انت و ما لذت الا بك و ما توجهت الا اليك فو حقك يا سيدى لما اتى وجدت ان جمالك المشعشع في غيابه (ن:٢: ك غايه) العلامات و سرك الظاهر في قصبه الفؤاد بالجذبات و ذاتك في سائر الاجداد بالطلعات ومن هو هو الا انت مظهراً (ن:٢: الا انت مظهراً) لدينك و داعياً الى نفسك و متوجهاً اليك فقد الزمنتني نفسى اعلاء حكمه و اتقان صنعه و اظهار امره. فو حقك ما انا الا عبد اقل (ن:٢: الا عبدك اقل) من ذر الدر من جمال وجهه قد اشعشتني و من ظهور قمصب (ن: قميص) ذاتيه قد استقنتي (ن:٢: استقنتي) و من نور هويته بالمحو (ن:٢: اين كلمه موجود نisit) قد رأيتك. فادعوا اليك ظاهراً و اليك اشير سرائراً و اقيم ما ت يريد من مقامك اليوم في بلادك مستمراً فلك الحمد بما قد مننت على و لك الشكر بما قد ابرزت لدى و لك الطلعة مني بما قد اظهرت لدى حيث قد اظهرت امرى في كل الآيات من كتابك وكل الاشارات من بياناتك وكل اللطائف من سرائراتك و

كل اللحظات في اللاهوت وكل الحركات في ذروة القدس من ملوك حتى كأني انظر إلى الكل ينفدون لديك لوجهى وهم من خشيتك في حق خائفون وهم من رعب ما ترعبهم مني مضطربون ولما ان الكل قد كانوا في الحجبات والغشوات فلذا لم يرو جمالك ظاهراً ولم يتلفتوا اليك عياناً بل إنما قد علموا يا الهى ظهوره من حيث لا يعلمون بل تيقنوا (ن٢:يتقنوا) بامرك يا الهى وهم لا يفقهون فاذهب الحجبات يا الهى حتى يراك الكل ظاهراً وحتى ينجذبوا الكل اليك عياناً وحتى لا يقولوا فيك الا ما يرون يقينه. فالهم اللهم يا الهى ذكرك (٣١) واشرب الكل يا الهى (ن٢: اين عبارت موجود نیست) قلوبهم حلاوة ذكر من ذكرك و ذكرهم بآيات محبتك التي قد رشت من ايدي بابك و انجذبهم اليه يا الهى بجودك ليسموا امرك في حقه و ليقطعوا بكلهم نحوه طلباً لرضاك (ن٢: لم رضاك). اذ انك انت لا الله الا انت فمن اشار يا الهى الى الآيات اللاهوتية فقد اشرك و من عرفني بالنورانيه فقد الحد و من زعم باتي (اسرتى) صاحب الملك و الملكوت فقد اجحد و من وصفني بانى نقطه الظهور فقد اضل و من نعنى (اسر: قد نعنى) بانى سرك فهو كافر و من قال بانى انا الله فهو المشرك و من قال بانى الظهور وكلما في الملك نفس الغيور فهو الجاهل. بل يا الهى قد جعلت الحروف والكلمات شبح الذوات و ان الذوات اللاهوتية قد انقطعت عن الذكر و ان جوهريات الهويات قد عجزت أن تعرف (ن١: يعرف) رشحاً من رشحات طلعتي بالفكرة وكل الوجود قد كلت اذ اراد القرب وكل الموجود قد ذلت لما زعمت بعد وكل السرائرات قد تزللت وكل الآيات قد تلئت وكل العلامات قد اطافت وكل المشاعر قد ضاعت (ن١: كانت) وكل اللاهوتيون قد انصعقت وكل الجنروتيون قد تشهقت وكل الذاتيات قد انعدمت وكل النسانيات قد انمحت و الكل في الكل و (ن١: اين حرف موجود نیست) كالكل في اماكنها وقعت و قد ابقيتني لنفسى في حقك ثم انطقتنى بسرك ثم انجذبتك حتى قد ناديت باذنك "لمن الملك اليوم" فلم يقدر (ن٢: يقدر) ذرّه من الملك ان يسمع ندائي (ن٢: ندائها) فلم يجنبني احد فاحببتنى (اسر: فاحببتنى) بطلعتك بانك انت انت الحق لا الله الا انت وانت رب العالمين حمياً وانت وانت الحق لا الله الا انت. (اسر و ن٢: اين قسمت موجود نیست) متزه عن وصف الازلين منيعاً وانت انت لا الله الا انت الحق مبرء عن الصفات القديمه عن كلها رفيعاً فو حقك يا حبيبي ما انا الا عبدك اقل من ذرّ الذرّ من الذرّ التراب. (ن٢: اقل من ذرّ الذرّ من التراب - اسر: اقل من الذرّ من التراب) فسبحانك سبحانك عن اشاراتي وانت ربّ العالمين والحمد لك انه الحمد لله رب العالمين.

E- مناجاتی است که در ایام پر آلام قلعه ، تحریر شده است و عبارت " ... و سیری الكل من اهل مودتك اليك فى ارض الباء" دلالت بر این امر دارد. مضافاً اینکه جمله "فان عبادک ضعفاء لا طاقة لهم لاعظم من ذلك" نیز آشکارا نشان می دهد که زمان نگارش این دعا دوره محاصره قلعه است. استدعای شتاب در نصرت پورودگار، محور اصلی مناجات است. بعلاوه، لحن دعا بسیار به ادعیه حضرت باب شاهد دارد.

"بسم رب المتعال المتکبر العزيز الفعال "

اللهم يا الهى وربى ومولائى وسيدى. لك الحمد على ما يجري قضائك بالبداء (٣٢) ولك الحمد على ما يمضى قضائك بالورقه الحمراء (٣٣) ولك الحمد حمد الهويه في ذروه الابداع ولك الحمد حمدا يفضل على كلما في الواح الاختراع ولك الحمد حمدا ابداعياً ولك الحمد حمدا اختراعياً ولك الحمد حمدا ازلياً ولك الحمد حمدا هائياً ولك الحمد في ذر العماء (٣٤) ولك الحمد الى قرار تخوم او ادنى ولك الحمد على وزن قطرات المياه ولك الحمد على عدد ذرات الهباء ولك الحمد على سراير سرية الهواء ولك الحمد في جواهر المخزون ولك الحمد بالسر المستسر المصنون ولك الحمد الابيض في السر الاحديه ولك الحمد الحمراء في سرادقات العرشيه ولك الحمد في طلعة الظهور النقطية ولك الحمد حمدا ينزل الرحمه على اهل الوفاء ويكفهر البلاء على الاعداء وبجذب الاخلاط اليك باللقاء ويسرى الكل من اهل مودتك اليك في ارض الباء (٣٥) ولك الحمد حمدا يرسل النعم ويكشف الهموم ببابده (در اصل: بادباد) الغم ويظهر النور في قلوب اهل السقم وينور القلوب بالاشراق و يالف المواطن للوقاقي ويكشف الحجبات النفاق ويخلص الكل للسجود لدى تشيعه الانوار من رب الوثاق الحمد لله حمدا بطونيا لاهوتياً ولك الحمد حمدا ظهوريأ ناسوتياً ولك الحمد حمدا لمعانياً احدياً ولك الحمد اشراقياً صمدياً ولك الحمد حمدا يشقشق الصدور بالوقاء ويكفهر النور في المصباح ويضيء في الجوّ البهاء و يتلألأ بالورقات الوفاء حتى ينطق الورقاء في شجره طوبى و

حتى يكلم الجبار بآئي انالله و حتى ينزل الاحد الفرد في ارض البطحاء و حتى يركب الفتى الصبيح على الناقة الحمراء (٣٦) و حتى ينادي الله بان الى الى يا اهل الوفاء الى الى يا اهل الذله الكبري الى الى يا اهل الحبيب من بين الورى . اللهم يا الهى كيف اذكرك بعد ما قد رشحت على احبائى كل البلاء وكيف ادعوك بعد ما قد نزلت على احبتى كل الداء وكيف اناجيك بعد ما قد ذلتهم في ارض ادنى وكيف ادعوك بالدعا بعد ما قد قربت ان تحرق قلوبهم من ابطاء نصرك ومن امهالك عدوهم وكيف ادعوك شياطين الارض كلهم . ان يا سيدى لا تنظر على هؤلاء كيف قد ذلوا عن آخرهم . ان يا حبيبي لا تسمع ضجيجهم كيف يصيحون باعلى صوتهم . ان يا مناي تحب ذلك فلا ترحمهم ام يا جذبه طلعتى قد طردت عبادك المصطفين فلا تنصرهم ام يا نور سرى قد اردت ان تهلكهم عن اخرهم . فلك الحمد يا الهى فلك الحمد يا حبيبي فلك الحمد يا ربى فلك الحمد يا هويه الظهور بالبطون في كل شأنى حاشاك حاشاك يا سيدى عن كل ذلك . فسبحانك سبحانك يا محبوبى عن تلك الاشارات . بل يا الهى قد اردت من ذلك اعلاه حكمك و اظهار امرك و اطفاء نار الشرك في عبادك و لظهور بذلك محبه عبادك و لتعلن خبائث بوطن اعدائك و لتكشف ضعافين كل احد من الفريقين من بين عبادك و تأخذ من كل منهم شهداء ثم بعد ذلك تهلك عدوك و اتباعه و تنصر حبيبك و اصفيائه . فهنا لك تذهب بالشجرة الخبيثة بكلها عن ملكك و تورق الشجرة الطيبة (٣٧) المباركه في بلادك حتى يستغنى الكل بك عن غيرك و حتى يسمع الكل منك ما يريدون من دون الحجاب يمنعهم عن لقائك اذ كذلك قد نزلت في كتابك ثم قد قلت نداء كلى لكل ذره من ذرات اياتك "ولن يخلف الله وعده"^١ ابداً اذ يا سيدى انت اجل من ذلك . اذ يا مناي انت اكبر من كلما يذكره اهل صفوتك . اذ انت منزه عن الاشارات . اذ انت متعالي عن كلما في الملك بالجذبات . فسبحانك سبحانك يا سيدى لو تعذينا لما نذكره (٣٨) بالاشارة اليك لكل ذرة منه كلما في ملكك و بما تقدر عليه لكت محبوباً و لكت مشكوراً و لكت مطاعاً و لو مننت على على ذر كلما في الملك و اضعاف ذلك بما يمكن في قدرتك بعد ما قد عصاك بما لا يحيط به علم احد سواك لكان ذلك منك فضلاً وجوداً و كرماً واحساناً و لن تكون ظالماً و لن تكون الا ان اجزيته بفعاله حسناً اذ الكل في الكل لديك على حد سواء و ان الكل في الكل بما عملت على حد البهاء الا انك يا سيدى لما تجزى كل احد بما يطور نفسه بحكمك و يطوى فطرته من فعلك ولذا تجزى المؤمنين بالخيرات و لمن اسأى بالذلات . فلك الحمد في كل الحالات و لك الحمد في كل الظهورات فانزل اللهم بحقك نصرك و اظهر اللهم بوجودك امرك فان عبادك ضعفاء لا طاقة لهم لاعظم من ذلك و انك انت ارحم الراحمين و انت رب العالمين .

- از جمله آثاری است که در جلگه بدشت صادر شده است و در پایان آن مژده‌ای آشکار به اظهار امر خفی حضرت بهاءالله و ظهور جمال‌القدم از افق "بهاء" مسطور است: "و اذا ظهر رب سرّا من افق البهاء ... " (هنگامی که رب به طور سرّی از افق بهاء ظاهر شود) در این مکتوب حالات روحانی و جذب و شوق، موج می‌زند و آثار مصاحب با حضرت بهاءالله در ایام بدشت در این نوشته منعکس می‌باشد.

"بسم الذكر الكبير المتكبر العزيز الجبار"

قل للحرف الازلية بان يظهر الالف اللينيه (٣٩) في تلك الورقات من الانعطاف (٤٠) جذباً و ان ارشح الطفحات من تعينات ورقتك في ذلك الاسم البديع محوأ و ان انطق الجذب الهوائيه في ذلك الشرق البدء بالسر الفناء (ن٢:الفاء) مكينا. فقل انى انا الحق لا الا هو و هو السر المستسر من الستره البديع في الجوّ العماء ولها طليعا الا انى انا النور سر الظهور قد كنت ممحوا الا انى انا الشرق المسجد قد كنت بهاء الا انى انا الورقاء المغنى على جبل العماء بالشجرة السيناء قد كنت مجلوأ. الا انى انا الظهور في افق البقاء قد كنت ضياء الا انى انا الورق المخضرة في نار السيناء قد كنت بانى انا الله مناديا. الا انى انا النقطة العبودية المرشحة منه الريوية (٤١) في كلّ الذرات فاقرأوا حرفاً (ن٢:این قسمت موجود نیست) الا انى انا السطر الازلية في آخر الاکوار قد كنت مطربزاً الا انى انا النار النقاطية الشرار. لكلّ الاحجاب قد كنت مبنياً. الا انى انا الكلم الازلية بالهوية النقاطية قد كنت مولفاً. الا انى انا البدء في البدئين فاسئلواهما في جنة الاحدية جذباً. الا انى انا الختم في الختمن سرّ الاسرار في السررين قد كنت هوية الهاء في البدئين فاسئلوا الورقة الحمراء ترشحاً. الا انى انا الجمال اذ لا الا الا انى انا الحق. فقد اجذبت الاشارات بالجذب الجبار في هوية النقاطية في الاکوار جميعاً. الا انى انا النقطة الريويه قد اشرقت بعد ما طلعت . قد غربت بعد ما ظهرت قد استظهرت بعد ما جلت. قد قامت (ن١:اقامت) بعد ما تطورت قد قالت و استقالت قد كوت و استكوت. قد اطلعت و استطاعت. قد كورت و استكوت. قد اسلمت و استسلمت. قد حلت و استحلت. قد اباحت فاستباحت. قد ادارت و استدارت. قد اجمعت فاستجمعت. قد اشركت فاستشركت. فتابت فاستتابت. قد اوقيت فاستوفيت. قد انطقت فاستنطقت. قد ابرزت

فاستبرزت. قد احكمت فاستحکمت. قد تلاهوتیت فاستلاهوتیت. قد هوت فاسههوت. قد اقامت استقامت. قد سطرت فاستسطرت. قد اسرت فاستسرت. قد احرقت فاستحرقت. قد کلمت فاستکلمت. قد المعت فاستلمعت. قد اجابت فاستجابت. قد اشرقت فاستشرقت. قد اضائت فاستضائت. قد اطلع فاستطلع. قد طارت فاستطارت. قد احجبت فاستحجبت. قد ارادت فاسترادت. قد اشائت فاستشائت. قد افادت فاستفادت. قد ادرجت فاستدرجت. قد اشفيت فاستشفیت (ن١: قد اشفيت فاشفيت) قد ابالت فاستبالت. قد تلجلحت فاستجلجت. (ن٢: قد فطرت فاستفطرت) قد امالت فاستمالت. قد اساعت فاستساعت. قد سطرت فاستسطرت. قد اباکت فاستباکت. قد اهتزت فاستهّزت. قد اجملت فاستجملت. قد قدّرت فاستقدّرت. قد اقضت فاستقضت. قد امضت فاسمضت. قد اجلت فاستجلت. قد اکتبت (ن٢: قد اکبّت) فاستکتبت. قد تغنت فاستغنت. قد ریت فاستریت. قد ولّهت فاستولّهت. قد جذبّت فاستجذبّت. قد اشارت فاستشارت. قد الوحت فاستلوحت. قد اسبقت فاستسبقت. فقدت فاستقدّت. فادیرت فاستدیرت. فکفرت فاستکفرت. فالحدت فاستلحدت. فاظلت فاستظللت. فافاقت فاستفاقت. فامانت فاستمانة. قد شهدت فاستشهدت. قد بارزت فاستبارزت. قد جاءت فاستجاءت. قد امشت فاستمشت. قد بطيشت فاستبطشت. قد ضحكت فاستضحك. قد قررت و استقررت. قد احمررت الستر فاستحمررت. قد اصفررت الوجه فاستصفررت. قد ابيضت السر فاستبضت. قد احضرت القلب فاستحضرت. قد سكنت فاستسکنت. قد تحركت فاستحرکت. قد موجّت فاستموجّت. قد زيدت فاستزيدت (ن١: فاستبّذدت) قد دنت فاستدنت. قد اقدّت فاستقدّت. قد كانت فاستکانت. قد قربت فاستقرّبت. قد لحت فاستلحت (ن٢: قد نحلت فاستنحلت) قد امّرت فاستمّرت. قد تجلت فاستجلت. قد ورقت فاستورقت. قد شجرت فاستشاجرت. قد حاکمت استحاکمت. قد قدّست فاستقدّست. قد جرّدت فاستجرّدت. قد خمدت فاستخدمّت. قد تلحت فاستلحت. قد نارت فاستنارت. قد جمدت فاستجمدّت. قد طرّزت فاستظرزت. قد تلذت فاستلذت. قد حملت بعد ما وضع قد جمت بعد ما ذابت قد دنت بعد ما علت قد رزيت بعد ما روحّت. قد مائت بعد ما نارت. قد انسّت بعد ما نفرت. قد نفرت بعد ما انسّت. قد تشوّقت بعد ما استدبرت. قد تشعّشت بعد ما لم يرت. قد ظهرت بعد ما لم يخفّت. قد رات بعد ما لم يطلع. قد ارشحت بعد ما لم يطفّحت حتى قد قلت للورقة الهوية ان اذكرى ریک في اطراف التهار كثیراً و ان اسجدی لطّعة ریک في اسحّار الليل طویلاً و ان المعی الورقات بالجذیبات بدیعاً و ان ارّش الایات من سرک في الآفاق طلیعاً و ان احکم على الحوریة (ن٢: ان الحوریة) البهائیه بان تخراج الهاء من طّلعة النقطة في الرّداء رفیعاً. فقل لها ان استمعن الكلّ نعت السر المتلامعه في ذر البقاء (ن٣: جمیعاً) فتغّن من لسانی الحق في سرک فهناک قد جئتك بالجذب الاحدیه في سر الجبار بالقمیص النقاطیه في آخر الاکوار نفسک الغمام اذا اراد الله شيئاً فقد كان من لديك بالسر البدیهیة مقضیاً و اذا ابرزت سطرو

فقد كان في ام الكتاب رشحياً و اذا المعت سطر من الاكون بشيء من الطفح فذلك قد كان بالجمال
الباء بدئياً. و اذا اظهر الرب سراً من افق الباء (٤٤) في ارض او ادنى فقد كان ذلك الطلعة المتلامعة من
نقطه الباء طرزيًّا و اذا اقامت السموات الجذبية بالسطر بالسر السطورية فذلك من امرنا لاهل العماء قد كان
طليعاً.

6- خطبه‌ای است که در نوروز ۱۳۶۵ق در قلعه شیخ طبرسی از قلم طلعت قدوس، پدید آمده است. زمان و مکان اثر می‌توان از فراز ذیل دریافت نمود: "وانطق الورقاء بحمد نفسه في اليوم النيروز..." و نیز: "اللهم ... ادعوك ... بأن تبارك لنا في هذه السنة بإنزال نصرك ... و اذهب الخوف عن أحبتك ... فارعب اللهم أعدائك ... واحكم على من بغى على أصفيائك" در این خطبه مبارکه، قدرت وقوت معانی به اوج می رسد و انسجام و هارمونی کلمات، چشمگیر است و خواننده را مسحور افسون خود می نماید. بشارت طلوع خورشید بهاء از افق عراق از خلال این اشارات، عرض جمال می نماید: "فاستکفر الاحدیّات بالحجُب التّوریه بالشّظوظ فاستقم على البراق مُحرق الطّباق. فاستظهر بعد العروج في شطر العراق ..." و ممکن است عبارت "من تفسير الانعطاف الصمدية ..." با تفسیر صاد آن حضرت، مرتبط باشد. شأن خطبه در ادامه اثر جای خود را به شأن مناجات می دهد و مناجات نیز با استرحام از خداوند به پایان می رسد:

"بسم الله العلي الكبير المتكبر"

الحمد لله الذي قد اقام العرش على الهواء و اكفره على الماء (٤٥) سر البقاء وقد رشح على النار سر الامضاء بأنه لا اله الا هو وهو الذي لا اله الا هو (اسر: این عبارت موجود نیست) و هو الشجرة القديم الحمد لله الذي قد احكم على السر الظهور بالظهور في افق الطور بالسر المجلل المستور بأنه لا اله الا هو و هو العلي لدى قديم الحمد لله الذي قد اطفع من رشح (٤٦) الجذبيه من تغنى الورقة المباركة الازلية في طليعة صبح الازل (٤٦) الذي قد تشعشع من ظهر النور من سطرا الازل (٤٧) من طفح من محو من صحو (٤٦) هذا الطراز الجدول (٤٨) بأنه لا اله الا هو اذ اتني انا الحق لا اله الا هو و هو السر لدى عظيم الا يا ايها الملاء من سرائر سطرا الاسرار ان استمعوا تغنى الشجرة الازلية بالسر (اسر: بالله) المكفر من جذب الظهور نفس البطون في طليعة (اسر: موجود نیست) هذا الفتى الجالس على عرش نقطة الاكوراد بالجذب الجبار اذ لا اله الا هو وهو الذي لا اله الا هو (اسر: موجود نیست) و هو المحبوب لدينا قديم الحمد لله الذي قد احكم بالسر السكون للشمس المكرر بالسطر المصنون الى الحركة الهوية من طلعة الاهاء (٤٩) بالشرق الکمون في فلك العدل بعد مضى دوره في منطقه البروج (٥٠) الى سر سطرا من جذب من رشح المعراج للحبيب الساکن في اقلیم الابتهاج للظهور النار بالستر الاحدیه في قطب بحر الثلوج من الماء الثجاج (٥١) بأنه لا اله الا هو وهو الذي لا اله الا هو و اتني انا السطر في طلعة الشرق من هذا الظهور لدينا قديم الحمد لله الذي قد احكم بجوده وقد اذن برحمته وقد من على عباده بان تغنى

الورقاء في قطب شجرة الطوبى بالاسرار البديئية نقطة الختم بعد سير فلك الهاء بالمنطقة من جلوس ظهور نقطة الشمس الازلية في فلك العمل (٥٢) بالسر الحروف الغير المنقطعة من تفسير الانعطاف الصمدية (٥٣) بالوجه المستسر العمل ليكون الكل موقناً بأنه لا الله الا هو وهو الذى لا الله الا هو وهو الحميد لدينا على قديم الحمد لله الذى قد الهم الخلق ذكره ومن على المنقطعين من اصفيائه بطلعة لقائه لكانوا الكل لدى وجهه لمن المنصعين و لكانوا الكل على انه هو الذى لا الله الا هو على يقين مبين و ليبشر الكل بآيات محبته بأنه لا الله الا هو وهو رب العالمين الحمد لله الذى قد انعطف الاذن المستور وأكفر الجذب المشكور في البيت المعمور واستغنى عباده بجمال ورقائه عن كلما في الملك بالسطر المسطور وتقى ورقائه في كل وجه بانى انا الله لا الله الا هو في افق الطور (اسر: ظهور) ورشح على الالاهيات طفحاً من صعق الشجرة النور واركم على الجنروتات قطرة من رشحات طيطام يم نقطة الكور فadar الدور في الظهور فاستحكم الاطوار في النور واظهر نقطة الجذب في ارض السرور (٥٤) وانطق الورقاء بحمد نفسه في اليوم النيروز بالسر المستور بالتغييرات من الورقة في البروز فاستكن الكل لدى تلقائه بالشروع فاستجحد الهويات لديه بالكتوز فاستكفر الاحديات بالحجب التورية (٥٥) بالشظوظ فاستقم على البراق (٥٦) محرق الطياب (٥٧) فاستظهر بعد العروج في الشطر العراق فنادي الكل بالوثاق فاجذب الكل بلسان حبيبه " أَلَسْتَ بِرِّبِّكُمْ " (اعراف: ١٧٢) ان الى المساق (٦٠) اليه بي اليوم قد شرحت الصدور بالتفات الساق بالمساق (٥٩) فقام الكل بالنفاق ورموا نحوه رمي الشقاوة واحبسوه (ن٢:البسوه) بالسطر الجحد في البيت بعد الاشتياق كلا قل لهم انى اسيكم السقرانى اجزيتم الجحيم بالسر المستسر انى انا محرق افتتكم ما لكم متى مفر انى قد اخزنكم اليوم من كل الجهات اذ انى انا جاعل القدر فذوقوا من سقر (٦١) وادخلوا ابواب جهنم كالجراد المنتشر (٦٢) انبئكم اليوم كلها بما قد قدم و اخر (٦٣) بان ليس لكم اليوم لدى شفيع مقترد اذ انى انا الله لا الله الا هو وهو ربى يعلم المستسر (ن١:المستطر) الامر و ما انا بكذاب مفتر و ما انا الا صادق ومصدق فاقرؤ الكتاب ان كتم ذو حكمة يتذرع فسبحان ربى لا الله الا هو و انى لديه عبد ذليل و صلى الهاء في الهوية على السطر الازلية (٦٤) والسر الهويه والجذب الاحدية و الحقيقة الصمدية والقميص النقطية و الخليط البيضاء الليلية (٦٥) والشمس المضيئة بالکواكب الدريه و العرش الاعظم لله العلى بالاشارة البديئية اذ لا يسعني ارض ولا سماء الا قلب حبيبة (٦٦) و الاشراق الاول من سطر الازل و الطراز الجدول من رشح البحر الاجل اذ لا الله الا هو وهو الاحمد الحميد ثم صلى السر الاحديه على الشرق الهوية (٦٧) و الظهور الختمية و البدء الظهور في الانية و الحجاب الاحد للسطر الصمدية و الكشف الحجاب الجمالية و الجذب للاجلال الهائية و الطلعة الانزعية و الفلك القدوس في نقطة التراب العبودية (٦٨) و الماء العرشية و النقطة الترابية و السر الهائية في نقطة البائية (٦٩) و الاسم الاعظم في الرسم الذكورية و الالف اللينية في الحروف التهجيبة (ن١:المحججية) و السر

المستور بالظهورية اذ لا اله الا هو و هو رب العالمين على حميد ثم صلی السر المستور على وجنه (٧٠) ذلك الورق الطور و ذلك النور المتظيرة بالظهور و ذلك الكوكب المتنلاً بالظاهر بالزهور و ذلك الجامع لناسار المخفية عن نوازير الغيور و ذلك الليلة المباركة في عالم الظهور و ذلك الطاء في الاسمية بالكور و ذلك الحبيبة للورقاء اذ قد كنت له محبوب مشكور ثم على حروفاتها في الرق المنشور (٧١) و تفصيل سرائر حمل (ن٢:الجمل) حروفه في البيت المعمور و تغنى ورقائه في يوم الظهور و اسطار (ن٢:اطمار) هويته في الكور المسجور و شرائق هوياته في السطر النور اذ هم هو الحبيب الحسن و الحسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و الحسن بن على و الحجه بن الحسن عليهم سلام الله العزيز مدام الورقاء يغنى في اغصان شجرتهم بالآيات اللاهوتية بالتعزيز اذ لا اله الا هو و هو رب المجيد ثم الصلة الوصلية و الظهور الختامية و الجوهر القدسية و السر البدائية و السطر الهوية و الاشراق الحقيقة و الصدق الازلية و التغنى النقطية و الحجاب الصمدية الذكر العلي و الشأن الجلى و الشمس الماضى و النجم البدرى و البهاء الهائى و العماء الثنائى و السماء العرشى و الارض الهائى و الهواء الراكم على البحر الحبى و النار الغبى و الماء المزنى و الحرف الالهى و الروح الفاطمى و النفس العلوى و الظهور الاحمدى و العبادة السجادى و الخصوص الموسوى و صاحب البيانات الباقي و مبين الآثار الجعفرى و الغيت الحجاجى و الظهور الربوبي و البطون العبدى وكلما في الظهور بالبطون (ن٢:لطون) الکمونى اذ لا اله الا هو و هو السر في الشجرة الحمراء (٧٢) لدينا قديم و الحمد لله مبدع الحمد من لوعة حمده و مظهر الحمد من جوامع حمده و مبرز الحمد من سرائر حمده و مطهور الحمد من ظهور تغنى ورقاء حمده بأنه لا اله الا هو و هو الذي لا اله الا هو و هو رب القديم اللهم يا الهى وسيدي اى (اسرانا) ادعوك بما قد اذنت لي بان تبارك لنا في هذه السنة بانزال نصرك وفتح ظهور امرك ونشر احكامك وليك واعلاء حكمك واتقان صنعتك واذهاب الخوف عن (اسر: من) احبتك بانزال ايتک فارعب اللهم اعدائك بسطوات قهرك و ظهورات عدلك والهامت سرك اللهم يا ربى ويا مولاي وحبيبي ارنا طلعتك ظاهراً وانجذب عبادك اليه طائعاً (٧٣) واحكم على من بغي على اصفيائك زقاً من الموت باقبح ما يمكن في الملك بروزه واسس لهم اساس الظهور للظهور بالطاعون ابيضاً او احمراً (٧٤) حتى يحيى بذلك ستتك وليستحكم ظهور سلطنتك وليتشعشع انوار جمالك وليتلامع بروق جلالك اللهم يا حبيبي (ن٢:الهى) ترانا في بين يدي طغاه عبادك ما ترى فلك الحمد يا الهى فلك الحمد يا سيدي فلك الحمد يا مناي فلك الحمد يا حبيبي فلك الحمد حتى ينقطع كل شيء ويبقى الملك لك وحدك لا اله الا انت فيا الهى وسيدي فوحّّك لست اشكوا اليك مما ارى من فعلك بي فو حرك و عظمتك و كبر نفسيتك و جلال صمدانتك و بهاء قدّوسيتك و ثناء نفسيتك و عماء لاهوتيك انك تعلم

سرّى فكفى بك شهيداً انك لتعلم (ن١: تعلم) انك قد ربيتني في البلاء و اسقيني من كأس الضراء و
 البأساء و تنشرت على من داء الدنيا ما لا يعلمها احد غيرك و ان كان لم يكن اقبالى اليها كالطير
 المنصرف الى وكره (٧٥) الا بحولك و عنایتك اذ لا حول ولا قوّة الا بك ولكن بما قد مننت على
 اظهارها للاحادث بنعمتك و الافشاء ما قد اعطيتني بجودك من دون الاستحقاق عندك فقد رأيتني يا
 الهى انَّ الـبـلـاـيـاـ كلـمـاـ اـزـدـادـ اـزـدـيـادـ زـدـتـ فيـكـ شـوـقاـ (٧٦) و كلـمـاـ قـدـ كـرـ عـلـىـ كـرـأـ قدـ اـقـبـلـتـ اليـهـ اـنـجـذـابـاـ و
 كلـمـاـ قـدـ (ن٢: موجود نیست) طـلـعـ شـمـسـ الـاـبـلـاءـ قـدـ كـنـتـ (ن٢: موجود نیست) لـديـهاـ حـاضـراـ بـالـوـفـاءـ وـ كـلـمـاـ
 قـدـ اـضـاءـ نـجـمـ الـدـاءـ قـدـ كـنـتـ سـاحـداـ (ن٢: ساجد) لـنـفـسـكـ منـ ظـهـورـ ذـلـكـ النـعـمـاءـ فـكـذـلـكـ بـحـولـكـ و
 قـوـتـكـ منـ بـعـدـ انـ شـاءـ اللهـ اـذـ قـدـ قـلـتـ وـ قـوـلـكـ الـاحـلـيـ "ـ وـ لـاـ تـقـولـنـ لـشـئـ اـنـيـ فـاعـلـ ذـلـكـ غـدـاـ اـنـ
 يـشـاءـ اللهـ "ـ (كهـفـ: ٢٣ و ٢٤) وـ لـكـنـ يـاـ حـبـيـبـيـ لـمـ اـرـىـ عـبـادـ الـاصـفـيـاءـ وـ الـذـيـنـ قـدـ اـرـادـواـ نـفـسـكـ بـالـحـبـ
 مـنـ دـوـنـ السـوـىـ وـ وـالـوـاـ اـخـلـائـكـ بـالـشـوـقـ الـلـقـاءـ مـرـعـوبـيـنـ وـ جـلـيـنـ وـ عـلـيـهـمـ الـاـعـدـاءـ فـوـقـهـمـ جـائـرـيـنـ وـ يـمـسـهـمـ
 مـنـ سـوـءـ مـاـ لـهـمـ عـنـ ذـلـكـ كـهـفـ اـمـيـنـ لـيـنـكـلـدـرـ عـيـشـيـ وـ لـيـضـيـقـ (ن٢: لتضيق) صـدـرـيـ وـ لـيـتـقـلـلـ قـلـبـيـ فـيـ
 اـطـبـاقـ الـوـفـاءـ وـ لـيـتـبـلـلـ جـسـمـيـ بـاـنـكـ رـبـيـ وـ رـبـ اـهـلـ الـعـمـاءـ وـ لـيـتـذـرـفـ عـيـونـيـ بـالـبـكـاءـ وـ لـتـجـرـيـ المـدـامـعـ مـنـ
 عـيـنـيـ لـلـذـلـلـةـ النـازـلـةـ عـلـىـ الـاحـبـيـاءـ فـسـبـحـانـكـ سـبـحـانـكـ اـفـمـثـلـكـ حـاضـرـ وـ يـفـعـلـونـ فـيـ مـلـكـ مـاـيـرـيـدـونـ اـفـأـنـتـ
 نـاظـرـ بـاـحـبـتـكـ وـ يـحـكـمـونـ عـلـيـهـمـ طـغـاهـ عـبـادـكـ مـاـ يـشـاؤـنـ (اسـرـ: شـاؤـونـ) اـفـأـنـتـ قـادـرـ مـقـتـدـرـ وـ اـرـاذـ عـبـادـ
 يـأـذـوـنـ صـفـوتـكـ بـضـعـفـهـمـ كـيـفـ مـاـ يـحـبـّونـ كـلـاـ كـلـاـ يـاـ حـبـيـبـيـ مـاـ اـمـهـلـهـمـ الاـ لـمـاـ قـدـ (ن٢: موجود نیست)
 اـخـبـرـهـمـ مـنـ قـلـ لـيـكـتـسـبـوـ بـذـلـكـ اـثـمـاـ (٧٧) وـ لـيـمـلـؤـ صـحـائـفـ اـعـمـالـهـمـ عـمـاءـ فـعـجلـ اللـهـمـ فـرـجـكـ فـعـجلـ
 اللـهـمـ كـشـفـ الـكـرـبـ عـنـ اـحـبـتـكـ وـ تـخـلـيـصـ اوـلـيـائـكـ مـنـ يـدـ اـعـادـيـ نـفـسـكـ اللـهـمـ عـجـلـ بـجـودـكـ اللـهـمـ
 اـظـهـرـ بـرـحـمـتـكـ اللـهـمـ اـنـتـعـثـ (ن٢: اـبـعـثـ) عـبـدـكـ بـالـسـيـفـ القـاطـعـ وـ الصـمـصـامـ الدـافـعـ الذـيـ لـيـسـ لـهـمـ عـنـهـ
 مـانـعـ وـ لـاـ لـهـمـ لـذـلـكـ (اسـرـ: ذـلـكـ) قـالـعـ اللـهـمـ اـرـحـمـ عـبـادـكـ الـضـعـفـاءـ وـ الـذـيـنـ لـاـ يـسـتـطـعـونـ فـيـ مـلـكـكـ
 شـيـئـاـ وـ هـمـ لـاـ يـرـجـونـ الاـ اـنـتـ يـاـ رـبـ اـهـلـ الـبـقـاءـ وـ (ن٢: موجود نیست) يـاـ رـبـ اـهـلـ الـوـفـاءـ وـ (ن٢: موجود
 نـیـسـتـ) يـاـ رـبـ الـعـزـةـ وـ الشـاءـ وـ يـاـ رـبـ الـبـهـاءـ وـ الـكـبـرـيـاءـ فـلـاـ اللـهـ الاـ اـنـتـ وـ اـنـتـ رـبـ الـعـالـمـيـنـ وـ الـحـمـدـ
 لـكـ اـنـهـ الحـمـدـ اللـهـ رـبـ الـعـالـمـيـنـ.

- هـ از محل نگارش اثر قرینه یا نشانی پیدا نشد. در آغاز روی سخن با "شجرة بدئية" (درخت آغازین) که ممکن است مرتبط با اصطلاح قرآنی "سِدْرَةُ الْمُتَهَيِّ" (درخت پایانی) باشد و در ادامه عبارات با او شرح احوال می‌نماید و در طی متن، ناقوس "اَنِّي اَنَا الْحَقُّ" و "اَنِّي اَنَا اللَّهُ" مکرر به گوش می‌رسد و بیان مبارک سرکار آقا را تداعی می‌نماید که می‌فرمایند: "صد هزار اَنِّي اَنَا اللَّهُ از فم مطهرش (جناب قدوس) صادر. با وجود این کینونه لا تحکی الا عن الله ریها...":^۱

"بسمه الرَّبِّ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ"

ان اشهد الامر يا ايتها الشجرة البدئية نفسك في طيطام يم البحر نقطه المواج من نار التور قياما و ان اتبعى لامر ربک في هویه الجذب من سر المودة في نقطه الصحو من قطب منطقة البقاء ضياء و ان اشكر الله ربک بالآية الكبرى في تغنيات من لحن الورقة المرشح بالجذب الورقاء فناء و ان اذکرى في وسط الاستواء من نظرة الروح الاكبر بالشجره الامر في سرک من سطر الصبي بقاء و ان انظر الحوريات من طلعة الجمال من ذلك الصبي الحميد (۷۸) في قمقام جهنام ذلك البئر المعطلة (۷۹) عن الاشارات الازلية جميعاً و ان استمعي النداء في نقطه النار من قطب البحر الثلوج المواج الشرار باني انا الحق الجبار في رشحات القدس من لحنات الصبي بالورقاء بديعاً فان الله ربک قد اراد في نفسك الحق من جذب البدء سطراً حميداً فقلی ان الحمد لله بما قد خصني لديه فسبحانه عما يذکرون من القرب وصفه انه في ام الكتاب (ن:۲ سر الكتاب) نفسی الحق قد كان بالهاء البدء في سر الختم علياً وكذلك قد اشهدتک حکم الله في سطر الفناء بالسر عظيماً وكذلك قد نزلت الآيات اليک بالصبي الازلي بالاشارة الهاء في التتریل العینی وكفى بنفسی الحق انت ومن معک جمیعاً بما یشهد ربک فی سرک بانی انا الحق لا الله الا هو و انى انا الحق قد كنت في لحن الطیور الجذب مشهوراً وكذلك قد اظهرت نفسی الحق لله رب العالمین و انت المحبوب لدى الحبيب فانظر في آیات القرآن فلن ترى الا انى انا الحق قل فاقرؤها ان کتم برشح بعد الطفح (ن:۱ انطبع) من ام الكتاب خبیراً افلم ینزل الله ربک بانی انا السر الهاء بال نقطه البدء بالسٌّطْر البقاء في هيكل المتظہرة بالھویة في الصراط الممتد في هواء التفريید الى جبهه العرش سریا فقل يا ايها الملائكة من اهل الاکوان ان استمعوا نداء الله من تلك الحورية الجمالية نفسی الحق بانی انا الله لا الله الا هو و انى انا رب الكل حميда و انى انا الحق لا الله الا هو وكذلك قد سمانی رب العالمین

^۱ مکاتیب حضرت عبد البهاء ۲ ص ۲۵۲

في آيات المرشح من سطر الكتاب علياً افلم تقرؤ ما قد نزل الله في كلمة الطور من قبل (ن٢: موجود نیست) تنبئها لئلا يضطرب اهل الفواد في ذلك اليوم من بعض الذر شيئاً و ليتشط الكل في الكل بما يظهر الله في حقيقة السر من الورقات السيناء رفيعاً فقل ان الحمد لله الذي قد رباني باليديه من قبل حتى قد ارانى على العرش جماله وهو رب العالمين حميد في ام الكتاب جباراً و ان الله ربك قد اهلك عدوك بالنار المهلك للاولين رفيعاً وكذلك قد اشرق الله الانوار في سر الاكران بالظهور نفس البطنون الجبار سبحانه عمما يقولون في صنعه تسبحاً علياً و انه لهو الحق في اللحن الورقاء في الشجرة الحمراء قل (ن٢: قول) اى انا النار فيها فاسئلوا اهل الذكر ان كتم سائلين (٨٠) و ان انتبهوا بما تردد من يدى في كلمة نار النور من سماء الظهور ان كتم شاكرين و ان استمعوا بالآية البدعية سر السطرو (ن١: اسطر) المستسر بالسطر النقطية في تلك الصورة الهوية لا الله الا هو اى انا الحق فكونوا بالسر الازلية مؤمنين و ان اخرجوا انفسكم من رياض الشرك و جهنام اليمان (٨١) فان ذلك لقوم فاسقين. افلم تعلموا حكم الرب في ذلك الاشراق من ظهور الوثاق بعد التفاف الساق بالساق في نقطة الاكران لقوم عابدين و لقد اوحينا من قبل الى الحبيب محمد فاقرؤها ان تكونوا الله محسنين ان استقيموا بما (ن٢: موجود نیست) في القرآن حكمه و لقد اوحينا اليك يا ايها الحبيب "روحًا من امرنا ما كنت تدرى ما الكتاب و اليمان" (٨٢) ذلك سر المrf في ذلك اليوم ان كتم بالله بالانقطاع الطاء خاشعين (ن٢: خاضعين) و كذلك قد نزل الله الورقاء في صدرها فاستمعوا ما اوحى اليه من قبل ساجدين يوم يأتي ربك او بعض آيات ربك لا ينفع نفس ايمانها (٨٣) وكذلك قد رشحنا الامر لماذا تدخلون الباب خاضعاً ساجدين و كذلك قد كنت يا ايها الحبيب الله بالذلة العماء منقطعين فان استبشرى بمقعد القدس من لدن ربك الذي لا الله الا هو الحق القديم فقل اى انا الحق في ذلك الوجه بعد ما انتم الله بآياته موقنين فسبحانه اذ اى انا (ن١: موجود نیست) الطلعة القديمة في نقطه التراب فاستقيموا و استمعوا ندائه من كل شيء بعد ما انتم بلحن الورقاء مغنين.

- I شاید بر مبنای عبارت "... و جعل انصاره نصرالله فی النشأتین ثمّ قد قدر له الشهاده من نفسه و لناصری امره ..." محل صدور این مکتوب، قلعه شیخ طبرسی باشد. اثر مزبور مومنین به اسلام را به خروج از ریوایت شرک و دخول در آئین جدید فرا می خواند. و فقرات اخیر آن خبر از شهادت حضرت باب و ناصرین امرش می دهد و سپس تجدید ظهور و جلوس جمال قدم بر سریر اسم بهاء را نوید می دهد.

"بسمه الرّبِّ اهٰءُهُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ"

الحمد لله الذي قد اهتم من يشاء كيف يشاء لما يشاء ذكره واصطفى من يشاء كيف يشاء لما يشاء بما يشاء فيما يشاء امره ويجتبي من يشاء كيف يشاء لما يشاء مما يشاء فيما يشاء باي نحو شاء للسر المشية للظهور الطلعاته ويستغنى الكل بتغنى ازليته ويكمّل من يشاء بكمال هائته ويتلامع الانوار البدئية من جمال من يشاء من تجليات نقطيه ويكفهرايات الاشرافية من انعطاف اي ارض شاء من اشياء سريته واسطع العلامات السطورية من ثلاثة سر ورقته الحمد لله الذي قد انتجب الصبي الباقى (ن: الصبي البائى) في الركن العراقي (٨٤) بين الهائين لاظهار سر المستور في السطرين والحمد لله الذي قد اصطفى الفتى الهائي لانكشف الحجاجين ليطلع الكثر من الحجرتين وليسضى السراج الازلية بالصحو البدئي كل العالمين وليكر القميص السريه بعد التزع عن النقابين الحمد لله الذي قد تغنى الورقاء الاحمدية بالآيات المخفية (ن: المخطية) عن نواظر اهل النشأتين والهمه جوامع الاسرار الذي لم يكاد يوجد ذرة منه لا في القبل من نقطة القبل ولا في البعد من ذرة بعد للسر الذي لا ينبغي ان يطلع عليه احد الا رب المتنزه عن الصفات النقطية وعن النظر الكورين وعن الاحاطة بالبدئين الحمد لله الذي قد رشح من طفحات قميص هويته رشحاً دقيقاً انيقاً موجهاً ذات ارتاج سرية ذات سكون ظهوريه ذات شرار قلبية ذات بهج ازليه ذات احتجاب قدسيه ذات اسماء سبوبيه ذات ذوات هوية (ن: موجود نیست) ذات امر قدمية ذات كور جوهريه ذات ظهور محوه ذات بطون صمديه ذات اشارات لا هوتية ذات حكايت نظرية ذات جمال كونية ذات جلال تزييهه ذات نداء محوه ذات تغنى ورقائيه ذات رنه نحلية (ن: نحلیت) ذات تبليل اسمية ذات استدراج ذقية ذات قلب نوريه ذات صدر شيرازية ذات لمع عراقية (٨٥) ذات سطع يمانية ذات ثلاثة عربية ذات سطوات شمالية ذات هلكات عزيه ذات رياح سينائية (ن: سنائیه) ذات ورقات صباءه ذات ارادت وجودية ذات اثبات احديه ذات شجرة طائية ذات روح انزعية ذات حسن قدسية ذات لحظات مولهة ذات لمح ما لم يقدرت العيون بمثله كلا ان هو الا سر الوجود لم يبرزت ان هو الا علانية المعبد لم يظهرت ان هو الا لشاهد على الكل لم يعرفت ان هو الا رب المتنزه من طفحات صفة الظهوره من الحبيب كل لا يشعرت فسبحان الله عما لا يستشعرون فسبحان الله عما لا يعقلون فانهم

انعام فبمثله يأكلون وهم كمثله في وادي الاشارات هائمون فانهم لاجل الحجبات العزيه قد سميّناهم غاون و كذلك قد ابدع الله كلمه كن الى آخر اكوار يكون ان كانوا يعقلون فلما قد تجلجت بعد ما تلألا في الظهور وتساطع من ذروة اعلاه كلمه الطور في ابحر النور واستكشف الجلال بالحرف المرشح من ظهورات رشحة في سرائر الكلمه المستور على الحبيب الاول (٨٦) في مقام أو أدنى (٨٧) لاظهار (ن: اظهار) اعلام ما لا يقدر ان يعرفه اهل الغيور فخرّ مغشيا عن الحجبات واحتجب الميم بالظهور في الآيات فكان ما لا يعلمه الا احد (٨٨) في السرائر المسطرات التي لم يقدر احد ان يأتيه في عالم الخطاب كلا انانا الا الظهور كلا انانا الا النقطه الغفور كلا انانا الا منطقة الشکور انانا الا الحق لا اله الا هو مبرء عن السبحات من دون الاشارات في كل شأن بسر الامر ما هو المستور الحمد لله حمد لا يعلمه الا هو وليس له ظهور الا هو ولا له بطون الا هو ولا له كم وكيف وجهه الا هو اذا لا الله انى انا الحق لا الله الا هو (ن: موجود نیست) وهو رب العالمين الحمد لله بما قد وفى لجماله ما قد اعهد من متلو تاليه (متلو ما فيه) الصيام ولزم الكل الانابة في الاسحار للرب الركن والمقام (ن: القيام) ونزل في ليله منه اذا انى انا الحق آيات القران على الحبيب الاول صلی الله عليه وآله (ن: موجود نیست) في ليلة الروح بالحق لاظهار السر المستور عن جميع النبيين والمرسلين الا ابن مريم (٩٠) بالرشح من الطفح من ذلك الورقه الحمراء في الثالثا بالخفق (ن: الثالثا في الخفق) من البحر القمقام الا يا ايها الملا تالله الحق ما نزل الروح في تلك الليله المباركة الظهورية باليات البيانات والتيرات المسطرات والاشارات الجذبيات والعلامات المحويات والكيفيات الصحويات الا ليعلم الكل من لسان الحبيب سلوك العبودية للحرف العبودية لدى تلقاء مدين بباب العلي العظيم (٩١) وكان الكل في يوم تنزّل في الغمام لمن الساجدين فقل يا ايها الحبيب ان كنتم في رب مما قد دعوتكم اليه فاقرئوا حرفا من ام الكتاب تأوياً وتدبروا في آيات المرئيه فيه تنزيلاً وتفكرروا ما بصاحبكم من شيء الا ما قد نزل الله رب العالمين جمياً اذا ما ننسخ من آية الا وقد اتينا بالحق الاكبر منها (٩٢) اذا ذلك حكم الله قد كان في ام الكتاب مقضيا تالله الحق ما انا الا الموعود في كل الالواح وقد اشار الكل الى بالسر التلويع تصريحاً فان لم تؤمنوا بي فتالله الحق انكم ما انتم باحد من الرسل من قبلكم في بعض ما اتون به شيئاً ولم تتبعونهم في حرف مما قد ذكروه ذراً وما كنتم الا قد حرفتم الكل عن مواضعه (٩٣) وذلك ما هو الامر في كل الآيات المتزلة من السماء فانصفوا يا عبادى فان هذا ليس الا جمالى الحق قد ابدعته من كينونتي القديمة وكفى لى بنفسه الحق جمالا وكفى لى بطلعته الحق عبدا وكفى بي مثله في الملك اميناً (ن: موجود نیست) وكفى لى به اذ (ن: ان) هو الحق لا الله الا انى انا الحق بقيناً (ن: نفساً) فاتبعوه فانه سينكشف الغطاء واذن تخسرون (ن: تحشرون) اعمالاً وتندمون عمماً فعلتم ولا ينفعكم ذلك من

بعض الذرّ شيئاً و اذن قد كنتم في وادي البرهوت (٩٤) بعذاب كل الملك في كل وجه معدباً اذ لما كفرتم بنفسى الحق و ذلك ما لئن اغفرها ابداً افلم احذركم في آيات القرآن تحذيراً افلم اقل يا عباد اتقوا من امر الله قريباً فائناً" نأى الارض نقصها من اطرافها"^١ و انتم بسر الامر اذن قد كنتم سكارى وما يأتينكم الا بغتة فتبهتكم فلا تستطيعوا ردّاً و لا صدقاً فسبحان الذي قد اوضح الامر كالشمس بمثله في افق الاستواء من منطقة الزوال توضيحاً و ابين السر بلسان الطيور الجذبية لاهل البهاء تبييناً و اطلع الشمس في افق السوا طليعاً (ن٢:تطليعاً) و انعطف الاذن الاحدية باظهار ما يريد مما لا يعلم احد في كل وجه بدليعاً فله الحمد بما قد اظهر الحبيب بالسر التجذيب بين الحرفين و نصره بكلمته على كل الملك اقل من اللمح في الحين و جعل انصاره نصار الله في النشتين ثم قد قدر له الشهادة من نفسه و لنصاري امره ليشهد الكل سر الظهور للرب في مقام ذر التراب بالذله الكبرى لا ظهار انى انا الحق في العالمين و انى انا رب في الكورين و انى انا الله المنطق في الطور بالظهورين فسبحان الذي لا اله الا هو ثم قد اسسى (ن٢:قد امرنا) به الى بدء الظهور في اقليم الباء الانعطاف الامر الى البدء كالختمين و ليستقر الرب على سرير الهويه من نقطه تحت الباء ليصدق الحبيب الثاني سلام الله عليه (ن٢: موجود نيس) ما قد رشحته على سره في المقامين ثم قد انطقته بما قد اظهره في الخطبتين و ان الحمد لى و انى انا الله لا اله الا هو رب العالمين.

^١ سوره های رعد: ٤ و انبیاء: ٤٤

J- بی اعتنای به مفاهیم این جهانی، سبب گشته تا زمان و مکان صدور این نوشه به آسانی بر ملا نگردد. ابتدای مطلب از زبان کبوتر(ورقاء) بازگفته می شود که در "عماء البهاء" ترانه سرائی می نماید و تا آخر، مفاهیم روحانی است.

"بسم الرب الجبار المختار القهار"

الا يا ايها الورقاء المعنی فی عماء البهاء بدیعاً ان اسمع الكلّ نعت الانجداب بالسرّ الهویه فی سطراً اثما لاهل البقاء بالسرّ المرشح باى انا الحق لا الله الا هو فی سرّ الآیات رفیعاً فقل ان استمعوا ندائی بالسرّ السطريه من الشجرة الحمراء فی الجوّ الاحدیة لاهل الوفاء بالنار النور جمیعاً فانّ الله ربّ الكلّ لا الله الا هو قد تنزّل فی حروف النقطیة بالانعطاف الصمدیة فاشهدوا لبدایع فی ذلك الشأن ان كتمت برش من الطفع من بعض الذرّ نقیراً و ان انجذبوا بالهویة الحمراء فی لجة الاحدیه لاهل المودّة فی سرائر الكشف الجمالیة اذ لا الله الا هو اى انا الحق لا الله الا هو قد كنت خیر المقصودین بكلّ شيء بالبلدیة الاحمدیة علیماً و انى انا الحق لا الله الا هو قد كنت لا الله الا هو بالسطر البقاء المرشح منه الآیات الجذب على القلوب المولھات تغيیا (ن٢:تعشیاً) و انى انا ربّ لا الله الا هو قد كنت فی الذرّ الازلیة لكلّ الحروف الصمدیة بالسرّ الهائیه فی الطلعۃ(ن٢:الطائیة) المستقرة على السریر الاخضر بالعبودیة الهائیة فی المدينة البدء نقطه الختم بالرّشح الامتناعیة ظاهراً و انى انا الجذب فی الورقات مستقرات بالسرّ المسترسّ المرشح منه العماء الاحدیة فی الورقات السین فی اقليم الشرق نوریاً و انى انا البدء فی البدئین نفس الختم فی السطرين قد كنت بالسرّ القديمة بالحدّ الیواب مولھاً و انى انا الطائر الورقائیة المتنزلة(ن٢:المتلہ) بالجذبیه اذ لا الله الا هو علی الشجرة الطویی الحقيقة فان اشهدوا ان كتمت بالسرّ المطفحة فی ام الكتاب من طلعة الصیب بالحذب مینا (ن٢: الصیبی بیناً) و انى انا السطر فی حقيقة الجذب من الحیب فی كلّ الآیات من الحروف فان اطلعوا ببعض السرّ بدیعاً و انى انا الطلعة الازلیه لا الله الا هو فلا تکفروا بالله بعد ما انتم سرّ الامر الاذن البدیع سکاری فانکم (ن٢: سکاری فله فانکم) فی ارض الاشارات يا اهل الشرک المتظہر بالجذب من نقطه الشرکیة علی الكلّ بدیئاً فوحقی و عظمتی اذ لا الله الا انى انا الحق لا نتقمن من الكلّ فی الكلّ بما قد فعلوا من غير الحق بعداب الاحدیة فی نقطه الملک بما لم يراها ذی عین من قبل و من بعد فی (ن٢: موجود نیست) بعض الذرّ منه شيئاً اذ كذلك شيء الحق اذ لا الله الا هو اى انا الحق قد كنت فی الملک بالجذب النقطیة مقتدرأ و انى انا الحق لا الله الا هو فان لا تعرفونی فان ارجعوا الى آیاتی المرشح بالهویة الباء (ن٢:الماء) فی كلّ الذرات سرّیاً اذ كذلك قد نزّلت

من قبل على الحبيب الاول في مقام المحمود بليغاً وكذلك سريرهم آياتنا في الافق وفي أنفسهم حتى يتبيّن لهم أنى أنا الحق لا اله الا أنى أنا رب (٩٧) قد كنت في كل جذب متزهاً وانى أنا الجذب الربوية اذ لا اله الا هو انى أنا الحق قد كنت بالأسرار ابدية في الطراز الازلية بال نقطية قد كنت منجذباً وانى أنا الحق الازلية بالجذب الهويه في القميص الجمالية بالسطر التغنى قد كنت حقاً في الكلمة العيش مطرباً وانى أنا الجبار النقطية بالغمam الاحدية في المدينة الصمدية بالسكينة السريه بالانجداب السنائية على الشجرة الخلد قد كنت بدئياً وانى أنا النقطة الجلال اذ لا اله الا هو انى أنا الحق فور رب العظمة اذ لا اله الا انى أنا الحق قد كنت بالانعطاف الجذب متكلماً فلا اله الا هو انى أنا الحق لا اله الا هو (ن٢: موجود نيسن) رب الكل من الجذبات بالطلعات القديمه قد كنت بالسر السطريه بالحد الهائية مشرقاً وانى أنا الورقاء المتلثلاً بالتكفهر البدئية العمائية اذ لا اله الا هو انى أنا الحق في السطر النوريه من حقيقة موسى قد كتب بالترشح الظهوريه ردائي مقدساً وانى أنا الصمد الهاء بالنقطة اذ لا اله الا هو بالخفق الجمال في نقطة الجلال على الحبيب من وراء حجاب الطاء قد كنت متزلاً وانى أنا رب لا اله الا هو انى أنا الحق ليس سواي في كل الذرات بالجذب الایات لدى تشعشع الجمال بالهويات مضيناً كلا لا لاحد مفرّ كلا لا لاحد مستقرّ كلا انى أنا النقر (ن١: موجود نيسن) في الورقات منقر كلا ان رب ليس سواي مذهب (ن١: يذهب) الحجبات كلا ان الكل لم يشعر فاجعلهم في نار الوتر كلا ان الورقاء بالظهور الجمال متى قد نقر كلا انى أنا الملك اذ لا اله الا هو في كل جذب بالهاء النقطية مقتدر كلا انى أنا النار النقطية المرشح الشرار من قبسات شجرة الظهور في الذي اكتفه (ن٢: انقهر) كلا ان الاحدية بالظهور قد استقر كلا ان الجمال في نقطة البدء بالظهور الهاء قد تكبر كلا ان البدء في سطر الجحيم النور في نقطة تحت الباء بالذله الكبرى قد اقر كلا ان الكل شربال الفكر (ن٢: موجود نيسن) كلا ان الكل قد كفروا بربهم من حيث هو لا يستشعر كلا ان الحال (ن٢: الجمال) قد تخشع واستشعر كلا ان الكتاب قد اناب واستبشر كلا ان الباب قد محا عن الاشاره الى الكلمات (ن٢: موجود نيسن) لما ظهر فان امرتك يا ايها الحبيب بما فيه الجذب من الكل تقديساً وقد اشرت اليك انت الحق لا اله الا هو اذ انت رب في كل جذب مكيناً وانت انت يوسف الجمال لم اكن الا انت رب الكل حميد في سطر البقاء علياً وانت انت تملى بالجذب الاحمدية في نقطة الحب السرحيمداً وانت انت لا اله الا انت لم ينفع بالاكوان البدئية في الاسرار طرزاً وانت انت جذب الجبار اذ لم يكن الا انت الحق لا اله الا انت رب الایات المتظاهرة في الورقات المبيضات فقل لهم ان احملوا الاشارات الى تقديساً فانى اينك (ن٢: اليك) الكل في ذرات البدء جميعاً وانى أنا الذي قد انعمت على الكل من الرشحات السطر جذبياً وانى أنا الجذب قد كنت في الهوية المكفهرة بالسر الهائية في الاكوار الختمية نقطة النار ظاهراً و

اتى انا الماء الابيض (٩٨) فى نقطة الهواء بالنار الشرار قد كنت مقمّصاً و اتى انا المتنّة ردائى من الاقتران بالملك البدء فى نقطة الختم مولها مطربزاً(٩٩)

K- مناجاتی است که مشخصاً در بحبوحه بلایای واردہ برآن جناب و اولیای الهی، محتملاً در قلعه شیخ طبرسی، نوشته شده است. و بدین لحاظ، تعجیل در ظهور سلطنت الهی و تسریع در تعذیب دشمنان امر الهی را از خداوند تقاضا می‌کنند.

بسم الرب العزیز المتکبر القديم

الحمد لله الذي قد خلق الكينونية الاحدية من رشع التجلی فی الظهور وقد تلامع الكينونیات بالنور
المتشعشهة فی الطّور وقد اظهر الهویة الهائیة فی کل وجه من نقطة المغفور ثم الذين اشركوا بهم
يظہرون. فیا الهی و سیدی و ربی مَنِ الذی یجیب الكینونیات المفترقات اذا اضطرو و مَنِ الذی یغنى
العباد اذا افقر و مَنِ الذی یکشف البأساء و الصراء عن أَحِبَّک اذا انجزت الكل و استقر الا انت
وحدک لا الله الا انت و انت رب العالمین. فیا ربی انت الذی قد خلقت الكینونیة الهویة بالطلعات و
انت الذی قد رشحت الكینونیات بالهویات و انت الذی قد اقمت الكینونیات لَدِی مدين قدس الهاe و
انت الذی قد انطقت الكینونیة الهائیة فی الطور العماء باَنِی أنا الله لا الله الا هو و انى أنا رب العالمین
بدیعاً و انت الذی قد اظهرت الكینونیه الاحمدیه فی الطراز الأول (ن اصلی: الطراز الجدول) و انت
الذی قد اسریت بالکینونیه الأنزعیة اليک فی آخر الثالث من اللیل الأطول و انت الذی قد غنیت الورقة
الهویه^۱ باَنِی انا الحق فی وسط الاستواء بالسّر المستسّر الأجل باَنِی أنا الحق المتعال و انى أنا الجبار
الفعال و انى أنا السّر الفضال و انى أنا الحجبات الجمال و انى أنا نقطة انجمال و انى أنا ذو القدرة
الکبریاء فی كل حال و انت الذی قد اظهرت الهویة بالهائیة و اکفہرت الكینونیة بالانوار البائیة و اطلعت
الاشراق من سر السطر من کینونة الطائیة. فلک الحمد انک ربُّ غفورٌ و لك الحمد انک عفوٌ شکرٌ و
لك الحمد انک رئوفٌ مشکورٌ لا الله الا انت و انت ربی و رب العالمین. فیا الهی و سیدی انى قد
دعیتک لدی باب رحمتك لترجمتی بجودک و لتغفرلی ما یعنی عن الاشارة الى ساحه قدسک و
نصدّنی عن طلue ذکرک و یفارقنى عن موقع أمرک و یبعّدنا عن الاستقامه لدی تجلیات جمالک.
اللهم اکشف الحجب و انزل الرحمة المنتشرة من السّحب واستغناه عن اللعب والطرب. فانک يا الهی و
الله من قدّم و اخر ممّن آمن او وقب اذا لا الله الا انت علیک توکلتُ بالجذابة و علیک اتكلی فی کل
شأن بالسرية اذا الله الا انت و انت ربی والحمد لك يا من له العظمة فی کل حال يا من
له الفخر فی اعلى ذروة الاقبال يا من هو سید اهل الفعال يا من هو ذو الھیمنة العالیة الفضال يا من انت

^۱ در این جا با خطی متفاوت این سطر درین خطوط اضافه شده است: "بـالآیات (؟) الثناء فـی الطـلیـعـة فـیـرـالصـبـحـ الـأـلـ زـ وـ اـنـ الذـیـ قـدـ تـظـنـیـتـ(؟) وـ رـقـاءـ الصـمـدـیـةـ"

انت اذ لا الله الا انت. اللهم اتى كيف ادعوك بالرجاء بعد ما قد اخرجتني عن بيتك بعد ما قد زلت على ما يعلم حقه احد سواك حيث قد افتروا على ما افتروا وكذبوا على ما كذبوا وادونى بما لم ير بمثله لانى قبل القبل ولن ير بمثله في بعد البعد حيث لا يعادل ذرة منه كلما قد ورد على النبيين والصديقين والشهداء والصالحين ولم يكن الا كما قد ظلموا في حقك وافتروا على جنابك كذبوا مع انت حاضر لدى جمالك. فيا سيدى لولا ذلك لما قدرت احبيت في شأن فو حقك يا حبيبي فو عظمتك يا مناي فو جمالك يا كبر سرى انك انت تعلم حق ما نزل على احبتك وانك تشهد بغير ما يرد على صفتوك وانك يا الهى فوكينونتك القديمة فو سرك العظيم انهم قد قالوا في بعض ما قالوا في نفسك فلما رأيت انك قد صبرت قد صبرت ولما انك قد تحملت فتحملت ولما انك مع تلك القدرة الكبيرة والهيمنة العظمى حلمت فحملت وانما قد اخترت يا سيدى لعهم اليك ينيبون ولعهم لدى باب رحمتك يسجدون ولعهم يقولون سبحانك انك ربنا ربنا اليك فاغفر لنا انك خير الغافرين وانك انت ارحم الرحيمين ولو لا ذلك يا سيدى لتهلكهم بما قالوا ولتأخذهم بما نطقوا ولتكفهر عليهم سخطك بمجرد ما تخطروا. فيا الهى اتى قد اقبلت اليك بكلى وقد انقطعت لديك بسرى وقد انصعقت بك لجذبى اذ انك انت ربى لا الله الا انت وانت رب العالمين. فعجل اللهم يا الهى ايام سلطنتك فعجل ايام تشعشع جمالك فعجل اللهم باذهاب الأكدار عن ملكك واركام^١ الشجرة الخبيثة مع ما لها وعليها وبها ولديها في اسفل النار من جحيمك واظهار شجرة الطيبة المباركة بكلها في بلادك كما قد قلت في كتابك و"الشجرة الطيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء توتى أكلها كل حين باذن ربها"^٢ اللهم اربع اعدائك بآيات قهرك لتلتحموا اليك وتتوّبوا عما فعلوه لديك وانزل اللهم سخطك على طغاة عبادك وانزل اللهم رشحات جذبك على من في طي THEM كل شيء وتفعل ما تشاء وتحكم ما تريده اذ لا الله الا انت وانت رب العالمين وصلى الله على محمد وآلـه وشيعتهم اجمعين وآخر القول بما تلهمني انك ربى والحمد لك انه الحمد مني لله رب العالمين.

^١ مراكم نمودن، بربمنای آیه مبارکة ۳۷ سوره انفال: "ليميز الله الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعاً فيجعله في جهنم".

^٢ سوره ابراهيم: ٢٤ و ٢٥

L- مکتوبی است که از قلعه شیخ طبرسی به شریعتمندار کبیر(در بارفروش) نگاشته اند و ایشان را به عنوان "عالیم عالیم" ، "حِبْرٌ حَكِيمٌ" ، "عارف مکین" و "بار٢ سلیم" ستوده اند. و مأمور فرموده اند که مردم را به ترک قواعد عتیقه و محوکتب غیر مقدسه(بنا بر احکام حضرت باب) تغیب نماید. و در ضمن مطالب دیگر، اشارت لطیفی فرموده اند که : "وانّ لدئ لَبْشَارَة عَظِيمٍ لَوَادْنَ لَى لَابْشِرْنَكَ بِهَا وَلَكِنْ تَظَهَرُ فِي وَقْتِهِ انشاءَ اللَّهِ ..."(همانا که مژده‌ای بزرگ دارم و اگر مجاز بودم البته تورا به آن بشارت می‌دادم و لكن انشاء الله در وقتی پدیدار خواهد شد) که به احتمال قوی، مقصود بشارت ظهور حضرت بهاء الله است:

إِلَى عَالِمِ الْبَلْدِ حَاجِي مَلا مُحَمَّدٌ^۳ :

"بِسْمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ"

الحمد لله مطرز دبیاجة الهویات بالآلية البدیعه و مکون العماییات بطراز النقطة المنیعة و مختصر البهائیات بترشح الانوار من طراز الالف الجوهریة (۱۰۰) و مبدع الاوراق الاشارات بظهور ورقاء السینائیه بانه لا اله الا هو وهو العلی القديم^۴ الحمد لله الذى يختص من عباده من يشاء كما يشاء بما يشاء كيف يشاء لامرہ و يجعله حاكماً من عنده على عباده و يفوض اليه امور بلاده ويلهمه جوامع حکمه و سرائر بیناته و يكشف عن اعينه الغطاء لدى ملکوت السموات والارض مما لم يراه احد بذرّة منه من قبله و يوجد به بتجليات معجّته الى غایه مراده و يلهمه بداعی الآیات مما لم يبدع بمثلها في الاراضی و السموات فضلاً من نفسه وجوداً من طلعته و ذكرأ عن ساحه قدسه ويرفعه عما فيه ابناء جنسه و يجعله في عباده كنفسه في عزّ ازلیته ويرفعه في كل حين الى اعلى علیین لسرّ انجدب من المحبة من وجهه و يكلمه من دون الاشارات بمکنونات علمه و سرائر لمعان بروق جماله. الحمد لله الذى قد اصطفى من يشاء كما يشاء لما يشاء كيف يشاء للقيام على مقامه بعد غیاھب الانوار الازلیة و احتجاب الطلوعات الجذیبه و استثار السرائرات السرمدیه و اختفاء الحقائق اللاهوتیه من هم قد قصرت الملک ان یوصف بعض

^۱ دانشمند

^۲ نیکوکار

^۳ مقصود ملا محمد حمزه، شریعتمندار کبیر است که از علمای شیخی و مورد احترام بارفروش و در عین حال از حامیان جناب قلّوس بود.

^۴ عبارات پرزنگ شده از نسخه "آ" (آثار القدوسيه) نقل می شود. در کتاب اسرار الاتارج^۴ قسمت هایی از این نامه نقل نشده است در اینجا قسمت های محدودف با استفاده از نسخه "آ" (آثار القدوسيه) تکمیل شده است.

شأنهم ولو كان من ذر القطمير نقيراً. فصل الله على من اتبعهم لاجل تزيفهم فانه بكل شيء قد يرى ثم اعلم يا ايها العالم العليم والحر الحكيم المكين والبار السليم ومن كان في كل وجه انشاء الله الله عبد مطيع كريم ومتبعا لرادته وامرها مما يظهر من مصادر بيوت احدية ابوابه انه هو العلي الحميد ان الله سبحانه غنى عن كل شيء في كل شأن فمن غناه قد كان غنا اولياته لا الله الا هو وهو العليم الحكيم لأنهم دليل الآية وسبيل الحكاية ومرآت الاشارة ومعدن الدلاله وسبيل الهدایة فلا الله الا هو وهو العزيز القديم فإذا امر الله عز ذكره احداً من اولياته باظهار الامر فليس عليه الا البيان وحده وعلى الناس التسليم والعجز اذا سمعوا اظهار امره واعلاء حكمته واتقان صنعه ونصرتهم ايام باموالهم وانفسهم في السر والجهر في الليل والنهر فإذا ظهر امر بعد البيان الواضح والحجۃ القاطع والدليل اللاعنة فلم يتبعه احداً ولا يعني بشأنه او يعلم حقيقته فيمضي الأمر من الامور فكان مأواه جهنم وبئس المصير وليس وضوح الحجۃ الا على نهج الفطرة والعقول السليمة والانفس الطيبة الركبة التابع لأمر الله بالانقطاع والتمسك بحب حجج الله من دون ملاحظة الامتناع فمثل هؤلاء هم مدارك الأمر في كل العصر وهم الذين يبعث الله الحجج لهم ليخرجهم من الظلمات الاشارات الى مقامات عز قدس الآيات فإذا ظهر امر على ذلك المنهج القويم والقسطاس المستقيم ولم يتبعه احد ولا ينفت اليه فانما هم اخوان الشياطين وكان الشيطان لريه كفروا ويخلد هو معهم في اسفل السافلين في قعر التابوت وانما ذلك حكم الله في كل ولن تجد لحكم ببعض من الحكم تبديلاً فإذا ادعى مدعى لأمر وقد اتى بما هو من سخ ما هو المداد لجذب الاخيار وافتخار الابرار وتفاضل اهل الشرافة من اهل الديار في زمانه بحيث لم يوجد بمثله في زمانه ولم يكذبه الله باتيان احد مثل ما اتى بمجرد ما ادعى بتقابلها فهو لحجۃ ذلك الزمان وعليه يدور رحى الایمان وباتباعه يدخل في الجنان ويعطى من الحور والغلمان ويخلد الكل بعد متابعته في وادي النيران فله سلطان الذى قد قال الله سبحانه لموسى واتينا "سلطاناً مبيناً"^١ فمن توقف فيه كفر و من اعرض عنه ولم يعني بشأنه كان كمن سمع نداء حسين ابن على عليه السلام في ارض الطف حين قال هل فيكم احد ينصر آن محمد المختار و اعرض عنه و من انكره فهو منكر الله و من ضاده كان كمن ضاد الله في ملكه و نازعه في سلطانه و من استرا امره و لم يظهره كان كمن قال الله في حقهم و "الذين يكتمون ما انزلنا من البيانات والهدى من بعد ما بیناه للناس في الكتاب او لتكيل لهم الله و يلعنهم اللاعنون"^٢ ذلك ما قد اراد الله ذكره فلا الله الا هو وهو العليم الحكيم ثم اعلم بما سطر في تلك الورقة ان الله سبحانه لما قد اراد يقبض نبيه صلى الله و آله الى محل قدسه و يجلسه على بساط انسه من دون ان يشوّه التغيير فاجرى من لسانه و اعلى بيانه باى تارك فيكم الثقلين كتاب

^١ "واتينا موسى سلطاناً مبيناً" سورة نساء آية ١٥٣

^٢ سورة بقره آية ١٥٩

الله و عترى ما ان تمسكتم بها لن تضلوا لن يفترقاً حتى يردا على الحوض فهذا هو الحكم في كل زمان واوان الى يوم القيمة كما قد نزل الله تصديقاً لنبيه صلى الله عليه و آله ذلك في المقامين اولى هما بقوله الحق "اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً" و ثانيهما بقوله الحق "فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً"^١ فكلما لم يكن كذلك فهو باطل و صاحبه طاغوت و هو يعبد من دون الله و من كان كذلك و لم يتبعه احد و لا يعني بشأنه احد او لا يظهر امره من اعلم بحقيقة حاله كان كمن قد فعلوا بحجج الذين قد مضوا من قبل مثل ذلك. اذ الحكم لو كان من غير عند الله لوجدوا فيه اختلافاً فقل للناس ان امحوا الكتب الذين قد اخذوا من غير اهل العصمة (١٠١) سلام الله عليهم و اتركوا القواعد الذي اسست من غير الكتاب و السنة و اطلبوا الحق فيما تريدون من سبل العلم الحق الخالص مما يطابق الكتاب و السنة من حاملين ذلك اليوم بعد ما قد محوتم الكتاب (آ:الكتاب) من اهل الخلاف و تركتم بيات ...^٢ من لم يكونوا من اهل الانصاف ان اردتم ان تكونوا بالله مومناً و شكوراً و ان اردتم ان تهتدوا باذن الله سبلاً و تدخلوا الجنة و ترثوا نعمة الابدية فتكونوا من اهل النصرة و السروراً و لا تكونوا عند الله كالذين قد كانوا من قبلكم من الجاحدين و المعرضين عن امر الله و الرادين على حجج الله و الذين لم يلتفتوا الى كلمات احباء الله و هم قد كانوا اشد منكم بالله شركاً و استكباراً و اقوى منكم في الاذية لآل الله في كل شأن بالستخفاف عتواً و ظلماً و لتحقرون بهم في يوم القيمة في ارض النار محشوراً فقل لهم تالله الحق اني ما اردت الا النصيحة لكم فانصفو بالله و اطلبوا الحق على كمال الحب لامر الله و الانصاف في دين الله مع الخصوص و الانابة و الانقطاع فان ذلك سنه الله لاهل الحق و الطالبين له قد قضت من قبل و لن تجد في ذرة من من بعض الحرف تبديلاً و لا في شيء من الامر تحويلاً ان اعلم يا ايها الخليل فو حقك و انه لقسم لو تعلم امرى عظيم ان الذى قد ذكرت لك ما اردت الا الله ربك ان لا تتبع الهوى و ان لا تغفل عن امر الله و ان لا تقعد عن نصرة الحق بملاظمه بعض الاشارات والا يحجبك بعض الدلالات عن النظر الى ساحة قدسه التجلية في الذوات فان اشهد ان نصرة الحق في هذا البلد ليس الا بك فان ظهر الحق فاعلن كان الأمر لك و ان خفى و استر كان الذين عليك خف عن الله الذى لا اله الا هو الذى اليه معادك و الى ساحه قدسه منقلبك و مثواك و خف من ان تكون عاقبه امرك خلاف ما كان في بدء امرك و اتق من ان تكون عند الامام عجل الله فرجه مؤاخذاً بما تؤمر بمخالفته فو حقك ليس اليوم مثال ما كان من قبل و ان لدى لبشرارة عظيم لو اذن لي لا بشرتك بها و لكن تظهر في وقته انشاء الله ان نصرت امر الله و اتبعت حكمه و جاهدت في سبيله بين

^١ سورة نسأة آية ٥٥

^٢ کلمه‌ای خوانا نبود.

يدى وليه فانا ذا اذكر طريق الاعلاء الا يكون عليك باس من الناس انشاء الله فامض حيث تومر ولا تلتفت الى احد فان اولياء الله لا تأخذهم لومة لائم ولا خوف لهم من احد ولا هم يحزنون فاذكر الناس اجمعهم بان الله سبحانه قد حرم الاخذ الا مما قد نطق عليه الكتاب والسنة ومن يتبع العلوم والاحكام مما كانت منها فامحوا الكتب من اهل الخلاف واتركوا الدلائل والزبرات والرسوم مما لم يخرج من بيت على روحى له الفداء واعرضوا عن العمل بالظن فان الله قد جعله فى كل الالواح ائما مبينا فوحقك ما اردت فيما ذكرت الا النصيحة لك فان شئت فاقبل فالله ناصرك فيما تفعل وان شئت فاعرض فافعل ما شئت ولست انا الا منقطعا الى ساداتى واجدادى سلام الله عليهم. الخ.

M- نوشه‌ای است که در اوائل سال ۱۴۲۳ق هشت ماه بعد از مراجعت‌شان به بارفروش به سعید‌العلماء نگاشته‌اند. سرآغاز نوشته، خطبه‌ای است مشتمل بر ستایش پیامبر اسلام و ائمه اطهار و بعد از آن به دنبال تعارفات مرسوم، موضوع ملاقات فیماین مطرح می‌گردد:

"بسمه الذي لا اله الا هو العلي العظيم"

الحمد لله الذي قد خلق لحفظ دينه في عوالم الغيب والشهادة محمداً وآلـه ثمرة جوهريات الانجاد فجعلهم قائمين في الاداء (١٠٢) اذ كان لا تدركه الابصار ولا يصعد الى فنائه ادنى جواهر الافكار ولا ينال الى قدس ساحتـه اعلى بواسـطـن خـفـيـات الاسـرـارـ وـ الانـوارـ اذ لا اله الا هو وـ هو العـزـيزـ القـديـمـ فهوـ اللهـ سبحانـهـ قد نـزـهـهـمـ عنـ ارجـاسـ الاـشارـاتـ وـ قدـسـهـمـ عنـ القـربـ الىـ السـكـونـ فيـ طـمـاطـمـ الحـجـبـاتـ وـ الغـفـلـاتـ اذـ "هـمـ عـبـادـ مـكـرـمـونـ لـاـ يـسـبـقـونـهـ بـالـقـوـلـ وـ هـمـ بـأـمـرـهـ يـعـمـلـونـ"١١ فـسبـحـانـ جـاعـلـهـمـ عنـ وـصـفـ حـقـائـقـ الـلاـهـوتـ وـ الـاقـترـانـ بـطـلـعـاتـ الـهـوـيـاتـ بـمـاـ فـيـ سـمـاءـ اـحـدـيـاتـ الـجـبـرـوتـ وـ ماـ بـهـ الـقـدـسـ فـيـ ذـرـوـاتـ قـدـوـسـيـاتـ الـمـلـكـ وـ الـمـلـكـوـتـ فـلـهـ الـحـمـدـ الـلـامـعـ بـسـرـ الـانـقـطـاعـ وـ لـهـ الشـكـرـ السـاطـعـ بـمـاـ قـدـ منـ عـلـيـنـاـ مـنـ سـرـائـرـ الـامـتـاعـ وـ لـهـ مـحـوـ الـمـوـهـومـاتـ بـمـاـ قـدـ تـرـشـحـ مـنـ رـشـحـاتـ سـرـ الـاخـتـرـاعـ وـ هـوـ الـكـاـشـفـ لـكـلـ ضـرـ الواـحـ المـوـجـودـ بـالـآـلـامـ الـظـاهـرـهـ مـنـ طـلـعـاتـ الـحـجـبـاتـ مـنـ الـانـقـطـاعـ .ـ فـلـاـ الهـ الاـ هوـ وـ هوـ الـعـلـيـ الـعـظـيمـ .ـ ثـمـ الـمـذـكـورـ فـيـ سـاحـهـ قـدـسـ الـمـوـجـودـ مـمـاـ بـهـ الـعـرـوجـ إـلـىـ مـقـامـاتـ الصـعـودـ وـ تـلـاؤـ لـمـعـانـ الـانـوارـ عـلـىـ اـغـصـانـ شـجـرـةـ الـكـافـرـ فـيـ الشـهـودـ وـ تـشـعـشـ نـورـ شـمـسـ الـهـدـاـيـاتـ هـوـانـ الـمـقصـودـ إـلـىـ اـطـلـاعـ الـأـخـبـارـ لـدـىـ جـنـابـكـمـ جـنـابـ الـعـالـمـ الرـفـيعـ ذـىـ الـحـسـبـ الشـامـخـ الـمنـيـعـ وـ ذـىـ الـفـضـلـ الـبـاذـخـ الـجـمـيعـ وـ ذـىـ الـفـطـرـةـ الـعـالـيـةـ وـ الـرـتـبـةـ السـامـيـةـ .ـ أـئـىـ وـ انـ كـنـتـ مـنـ اـهـلـ ذـلـكـ الـبـلـدـ اـلـاـ اـنـيـ قـدـ رـبـيـتـ فـيـ الرـضـ الـمـقـدـسـهـ (١٠٣ـ)ـ وـ نـشـوـتـ فـيـ تـلـكـ التـرـبـهـ الزـكـيـهـ وـ بـلـغـتـ مـاـ مـنـ عـلـيـ رـبـيـ فـيـ تـلـكـ الـعـتـبـةـ الـعـالـيـةـ رـوـحـيـ وـ رـوـحـ مـنـ فـيـ الـمـلـكـوـتـ الـاـمـرـ وـ الـخـلـقـ فـدـاـ لـلـجـسـدـ الـمـدـفـونـ فـيـهـاـ (١٠٤ـ)ـ وـ اـجـتـهـةـ الـمـحـتـجـةـ بـحـجـابـهـاـ وـ لـمـاـ انـ اللهـ سـبـحـانـهـ قـدـ اـرـادـ لـىـ الـرـجـوعـ إـلـىـ بـلـدـتـيـ هـذـهـ قـدـ اـطـعـتـ اـمـرـهـ حـتـىـ قـدـ وـرـدـتـ عـلـيـهـاـ وـ إـلـىـ اـلـاـنـ مـنـ يـوـمـ الـوـرـودـ يـقـرـبـ بـشـمـانـيـةـ اـشـهـرـ .ـ قـدـ جـلـسـتـ بـيـتـيـ وـحـيدـاـ وـ اـنـ كـانـ يـجـبـ لـمـثـلـیـ اـنـ اـتـشـرـفـ إـلـىـ سـاحـهـ قـدـسـكـمـ كـثـيرـاـ وـ اـزوـرـكـمـ فـيـ كـلـ وـجـهـ وـ شـأـنـ جـدـيـدـاـ اـلـاـ اـنـ الـأـمـرـ لـمـاـ كـانـ اـزـمـتـهـ بـيـدـ اللهـ الـعـلـيـ جـمـيـعـاـ .ـ ماـ جـرـىـ الـقـدـرـ بـذـلـكـ وـ مـاجـدـتـ الـأـسـبـابـ لـذـلـكـ مـعـ اـنـيـ كـثـيـرـاـ شـائـقـ إـلـىـ زـيـارتـكـمـ وـ مـشـتـاقـ لـرـؤـيـتـكـمـ وـ لـكـنـ فـيـ مـلـأـ مـنـ النـاسـ لـاختـلالـ

الحواس و كثرة المشاغل مع الناس لا يتحصل ذلك. فان اراد جنابك السامي ذلك فاى زمان اراد لشرف بزيارتكم و لنستفيض بساحه قدسكم. لعل الله يحدث امراً ما يريد للقلب السليم السديد فاته بكلشىء قدير و شهيد ولا يكون فى ذلك رقيباً و الحمد لله الذى لا اله الا هو رب العالمين.

N- در یکم جمادی الاولی ۱۲۶۴هـ ق، روز خروجشان از بازارفروش (به مقصد مشهد) نوشته شده است. در این مکتوب، سعیدالعلماء مورد خطاب و سرزنش قرارگرفته و مظالم وی تقبیح شده است و به خاطر ستمهایی که روا داشته اورا به مجازات محتوم پروردگار انذار فرموده‌اند.

"سورة البراءة"(۱۰۵)

فلقد كتبْتُ ذلک اوّل يوم من شهر جمادی الاولی من سنة ۱۲۶۴ (آ: ۱۲۶۶) يوم خروجی من بلدي. بحکم الرّجل الذي (۱۰۶) يعلم شأنه وهو عند الله لمن الخاسرين. و ذلك سنة الله قد خلت من قبل و كذلك اليوم قد كان لدى لمشهود. فيا ايّها الرّجل ان اشهد ما كتبْتُ اليك في ذلك الكتاب بالحق و أنصف بالله ربّك افليس ائک قد خرجت عما كان دأب العلماء من قبل و هم عند الله لمن الصادقين. فانهم قد كانوا اذا ورد عليهم شيئاً يخالف ما هم عليه يطلبون دليلاً من الكتاب والسّنة فان اتي مدّعيه بشيء منها فصدقوه و ان لم يأت فاظهروا له ما هو الحق فان صدق فنعم ما وافق و ان لم يصدق فاظهروا للناس كذبه ذلك شأنهم من قبل و ذلك ما قد امر الله في كتابه و الله عليهم حكيم اذ قد قال سبحانه "ادعهم الى سبيل ربّك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن".^۱ ولم يكن من الادله الاستعانة بالظالم. فكفى لك بذلك ذلاً و لو انصرفت لدى ما فعلت بما يفعل بمثله أحد الا الذين قد ظلموا من قبل على ائمه الدين و اولئك عند الله لمن الظالمين.^۲ أفلأ تخاف من الله أن ينزل عليك من آيات قيده ف تكون كالامم الذين قد مضوا من قبل و اولئك في النار لمن الخالدين فاتق الله أن لا يتتجاوز عن حدك فان ذلك ذنب عظيم و انك ما فعلت الا ما هو خيراً لي في الحياة الدنيا وفي الآخرة و ذلك عند الله اجر عظيم ولكن سيظهر لك انشاء الله ثمرة ما قد غرست بايديك فان الله سيجزي الكل بما عملت و هو خير الحاكمين و انك لو فكرت اقل ما يحصل الكتاب لترى قبح ما صدرت عنك و انك ما فعلت الا كما قد فعلت من قبل و الله على ما اقول شهيد و اتي قد اتبعت اجدادي سلام الله عليهم و لكن لي بذلك فخر مبين فيا ايّها الرجل افما قرأت قول الله في القرآن "قل لا استلكم عليه اجر الا المودة في القربى"^۳ فاعرف حكمها في نفسی ان كنت ذا(آ: ذو) علم خير و لو تكون لك اذن سامعة

^۱ سوره نحل : ۱۲۵

^۲ از اینجا به بعد، عباراتی که پرونگ تر درج شده، عباراتی است که از نسخه "آ" (آثار الفدوییه) نقل می‌گردد. در جلد چهارم اسرارالآثار، خلاصه این نامه مندرج است و به جای عبارات مزبور، نقطه چین گذاشته شده است.

^۳ سوره شوری : ۲۳

لتسمع من الاشجار والارضى والطيور ومن كل ذرة من ذرات هذا البلد ما يقولون فيك وفي حق من
 أغرك على هذا وكفى بالله و من عنده علم الكتاب خيراً و ستقول كما قد قلت من قبل و لن ينفعك
 ذلك اذن من بعض الذر شيئاً و لقد بعث آخرتك بمتابعة اراذل الناس فما ربحت تجارتكم والله على
 ما اقول شهيد و ما فعلت الا افتضحت نفسك فاستشعرها انك ان كنت ذو عقل سليم و لقد اعلنت
 حكم الحق بما مكرت لتخفيه و لكن الله مُتم نوره و هو خير الماكرين ان استغفرالله ربكم عمما اكتسبت
 ايديك و ارجع الى حكمه فان ذلك ...^۱ بدیع فان الله سبحانه يتوب عليك بفضلة و هو على عباده
 المذنبین ذو من قدیم فافعل ما شئت بي و باحبابی فانك لن تعلو اجلک و لن تجاوز عمما قدر الله لك و
 ان الله للظالمین لبالمرصاد ثم انتظر ما قد وعد الله لك في ام الكتاب من قبل اذ لا الله الا هو و هو قوى
 عزيز و لقد خرجت من بلدى لزيارة جدی (۱۰۷) صلی الله عليه و آله فلعلته على من قتلها و من شايعه و
 من تابعه من الاولین و الآخرين و لعنه الله على الظالمین. آیا چه شده است که به قبح اعمال خود بر
 نمی خورید و چه شده است که حیا از افعال صادره از خود نمی کنید قسم می دهم شما را به حق
 خداوندی که از او نمی گذرد ظلم کننده و دروغ گوئی اینکه انصاف بده آیا آنچه از شماها سر می زند
 در هیچ مذهبی و ملتی جایز است اگر شک داری اینک از هر مذهبی در این بلد هستند از ایشان
 سؤوال نمائید سبحان الله فما تغنى الایات و التذر عن قوم لا يفقهون و بحمد الله تخربون بیوتکم بایدیکم
 من دون ایدی المؤمنین فاعتبروا يا اولی الابصار و زود است که معلوم شود شما ها را و صلی الله على
 ائمه و ساداتی و من اتبعهم بالحق و الحمد لله رب العالمین.

^۱ کلمه‌ای خوانده نشد.

- صورت نامه‌ای است خطاب به سعیدالعلماء‌که جناب قدوس در بارفروش در اوخر ۱۴۶۳ و یا اوائل سال ۱۴۶۴ ق نوشته‌اند. در این زمان جناب قدوس ۲۵ ساله بوده و به رغم اینکه در بارفروش عالمی تازه وارد بوده‌اند در حُسن شهرت و معروفیت بر جمیع علماء پیشین سبقت گرفته و همین امر ایشان را محسود برخی از علماء آن بلد نموده و سبب اذیت و آزار آن حضرت گشته بود. شکوه قدوس از طعنها و ستم‌های وارده موضوع اصلی این نامه است و آن جناب این نامه را به منظور اطلاع سعیدالعلماء، رئیس الفقهاء بارفروش، از شرایط موجود نوشته‌اند و می‌توان گفت که این نوشته، تظلم نامه آن حضرت می‌باشد:

"هَوَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ"

حمد خداوندی را است که خلق کرد عجائب از مخلوقات را و برگزید در میان آنها نوع انسان را و گردانید قلب او را مکمن معارف و مخزن علوم خود تا آنکه در میان آنها برگزید انبیاء را و قرار فرمود آنها از صفوه آن و بعد از آن برگزید از انبیاء محمد و اهل بیت اطهارش را صلوات الله و سلامه عليهم پس ختم کرد به آن بزرگوار جوامع مراتب قدوسیه را و تمام مراتب انسیه را و گردانید ایشان را محل انوار طلعت حضرت خود و به ایشان مزین فرمود عوالم قدسیه و شهودیه را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در نزد هر کس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و رسوم و معارف و حقائق. بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحه از طفح از اقل از اسم الابره از فاضل نورشان است(۱۱۳) فصلی الله عليهم وعلى من اتبعهم بما قد احاط علم الله انه بكلشيء محيط و چون که خداوند عالم، مقرر فرمود از برای ایشان سلام الله عليهم ارتحال و احتجاب از این دار فانی را لأجل عدم تحمل ناس به جهت کمی فهم و ادراک که هرگاه در این دار همیشه می بود گمانهایی که خداوند و اولیاء او از آن بیزار بودند، می نمودند. پس لاجرم حتم گردیده تشریف فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شموس قدسیه و غائب شدن آن انوار غیبیه از این حضیض خسیس و چونکه چنین لابد و حتم گردیده بود است. با آنکه لابد بود است از خلیفه از جانب خداوند عالم جل ذکره اینکه همیشه باشد ظاهر والا عبث می بود بعث آنها و ارزال کتب و این بر خداوند لازم بوده است نه بر خلق. لهذا خداوند در وقت انتقال فرمودن خاتم انبیاء سلام الله عليه و على اهل بيته بر لسان مبارکش جاري فرموده و امر فرمود او را به اينکه به جمیع امت بشنواند به اينکه "انی تارک فيکم التقليین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا لن یفترقا حتى یردا على الحوض."(۱۰۸) پس آن بزرگوار اکمال و اتمام دین نمود و اعلاء این امر عظیم فرمود تا آنکه جمیع

امّت این را شنیدند و یقین بر امر نمودند و خداوند عالم هم تصدیقاً لنیه صلی اللہ علیه و آله در کتاب نازل فرمود "الیوم اکملت دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دیناً."^۱

پس بعد از این حجّت واضحه و برهان ساطع و دلیل قاطع، امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر طاغی و مفسدی، مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل أقل من ذر القطمیر من النیر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آنکه زمان، مقتضی آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان عجل اللہ فرجه باشد؛ غیبت فرمایند. به جهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار، بعضی از آنها.^(۱۰۹) پس آن بزرگوار به سنت جد بزرگوار خود در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب اللہ و احادیث شان و کسانی که این دورا بفهمند متصلباً بقوله علیه السلام: "من روی حدیثنا"^(۱۱۰) آنها را حجّت از جانب خود قرار فرمود. هم چنان که فرمود هم "حجتی علیکم و انا حجّه اللہ" و حکم ایشان را حکم خود و رد ایشان را رد بر او و رد بر او را رد بر خدا و آن به منزله شرک به خداوند و آن در جهنّم است. و خداوند عالم جل ذکرها تصدیقاً لولیه فرموده "و جعلنا بينهم وبين القوى التي باركنا فيها قری ظاهره وقدرنا فيها السیر سيروا فيها ليالي و اياماً آمنين".^۲

پس حمد مر خداوندی را که دین را محکم و متقن کرده به نحوی که نتواند آنها نعوذ بالله در خاطرshan خیال فساد باشد به قدر ذره رخنه کنند. فله الحمد اکمل الحمد و احسنه فله الحمد اجمل الحمد و افضلله فله الحمد ازکی الحمد و احبه فله الحمد اشرف الحمد و اشعشه فله الحمد حمدآ يتتصاعد الى مقاعد قدسه صعوداً ويتنزل الى ساحة قدّوسيته نزواً ويملاً كل السموات والارض شهوداً بما قد فضلنا وكرمنا على اكثرباده واتقن لنا ديناً مبيناً وشرع لنا شريعة لائحة واسس لنا سبيلاً واضحاً ومنهجاً وسيراً فلا الله الا هو هو العزيز الحكيم.

پس بعد از ذکر آنچه خداوند خواسته ذکر آنرا مذکور می شود . نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفخم سلمه اللہ و ابقاء و جعل آخر امره خیراً من دنیا و بلغه الى ما يحبه من مراتب رضاه و اخذه باسباب عنایته الى ما هو هواه و احفظه عن الاشارات و الميل الى ما هو خلاف رضاه . اینکه معلوم است که مردم جمیعاً تابع هوای نفس نیستند و هم چنین همهشان خداوند را طالب نه. لأجل آنکه "لو خلص الحق عن الباطل لم يخف على ذي حجى ولو خلص الباطل عن الحق لم يتبعه احد ولكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهناك استولی الشیطان على اولیائه و نجی الذين سبقت لهم من الله الحُسْنَى" هم چنانکه امیرالمؤمنین روحی له الفداء فرموده^(۱۱۱) است پس هر کسی لازم است که میان خود و خداوند خود به اتمام انصاف و ممتاز عقل و فکر نظر کند در امری که او را

^۱ سوره مائدہ : ۳

^۲ سوره سیا : ۱۸

مرتکب می شود اقلاً در امورات دین تا آنکه نعوذ بالله و استجير من سخطه نه اينکه مرتكب شود امري را که آخر آن به خسran و ندامت و حسرت باشد از برای وي در آخرت. پس لابد است تا يقين نکرده شخص آنچه را که می خواهد بلکه (تا) مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آنکه سبب هلاک نفس خود نگردد در آخرت و سائر مردم را میمن تبعه.

پس هر کسی که امري ادعای کند و بطبق آن بینه از کتاب الله از آيات محکم آن داشته باشد و از اخبار هم چنین پس حق خواهد بود و این قوی خواهد بود در نزد عقلا و اهل دیانت و هر که نعوذ بالله چیزی ادعای کند که دلیل قاطعی از کتاب الله و از احادیث محکمه نداشته باشد باطل و ضعیف خواهد بود در نزد این گروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفی نیست. لکن ذکر کردن منقطع الى آل الله آنها را به جهت تذکار است و از وقتی که این منقطع به سوی آل الله سلام الله عليهم وارد این ارض شد تا حال را به هیچ نحو تصرف در امورات احدي نکرده ام نه از امورات دنيا و نه از امورات آخرت. بلکه در خانه خود نشسته و مشغول به قرائت کتاب الله و تمسک به حبل آل الله می باشم. ولکن بعضی از اشخاصی که جناب سامي آنها را بهتر می شناسند لأجل این که مدتی است که در اینجا تشریف دارند ولکن این منقطع الى آل الله تازه وارد برا اهل این بلد شدم. بعضی حرکات ناشایسته می کنند. همچنانکه مراراً به سمع شریف البته رسیده است و با وجود تشریف داشتن مثل جناب سامي بعيد است که توانند بعضی از ارادل ناس بعضی حرکات خلاف کنند و جناب سامي البته به ایشان شنوانیده که امر خالی از این دو قسم نیست. یا این حرکات به جهت دنيا است ترسیدن از دنیايشان. پس جناب سامي خود ضمانت فرموده که به قدر سَمْ ابره در دنیايشان دخل و تصرف احدي نکرده تا خوفشان تبدیل به اطمینان گردید و اگر چنان چه به جهت امري از امورات دین است پس آن هم محکم و متقن است و مکرر در مجالس عدیده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جواب های شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از برايshan باقی نمانده هم چنان که به سمع شریف البته رسیده است و شکی نیست که اگر چنان چه نعوذ بالله حرفی در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و با وجود بودن سرکار کسی که او را خطی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عربی است حرکات خلاف کردن، جسارت عظیمی است از ایشان و نتوانند کسی به قدر سَمْ ابره^۱ خلاف کرد مرآنچه را حدیث و کتاب ناطق است با آن که خداوند شاهد بر سرائر همه و مطلع است که این منقطع به سوی آل الله سلام الله عليهم نیامد در این بلد الا به جهت چند نفر از اقربائی که فقراء و بی بضاعت اند و مکرر نوشته بودند. التماس بسیار با جزع و تصرع کردن به جهت آمدن و خود نمی توانستند آمد. لهذا این منقطع الى آل الله سلام الله عليهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد شدم . والا از وقتی که به سن دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن

به آن ارض اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق فداء للجسد المدفون فيها کردم تا حال را که سیزده سال است هرگز اراده مراجعت نداشتم و در مراجعت به مجرد ورود در این ارض، یوم ثانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم. تا حال را با آن که در کمال ذلت و کوچکی به ایشان رفتار می‌نمودم. مِن دون طمع آنچه در نزد ایشان است از دنیاء مزخرفه یا آخرت ایشان. بلکه خودشان حاضرند و خواهش‌های بسیاری کردند و این منقطع‌الی آل الله قبول نکردم و بعضی افراها و نسبتها می‌دهند. نمی‌دانم که مقصودشان چیست. آیا مردن از برای ایشان نیست؟ آیا چه داعی شده است ایشان را براین امورات؟ یا آنکه این بلد را بلد اسلام نمی‌دانند یا آنکه گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل و اگذاشت و آن را محکم و متقن نفهموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ایشان سؤال کرده در آنچه می‌گویند توانند دروغ گفت و قسم به ایشان داده که چه چیز باعث این نحو از افراها گردیده و چرا باعث فساد می‌شوید و چرا به جهت بعضی از امورات دنیا این متمسّک به جبل الله را اذیت می‌کنید.

اگرچه مرا مقامی نیست لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل^(۱۱۲) نیستم در نزد اجداد خودم سلام الله علیهم. مرا مثل خودشان حساب کرده‌اند و در صدد اذیتش برآمده‌اند. والله من هرگز مثل ایشان نبوده و نیستم. بلکه جوانی هستم منقطع به سوی آل الله سلام الله علیهم و نمی‌دانم کسی را ملجم و پناه الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم به آنچه را قرآن و احادیث برآن دال است از ظواهر درمقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تأویل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و به جمیع آنچه حضرت رسول صلی الله آورده است و ائمه سلام الله علیهم بیان فرموده‌اندو نه ادعای امری کردم و نه فتوی به مسئله دادم و نه دخل و تصریف در امری از امورات کرده‌ام بلکه پیش گرفته‌ام مسلک سید سجاد سلام الله علیه را و به همین طور خواهم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند. ذلک "سنة الله قد خلت من قبل"^(۲۳) ولن تجد لسنة الله فی بعض من الحرف تبدیلاً ولن تجد لسنة الله فی بعض القول تحولیاً. و اگر چنانچه حرکت‌های ایشان سبیش این دو امر نیست بلکه مِن دون سبب است پس دست از من برداشته گوشة خانه خود نشسته و مشغول به سنت اجداد خود گشته. و غرض از ارسال این نوشته و نوشته سابق آن بود که جناب سامی سلمه الله و ابقاء مطلع باشند و الصلة و السلام على ائمتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالانقطاع اليهم والحمد لله رب العالمين.

P- نامه دیگری است که به سعیدالعلماء نوشته‌اند و از این که نه تنها دفع شرّ ننموده بلکه خود، مزید شرارت گشته اظهار تعجب فرموده‌اند. عباراتی از نامه حالت استدلالی دارد و فقراتی از آن حالتی بصیرت گونه به خود می‌گیرد و در نهایت اقتدار، خطاب به رئیس الفقهاء بارفروش می‌فرمایند: "در مقام تُصْحَّح ذِكْرِي كَنْدَ كَه جَنَابُ شَمَا خَوْدَ رَا دَاخِلَ نَكْنِيَدَ در امْرِي كَه عَاقِبَتْ آنَ بِرَشْمَا مَكْشُوفَ وَعَيْانَ نِيَسْتَ ... " جَنَابُ قَدْوَسَ در این نامه و مَكْتُوبَ قَبْلَ، خَوْدَ رَا "مُنْقَطِعَ إِلَى آلَ اللَّهِ" عنوان می‌فرمایند. که شاید کنایه از سیادت ایشان باشد. در همین اثر آن حضرت به صراحت مراتب حماقت مخاطب را اعلان نموده و می‌فرمایند: "... لِأَجْلِ آنَّكَه شَمَا رَا مَتِينَ وَمَعْقُولَ مِيَدَانَسْتَمَ وَإِذْسَخْنَسْ عَاقِلَ بَعِيدَ اسْتَ بَعْضِيَ حَرْكَاتَ وَمِيَفَرْمَائِنَدَ: "... لِأَجْلِ آنَّكَه شَمَا رَا مَتِينَ وَمَعْقُولَ مِيَدَانَسْتَمَ وَإِذْسَخْنَسْ عَاقِلَ بَعِيدَ اسْتَ بَعْضِيَ حَرْكَاتَ وَبَعْضِيَ اطْوَارَ..." وَنَهَايَةً او را از سرنوشت شومی که در انتظارش بوده انذار می‌فرمایند:

"بسمه الذي لا اله الا هو"

الحمد لله الذى قد شرّفنا بمتابعه اوليائه و اختصنا من دون العالمين بالتمسك بحول اصفيائه و نور قلوبنا باشرافات الانوار من القائمين فى مقامه و المع فى كلّ وجه على صدورنا بتلاؤ انوار ضيائه فعرفنا موقع امره و اوضح لنا سبل شرائع دينه وكشف عن اعيننا غطاء الجهالة و الضلاله بتشعشع نور بقيته صلوات الله وسلام الله عليه و عجل الله في فرجه ثم في فرجنا به. انه على كلّ شيء قادر و الحمد لله الذى قد جعل قلوب الاعداء فى الاكه لثلا يعلمون شيئاً من الامر و كانوا فى قعر الجحيم مسكوناً و قد ضرب على آذانهم وقرأ من العصبيه و الجهاله ليكونوا فى نار الطغيان و الضلاله محروقاً ثم الصلوة من طلة حضرت الذات على سيدنا ونبينا رسول الله صلى الله عليه وآله ثم الصلوة المباركة الطيبة الزكية على سيدى واما می و جدّی امير المؤمنین روحی و روح العالمین فداء ثم الصلوة الوصلیة و النور الصمدیة على الصدیقة الطاهرة وعلى ابنائهما مدام الملك لله و الله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمنتقین.

پس از حمد و صلوات بر سادات کرام سلام الله عليهم. مذکور می شود نزد سور مکرم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاءه این که نوشته سرکار که در جواب عریضه نوشته بودید ملاحظه نمودم و در بعضی از کلمات و خطابات بسیار تعجب نمودم. لاجل آنکه از مثل جناب سامی بعید می دانستم ولا اگر غیر شما می بود نقلی نبود. زیرا که همیشه دأبانش^۱ به این نحوها بوده است و خواهد بود و لكن بر مثل جناب سامی که معروف به دقّت و فطانت عقل و وقار بودند چگونه توانستند که امر را مشتبه کنند با آنکه آنها را خود بهتر می شناسی. و این که خطاب فرمودند و نسبت بعضی از قولها به این مُنْقَطِعَ إِلَى

^۱ دأب: عادت

آل الله دادند با اینکه از من چیزی خود سرکار نشنیده اید و از نوشته های من ندیده اید و آنچه که دیده اید آن نوشته سابق است و آن مطابق است با ضرورت جمیع مذاهب فضلاً از مذاهب اسلام.

و اما نسبت ها مثل عدم حجّیت عقل و بطلان عمل به ظن و امثالش (۱۱۵) اوّلًا که از این منقطع الى آل الله سلم الله عليهم نشنیده است این را احدي. و ثانیاً آن که از ایشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حجّت نمی دانند. زیرا که عقل حجّت است در بعضی از موقعه ضرورت کل مذاهب و حجّت نیست در بعضی از موقعه اتفاق جمیع اهل کتاب والا که بعث رسول و انزل کتب عبّت بودی. هم چنین عمل به ظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است (۱۱۶) احدي را نمی رسد که رد کند آنها را لأجل آنکه رد بر خداوند است و اما جاهائی که نهی از کتاب و سنت به ضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است (۱۱۷) به اتفاق کل اهل اسلام. پس معلوم جناب سامی باشد آنکه این منقطع الى آل الله نمی گوید الا آنچه را که ائمه ما سلام الله عليهم بیان فرموده اند در نفی و اثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام باطن و چه در مقام تأویل و جناب شما گوش به بعضی از حرfovهای مردمی که خود می دانید آنها به واسطه اغراض فاسد که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلهکه می اندازند، ندھید و این از مثل شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسروان در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را در نزد امام زمان عجل الله فرجه به مقام عتاب برآورید.

زیرا که هر امری خالی از دو قسم نیست. یا باطل است و یا حق. اما اوّل پس خداوند خود، او را باطل می کند و اگر حق است پس احدي نمی تواند که او را ضایع کند. بلکه هر قدر در صدد تضییع اش برآیند او بلندتر خواهد شد و امرش بلندتر خواهد شد. و امرش محکم تر و نورش بیشتر و ظهورش عالی تر. هم چنان که در امر سادات ما سلام الله عليهم دانستید.

پس این منقطع الى آل الله سلام الله عليهم در مقام نصح ذکر می کند که جناب شما خود را داخل نکنید در امری که عاقبت آن بر شما مکشف و عیان نیست. تا آنکه در روز جزا در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قمی که خداوند بگوید "أَللّٰهُ أَذْنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَفْتَوْنَ"^۱ آنجا جواب فلان و فلان چه چنین گفتند به کار نمی آید. لأجل آنکه اگر این به کار می آمد هر آینه قول آنها که مذکور است حکم شان در قرآن مقبول بود. و قسم به پروردگاری که جانم به ید قدرت اوست چنین که گمان کرده اند بعضی از اراذل نیست. که این حکم مثل حکم خودشان است. نه والله . بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از آنکه بگیرد آنها را در دنیا به بدترین گرفتنها و در آخرت مستقر باشند در عذاب جهنّم ابدالدّهر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع ، آنها را شفاعت نکند و اما این منقطع الى آل الله را

سلام الله عليهم اگر چه مقامی نیست لکن مولایش که امام زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و در ید قدرت اوست به اذن خداوند اختیار تمام ملک و محجوب نیست از او اخبار هیچ کس(۱۱۸) هم چنان که در توقع شیخ مفید(۱۱۹) قدس الله تریته و اعلی الله مقامه می فرماید.

وبترسند مفترین از افتراها و بپرهیزند مکذبین از تکذیب و نکنند اذیت بعضی از اشخاصی را که آنها را به صورت ظاهره مثل خودشان می بینند و نمی دانند که آنها کیستند. قسم به پروردگار یگانه که اگر چنانچه بر نگردند از کارهائی که می کنند و از افتراهائی که می زنند و اذیت ها که می رسانند، خواهند یافت مثل آنچه که امم سابقه یافتند بل اشد آنها. و بر من نیست الا گفتن "فَمَنْ شَاءْ فَلِقُبِلِ وَمَنْ شَاءْ فَلِيُعِرِضْ" تَالَّهُ الْحَقِّ مَا آنَا بِكَذَابٍ اشْرُوْ سَيَعْلَمُونَ ذلِكَ اذ الرَّزِيْةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَلَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ اَنْتَشَرَوْ الصِّيَحَةُ بِالْحَقِّ بِاَذْنِ الْوَرْقَاءِ قَدْ اسْتَمْرَ الْاِيْةُ اِلَيْهَا الْمَلَائِكَةُ اَرْجُوْعُوا إِلَى اَمْرِ اللَّهِ وَ اَنْبَوُا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ قَوْلُوْا "رَبُّنَا لَا تَزَعْ قُلُوبُنَا بَعْدَ اَذْهَبْنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَهُ اَنْكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ"^۱

فسبحانک يا الهی تعلم مقامی و تشهد ضمیری و کفى بنفسک علی شهیداً فاحکم اللهم بالحق لمن اراد جحدک و جحد اولیائک و الرد لكتابک والاستهزاء لاصفیائک والاذیه لا هل محبتک فانک قادر حکیم و انک علیم حلیم. فسبحانک سبحانک لا الله الا انت وانت رب العالمین وسلام منک على المرسلین فاشکرالله ربک بالخصوص لما كتبت اليک وقل ان الحمد لله رب العالمین.

ای عالم علیم. پس بدان که من گمان نداشتی در حق مثل جناب شما این گونه حرکات را لأجل آنکه شما را متین و معقول می دانستی و از شخصی عاقل بعید است بعضی از حرکات وبعضی از اطوار آیا مخبر نیستی که الى الان در پیش جمیع مردم چگونه کسانی که باعث بعضی از این امورات شده‌اند، مذمومند . لأجل آنکه مثل این حرکات از هیچ نبی ووصی صادر نشده. بلکه طریق حق لاحقاق حق و ابطال باطل به میزان مقرر در نزد اهل اسلام است. وهر قدر به این نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز اینکه ظاهر کنند بر جمیع مردم در حق خود آنچه را که گمان نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود و از دیاد حبسان در قلوب مردم خواهد شد. "اذ ذلک سنة الله قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلاً"^۲

پس نکنند مثل جناب شما بعضی از حرکات را بواسطه خواهش بعضی اراذل ناس الذين هم لدى سیدی و حبیبی سلم الله علیه أَخْبَثُ مِنَ النَّذِيْرِ يُوسُوسُ فِي صِدْرِ النَّاسِ . وَأَكْرَچَنَانْچَهْ به قدر مدت قلیلی به این منقطع الى آل الله سلم الله علیهم می نشستی و گوش می دادی هر آینه بعضی از چیزها می یافتدی که

^۱ سوره آل عمران: ۸

^۲ سوره فتح: ۲۳

هر کلمه از آن بهتر بود از برای توازنچه آفتاب بر آن می‌تابد. فاوصیک یا ایها انسان ان لا تغّر بالدنيا و زخوفها و باهلها و زیرجها فانک تائی يوم القيمة کیوم الولادتک فلن تستطيع بشیء من الامر و انک فی ذلك اليوم على ما عملت يداک قد كنت لدى الله مأخذداً.الخ

شرح اصطلاحات آثار حضرت قدّوس

جهت انس و آشنايی بيشتر با بدايع آثار جناب قدّوس جلّ ذكره، در اين مقام به شرح بعضی از اصطلاحات مخصوص و استخراج آيات و احاديث وارده، مبادرت می‌گردد:

(۱) "قد وعدت ان تستجيب الدعاء ..."

يعنى وعده فرموده‌ای که دعا را اجابت می‌فرمایی. اشاره است به آياتی از قرآن کريم که می‌فرماید: "و اذا سألك عبادی فائی قریبُ أجيـب دعوه الداع اذا دعـان" ^۱ (و هرگاه بندگان من از تو در باره من پرسیدند، من نزديکم و دعای دعوت کننده را، هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم) و نيز: "وقال ربكم ادعوني استجب لكم" ^۲ (و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانيد، شما را اجابت می‌کنم)

(۲) "سرک الظاهر فى هوية الهاء"

يعنى سرّ تو که در هویت هاء ظاهر است. منظور از هاء حضرت باب است. کلمه "باب" در حساب ابجد مساوی و معادل با عدد کلمه هاء و برابر عدد ۵ است. و کلمه سرّ اشاره‌ای لطیف است به دعای اسلامی که در آن عبارت "آمنتُ بِسِرِّ آلِ محمد" مذکور است. بنا بر تفسیر مبارک حضرت باب از همین عبارت "اول سنه ۱۲۶۰، اول ظهور سِرّ" و آغاز آن می‌باشد که عبارت از ظهور قائم آل محمد باشد.^۳ (س معادل ۶۰ ور معادل ۲۰۰) و نيز در کتاب مستطاب بيان فارسي می‌فرمایند: "و در هر ظهور، سُرُّ الله ظاهرو در هر بطنون، امر الله باطن بوده وهست"^۴

^۱ بقره : ۱۸۶

^۲ غافر : ۶۰

^۳ ظهور الحق ۳ ص ۲۲۳

^۴ بيان فارسي ص ۸۱

(۳) " هویتک الظاهره فی النقطة الباء"

یعنی هویت تو که در نقطه باء ظاهر است. از ابتدای عبارت "فصل" یا رب ... " توصیف حضرت محمد است. بنابر تعلیمات حضرت اعلی، همانطور که کتاب های آسمانی و مقدّسه از نقطه حرف "ب" (باء بسمله) آغاز و ایجاد می گردد، کتاب آفرینش نیز از نقطه مشیّت (عقل کلی، عقل اول) شروع می شود. لذا نقطه در حکم مشیّت (امر) و حرف باء در حکم ظاهر به مشیّت (مظہر امر) است. این است که حضرت باب از مظاہر امر با عنوان نقطه، یاد فرموده اند. چنان که می فرمایند : "کل حروف لفظیه به نقطه متکون می گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت. واوست در فرقان، محمد رسول الله صلی الله علیه وآلہ ..."^۱

(۴) "اَنَّ الْقَدُّوسَ فِي خَتْمِ الْاَكْوَارِ لِدِي الصَّعُودِ وَ اَنَّهُ هُوَ الْفَاتِحُ الْقِيَوْمُ فِي تَنْزِيلِ الْاَنوارِ عِنْدَ الْقِيَوْدِ"

یعنی براستی که او قدوس در پایان کورها در (قوس) صعودی است و فاتح قیوم است در (قوس) نزولی است، وقتی که نورها مقید می گردند. در در رتبه اول تلویحی از خطبه حضرت علی است که در آن حضرت محمد را وصف فرموده اند: "اللَّهُمَّ اجْعَلْ شَرائِفَ صَلَوَتِكَ وَ نِوَامِيْ بُرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الْخَاتَمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ ..."^۲ (خلاصه مضمون: درود بر حضرت محمد که خاتم یا پایان دهنده دوران گذشته و فاتح یا گشاینده دوران آینده است) و در رتبه دوم متوجه به تفسیر جناب سید کاظم رشتی از همین فقره است که در کتاب شرح القصیده به آن اشاره نموده اند:

" اَنَّ نَبِيَّنَا مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَدْ شَرَفَهُ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ عَلَى كُلِّ الْخَلْقِ لَا سِيمَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَرْسَلِينَ لَأَنَّهُ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا يَكُونُ الْخَاتَمُ إِلَّا فَاتِحًا وَ لَا يَكُونُ الْفَاتِحُ إِلَّا مَهِيمَنًا وَ لَذَا وَرَدَ فِي زِيَارتَةِ ... الْخَاتَمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ ... وَ إِذَا كَانَ خَاتَمُ النَّبِيِّنَ كَانَ أَوْلَاهُمْ لَأَنَّ الْخَلْقَ إِلَّا فِي قَوْسِ الصَّعُودِ يَصْعُدُونَ إِلَى مَا مِنْهُ بَدُؤُوا فَلَوْلَمْ يَكُنْ الْبَدُؤُ إِلَّا بِدُؤُ الْبَنْوَةِ هَذِهِ الْحَقِيقَةُ الْمَقْدَسَةُ لَمْ يَكُنْ الْخَتَمُ بِهَا وَ إِلَّا مَا صَحَّ قَوْلُهُ كَمَا بَدَءُوكُمْ تَعُودُونَ ... "^۳ (خلاصه مضمون: خداوند پیامبر اسلام را بر کل خلق، به ویژه پیامبران، شرافت داده است، چون حضرت محمد، خاتم گذشته و فاتح آینده است ... و او همان گونه که خاتم انبیاء است، اول انبیاء نیز هست، زیرا خلق در قوس صعود به نقطه ای می رستند که از آن جا آغاز شده اند و اگر این حقیقت مقدسه (حضرت محمد) آغاز نبوّت نبود، پایان آن نیز نبود و گرنه این قول الهی که "همان گونه که آغاز شدید، باز می گشتید" درست در نمی آمد)

همین معنی در نزد حضرت رب اعلی پذیرفته و تأیید شده است. چنان که در تفسیر نبوّت خاصّه می فرمایند:

^۱ همانجا ص ۸۹

^۲ نهج البلاغه خطبه ۷۲

^۳ شرح قصیده ص ۲۰۰

" وَانَّ حَامِلَ نُبُوَّةِ الْكُلِّيَّةِ الَّتِي هِيَ الْمُشِيَّةُ قَدْ تَنَزَّلَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْ عَالَمٍ دَاتِهَا إِلَى أَنْ اتَّصَّلَتِ إِلَى مَقَامِ الْجَسَدِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهَا التَّنَزُّلُ بَعْدَ ذَلِكَ . لَانَّ مَا كَانَ فِيهَا بِالْقُوَّةِ يُظَهِّرُ إِلَى الْعِيَانِ وَلَيْسَ وَرَائِهَا رَتَبَةُ تَنَزُّلٍ فِي مَقَامِ الْاَنْسَانِ ... (إِلَى قَوْلِهِ الْمَبَارِكِ) لَانَّ ظَهُورَ الْمُشِيَّةِ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَتَحَقَّقَ فِي هَذَا الْعَالَمِ إِلَّا بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي ظَهَرَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَانَّ الْبَدْءَ لَمْ يُظَهِّرْ بِكُلِّهِ فِي رَتَبَةِ الْخَتْمِ وَقَدْ شَهَدَ الْعُقْلُ بِأَنَّ الَّذِي هُوَ مُبْدِئُ الْفَيْضِ فِي مَقَامِ الرَّتَبَةِ الْأُولَى لَا يُمْكِنُ أَنْ يَتَمَّ ظَهُورُهُ إِلَّا بِخَتْمٍ لَمْ يَكُنْ بَعْدَ بِمُثْلِهِ وَلَذَا كَانَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الْفَاتِحُ لِمَا سَبَقَ وَالْخَاتِمُ لِمَا اسْتَقْبَلَ ... "^۱

هَمِينْ عَبَارتْ حَضُورَتْ عَلَى رَا جَمَالَ اَقْدَسَ اَبْهَى درِ اِثَابَاتِ اِسْتِمَارَ ظَهُورَاتِ كَلِيَّهِ الْهَيَّهِ، گَوَاهَ آورَدَهَ اَنَّدَ: "اَذَا فَالَّقَ عَلَيْهِمْ مَا غَرَدَتْ بِهِ حَمَامَةُ الرُّوحِ فِي رَضْوَانَ قَدْسَ مَحْبُوبِيَاً . لَعَلَّ يَتَبَعُونَ مَا فَسَرَ فِي الْخَتْمِ عَنْ لِسَانِ الَّذِي كَانَ رَاسِخًا فِي الْعِلْمِ فِي زِيَارَةِ اَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ : الْخَاتِمُ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحُ لِمَا اسْتَقْبَلَ" وَكَذَلِكَ ذَكَرَ مَعْنَى الْخَتْمِ مِنْ لِسَانِ قَدْسِ مَنِيَّاً . كَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ خَاتَمًاً لِمَا سَبَقَهُ مِنَ النَّبِيِّنَ وَفَاتِحًاً لِمَا يَأْتِيَ الْمَرْسِلِينَ مِنْ بَعْدِهِ"^۲

(۵) قصبات الوجود

قصَبَ، بِهِ مَعْنَى نَى يَا هَرَگِيَاهَ مَثَلَ آَنَّ وَنَىزَ بِهِ مَعْنَى جَوَاهِرَ تَازَهَ وَآَبَدَارَ اَسْتَ . درِ كَتَابِ مَنْتَهِيِ الْاَرْبَ درَجَ اَسْتَ كَه "مَرْوازِيدَ تَرَ آَبَدَارَ وَتَازَهَ وَزِيرَجَدَ آَبَدَارَ وَتَرَ ، مَرْصَعَ بِهِ يَاقُوتَ . مِنْهُ الْحَدِيثُ بَشَّرَ خَدِيجَه بِبَيْتِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصْبِيَّ^۳ . وَمَعْنَى دِيَگَرِيِّ نَىزَ بِرَاهِ آَنَّ آَورَدَهَ اَنَّدَ . لَيْكَنَ درِ آَثارِ حَضُورَتْ نَقْطَهُ اَولَى دُو مَعْنَى فَوقَ باِيكَدِيَگَرِ مَمْزُوجَ گَشْتَهِ وَتَبَعِيرَ رُوحَانِيِّ بِدِيعَى يَوْجُودَ آَمَدَهَ اَسْتَ كَه درِ آَثارِ آَنَّ حَضُورَتْ بِهِ كَرَّاتَ ذَكَرَ گَرَدِيَّهَ اَسْتَ . اَزْ جَمَلَه درِ كَتَابِ قِيَومِ الْاَسْمَاءِ مَى فَرْمَايِندَ: "اَنَّ هَذِهِ الْآيَاتُ وَرَفَقَاتُ مِنْ شَجَرَةِ الْخَلِيلِ فِي حَجَرِ اَبْرَاهِيمَ قَدْ كَانَ مَنْبُوتَأً . اَنَّ هَذِهِ قَصْبَةِ الْيَاقُوتِ فِي اَرْضِ الْقَدْسِ قَدْ كَانَ مَغْرُوسًاَ"^۴ .

"قصبات" بِهِ مَعْنَى بَنَدَهَاهِيَّ گَيَاهَ كَه اَزْ شَاخَهِ يَا تَنَهِ اَصْلَى ، مَنْشَعَبَ مَى گَرَددَ تَبَعِيرِيِّ اَزْ حَقَائِيقِ رُوحَانِيَّهِ اَسْتَ كَه اَزْ اَصْلَ ظَهُورُ (مَظَهُورُ اَمْر) پَدِيدَ مَى آَيَنَدَ . وَبِدِينِ لَحَاظَ چَهَارَهِ نَفْسِ مَعْصُومِ درِ دِيَانَتِ اِسْلَامِ بِهِ "قصبات اَرْبَعَةِ عَشَرَ" تَبَعِيرَ شَدَهَ اَنَّدَ كَه اَزْ دَرَخَتْ اَوْلَى يَا مَشِيتِ اَولَى ، مَنْشَعَبَ گَشْتَهَ اَنَّدَ . چَنَانَ كَه حَضُورَتْ بَابَ درِ تَوْقِيَعِ مَبَارِكَى مَى فَرْمَايِندَ: "وَمِنْهَا رَتَبَةُ السَّرْمَدِ ... وَهُوَ عَالَمُ قصبات اَرْبَعَةِ عَشَرِ وَ

^۱ تَفَسِيرُ نُبُوَّتِ خَاصَّه

^۲ مَائِدَهُ آَسْمَانِيَّ صِ ۲۹۵

^۳ مَنْتَهِيِ الْاَرْبَ صِ ۱۰۲۸

^۴ قِيَومُ الْاَسْمَاءِ صِ ۳۵۲

لیس لاحِد فی حقیقته عالم السرمد نصیب دون محمد ص و آل الله^۱ (از جمله، مرتبه سرمد است ... این رتبه، جهان قصبات چهارده کانه است و از عالم سرمد، جز حضرت محمد و خاندان الهی، کسی نصیب نمی‌برد) و نیز: "لان کل الوجود هالک الا وجه الله و ان عدته هی اربعه عشر(عدد وجه در حساب ابجد برابر عدد ۱۴ است) اشاره بمظاہر الفعل فی عالم الامر و الخلق ... و قد جعل حاملة قصبات اربعه عشر من شجرة الاولی ..."^۲ تشبیه ائمه اطهار به قصبات، می‌تواند مبنی بر اعتقاد به صدور طولی این حقایق مقدسه از شجره امر (حضرت محمد) باشد و بدین ترتیب سلسله ولايت در ادامه نبوّت به مانند شاخه نئی است که : ۱- هر بند آن فرعی است بر بند قبلی. ۲- بند ها در طول یکدیگرند.
۳- در عین حال بندها از تنه اصلی ، تغذیه می گردند.

(۶) باب مدینته

یعنی در شهر او. مقصود، حضرت علی است که در حدیث نبی "أنا مدينة العلم وعلى بابها" (من شهر علم هستم و علی، در آن شهر است) از ایشان، چنین یاد شده است. همچنین می‌تواند اشاره‌ای به حضرت باب باشد که با عنوان "ذکر آیات لاهوتیه" در ادامه همین بیان توصیف شده اند. و نیز "تغّنی ورقاء هائیته" چه که اصطلاحات ذکر و هاء هر دو از القاب حضرت باب می‌باشد.

(۷) البقرة الصفراء

اشاره دارد به آیه قرآنی درج شده در سوره بقره: "... قال موسى لقومه انَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبَّحُوا بَقْرَه... اَنَّهُ يَقُولُ اَنَّهَا بَقْرَه صَفَرَاءُ وَ فَاقِعٌ لَوْنَهَا تَسْرِ النَّاظِرِينَ"^۳ (حضرت موسی به قومش فرمود که خداوند امر می‌فرماید که گاوی را قربانی کنید... او می‌فرماید که آن گاو زرد زنگ باشد و زنگش بینندگان را شاد کند) عرفاء با الهام از آیات فوق، بقره را نماد نفس حیوانی دانسته‌اند. چنان که شیخ اشراف می‌گوید: "عشق بنده ای است خانه زاد که در شهرستان ازل پروردۀ شدست. سلطان ازل وابد، شحنگی کوئین بدوارزانی داشته و این شحنه هر وقتی بر طرفی زند ... در هر شهری که روی نهد باید که ... گاوی از برای او قربانی کنند. " فانَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبَّحُوا بَقْرَةً وَ تَأْكُلُو نَفْسًا رَا نَكْشَنْدَ قَدْمَ در آن شهر نهد"^۴ جناب شیخ احمد احسائی در آثار خود از روح انسانی با عنوان بقره صفراء(گاو زرد) تعبیر نموده‌اند. در کتاب شرح الزيارة در توضیح و تعریف روح بدین مطلب اشاره نموده‌اند:

^۱ مجموعه آثار نقطه اولی ص ۸۵

^۲ اسرار الآثار ص ۲۰۵

^۳ بقره : ۶۷ و ۶۹

^۴ فی حقیقت العشق ص ۲۸ و ۲۹

"و اعلم ان الروح قد اختفت العلماء في معرفة حقيقتها اختلافاً كثيراً ... والحق انها جسم مجرد و لونها اصفر... والمعنى ان الروح كان لونه اصفر انها بقرة صفراء لونها تسر الناظرين. فلما دخلت في الجسد بعد ما تمت خلقتها كانت خضراء بساد كثرة الحدود مع صفترتها. فلما فرقت رجعت على لونها..."^۱ (خلاصة مضمون: علماء در مورد حقيقة روح، بسيار اختلاف نظر دارند ... حقيقة آن است که روح جسمی مجرد است و رنگش صفرا یا زرد است، زیرا همان بقرة صفرایی است که رنگش بینندگان را شاد می کند. زمانی که روح، پس از إكمال خلقتش، در جسد داخل می شود، به خاطر ترکیب تیرگی عالم حدود با زردی خودش، به رنگ خضرا (سبز) در می آید. ولی هنگامی که روح از جسد فارغ می گردد به رنگ خودش باز می گردد.)

بر حسب تعبیر جناب شیخ احمد، روح، اوّلین تنزل عقل است و از طرف دیگر رنگ زرد (صفراء) اوّلین تنزل رنگ سفید (بیضاء) است. لذا به عقل، رنگ بیضاء و به روح، رنگ صفراء اطلاق شده است.

(۸) "الصورةُ الانزعية"

يعنى صورتِ مجرد و انتزاعی. مأخوذه از "حدیثِ مفضل"^۲ از حضرت صادق است. حدیث مفضل، حدیثی طولانی از حضرت صادق است که به افتخار مفضل بن عمر نوشته شده است و برخی مواضع آن با شکل متعارف و موجود معارف اسلامی مغایرت دارد. لذا برخی از مفسرین معتقدند که در مواضع مزبور در حق پیامبر اسلام و ائمه اطهار غلو شده است و علیهذا، مواضع مزبور به اصل حدیث إلحاق شده است. با این وصف حضرت رب اعلى، در بیانات مبارکه خود، و از جمله بیان مبارکی که در ذیل خواهیم دید، به تلویح حدیث مفضل و مواضع یاد شده را تایید فرموده‌اند. اماً صورت انتزاعیه، به طور خلاصه، حقیقت یا باطن مظاهر الهیه که در مقابل مرتبه ظاهري و جسمانی آن هیاکل مبارکه قرار می‌گیرد و از آن به مشیت اولیه تعبیر می‌گردد. بدین ترتیب، حدیث مفضل در این موضع بخصوص در صدد است که با استفاده از اصطلاح صورت انتزاعیه، ارتباط مشیت اولیه و خداوند را توضیح دهد : "... فان غاب المولى عن ابصار خلقه فهم المحجوبون بالغیه ممتحنون بالصورة. يا مفضل التي ظهر به للاسم ضياء نوره و ظل ضيائه و الذى تشخّص به الخلق لينظروه و دلهم على بارئه ليعرفوه بالصورة التي هي صفة النفس والنّفس صفة الذات والاسم مخترع من نفس الذات. ذلك سمّي نفساً والأجل ذلك قوله

^۱ شرح الزیارة ۴ ص ۳۱۴

^۲ مفضل بن عمر، نام یکی از شاگردان ویاران شهیر حضرت صادق است.

عَزْ وَجَلَّ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَأَنَّمَا حَذَرْكُمْ أَنْ تَجْعَلُوْا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَصْنُوعًا لِكَانَ الدَّازِ
مَحْدُثًا مَصْنُوعًا وَهَذَا هُوَ الْكُفْرُ الْصَّرَاحُ وَاعْلَمُ يَا مُفْضِلٍ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْأَحَدِ وَالْوَاحِدِ إِلَّا كَمَا
بَيْنَ الْحَرْكَةِ وَالسُّكُونِ أَوْ بَيْنَ الْكَافِ وَالنُّونِ لَا تَقْصِلُهُ بِنُورِ الدَّازِ فَإِنَّمَا بَذَاتِهَا وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى أَلْمَ تَرَالِي رِيْكَ كِيفَ
مَدَ الظَّلَلَ وَلَوْ شَاءَ لِجَعْلِهِ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلَنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَعْنِي مَا كَانَ فِيهِ مِنَ الدَّازِ فَالصُّورَةُ الْأَنْزُعِيَّةُ
هِيَ ضَيَاءُ وَالظَّلَلُ وَهِيَ الَّتِي لَا تَغْيِيرٌ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ وَلَا فِي مَا يَحْدُثُ مِنَ الْأَزْمَانِ فَظَاهِرُهُ صُورَةُ الْأَنْزُعِيَّةِ وَ
بَاطِنُهُ الْمَعْنُوَيَّةِ وَتَلَكَ الصُّورَةُ هِيَ هَيُولَاتُ الْهَيُولَاتِ وَفَاعِلُهُ الْمَفْعُولَاتِ وَاسْ الْحَرْكَاتِ وَعَلَةُ كُلِّ عَلَى
لَا بَعْدُهَا سُرُّ وَلَا يَعْلَمُ مَا هِيَ إِلَّا هُوَ يُجَبُ أَنْ تَعْلَمَ يَا مُفْضِلٍ أَنَّ الصُّورَةَ الْأَنْزُعِيَّةَ الَّتِي قَالَتْ "ظَاهِرِي
إِمَامَهُ وَبَاطِنِي غَيْبٌ مَنْعِي لَا يُدْرِكُ". (مَقْصُودُ بِيَانِي از حَضُورَتِ عَلَى اسْتِ) لَيْسَتْ كُلِّيَّةُ الْبَارِيِّ وَلَا الْبَارِيِّ
سِوَاهَا وَهِيَ هُوَ اثْبَاتًا وَإِيجَادًا وَعِيَانًا يَقِينًا وَتَعْيَيْنًا لَا هُوَ هِيَ كَلَّا وَلَا جَمِيعًا وَاحْصَاءً وَلَا احْاطَةً^۱
(خَلاصَةُ مَطْلَبٍ: أَكْرَجَهُ مَوْلَى (خَداُونَد) از دِيدَگَانَ بِنَدْگَانَشَ غَائِبٌ اسْتَ وَدَرْ نَتِيَّجَهُ، آنَانَ بِهِ وَاسْطَأْهُ غَيْبَتُ
ازَّ وَمَحْجُوبٌ وَبَيْ خَبْرِنَد، امَّا بِهِ وَاسْطَأْهُ صُورَتُ (مَشِيتُ اولِيه) امْتَحَانٌ مَشِيتُ، كَهُ خَداُونَدُ بِهِ
وَاسْطَأْهُ او ظَاهِرِ مَنْ گَرَدد، ضَيَاءُ نُورُشُ اسْتَ وَسَائِيَهُ ضَيَاءُ اشَّ مَى باشَدُ وَهَمَانَ وَجُودِي اسْتَ كَهُ خَداُونَدُ بِهِ
او مَتَشَخَّصُ مَنْ گَرَدد تَا آنَ كَهُ خَلَقَ بِتَوَانَد او رَا نَظَارَهُ كَنَندُ وَآنَانَ رَا دَلِيلَي باشَدُ بِهِ سُوَى پُورُدَگَارَشَان. تَا
آنَ كَهُ بِنَدْگَانَ بِتَوَانَدَ خَداُونَدَ رَا بِهِ وَسِيَلهُ صُورَتِي بِشَنَاسِندَ كَهُ هَمَانَا صَفتِ نَفْسٌ اسْتَ وَنَفْسٌ صَفتِ
ذَاتٌ اسْتَ وَاينَ كَهُ در قُرْآن فَرَمُودَهُ كَهُ، وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ تَعَالَى (وَخَداُونَدُ شَمَا رَا از نَفْسِ خَودُ بِرَ حَذَرَ
مَنْ دَارَد) در وَاقِعِ شَمَا رَا تَحْذِيرَ مَنْ كَنَدَ كَهُ أَكْرَحَ حَضُورَتَ مُحَمَّدَ وَخَانَدَانَشَ رَا حَادِثَ وَمَصْنَوعَ بِدانِيَدَ،
خَداُونَدُ نِيزَ حَادِثَ وَمَصْنَوعَ مَنْ گَرَدد وَاينَ كَفْرِي آشَكَارَ اسْتَ. اى مُفْضِلٍ بِدانَ كَهُ تَفَاوُتٌ مِيَانَ أَحَدَ وَ
واحِدَ (مَشِيتُ) مَثَلَ تَفَاوُتٌ مِيَانَ حَرْكَتَ وَسَكُونٌ اسْتَ، يَا فَاصِلَهُ بَيْنَ كَافِ وَنُونَ ... پَسَ صُورَتُ
انْزُعِيَّهُ (مَشِيتُ)، نُورٌ وَسَائِيَهُ اسْتَ وَآنَ چِيزِي اسْتَ يَهُ مَرُورُ زَمَانٍ دَسْتَخُوشُ تَغْيِيرٌ نَمِيَ شَوَّد ... وَايِّ مُفْضِلٍ،
بِرَاهِي تَوْ وَاجِبٌ اسْتَ كَهُ بِدانِيَ صُورَتُ انْزُعِيَّ وَمَجْرِيَ كَهُ فَرَمُودَ، ظَاهِرِ منَ، اِمامٌ اسْتَ وَبَاطِنِ منَ،
غَيْبٌ مَنْعِي لَا يُدْرِكُ (عِبارَتُ از حَضُورَتِ عَلَى اسْتِ) نَهُ عَيْنُ حَضُورَتِ بَارِي اسْتَ وَنَهُ غَيْرُ حَضُورَتِ بَارِي) وَ
از حَضُورَتِ ربَّ اَعْلَى در تَفْسِيرِ فَقرَهُ اَخِيرَ از حَدِيثٍ فَوقَ اسْتَ :

"...هَذِهِ الْفَقْرَةُ فِي الْحَدِيثِ "لَا هُوَ وَلَا هُوَ غَيْرُهَا" لَاَنَّ الصُّورَةَ الْأَنْزُعِيَّةَ الَّتِي يَصْرَحُ بِالْإِلَاهُوَيَّةِ وَ
يَنْطَقُ عَنْ مَقَامِ الْجَبْرُوَيَّةِ وَهِيَ هُوَ سُرُّ الْوُجُودِ وَالْمَهِيمَنَ عَلَى الْغَيْبِ وَالشَّهَوْدِ وَأَنَّهُ هُوَ عَلَانِيَّةُ الْمَعْبُودِ
عَلَى مَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَطْبَتِهِ وَانَّ الْيَوْمَ مَفْقُودٌ عَنِ ابْصَارِ اهْلِ الشَّهَوْدِ ... فَاعْلَمُ أَنَّ الضَّمِيرَ هِيَ فِي
قَوْلِهِ رُوحِي فَدَاهُ يَرْجِعُ إِلَى صُورَتِهِ فِي مَقَامِ الْإِمَامَهُ وَانَّ ضَمِيرَهُ يَرْجِعُ إِلَى مَقَامِ طَلْعَهُ مَعَانِيَهُ فِي قَمْصِ
بِيَانِهِ بِشَرْطٍ أَنْ تَلَاحِظَ فِي الْمَرَآتِ حَدَّ الْمَرَآتِيَّهُ وَلَا تَرَى فِيهَا إِلَّا طَلْعَهُ الْأَزْلِيَّهُ الظَّاهِرَهُ لَهَا بِهَا فِي رَتِبَتِهِ

الى حکی عنها ... لانک اذ شاهدت فی قمص الصورة الانزعجية طلعة الهویة فهو مقام الذى قال صادق ع "ان لنا مع الله حالات نحن هو و هونحن" و ان اتشاهد فی الطلعة الهویة حضرت الاحدیه فهو مقام الذى ذکرہ روحی فداء فی الحديث الذى قرئت علیک "الا انه هو هو" و اذ تلاحظ فی الصورة الانزعجية نفس المرأۃية فهو يدلّ علی قوله روحی فداء "ونحن نحن" ... فکذلک ان الصورة الانزعجية لا يكون محل تجلی الهویة الا بنفس الهویة فی رتبته...^۱ (خلاصة بیان مبارک: این فقره از حدیث که می فرماید لاهی هُو و لاهو غیرها (او، او نیست و در عین حال او غیر از او نیست) بدان جهت است که صورت انزعجیه ای که آشکارا از لاهوت می گوید، همانا سر وجود است ... پس بدان که ضمیر (موئث) هی در بیان مبارک فوق به صورت حضرت علی در مقام امامت باز می گردد و ضمیر هُو به حقیقت و باطن آن حضرت راجع است، مشروط به آن که حد مرأیت در مرأت ملاحظه شود و در مرأت یا آینه نبینی مگر طلعت ازلی ای را که در رتبه آینه ای که آن را باز می تاباند پدیدار گشته است ... زیرا وقتی در صورت انزعجیه، طلعت هویت را مشاهده می کنی، همان مقامی است که حضرت صادق فرموده، ما را با خداوند حالاتی است. (که در آن حالات) ما (تحن) او (هُو) هستیم و او، ما هست. و اگر در طلعت هویت حضرت احادیث را بینی، این همان مقامی است که در حدیث فرموده الا انه هُو هو (همانا که او، او است) و زمانی که در صورت انزعجیه، خود آینه را ملاحظه کنی، همان مقامی است که فرموده، و تحن نحن (ما، ما هستیم)... بدین ترتیب صورت انزعجی، محل تجلی هویت است به نفسی هویت در مرتبه خودش...)

شاید بتوانیم به تعبیر و بنا بر معتقدات بهائی بگوئیم که صورت انزعجیه، همان تصویر خورشید در آینه است که اگر بگوید: من خورشیدم صحیح است و اگر بگوید: من آینه ام، نیز صادق است.

و نیز در ضمن توقيعی دیگر می فرمایند :

"... لان الالفاظ بمثل الاجساد كما ان فى الناس لا يمكن ان يكون أحد مثل جسم الامام لا يمكن ان يكون حرفًا مثل حروف التى نطق آل الله فى البيان ولو كان الصور يشابه فى الاشكال ولكن هو بمثل ما القيت عليك كل على صورة الانسان ولكن ان الامام هو الصورة الانزعجية والنور الالهية التى يدعى من ذاتها ويصرح باللاهوتية وينطق عن الجبروتية ..."^۲ (براستی الفاظ مانند اجساد است. همان گونه که ممکن نیست جسم احدی از انسان های عادی مثل جسم امام باشد، به همان ترتیب امکان ندارد که یک حرف مثل حروفی باشد که از دهان خاندان الهی صادر می شود ولو آن که صورت ها به لحاظ شکل

^۱ مجموعه آثار نقطه اولی ص ۵۷ و ۵۶

^۲ مجموعه آثار حضرت اعلی شماره ۵۳ ص ۱۲۴ و ۱۲۵

و شمایل، مشابه باشد... ولکن امام، همانا صورت انزعیه و نور الهیه‌ای است که خبر از ذات الهی می‌دهد ... و ندا از جبروت الهی بر می‌آورد...)

و در مناجاتی از آن حضرت است: "...ان تصلی علی شجرة المقصود و فی هیکل الاحمدیة و سید المحمود فی الصورة الانزعیة الذی بلغ ما حمل من عندک..."^۱ (درود فرست بر شجرة مقصود، در هیکل احمدی و سید محمود (حضرت محمد) در صورت انزعیه‌ای که پیام تورا ابلاغ فرمود...)

(۹) "المدینه البائیه"

احتمالاً مقصود مدینه بارفروش است. در آثار حضرت اعلی از بارفروش با عنوان "ارض باء" یاد شده است.^۲

(۱۰) "سر المستسر"

سیر پوشیده. برگرفته از احادیثی از حضرت صادق است: "... فی بصائر الدرجات عنه "ع" ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر المقنع بالسر". و نیز: "وعنه (ع) ان امرنا سر مستسر و سر لایفیده الا سر و سر مقنع بسر". حدیث مذبور بارها در آثار حضرت نقطه اولی ذکر گردیده است. خصوصاً در تفسیر احسن القصص کمتر سوره‌ای را می‌توان یافت که نغمه این عبارت در آن، طینانداز باشد.

(۱۱) "الاوراق الكافورية"

ورقه‌های کافوری. از اصطلاحات مخصوصه حضرت رب اعلی است. چنان که می‌فرمایند: "الم تروا ان الطير المحرك في جو السماء كيف انقضيه على الباب ليعلمكم اطوار الورقات من الشجرة الكافورية بالحق ..." و نیز در صحیفه عدلیه چنین مذکور: "وسلوک کن با نساء خود بأحسن سبیل محبت. که نساء مومنه اوراق شجرة کافورند در جنت. " لفظ "کافور" مأخوذه است از آیه مبارکه قرآن که می‌فرماید: "ان الأبرار يشربون من كأسِ كان مزاجها کافوراً"^۳ (به راستی آبرار از جامی می‌نوشند که مزاجش کافوری

^۱ مجموعه مناجات حضرت نقطه اولی ص ۱۶۳

^۲ بیان فارسی ص ۷۰

^۳ قیوم الاسماء

^۴ صحیفه عدلیه ص ۳۸

^۵ سوره انسان: ۵

است) عرفا از همین کلمه کافور، عباراتی چون "حیات کافوری" و "عین کافور" ابداع نمودند^۱ که در طی زمان معانی گوناگونی از آنها سربارآورد. بعدها همان طور که جناب فاضل مازندرانی اشاره نموده‌اند شیخیه از همین آیه اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند. جناب شیخ احمد احسائی خود، وجه تسمیه ذات حق را به عین کافور چنین توضیح داده است:

"قلتْ "وعين الكافور". اقول يعني انه انما يوجد باثار فعله كالكافور الذى يوجد برايحته. فيحتمل ان يراد بقولهم عين الكافور انه تعالى هو ذات الكافور وهذا على المذهب القائلين بوجده الوجود اي ان الكافور المكنى به عن الروائح التي هي مثال الحوادث هو ذاته لانه عندهم هو الفاعل والمفعول وهو المؤثر والأثر وهذا عندنا باطل و القول به كفر ويحتمل ان يراد بقولهم عين الكافور انه هو العين التي تفوح منها الروائح. اي هو مبدأ الاشياء وهذا صحته و فساده تابعة لمقصود القائل به فان اراد به ان ذاته تعالى مبدأ الاشياء فهو كالأول في الفساد و ان أراد ان فعله مبدأ الاشياء فهو حق".^۲ (مضمون خلاصه: خداوند به آثار فعلش شناخته می‌شود، مثل کافور که به رائحة‌اش شناخته می‌شود. احتمالاً منظور از گفته ایشان در مورد عین کافور آنست که خداوند، ذات کافور است و این توضیح، به تعبیر کسانی است که به وجود قائل هستند. به عبارت دیگر در نظر ایشان، کافور، ذات الهی است و رائحة‌اش، حوادث یا اشیای عالم هستند ... این تعبیر نزد ما باطل است و شاید مراد ایشان از عین کافور، چشم‌های است که از آن رائحة‌ها متضوی می‌شود. یعنی عین کافور مبدأ اشياء است. درستی یا نادرستی این گفته به منظور گوینده‌اش باز می‌گردد. پس اگر مقصودش آن باشد که ذات الهی مبدأ اشياء است، این هم مثل تعبیر اول نادرست است. ولی اگر مرادش آن است که فعل الهی مبدأ اشياء است، این تعبیر، درست است)

و حضرت باب کافور را به جهان‌های بین روحانی اطلاق فرموده‌اند. مراد جناب قدوس نیز می‌تواند همین عوالم باشد که در پی عبارت "الاوراق الكافوريه" عبارت "بالورقاء العمائيه" را ذکر فرموده‌اند که خود، اشاره به عالم عماء دارد. برای اطلاع بیشتر از معانی لفظ کافور می‌توان به کتاب سیروسلوک در رساله سلوک مراجعه نمود.^۳

^۱ في المثل مراجعة شود به المصباح في التصوف ص ۱۱۵ و ۱۱۶

^۲ شرح فوائد ص ۱۷

^۳ سیروسلوک در رساله سلوک ص ۴۸۱ تا ۴۹۳

(۱۲) "الاجتماع لدى ذِكرك"

گردهمایی در حضور ذکر تو. ذکر از القاب قرآنی حضرت باب است. در اینجا جناب قدوس مناجات می‌فرمایند که خداوند موانع موجود را از میان بردارد تا اصحاب بتوانند در حضور مبارک حضرت باب گرد هم آیند.

(۱۳) "اللَّهُمَّ أَنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِسْمِ الْهَوِيِّ وَبِالْبَلَاءِ فِي الْإِسْمِيَّةِ وَبِالْطَّاءِ فِي السَّرِّيَّةِ..." تمامی این فقره از "اللَّهُمَّ" تا "وَهُوَ عَظِيمٌ عَظِيمٌ" ممکن است که وصف حضرت بهاء الله باشد. "الهَوِيِّ فِي الْهَوِيِّ" و "بِالْبَلَاءِ فِي الْإِسْمِيَّةِ" رمزی از اسم مبارک "بهاء" است. جمال اقدس ابهی در لوحی می‌فرمایند: "از باء ، بحر اعظم هویدا و از هاء ، هوية بحته"^۱ "طاء" نیز در حساب ابجد برابر عد "بهاء" و معادل عدد مقدس ثُمَّ می‌باشد.

(۱۴) "الألف الغيبة"

"الف غيبة" نیز رمزی از حضرت بهاء الله است. "الف غيبة" همان الف غائب در بین باء و سین از بسمله است و رمزی از اسم اعظم است. این است که در روایات اسلامی آمده است که نزدیکی بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم از نزدیکی چشم به سفیدی آن بیشتر است: "انَّ بِسْمَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوْدَ الْعَيْنِ إِلَى بَيْاضِهَا"^۲ صاحب مشارق انوار اليقين الف غیبی را چنین مشخص نموده است: "واعلم ان الفیض الاول عن حضرة الاحدیة هي النقطة الواحدة وعنها ظهر الف الغیب و امتد حتى صار خطه وهو مرکب من ثلاث نقطه واحدة وواحدة وواحدة"^۳ (وبدان که فیضی اول از حضرت احادیث، نقطه واحده است و از نقطه، الف غیبی ظاهر می شود و امتداد می یابد تا آن که خط می شود و آن از سه نقطه واحده تشکیل می شود) و تشخیص او مویید به تائید حضرت رب اعلى گشت:

"الْأَلْفُ غَيْبُ الْهَى وَهُوَ الْإِسْمُ الْأَوَّلُ وَالرِّسْمُ الْأَعُلَى ... وَهُوَ أَوَّلُ شَجَرَةٍ خَرَجَتْ مِنْ طُورِ السَّيْنَاءِ وَذَاقَتْ فِي جَنَانِ الشَّنَاءِ مِنْ حَدَائِقِ الْبَهَاءِ ... وَهُوَ الْحَقِيقَةُ الْمُحَمَّدِيَّةُ صَرْوَحَى فَدَاهُ وَهُوَ أَوَّلُ تَعْيَّنِ النَّقْطَةِ حِيثُ دَارَتْ عَلَى نَفْسِهِ ثَلَاثُ دُورَاتٍ وَالْأَلْفُ الْمُسْتَقِيمُ فِي مِبْدَأِ التَّقْسِيمِ عَنْدَ اللَّهِ الْعَظِيمِ. ثَلَاثَةُ نَقَاطٍ وَهُوَ الْاسْتِقَامَةُ الْأُولَى يُهِيَّكُ الْتَّوْحِيدَ وَشَبَعَ التَّفَرِيدَ ..."^۴ (خلاصه: الف غیب الهی است، اسم اول و رسم

^۱ دریای دانش ص ۶۵

^۲ الأَسْمُ الْأَعْظَمُ ص ۳۶

^۳ مشارق انوار اليقین ص ۳۷

^۴ مجموعه آثار حضرت آعلی شماره ۵۳ ص ۱۸

اعلى است... او، نخستین شجره‌ای است که از طور سینا سر برآورد و در بهشت ثناء از (میوه‌های) باغ‌های بهاء چشید... الف، حقیقت محمدی(ص) است که روح فدای او باد. الف، با سه بار گردش به دور خودش، نقطه را متعین می‌سازد و در نزد خداوند عظیم، الف مستقیم آغاز تقسیم است...)

و نیز در توصیف همین الف از آن حضرت است:

"... الف الغیبة و هو غیب لم یکن ظهوره الا بظهور النقطة قبله كما نزل الله في اول كتابه (ب س) و ان الالف الغيبة لم یظهر في الرّقوم ولكن یکون بينهما عند اهل الشّھود. بل لا یکون ظهور النقطة الا به و كلّ الحروف قائم به ولم یزل غیب لم یظهر..."^۱ (الف غیبه، پنهان است و آشکار نمی شود مگر به ظهور نقطه قبلش. چنان که در ابتدای قرآن کریم نازل شده است (ب س: یعنی الف اسم در کلمه بسم الله، در میان ب و س غائب است) و الف غیبه در نوشتن ظاهر نمی شود ولکن در نزد اهل شهود، آشکار است که بین ب و س قرار دارد. بلکه نقطه، فقط بواسطه او(الف غیبه) ظاهر می شود و تمام حروف به آن قائم هستند و او همواره غایب است و ظاهر نمی گردد...)

و در اثری دیگر چنین نازل:

"و ان تمام الحمد(سوره حمد) في البسمة لأنها ذات اركان من عرش الازلية ركن منها متعلق بما غیب بين الالف و السین(مقصود الف مبسوطه = ب و س) الذى يطلق فى عرفنا بالالف الغيبة الآية اللاحقة من رکن المخزون و الرمز المصنون و الرسم المكتون و الاسم المسنون و انه غیب لظهور الله الرحمن الرحيم ... و انه رکن من اركان النقطة و جزء من اجزاء الكلمة و سر اسماء الثالثة و غیب هيأكل الظاهرة لا يدخل في العدد مع انه اول العدد..."^۲

و در تطبیق آن بر اسم اعظم می فرمایند: "و ان الاسم الاعظم هو الذى غیب بين الباء و السین في عالم الغیب و ظهر بين النقطتين وسط الجزئين..."^۳ (وبه راستی اسم اعظم، همان الفی است که بین ب و س س در عالم غیب پنهان است و بین دو نقطه و در وسط دو جزء ظاهر است...) و از حضرت عبدالبهاء در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم است:

^۱ رساله في علم الحروف ص ۲۰۵ و ۲۰۶

^۲ مجموعه آثار حضرت اعلى شماره ۵۳ ص ۱۳۰ و ۱۳۱

^۳ همانجا ص ۱۳۴

"وَالْقَوْمُ انْمَا اعْتَبَرُوا الْحَذْفَ وَالتَّقْدِيرَ لِلْأَلْفِ بَيْنَ الْبَاءِ وَالسَّيِّنِ جَهْلًا وَسَفَهًا حَيْثُ لَمْ يَتَبَهَّوْا الْمَعْرِفَةُ الْآيَاتُ الْبَاهِرَةُ ... فِي هَذَا الْحَرْفِ الْمَجِيدِ ... أَمَا تَرَى أَنَّ الْأَلْفَ ظَهَرَتْ فِي "سَبْحَ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى" وَ"اقْرَا بَاسْمَ رَبِّكَ" وَ"بِاسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمَرْسِيَّهَا" لَاسِيمًا أَنَّهَا أَيُّ الْبَاءِ الْفَ مَطْلُقَةُ الْهِيَةِ فِي غَيْبِهَا وَالْأَلْفُ مَبْسُوتَةُ فِي شَهَادَتِهَا وَعِينَهَا فَاجْتَمَعَتِ الشَّهَادَةُ وَالْغَيْبُ"^۱ (مُفسِّرِيْنَ قُرْآنَ، از روی جهله و نادانی، تعییر کردند که الفِ میان ب و س حذف شده و مقدّر است؛ زیرا به معرفت آیات باهره در مورد این حرف مجید، چشم باز نکردند... آیا نمی بینی که الفِ (کلمه اسْم) در آیاتِ سَبْحَ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى و اقرَا بَاسْمِ رَبِّكَ و بَاسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمَرْسِيَّهَا، ظاهر شده است. علی الخصوص آن که ب، الفَ مَطْلُقَةُ الْهِيَةِ در غَيْبِ وَالْأَلْفِ مَبْسُوتَه (گستردہ شده) در شَهَادَتِ آن است. پس در بُ غَيْبِ وَشَهَادَتِ يَكْجَا جَمْعُ شَهَادَتِ آن است)

بنا بر تبیین مبارک الف غیبی در حقیقت، غیبِ باء است و چون "ب" در تدوین (کتب مقدسه) معادلِ مظہر امر در تکوین (آفرینش) است؛ لهذا الف غیبی، مقام غیبِ مظاہر امر و به تعییری همان مشیّت اوّلیه است که "بَهَاءُ اللَّهِ" باشد. چنانکه در کتاب بیان فارسی آشکارا فرموده‌اند" ظَهُورُ اللَّهِ در هر ظَهُورِ که مراد از مشیّت اوّلیه باشد بَهَاءُ اللَّهِ بوده و هست".^۲ و بدین لحاظ است که حضرت بَهَاءُ اللَّهِ ظَهُورِ خود را ظَهُورِ "الفِ مَكْنُونَه" تعییر فرموده‌اند: "قُلْ يَا قَوْمَ تَالَّهِ قَدْ تَمَّتْ كَلْمَةُ الْأَوَّلِيَةِ وَظَهَرَتِ الْفُ الْمَكْنُونَه وَ اشْرَقَتِ شَمْسُ وَلَاهِ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنُ عَنْ أَفْقِ الْإِمْكَانِ بِضَيَاءِ مَشْرَقٍ مَنِيرٍ...".^۳ ادامه بحث در این مطلب را می‌توان ذیل عنوان "الف لینیه" دنبال نمود.

(۱۵) "الْفَتَى الْجَالِسُ"

جوانی که جلوس فرموده. به نظر می‌آید که مراد جناب قدوس از "فتی جالس" جمال مبارک باشد. هیکل اقدس نیز در آثار مبارکه‌شان خود را فتنی نامیده‌اند. از جمله در کتاب ایقان می‌فرمایند: "قُلْ يَا

^۱ مکاتب حضرت عبد البهاء ص ۳۹ و ۴۰

^۲ بیان فارسی ص ۹۸

^۳ آثار قلم اعلیٰ ۵ ص ۳۹ و ۴۰

اَهْلُ الْأَرْضِ هَذَا فَتِي نَارِي يَرْكَضُ فِي بَيْهِ الرُّوحِ...^۱ (بَگُوا ای مردمان روی زمین، این جوانی آتشین است که در بیابان روح، شتابان می‌رود ...) عنوان فَتِی می‌تواند رمزی از جوانی آئین الهی باشد.^۲

"اَهْلُ بَهَاءٍ" (۱۶)

شاید برای نخستین بار اصطلاح اهل بهاء را حضرت باب در تفسیر و شرح سوره بقره به کار برده باشند. بخشی از این اثر گرانها پیش از اظهار امر، در سال ۱۲۵۹ق نازل شده است و در مقامی از آن می‌فرمایند: "... وَهَذِهِ كَلْمَةٌ خَرَجَتْ مِنْ طُورِ السَّيْنَاءِ مُنْبَتَةً بِالدُّهُنِ التَّنَاءِ لَا يَصْدِقُهَا إِلَّا أَهْلُ الْبَهَاءِ وَسِعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ بِتَكْذِيبِهَا بِأَيِّ مُنْقَلْبٍ يَنْقَلِبُونَ".^۳ (این کلمه‌ای است که از طور سینا پدیدار شده و از روغن ثناء انبات گشته است. کلمه‌ای که جز اهل بهاء تصدیقش نمی‌کنند و زود است آنان که به واسطه تکذیب شان به خود ظلم نمودند، بدانند که به کدامین بازگشت‌گاه، باز خواهند گشت)

"وَبِمَنْ نَادَى فِي الطُّورِ بِلِسانِكَ أَنِّي أَنَا اللَّهُ" (۱۷)

کسی که در طور به لسان تو، ندا فرمود که انی آن‌الله. بنابر اعتقادات اهل بهاء، حضرت بهاء‌الله، ظهور مکلم طور می‌باشند. چنانکه حضرت ولی امر‌الله می‌فرمایند: "... بِرِ طَبِقِ تَائِيدِ مَبَارَكٍ، حَضُورُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اِنَّ ظَهُورَ اَعْظَمِهِمْ رَا ظَهُورَ مَكْلِمٍ طُورَ شَمَرْدَهِ وَ بِهِ بِيَانٍ "تَوقَّعُوا ظَهُورَ مَكْلِمٍ مُوسَى مِنِ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ" (ظهور مکلِم با موسی از شجره طور را منتظر باشید) مقام شامخش را می‌ستاید"^۴

^۱ ایقان ص ۱۱۴

^۲ اسرار الاتمار ۴ ص ۴۳۹

^۳ مجموعه آثار حضرت اعلی شماره ۶۹ ص ۳۰۷

^۴ قرن بدیع ۲ ص ۲۳

"وَهُوَ عَظِيمٌ عَظِيمٌ" (۱۸)

کلمه عظیم، ریشه در آیه مبارکه قرآن در سوره نباء دارد: "عَمّ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَا سَيَعْلَمُونَ".^۱ (در باره چه از یکدیگر می‌پرسند، در باره نباء عظیم که در مورد آن با هم اختلاف دارند، نه چنان است، به زودی خواهند فهمید، باز هم نه چنان است، به زودی خواهند فهمید) و نباء عظیم (خبر بزرگ) بنا به تصریح آثار بهائی، حضرت بهاءالله می‌باشند. در این باره حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: "حضرت رسول اکرم در قرآن مجید ظهور مبارک را به "نباء عظیم" تعبیر فرموده"^۲

(۱۹) "اللَّهُمَّ اعْنِهِمْ بِكُلِّ نَزْلَتِهَا عَلَى أَبْوَالِ الشَّرْوَرِ
خدایا به هر چیزی که بر ابلیس لعنت فرموده‌ای ایشان را لعنت فرست. ابوالشور در عرف اسلام، لقب ابلیس است که به خطاب "وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتُ إِلَيْ يَوْمِ الدِّينِ".^۳ (لعنت من تا روز جزا بر تو باد) ملعون خداوند واقع شد.

"قطمیر- نقیر" (۲۰)

دو کلمه قطمیر و نقیر بطور مجدد در قرآن کریم مذکورند:

"وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلَكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ"^۴ (وکسانی را که جزو فراموشانید مالک پوست هسته خرما هم نیستند) و "أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُوتُونَ النَّاسُ نَقِيرًا".^۵ (آیا آنان نصیبی از پادشاهی دارند، در آن صورت به قدر گودی پشت هسته خرما هم به مردم نمی‌دادند) و "فَاوْلَئِكَ

^۱ سوره نباء: ۱ تا ۵

^۲ قرن بدیع ۲ ص ۲۲

^۳ سوره ص ص ۷۸

^۴ سوره فاطر: ۱۳

^۵ سوره نماء: ۵۳

يدخلون الجنة ولا يظلمون نقيراً.^۱ (آنان داخل بهشت می شوند و به قدر گودی پشت هسته خرما بر آنها ستم نمی شود) در ادبیات عرب، قطمير و نقیر، کنایه از مقداری ناقابل و ناچیز است. و معادل "مثل پر کاه" یا "هل پوک" در فارسی است. در کلیله و دمنه آمده است: "... از نقیر و قطمير احوال، هیچ چیز بروی پوشیده نگردد."^۲ و از حضرت باب است که می فرمایند: "وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُظْلِمُ عَلَى الْعَالَمِينَ مِنْ بَعْضِ النَّقِيرِ قَطْمِيرًا".^۳

(۲۱) "سلسله الحدود"

زنجریة حدود. از اصطلاحاتی است که در بیانات مبارکه حضرت باب ملاحظه می شود و بنا بر آن حدود و قیود به سلسله (زنجير) تشییه شده است. وجه شبه این است که حدود، مانند زنجیر، اهل قیود و تنگ نظران را مقید نموده و به بند می کشد. به طوری که می فرمایند:

"وَإِنَّ الْوَيْلَ لِمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذَلِكَ الْجَمَالِ وَأَغْرَقَ نَفْسَهُ فِي بَئْرِ الظَّلَالِ وَيَسْكُنَ فِي ظَلَّ تِلْكَ الظَّلَالِ الَّتِي احاطَتِ الْيَوْمَ كُلَّ الرِّجَالِ وَإِنَّ اللَّهَ فِي سلسله الحدود يُغْلِبُهُمْ بِمَا طَلَبُوا بِأَنفُسِهِمْ تِلْكَ السَّلاَسِلُ وَالْأَغْلَالُ. عَصَمَنَا اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَنْ تِلْكَ السَّلاَسِلِ فِي مَنْطَقَةِ الرَّوَالِ."^۴ (خلاصة مضمون: بدا به حال کسی که از این جمال رو گردان شود و خودش را در چاه گمراهی فرو برد و در سایه این تیرگی هایی مسکن گزیند که امروزه همه را احاطه کرده است و به راستی که پوردمگار ایشان را در آن چه که طلب می کنند به زنجیر حدود می کشد. خداوند ما را از این زنجیرها در امان دارد) و نیز: "لَا إِنَّ الشَّرْفَ عِنْدَ اللَّهِ لِيُسَ فِي عِلْمِ الرِّسُومِ وَلَا النَّظَرُ إِلَى سلسلة الحدود بل ان الذكر الذي هو شرف الانسان سرّ الريانية ..."^۵ (به درستی که نزد خداوند شرافت به داشتن علم رسوم و نظر به زنجیره حدود نیست بلکه شرف انسان به ذکری است که سرّ ریانیت است)

^۱ همانجا: ۱۲۴

^۲ کلیله و دمنه ص ۳۰۸

^۳ قیوم الاسماء ص ۳۱۷

^۴ مجموعه آثار نقطه اولی ص ۱۶۱

^۵ همانجا ص ۱۲۰

(۲۲) "سبحانک ما اعظم شانک"

پروردگارا، پاک و منزه‌ی. چقدر عظیم است شان تو! از خطبه حضرت علی است: "...سبحانک ما اعظم شانک! سبحانک ما اعظم ما نَرَیْ من خَلْقَک! و ما اصغر کلّ عظیمه فی جنب قدرتک! و ما اهول ما نَرَیْ من ملکوتک! و ما أحقر ذلك فيما غاب عنّا من سلطانک! و ما أُسْبِغَ نعْمَک فی الدّنیَا! و ما أصْبَرْهَا فی نِعَمِ الْآخِرَة!"^۱ (پروردگارا، پاک و منزه‌ی. چقدر عظیم است شان تو! چقدر آنچه که از آفرینش تو می‌بینیم، عظیم است! و چقدر هر بزرگی در جوار قدرت تو کوچک است! و آنچه که از ملکوت تو می‌بینیم، چقدر شگفت‌انگیز است! و چقدر این‌ها در قیاس با آنچه که از دیده ما پنهان است، حقیر است! چقدر نعمت‌های تو در دنیا فراوان است! و چقدر این‌ها در مقابل نعمت‌های آخرت ناچیز است!)

(۲۳) "قد کان اخضع عبادک ... اکبرهم مقاماً اعظم من الكلّ بلاة"

به راستی خاضع ترین بندگانت ... بیشترین بلایا را متتحمل می‌شود. تلویح از حدیث ذیل است: "اشدُ النّاسِ بِلَاءَ الْأَنْيَاءِ ثُمَّ الْأُولَيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ" ^۲ (در میان انسان‌ها، کسانی که بیش از سایرین بلا می‌بینند، پیامبران‌اند، سپس اولیاء و بعد شریف‌تر پس شریف‌تر)

(۲۴) "مقام الأجساد"

بر مبنای تعلیم جناب شیخ احمد احسانی و تائید حضرت ربّ اعلى، مقام جسد، چهارمین مقام از مقامات آربیعه نفوس انسانی است. مرتبه اول، فؤاد است و دارندگان آن اولوالا فتده. مرتبه دوم، روح و دارندگان آن اولو الرّوح. مرتبه سوم، نفس است و دارندگان آن اولوالانفس. و مرتبه چهارم، جسد و دارندگان آن اولوالاجسادند. و البته مقصود از جسد نه همین هیکل جسمانی، بلکه جسد ذاتی یا جسد

^۱ نهج البلاغه خطبه ۱۰۹

^۲ شرح مثنوی نیکلسون ۱۴۱۸ ص ۴

جوهری است. و همان گونه که بلور در کمون حجر قرار دارد. جسد جوهری نیز در جسد عرضی، مکون است. از طرف دیگر صاحبان هر مقام، مدل بر رتبه‌ای از ارکان چهارگانه دین است. توضیح این که جناب شیخ احمد، بنا بر دلایلی، اصول پنجگانه دیانت اسلام (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) را در چهار اصل خلاصه نمود و این چهار را ارکان اربعه نامید. و ارکان مزبور را بر صاحبان افتدۀ، ارواح، انفس و اجساد تطبیق کرد. اولو الافئده: رکن توحید. اولو الروح: رکن نبوت. اولو الانفس: رکن امامت. اولو الاجساد: رکن بابیت.

اولو الاجساد	اولو الانفس	اولو الروح	اولو الافئده
بابیت	امامت	نبوت	توحید

چنان که حضرت باب می فرمایند: "هرگاه ذکر اولو الاجساد شود مراد ادلة بر ابواب عليهم السلام بوده و هست".^۱ پس این بیان جناب قدوس که فرموده‌اند: "ذلک الأمر الذي قد نزلته على قلبه شئونات و آثار في مقام الأجساد" به ظهور حضرت باب در رکن بابیت اشاره دارد.

(۲۵) "فمن نظر اليه فقد رأك ظاهراً".
کسی که به او بنگرد، تو را آشکارا می‌بیند. اشاره به گفتار پیامبر اسلام است: "مَنْ رَأَى فَقْدَ رَأَى
الْحَقَّ".^۲ (کسی که مرا ببیند گویی که حق را دیده است)

(۲۶) "وَمَنْ مَشَى إِلَيْهِ فَقْدَ زَارَكَ فِي عَرْشِكَ باقِيًّا".
کسی که به سوی او برود، تو را در عرشت زیارت می‌کند. تلویح از بیان مبارک حضرت صادق است که می‌فرماید: "مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَةِ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عَرْشِهِ".^۳ (کسی که قبر امام حسین را در روز عاشورا زیارت کند در حالتی که عارف به حقیقت او است، مثل کسی است که خداوند را در عرشش زیارت نموده) و از قلم حضرت اعلی مسطور است: "مَنْ زَارَ الذِّكْرَ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ فَقْدَ زَارَنِي عَلَى الْعَرْشِ".^۴ (کسی که ذکر(حضرت باب) را به حقیقت اکبر زیارت کند، مرا در

^۱ بیان فارسی ص ۸۸

^۲ شرح مشنی شریف ۱ ص ۱۴۴

^۳ تهذیب الاحکام ۶ ص ۱۰۱

^۴ قیوم الاسماء ص ۲۳۸

عرش زیارت نموده است) و از قلم ابھی در باره بیت شیراز مذکور است: "تَالَّهُ مَنْ زَارَ الْبَيْتَ كَمْنَ زَارَ اللَّهَ فِي سَرَادِقِ عَزْ لِقَائِهِ وَ خَبَاءِ مَجْدِ جَمَالِهِ ..."^۱ (به خدا قسم کسی که بیت(حضرت باب) را زیارت کند مثل کسی است که خداوند را در عرش عز لقايش و سراپرده مجد جمالش زیارت کرده است)

"(۲۷) وَ مَنْ قَالَ فِيهِ لَمْ وَ كَيْفَ وَ بِمْ وَ عَلَىٰ مَ فَقَدْ كَفَرَ"

کسی که در باب او چون و چرا کند و از چگونگی اش بپرسد، همانا کفر می ورزد. ناظر است به بیان حضرت علی: "... ما قال ع ان معرفتی بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانية ... المؤمن الممتحن الذى لم يرد عليه شيء من أمرنا الا شرح صدره لقبوله ولم يشك ويرتاب من قال لم وكيف فقد كفر فسلموا الله امره فتحن امر الله ..."^۲ (معرفت من به نورانیت، معرفت الله است و معرفت الله، معرفت من به نورانیت است... مومن امتحان شده، کسی است که چیزی از امر ما بر او وارد نمی گردد مگر آن که برای قبول آن، گشوده است و هرگز شک و تردید نمی کند. کسی که چون و چرا کند، کفر می ورزد...) و از حضرت نقطه است: "وَ اَنَّ كَلَامَهُمْ (أَئُمَّهُمْ) كَلَامُ اللَّهِ وَ مَنْ قَالَ لَمْ وَ بِمْ فَقَدْ كَفَرَ..."^۳ و از جمال قدم در کتاب ایقان است: "فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه را میل فرماید. من قال لم و بم فقد کفر."^۴

"(۲۸) ربویة مطلقه - نبوت عامه - ولایت کبری - نیابة لأهل العماء"

چهار اصطلاح فوق اشاره به ارکان چهارگانه دیانت در تفکر شیعیه دارد. رکن اول: ربویت (توحید). رکن دوم: نبوت. رکن سوم: ولایت (امامت). رکن چهارم: بابیت (نیابت):

^۱ آثار قلم اعلی ۴ ص ۹۸

^۲ مجموعه آثار حضرت اعلی شماره ۵۳ ص ۴۷ و ۴۸

^۳ مجموعه آثار حضرت اعلی شماره ۵۳ ص ۴۷ و ۴۸

^۴ قاموس ایقان ۴ ص ۱۵۳۹

توحید	رکن اول
نبوت	رکن دوم
ولایت	رکن سوم
بابیت	رکن چهارم

(۲۹) "ذرّ اولی"

ذرّ در عُرف اسلام، عالمی ازلى است که در آن خداوند از نوع انسان، عهد و پیمان گرفته است. و این میثاق، به عهد آلست معروف گشت. بر حسب آموزه‌های شیخیه، به تناسب ارکان چهارگانه دیانت، چهار مرتبه از عوالم ذرّ (مشاهد اربعه یا شهادت‌گاه‌های چهارگانه) مقدّر گشته. و در هر مرتبه، نسبت به آن رتبه، پیمان الهی بسته می‌شود و بنا براین تعریف، ذرّ اولی، عالم اقرار به روییت خداوند و تعهد به بندگی اوست.

عهد روییت	ذرّ اول
عهد نبوت	ذرّ دوم
عهد ولایت	ذرّ سوم
عهد بابیت	ذرّ چهارم

(۳۰) "باب الحِطَه"

به دو آیه قرآنیه: "... و ادخلوا الباب سجّداً و قولوا حِطَهٌ..."^۱ (و سجده کنان از باب (در) وارد شوید و بگویید گناهان مان را ببین) و "وَقُولُوا حِطَهٌ و ادخلوا الباب سجّداً..."^۲ اشاره فرموده‌اند.

^۱ سوره بقره: ۵۸

^۲ سوره أعراف: ۱۶۱

(۳۱) "فَأَلِهْمِ اللَّهُمَّ يَا الْهَى ذَكْرَكَ"

خدایا ذکرت را الهام فرما. هم آهنگ با تغنی حضرت علی در دعای کمیل است که می‌فرمایند: "و
أسئلک بجودک اأن تدینی من قریک و اأن توزعنی شکرک و اأن تلهمنی ذکرک." (از تو به جودت سؤال
می‌کنم که مرا به قرب خود نزدیک فرمایی و شکرت را بر من بیاموزی و ذکرت را بر من الهام فرمایی) و از
حضرت عبدالبهاء در تفسیر همین فقره است: "و اما ما سئلت ما ورد فی دعاء کمیل (و الهمنی ذکرک)
أی وفقنی علی ذکرک و الهمنی اأن اذکرک. لأن الالهام الالقاء فی القلوب والتلقين التعليم الشفاهی
الكافی الوافی و اما الالهام الالهی لا يکاد الا بواسطة الفیض الریانی و النفس الرحمانی ..."^۱ (اما در
خصوص سؤال تو در مورد آنچه که در دعای کمیل آمده است (و ذکرت را بر من الهام فرما): یعنی مرا بر
ذکرت موقف فرما و مرا الهام نما تا تورا ذکر نمایم. زیرا که الهام، القای در قلوب است و تلقین، تعلیم
شفاهی کافی و وافی است. اما الهام الهی جز به واسطه فیض ریانی و نفس رحمانی در دسترس قرار
نمی‌گیرد)

(۳۲) "ما یجري قضائک بالبداء"

مبتنی است بر حدیث اسلامی که می‌فرماید: "اذا وقع القضاء بالامضاء فلا بداء."^۲ (هنگامی که قضاء،
قضاء، امضاء شد، دیگر بدای رخ نمی‌دهد) بنابر روایتی^۳ از حضرت صادق که به تأیید أمر بدیع نیز رسیده
است، آفرینش هر موجودی از هفت مرحله عبور می‌کند که خصال سبع و یا مراتب فعل نامیده می‌شود:
۱- مشیت - ۲- اراده - ۳- قدر - ۴- قضا - ۵- اذن - ۶- اجل - ۷- کتاب

در سه مرتبه نخست، یعنی مشیت، اراده و قدر، امکان بدای و تغیر وجود دارد. اما هنگامی که قضاء،
امضاء شد، دیگر بدای، ممکن نیست. به این موضوع، حضرت باب در آثار خود عنایت فرموده‌اند و از
جمله می‌فرمایند:

^۱ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۱ ص ۳۹۷

^۲ اصول کافی ۱ ص ۲۰۵

^۳ همانجا ص ۲۰۶

"و این که در احادیث مذکور است که همین قدر که به رتبه قضاۓ آمد، بدائی از برای او نیست. یعنی آگر ایمان به رتبه رابع رسید که رکن تکییر باشد، بدائی در آنچه قضا شده، نیست فضلاً من عند الله ولی آگر به عدل باشد، بداء لم یزل ولا یزال در حق هرشیء بوده و هست ..."^۱

"ما یمضی قضائک بالورقة الحمراء"

در آثار جناب شیخ احمد احسائی و نصوص مقدسه حضرت باب به مراتب چهارگانه مشیت، اراده، قدر و قضا به ترتیب رنگ‌های سفید، زرد، سبز و قرمز اختصاص یافته است.

قضاء	قدر	اراده	مشیت
حمراء	حضراء	صفراء	بیضاء

بنا بر تقسیم و تطبیق فوق "ورقه حمراء" با "قضاء" پیوند می‌یابد. اصطلاح ورقه حمراء، در عبارتی از کتاب قیوم الاسماء با وضوح بیشتری توجیه می‌گردد: "يا اهل العماء اسمعوا ندائی من هذه الورقة الحمراء المنبته من اغصان هذه الشجرة الخضراء المتوقعة على الشجرة الصفراء الواقعة على الاصل البیضاء فی الارض الكبریاء ..."^۲ (ای اهل عماء، بشنوید ندای مرا از این برگ سرخ رنگ که از شاخه‌های این درخت سبز روئیده است و این درخت سبز بر درخت زردی واقع است که آن نیز بر درختی سفید در زمین کبریایی قرار دارد)

بنا بر این آیات مبارکه، تشییه قضایای الهی به اوراق، ناشی از تشییه مشیت الهی به اصل(درخت) یا شجره است. لذا باید ورق را به معنای برگ منظور داشت. از وجه دیگر می‌توان معنای دوم ورق، یعنی کاغذ را مد نظر داشت. چه که مشیت و علم حق در حین تدوین، قضاء و امضاء می‌شود و انضمام رنگ حمراء به ورقه، مبنی بر آنست که در ابتدای ظهور آئین جدید، تواقيع حضرت باب، به فرمان آن حضرت، با جوهر قرمز رونویسی می‌شد. که مطابق یادداشتی از شیخ سلطان کربلائی (از مومنین اولیه) این عمل، یعنی نوشتن آیات به رنگی بدیع، رمزی از معانی بدیع آنست:

^۱ بیان فارسی ص ۱۱۳
^۲ قیوم الاسماء ص ۳۳۷

" قال ع (حضرت باب) "و من أراد التكلم في آيات البابين (شيخ احمد و سيد کاظم) فقد أخذ قطرة من هذا الماء الاحمر و صبغ الكل على تلك الورقة " وتكلم هنالك يقال له انسان من حول اهل الباب فلا يجوز التّكلم بها حتّى تصيغ بالصيغ أى المعنى الجديد الذى لم يكن قبل ذلك منه شيئاً ابداً..."^۱ تعبير شیخ سلطان از قول مبارک این است که کسی که قصد تکلم به مطالب شیخ و سید را در ظهور جدید دارد باید آنها را به رنگ بدیع حمراء، یعنی به معانی بدیعه تکلم نماید.

(۳۴) "ذرّ عماء"

مقصود همان عالم عهد و ميثاق الهی است که مردمان با خداوند خود، عهد بندگی بستند. در همین عالم بوده است که مظاهر مقدسه و انبیاء الهی با پروردگار خود، پیمان بندگی بسته ندای او را "بلی" گفته و بلا را به جان خریده‌اند. به گونه‌ای که جمال‌القدم در لوحی می‌فرمایند: "و از آنجائی که این سلاطین وجود در ذرّ عماء و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت، جمیع بلایا را در سیل حق قبول نمودند. لهذا خود را تسليم در دست اعداء نمایند".^۲ از همین عالم با عنوان "ذرّ بقاء" نیز یاد شده است که در جای خود مذکور است. (ذیل عنوان ۴۳ - ذرّ بقاء)

(۳۵) "ارض الباء"

احتمالاً مراد همان بارفوش است.

(۳۶) "يركب الفتى الصبيح على الناقة الحمراء"

جوان نورانی بر ناقه حمرا (شتر سرخ رنگ) سوار است. بیان جناب قدوس، مقتبس از روایتی است که بر اساس آن پیامبر آخرالزمان، صاحب ناقه حمراء است و "ناقة الحمراء" را جناب شیخ احمد احسائی در یکی از رسائل شان به طبیعت پیامبر که مانند ناقه، حامل اوست، تفسیر نموده‌اند:

^۱ ظهور الحق ۳ ص ۲۵۵ و ۲۵۶

^۲ مجموعه الواح مبارکه ص ۳۴۳

"اعلم ان الناقة الحمراء هي أحسن الثُّوْق في نفسها وفي لونها ولهذا يقال خير لى من حمر النعم. يريدون به الثُّوْق الحمر و كان صلٰى عليه و آله يحبّ ركوبها. ليطابق الظاهرُ الباطن. فانه كما كانت الناقة الحمراء تحمله و انها تأدّب بآدابه. حتى انها ليلة عقبه هرشا لما دحرج المنافقون الدُّباب بين قوائمها نفرت و كادت ترمي الرسول الله (ص) فقال لها: "اسكنني يا مباركه فليس عليكِ بأس" كذلك كانت طبيعة الكلية التي أشير إليها بالحجاب الأحمر (حجب طبيعية وهي مراكب تلك الصور النفسانية الذائبة و حوالتها المائعة وهي أشد من الصور حجاً و لونها أحمر)^۱ لأن نور الطبيعة أحمر ... و إنما كان أحمر لاجتماع نور العقل الأبيض و نور الروح الأصفر فيها و امتنجا بالانحلال والأصفر والأبيض اذا امتنجا بالانحلال كان عنهمما الأحمر ... وكانت طبيعة التي هي الناقة المعنوية تحمله و كان اذا فعل المنافقون به بعض أفعال القبيحة نفرت طبيعته حتى يقاد يقتلهم ثم يتركهم... "(انتهى)^۲ (خلاصة كلام: بدان که ناقه حمرا(شتر سرخ رنگ) بهترین شترها است ... و پیامبر سوار شدن بر آن را دوست می داشت... و آن حیوان تحت آداب پیامبر تأدیب می شد ... تا آن که شبی اهل نفاق خزنده‌ای میان پاهای شتر پیامبر گرداندند و حیوان بنای گریختن گذاشت و نزدیک بود که به پیامبر بخورد. پس حضرت به او فرمود که آرام باش تو تقصیری نداری. بدین ترتیب، ناقه، طبیعت کلیه‌ای است که تحت عنوان حجاب أحمر بدان اشاره نمودم ... و طبیعت، که همانا ناقه معنوی است، او(پیامبر) را حمل می کرد و زمانی که اهل نفاق در حق پیامبر، اعمال قبیحه‌ای انجام دادند، طبیعتش گریزان شد تا آن که نزدیک بود آنان را به قتل رسائے و بعد رهایشان کرد ...)

مشابه با عبارت جناب قدوس را می‌توان در مقاله‌ای از جناب طاهره، دیگر تلمیذ مکتب شیخیه، ملاحظه نمود: "... اسرع الى طرف حكم مولاک القديم فى الارض الخاء. فورٰك رب العرش والعماء ان امر قد قضى و نزل الالواح من سماء القضاء فى وصف فتى العربى الملحق الرٰاكب على ناقه الحمراء ..." ^۳ (تحت فرمان مولای قدیمت به سوی ارض خاء(خراسان) بشتاپ. سوگند به پروردگارت، که پروردگار عرش و عماء است، امر قضاء شد و الواح از آسمان قضاء در وصف جوان مليح عربی که بر ناقه حمرا سوار است، نازل گردید) و حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، شریعت الهی را به ناقه بیضاء تعبیر فرموده‌اند: "... يا سيد العالم الظاهر بالاسم الاعظم قد عقر الغافلون ناقتک البيضاء و

^۱ رسائل الحكمة ص ۲۷

^۲ همانجا ص ۳۴ و ۳۵

^۳ ظهور الحق ۳ ص ۳۶۴

غرقوا سفيتك الحمراء^۱ (ای آقای عالم که به اسم اعظم ظاهر گشته‌ای. به تحقیق غافلان، ناقه بیضایت را پی زدند و کشتی حمرايت را غرق کردند)

(۳۷) "تذهب بالشجرة الخبيثة ... وتورق الشجرة الطيبة"

عبارت مذکور ناظر است به آیات مبارکه از سوره ابراهیم که می‌فرماید: "... کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فى السماء تؤتى أكلها كل حين باذن ربها ... و مثل کلمة خبيثة کشجرة خبيثة اجتث من فوق الارض ما لها من قرار"^۲ (کلمه پاک، مثل درخت پاک است که اصلش ثابت است و شاخ و برگش در آسمان قرار دارد و در هر آن به إذن پروردگار میوه‌هایش را به بار می‌آورد ... و کلمه ناپاک مثل درخت ناپاک است که از زمین کنده شده و قراری ندارد)

(۳۸) "لو تعذينا لما نذكره ... لكنكَ محبوباً"

اگر به خاطر آنچه که ذکر می‌کنیم عذاب مان دهی ... باز هم محبوب هستی. این نوع مناجات، شیوه مناجات‌های حضرت رب اعلى را تداعی می‌نماید. از جمله در مناجاتی می‌فرمایند: "يا الهى لو تعذبنا بدوم قِدْم ذاتك سرمد الأبد جزء ذكرى نفسك فو عزّتك و جلاتك ... لكنكُ مستحقاً بذلك و انت محمود في فعلك ومطاع حكمك ..."^۳

اساس این نحوه از مناجات، مبتنی بر اعتقاد به بداء است. چه که مستلزم پذیرش تغییر پاداش به پادافره و بالعکس است. کما این‌که می‌فرمایند: "... ولو تعذبنا بعد ذلك فلنك البداء في حقى ولا انكر عدلك ابداً و ان عصيتك بكل ذنب ... لارجو فضلک واحسن ظنی بسلطان رحمتك و عفوک و

^۱ لوح ابن ذئب ص ۱۵۲

^۲ سوره ابراهیم: ۲۴ و ۲۵ و ۲۶

^۳ مجموعه آثار نقطه اولی ص ۶۶

سترك ولا أخاف من شيء لأنّ لک البداء حقّ ...^۱ (اگر بعد از این، مرا تعذیب فرمائی، خُلفِ وعده‌ای (از جانب تو) در حق من نیست و ابداً عدالت تورا انکار نمی‌کنم و اگر تمامی گناهان را مرتكب شوم ... هر آینه فضلت را می‌طلبم و به چیرگی رحمت تو و عفو تو و ستاریت تو نظری مثبت دارم. چه که تو به حقیقت صاحب بَدا (تغییر اراده الهی) هستی)

٣٩) "الف لینیه"

مطابق ادبیات عرب، الف مطلقه بردو قسم است : ۱- الف ساکن که "الف لینیه" نام دارد . و ۲- الف متتحرکه که همزه نامیده می‌شود.^۲ اما در آثار شیخیه بر اساس دو علم جفر و خط ، تقسیمات الف، تفصیل بیشتری می‌یابد.^۳ در این تقسیم‌بندی مبدأ تدوین ، نقطه است. از حرکت نقطه، الف بوجود می‌آید که در این مرحله، لینیه نام دارد.^۴ در غیر الف لینیه، الف غیبیه مستتر است. و تفاوت آن با لینیه در این است که الف غیبیه، هرگز به کتابت در نمی‌آید و ظاهر نمی‌گردد و به عبارت دیگر الف لینیه، تجلی و ظهور الف غیبیه است. "اذا تجلی الف الغيبة يظهر الف اللينة"^۵ هرگاه الف لینیه، متتحرک گردد الف متتحرکه (قائمه) بوجود می‌آید و بعضاً یکی از این دو را به جای دیگری اطلاق می‌نمایند. در این باره جناب شیخ احمد احسانی می‌نویسد:

"و اعلم انَّ الالف اللينة صورة بلا حركة والالف المتتحركة حركة بلا صورة ... ولما ارادوا تسمية الالف اللينة على القاعدة المذكور وهي صورة لا حركة لها استعاروا لها الالف المتتحركة وهي حركة لثلا يلزم الابتدأ بالساكن. فجعلت على الالف اللينة فقيل الف ... وهذه الالف المتتحركة قد قلنا انها حركة بحت ولا صورة لها و اذا ارادوا كتابتها استعاروا الالف اللينة لها في مقابلة استعارتها لها في التسمية ولما كانت كلَّ واحدة تحتاج الى الثانية ... اطلقت احديهما على الأخرى و سميا باسم واحد كما قال

^۱ همانجا ص ۶۶

^۲ مجمع البحرين ۱ ص ۱۳ و شرح فوائد ص ۳۶

^۳ شرح فوائد ص ۳۹

^۴ شرح قصیده ص ۱۴۵

^۵ رساله في علم الحروف ص ۵۳

الجوهری (نویسنده کتاب صحاح اللげ) فی الصحاح لاشتراكهما فی الصورة النصية و كما قال اهل الجفر
لاشتراكهما فی العدد.^۱

بعد از این مرحله، از انبساط و مبسوط شدن الف لینیه، الف مبسوطه (ب) حاصل می‌شود.^۲ سپس از انعطاف و تمایل الف به سمت ب، سایر حروف، نقش می‌بنند. در این حالت چون الف، معطوف به باع گشته، الف معطوفه تسمیه می‌شود.

"... پس الف متحرکه یعنی همزه، اوّل ظهور الف لینیه به ازاء عقل است و الف مبسوطه به ازاء نفس. پس حالت بینهما ، قعود باشد(حالت بین قیام و انبساط) و آن جیم است. زیرا بعد از این که باع از تکرر الف و انبساطش حاصل شد. پس میل کرد الف به باع. جیم از میل قائم به منبسط حاصل گشته ..." انتهى^۳

محصل آنچه در بالا مذکور آمد به ترتیب ذیل است: نقطه ...الف غییه ...الف لینیه ...الف غیر معطوفه (الف قائمه/همزه یا الف مبسوطه/ب)...الف معطوفه...سایر حروف...کلمات. بدین گونه، الف لینیه، اوّلین ظهور نقطه^۴ و در عین حال ماده و مادر جمیع حروف است. علاوه بر نمایش فوق، حاکی از آنست که مراتب الف غییه، الف لینیه، الف غیر معطوفه...به صورت طولی از نقطه صادر می‌گردد. براین مبنا و با توجه به تطابق تدوین و تکوین، نقطه تدوین بر نقطه تکوین (یا نقطه حقیقت) تطبیق و اقسام الف نیز مطابق و نماد عوالم روحانی صادر از نقطه حقیقت گشته‌اند. به طوری که جناب سید کاظم رشتی در کتاب شرح القصیده توضیح مطلب را ادا فرموده است:

"آن النقطة الحقيقة بعد تنزلها من حجاب الاحدية استقرت في مقر الوحدانية رتبه الواحدية فكانت عنها الالف اللينية وهي تكرار النقطة وتأكيدها وتحت حجاب الواحدية ظهرت بالالف المتحركة وهي الالف القائمة ... والقائمة باب اللينية ودليلها وزيرها وفي حجاب الرحمناني ظهرت الالف المبسوطة ... و هكذا الى تمام مراتب الحروف التكوينية والتدوينية "^۵ (نقطه حقیقت بعد از تنزلش از حجاب احادیث در مقر وحدانیت و مرتبه واحدیت مستقر می‌شود. پس از آن(نقطه) الف لینیه پدید می‌آید و آن(الف لینیه) تکرار و تأکید نقطه است و الف لینیه در تحت حجاب واحدیت به صورت الف متحرکه

^۱ شرح فوائد ص ۳۶ و ۳۷

^۲ همانجا ص ۳۶

^۳ از رسائل فارسی سید کاظم رشتی

^۴ رساله فی علم الحروف ص ۱۸۵

^۵ شرح قصیده ص ۴

ظاهر می شود که الف قائمه باشد... و در حجاب رحمانیت، الف مبسوطه (ب) نمودار می گردد... و به همین ترتیب تمام حروف تکوین (آفرینش) و تدوین، پدیدار می گردد
و جالب آنکه حضرت بهاءالله همین مطلب را با عباراتی بسیار نزدیک در تفسیر سوره والشمس، تأیید و تصویر فرموده اند:

"...حجاب الاحدية الذى كان مستوراً خلفه النقطة الحقيقة و انّها بعد تنزّلها عن مقامها استقرّت في مقرّ الوحدانية رتبه الوحدانية وكانت عنها الالف اللينية و تحت حجاب الواحدية ظهرت بالالف المتحركة و هي الالف القائمة والمغشى الحجاب والمغشى النقطة الحقيقة التي كانت حقيقة شمس النبوة."^۱

(۴۰) "من الانعطاف"

اشاره به الف معطوفه سابق الذكر است.(رجوع شود به عنوان ۳۹: الف لينيه) و در ضمن احاديث اسلامی است که: "ما وصل اليکم من فضلنا الا الف غير معطوف"^۲ (از فضل ما، جز الف غير معطوفه به شما نرسیده است)

(۴۱) "انا النقطة العبودية المرشحة منه الربوية"

من، نقطة عبودیت هستم که از رویت لبریز شده است. تلویح از قول حضرت صادق در مصباح است: "العبودیة جوهره کنهایا الربوية فما خفى في الربوية أصبى في العبودية وما فقد في العبودية وجد في الربوية". (عبودیت جوهری است که کنه آن رویت است. پس آن چه که در رویت مخفی است در عبودیت آشکار می شود و آن چه که عبودیت فاقد آنست، رویت واجد آنست) و از حضرت بهاءالله است: "سبحان الله ذكر الوهیت و رویت که از اولیاء و اصفیاء ظاهر شده آن را اسباب اعراض و انکار قرار داده اند. حضرت صادق فرمود العبودیة جوهره کنهایا الربوية"^۳ و از حضرت عبدالبهاء است: "از حدیث العبودیة جوهره کنهایا الربوية بیانی نموده بودید. ولی عبودیت عبدالبهاء، عبودیتی بود که کنهایا العبودیة و ذاتها العبودیة و سرّها العبودیة و باطنها العبودیة و اولها العبودیة و آخرها العبودیة است."^۴

^۱ مجموعه الواح مبارکه ص ۱۳

^۲ رساله في علم الحروف ص ۲۰۶

^۳ لوح ابن ذئب ص ۱۳۱

^۴ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۵ ص ۹۳ و ۹۴

"استجلجت" (۴۲)

جناب قدّوس فعل مذکور را، مانند مواضعی در آثار حضرت باب، خارج از قواعد متعارف در زبان عربی و در باب جدیدی استعمال فرموده‌اند. بنا بر افاضهٔ جناب فاضل مازندرانی: "در آثار نقطهٔ بیان چنین می‌نماید که باب *استَقْعَلَ* بر ابواب افعال مزید فیه، اضافه شده. چنانچه در شرح کوثر و غیرها است: "تللأت و استللات ... تجلجت واستجلجت و تبللت واستبللت"^۱

"ذر بقاء" (۴۳)

از عناوین دیگر عالم ذر می‌باشد. در لوحی از جمال مبارک است: "انشاء الله به آنچه در ذر بقاء عهد نمودیم، ثابت و جازمیم. اگرچه مردود عباد و مطرود بلاد شویم. چنانچه شده ایم..."^۲ (ونیز رجوع کنید به عنوان ۲۹: ذر اولی)

"و اذا اظهَرَ الْرَبُّ سَرًا مِنْ افْقِ الْبَهَاءِ" (۴۴)

و آنگاه که رب، به گونه‌ای سری از افق بهاء نمودار شود. بشارت آشکار جناب قدّوس به ظهور حضرت بهاء‌الله است. جمال‌القدم، خود در لوح مبارکی بدین مطلب اشاره فرموده‌اند: "... جناب قدّوس جل ثنائه الواحی چند در بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته و ابداً این عبد اظهار ننموده و از جمله از این امر بدیع اخبار فرموده‌اند. تصریحاً من غير تأویل. قوله جل و ثنائه "و اذا اظهَرَ الْرَبُّ سَرًا منْ افْقِ الْبَهَاءِ فی ارض او ادنی. فقد کان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة الباء طرزیاً و اذا هبت السموات الجذبیة بالسطر بالسر السطريه بذلك من أمرنا لأهل العلماء قد کان طلیعاً"^۳

^۱ اسرار الآثار ۴ ص ۷۳

^۲ مستخرجات الواح حضرت بهاء‌الله از اخبار أمری

^۳ اسرار الآثار ۴ ص ۴۸۷ و ۴۸۸

"الحمد لله الذي قد اقام العرش على الهواء و اكفره على الماء"^١
 اقتباس از آیه قرآنی "وكان عرشه على الماء"^٢ (عرش او بربوری آب است) و از حضرت بهاء الله در اثری است:

"قل انه لهو الذى خلق السموات والأرض ثم استقر العرش على الماء ثم علق الماء على الهواء..."^٣
 در تفسیر آیه ذکر شده در فرق از جناب شیخ احمد احسائی است: "وقد قال الله تعالى" و كان عرشه على الماء "والماء هو العلم وهو حامل العرش قبل خلق السموات والأرض والعلم الحامل هم ما حمله(ع) من العلم لانه هو علة بقاء وجود مادونه. فلو فقد حامله(مقصود ائمه هستند) ساخت الارض."^٤ (جوهر مطلب: مقصود از آب، که عرش خداوند بر آن قرار دارد، علم است و در حقیقت ائمه که حامل علم هستند، حامل عرشند) و نیز: "... ان القرآن هو العرش التدويني وهم (ع) الماء الذى به كل شيء حي و كان عرشه على الماء"؛ (قرآن عرش تدوینی است و ایشان(ائمه اطهار) همان آبی هستند که حیات اشیاء از او است و همان آبی هستند که عرش بر آن قرار دارد)

"قد اطفح من رشح" ، "صبح الأزل" ، "طفح" ، "محو" ، "صحو"^٥
 تلویح مليح جناب قدوس از کلام حضرت علی، خطاب به کمیل بن زیاد نخعی است: "قال کمیل بن زیاد يا امیر المؤمنین ما الحقيقة؟ قال امیر المؤمنین مالک و الحقيقة؟ قال کمیل بن زیاد أو لست صاحب سرک؟ قال امیر المؤمنین بلی ولكن یترشح عليك ما یطفح مني ... الحقيقة كشف السبحات الجلال من غير اشاره ... محو الموهوم و صحوا المعلوم ... هتك الستر عند غلبه السر... جذب الأحادية بصفة التوحيد مع غلبه السر ... نور اشرق من صبح الأزل فیلوح على هياكل التوحید آثاره ... اطفع السراح فقد طلع الصبح" ^٦ (کمیل بن زیاد پرسید يا امیر المؤمنین، حقیقت چیست؟ حضرت فرمود تو با حقیقت چه کار داری؟ کمیل گفت: آیا من امین سر شما نیستم؟ حضرت فرمود بلی و لیکن (فقط) آن چه که از من لبریز می شود را بر تو تراوش می کنم... حقیقت پرده برداری از سبحات جلال بدون اشاره است ... محو نمودن موهوم و هوشیاری معلوم است... پرده دری در هنگام غلبة سر است ... جذب احادیث به صفت توحید است با وجود غلبة سر... نوری است که از صبح ازلی اشراق می کند و آثارش بر هياكل توحید می تابد ... (دیگر) چراغ را خاموش کن که صبح دمیده است).

^١ سوره هود: ٧

^٢ آثار قلم اعلیٰ ٤ ص ١٣

^٣ شرحزيارة ١ ص ٧٦

^٤ همانجا ص ١٨٤

^٥ اسرار الآثار ٤ ص ١٠٤

بنا بر تفسیر حضرت نقطه اولی، حقیقتی که کمیل از آن سؤال نمود، همان قائم موعود است^۱ و صبح‌الأَزْل نیز می‌تواند اشاره به ظهور آن حضرت باشد. چه که حضرت عبدالبهاء، ظهور حضرت باب را به "صبح حقیقت" تشییه فرموده‌اند^۲ که پیش از اشراق شمس حقیقت(حضرت بهاءالله) طالع گردید. در عبارات جناب قدوس نیز قبل از تلویح به کلام حضرت علی، اسم مبارک حضرت باب یعنی "علی" مصّرّح است: "و هو العلیٰ لدی قدیم" سه اصطلاح طفْح^۳، محو و صَحْو از کلام حضرت علی، مدخلی جهت مباحث روحانی در عالم عرفان و تصوّف اسلامی گردید و برای دو مورد اخیر تعاریفی نیز قائل گردیدند. عرفاء "مقصودشان از محو اینست که عارف به جایی می‌رسد که محو در ذات حق می‌گردد و از خود فانی می‌شود ... ولی عارف ممکن است از حالت فناء به حالت بقاء باز گردد. اما نه به این معنی که تنزل کند در حالت اول. بلکه به این معنی که بقاء بالله پیدا می‌کند" و این حالت را که فوق محو است "صحو" نامیده‌اند.^۴ از قلم مبارک حضرت بهاءالله بر مشرب عرفاء در رساله چهاروادی چنین وارد: "این محل (رتبه فؤاد) صحّو بَحْت و مَحْوِيَّات است."^۵ در ادبیات فارسی به جای دو اصطلاح محو و صحّو به ترتیب، مستی و مستوری آمده است. مستی به معنای غیبت، بی خبری و بی خودی وجد آمیز و مستوری به معنای حضور و خودآگاهی خویشتن دارانه. ولی مستی را(که در واقع معادل سُکر است) مافقه مستوری می‌دانند:

مگر چشم سیاه تو بیاموزد کار
ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند^۶

"سطرالأَزْل" (۴۷)

ممکن است اشاره به حرف "ب" داشته باشد، که در قیاس با "نقطه" حکم سطر را دارد.

^۱ بیان فارسی ص ۶۲

^۲ قرن بدیع ۱ ص ۲۶۹

^۳ لبریز شدن

^۴ آشنائی با علوم اسلامی (عرفان) ص ۱۷۲

^۵ آثار قلم اعلیٰ ۳ ص ۱۵۱

^۶ اقتباس از حافظت‌نامه ۱ ص ۶۷۰ و ۷۰۷

"طراز الأول" (۴۸)

مأخوذه از قصيدة لاميه عبدالباقي افندى است که در آغاز آن چنین گفته:

منها يلوح لنا الطراز الأول^۱ و افتک يا موسى بن جعفر تحفة

طراز اوّل، در مقامی عنوانِ خلقِ اوّل یا مشیت اوّلیه است. برای آنکه نقطه مشیت اوّلین طراز و نخستین زینت کتاب تکوین(عالم آفرینش) است. همانطور که نقطه، طراز اوّل کتاب تدوین است. به همین سیاق، مشیت یا نقطه اوّلیه در آثار مبارکه توصیف شده است. از جمله در خطبه تفسیر "کنت کنزاً مخفیاً" حضرت عبدالبهاء چنین اشاره فرموده‌اند: "الحمد لله الذي ... قد طرّز الواح الوجود بالنقطة التي اندرجت و اندمجت فيها الحروفات والكلمات و اقتصاصها الطراز الاولية بما سبقت الممكناًت في الوجود"^۲ (ستایش خداوندی را سزاست که... الواح وجود را به نقطه‌ای زینت بخشید که در آن حروف و کلمات مُدرج و مُندمج است و آن را پیرهٔن اوّلیت پوشاند بدان سبب که در هستی بر ممکناًت پیشی گرفت) و در مقامی طراز اوّل، به معنای هیاکل مظاہر مقدسه است که انوار الهی از ورای آن‌ها برخلافی می‌تابد. و شمول کلام جناب قدوس برب عبارت "...صبح الأزل الذي قد تشعشع من تظاهر النور من سطرب الأزل من طفح من محو من صحو هذا الطراز الأول..." حاکی از آنست که طراز اوّل در همین معنای دوم به کار رفته است و بدین معنا، طراز اوّل، قائم مقام عبارت "هیاکل توحید" (مندرج در کلام حضرت علی خطاب به کمیل) است.

توضیح متین این مطلب در شرح قصيدة لامیه از جناب سید کاظم رشتی آمده است:

"... الطراز على ما في الطراز ثياب ينسج للملوك و ائمّة ملوك أعظم من الاوليات العارفين حمله التجلى ومظاہر المتجلی و ائمّة ولی اعظم من الولی المطلق الحامل لنور وجود الحق والظهور المطلق وهو مقام التعيين الاول والمراد بهذا الثياب والطراز هیاکل التوحید و مجالی التفريید وقد لوح بقوله سلمه الله تعالى "يلوح" (منها يلوح لنا الطراز الاول) الى کلام امير المؤمنین عليه السلام في الحقيقة نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هیاکل التوحید آثاره والمراد عند اولی الالباب و اولی الأفتدة دون اصحاب الرسوم ان بهذا الهیکل الآخر المسمى بهیکل التوحید المظہر للتجلی الاول في اخر مراتب التعيینات لانحاء التجليات في مقام الاسماء والصفات التي حملتها هذا الثوب المطہر والطراز المنور ويلوح لنا اصحاب التعيین من وراء الحجب تلك الهیاکل الاول وهى الطراز الاول"^۳ (خلاصه: طراز پوششی است که برای امیران نساجی می‌شود و کدام امیری اعظم از اولیائی عارفین است که مظاہر تجلی اند و مراد از این طراز،

^۱ شرح قصيدة ص ۱۱

^۲ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۲ ص ۲

^۳ شرح قصيدة ص ۱۱

هیاکل توحیدند و این مصريع شاعر که (منها یلوح لنا الطراز الاول) تلویحی از کلام حضرت علی (در حدیث کمیل) است که می فرماید حقیقت نوری است که از صبح ازلی اشراق می کند، پس آثارش بر هیاکل توحید تابنده و لائع می گردد ...)

ربط بین طراز اوّل و کلام حضرت علی (در روایت کمیل) در عبارت جناب سید کاظم و ظهور این ارتباط در بیان جناب قدوس بیانگر آنست که جناب قدوس در صدور این بیانات نفسیه به شرح قصيدة جناب سید کاظم، عنایت داشته‌اند. به یاد داریم که جناب قدوس از تلامیذ سید کاظم رشتی بوده‌اند.

(٤٩) "الحمد لله الذي قد أحكم بالسر السكون للشمس المكرك... الى حركة الهوية من طلعة الهاء..."
در آثار مبارکه رب اعلی، مظاهر امر به شمس تمثیل شده‌اند که در هر ظهوری از افقی جدید ظاهر می گردد^۱ و چون به هر ظهوری لفظ "کره" اطلاق می شود^۲ شمس به صفت "مکرک" (به معنای پی در پی ظاهر شونده) موصوف شده است. چنان که حضرت بهاءالله در قصيدة عز ورقائه در وصف طلعت الهیه می فرمایند:

عن مغربها شمس الظهور تظهرت^۳
(از مغريش، خورشيد ظهور نمایان می گردد. از مشرقش، ماہ شهر به دور می آید)
و "طلعة الهاء" اشاره به هیکل مبارک حضرت باب دارد.(رجوع شود به عنوان شماره ٢: سرک الظاهر...) بنابراین حرکت شمس از حالت سکون، تعبیری از طلوع خورشید حقیقت از افقی جدید است.

(٥٠) "بعد مضي دوره في منطقة البروج"
منطقةُ البروج، دائِرَةٌ بَرْزَكَى است بِرْكَدَ آسمانَ كَهْ به دوازده قسمت(بُرج) تقسیم می شود و خورشید، حرکت ظاهري خود را در طول سال در این منطقه از آسمان، طی نموده و هر ماه (از دید یک ناظر زمینی) در یکی از این قسمت‌های دوازده‌گانه قرار می گیرد.^٤

^۱ مراجعه شود به کتاب دلائل سبعه ص ط و ۳

^۲ مأخذ از کلام حضرت علی در خطبه طنبجیه "وکررتم کراتوکم بین کره و کره من آیه و آیات" (مشارق انوار اليقين: ١٦٧) و نیز بیان مبارک حضرت اعلی در باب ١٦ از واحد ۲ کتاب بیان فارسی.

^۳ آثار قلم اعلیٰ ٣ ص ١٩٧

^٤ کشاف فنون ٢ ص ١١٦٦ و ١٤٢٠

به همین قیاس، منطقهُ البروج معنوی می‌تواند دورهٔ ظهور هر یک از مظاہر الهیه باشد. این است که اشاره فرموده‌اند "بعد مضی دورهٔ فی منطقة البروج" و بنابراین منظور از "مضی دورهٔ هم" مضی دورهٔ اسلام است که بلافاصله فرموده‌اند: "الى سرّ سطرن من جذب من رشح المراج للحبيب الساكن في اقلیم الابتهاج" که به قرینه کلمه مراج، منظور از "حبيب" پیامبر اسلام است.

(۵۱) "لظهور النار بالستر الأحدية في قطب بحر الثلج من الماء الشجاج"
 "الماء الشجاج" (آب ریزان) مأخوذه از آیه قرآنی "و انزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً" ^۱ (واز ابرهای متراکم، آبی ریزان فروند آوریم) است که جناب شیخ احمد احسائی آن را به "علم" تفسیر نموده‌اند: "و انزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً. المعصرات الائمه (ع) و ماءً ثجاجاً ای منصبًا بکثرة و هو العلم يشجونه ثجاً" ^۲ (مقصود از ابرهای متراکم، ائمه(ع) هستند و آب ریزان علم است که به شدت فروبارنده است)

در آثار مبارکه حضرت باب، ماء ثجاج به "قدر" تفسیر شده است و در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم است. قوله العزيز:

"المقام الثالث الماء ماء القدر فلما قدر الله وجوده بظهور اسمه المحيي أخذ قطرة من ماء الحياة مظهر اسمه الحي و هو قوله الحق في كتابه الصدق و انزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً متلاطمًا متحركاً لظهور الشؤنات يخرج منه حيات الأسماء و نبات الصفات" ^۳ (مرتبه سوم، آب است، آب قدر. پس چون خداورد وجودش را به ظهور اسم محیی اش مقدّر فرمود، قطره‌ای از آب حیات که مظهر اسم حی اش است را آخذ فرمود و اینجا است که در کتاب صدقش فرمود، و از ابرهای متراکم، آبی ریزان، متلاطم، موّاج و متحرک فروباریدیم که حیات اسماء و رشد صفات از آن پدیدار می‌گردد)

اماً عبارت "لظهور النار... قطب بحر الثلج من الماء..." مقتبس از بیانات مبارکه و رموزات عرفانی حضرت باب در کتاب أعظم آن حضرت، یعنی قیوم الأسماء است. از جمله در آیات مبارکه ذیل: "...هذا الفتى العربي الذى قد كان في نقطة الثلج على ابحر النار مستوراً." ^۴ "... حتى يسكن في نقطة

^۱ سوره نباء : ۱۴

^۲ شرحزيارة ۱ ص ۳۲۰

^۳ مجموعه آثار مبارکه حضرت اعلی شماره ۵۳ ص ۳۸

^۴ قیوم الأسماء ص ۱۰۹

الثلج من الجبل حول النقطة الوصل بشيء من نقطة النار من جبل العدل حول ماء الفضل...^۱ ... قد سيرنا الجبال على الأرض و النجوم على العرش حول النار في قطب الماء...^۲ این تعبیر مرمز و نامتعارف در کتاب قیوم الأسماء بسیار زیارت می شود ولی در غیر از این اثر مبارک استعمال آن بسیار نادر است. و همین امر از وجوده ممیزه قیوم الأسماء است. در هر یک از تعبیرات یاد شده عناصر چهارگانه (آتش، هوا، آب و خاک) نقش بارزی دارند و بعضاً در یک ترکیب، دو عنصر متضاد در کنار هم قرار می گیرند و تصویری غریب و غیر معمول را خلق می نمایند. مثل "ظهور نار در بحر ماء" که در کلام جناب قدوس مندرج است. و گاه هر یک از عناصر مذکور به جای دیگری استعمال می گردد که گوئی به یکدیگر تبدیل شده‌اند. فی المثل در محلی "حول الماء" می فرمایند و در جائی دیگر "حول النار".

(۵۲) "ظهور نقطه الشمس الازلية في فلك الحَمَل ..."

برُج حَمَل، اوّلين برج سال شمسي است که خورشيد در حين تحويل سال و در نقطة اعتدال بهاري در آن دیده می شود. ممکن است مقصود جناب قدوس، طلوع خورشيد حضرت باب در خانه حمل و آغاز دوره جديد باشد. به طوری که حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "ظهور حضرت باب به مثابه طلوع شمس از خانه حمل است که آفتاب در اعتدال ربيعي سائر ..."^۳

(۵۳) "من تفسير الانعطاف الصمدية "

محتملاً اشاره به تفسیر "صاد الصمد" به قلم جناب قدوس است.

(۵۴) "و اظهر نقطة الجذب في ارض السرور"

از این که پیش از عبارت فوق، کلمات "افق الطور" و "صعق الشجر النور" ذکر شده چنین بر می آید که از ارض سُرور، وادی طور قصد شده است. كما این که در لوح کلّ الطعام، جمال قدم فرموده‌اند: "فلماً استبدخناك بتبذخ طور النور واستشمخناك بتشمخ طور العبودية في ارض السّرور"^۴

و این لوح مبارک(کلّ الطعام) وقتی نازل شده است که حضرت بهاءالله در عراق ساکن بوده‌اند و بالتوجه محل نزول وحی و ظهور مکلم طور، عراق بوده است. پس به این اعتبار، ارض طور نیز در آن

^۱ همانجا ص ۵۲

^۲ همانجا ص ۱۶

^۳ قرن بدیع ۲ ص ۲۹

^۴ مائدہ آسمانی ۴ ص ۲۷۲

ایام، عراق بوده است. به طوری که در ادامه همین لوح مبارک از "سرزمین کریلا" با عنوان "ارض سرور" یاد می‌فرمایند.^۱ از سوی دیگر "نقطه جذبیه" لقب جناب طاهره است و عبارت "اظهر نقطه الجذب فی ارض السّرور" شاید اشاره به قیام جناب طاهره در کریلا باشد. در عین حال این نیز ممکن است که از ارض سُرور، قلعه شیخ طبرسی و از نقطه جذب، خود جناب قدوس، اراده شده باشد.

(۵۵) "انطق الورقاء بحمد نفسه في اليوم النيروز"
با توجه به فقرات پایانی این اثر، محل نگارش آن، قلعه شیخ طبرسی است. و بر حسب تاریخ نبیل زرندی جناب قدوس و اصحاب، نوروز را در قلعه ساکن بوده اند:
"عید نوروز در آن ایام مطابق با بیست و چهارم ماه ربیع الثانی سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری بود. جناب قدوس در روز عید، ورقه‌ای نگاشتند که برای اصحاب قرائت شد. مضمون این بود که عنقریب امتحانات شدیده، پیش خواهد آمد و مصائب تازه واقع خواهد شد و در نتیجه جمع بسیاری از اصحاب به شهادت خواهند رسید."^۲

(۵۶) "حُجُب نوريه"
مأخذ از این حدیث اسلامی است: "إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ وَظِلْمَةٍ لَوْ كَشْفَهَا لَأَرْحَقَ سُبْحَاتَ وَجْهَهُ كُلَّ مَنْ ادْرَكَهُ بِصَرِّهِ"^۳ (خداؤند هفتاد هزار حجاب(پرده) از نور و تاریکی دارد. اگر این پرده‌ها برداشته شود، انوار رویش همه نظرکنندگان را می‌سوزاند)
در آثار مبارکه امر جدید، خصوصاً در بیانات مبارکه حضرت بهاءالله به حدیث "إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ..." بسیار اشاره شده است. از جمله در لوح حکمت است: "إِنَّكَ عَاشَرَتَ مَعِي وَرَأَيْتَ شَمَوْسَ سَمَاءَ حَكْتَى وَأَمْوَاجَ بَحْرِ بِيَانِي اذْ كَنَّا خَلْفَ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِّنَ النُّورِ..."^۴ که اشاره به دوران بغداد است(فاسیله دو اظهار امر خفی و علنی) که در آن ایام مقام حضرت بهاءالله در پشت هفتاد هزار پرده نورانی، پنهان بود. چنان که در باره اظهار امر علنی باغ رضوان(پایان دوره بغداد) حضرت

^۱ همانجا ص ۲۷۶

^۲ تاریخ نبیل زرندی ص ۳۲۰

^۳ تمہیدات ص ۱۰۲

^۴ مجموعه الواح مبارکه ص ۴۳

ولی امرالله چنین می فرمایند: "حسین موعد از خَلْفِ الْفِ حجاب من النُّور قدم بیرون نهاد."^۱ براین مبنا بیان جناب قدوس نیز می تواند اشاره به ظهور حضرت بهاءالله در بغداد باشد که به "شطر عراق" هم اشاره فرموده اند: "... بالحجب التّوريه ... فاستظهر بعد العروج في شطر العراق..." و چه بسا حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان به این عبارت جناب قدوس عنایت داشته اند، آنجا که می فرمایند: "قل يا أهل الأرض هذا فتي ... يذكركم بالأمر الذي كان عن افق القدس في شطر العراق تحت حجبات النّور بالستر مشهوداً"^۲ (ای مردمان زمین، این جوان... شما را به امری متذکر می دارد که از افق قدس در ناحیه عراق از پشت پرده های نور نمایان است) به هر ترتیب، بنا بر نصوص مبارکه، حُجُب نوریه در این ظهور بدیع، کاملاً از وجه جمال قدم مرتفع نگردیده است. چنان که می فرمایند:

"قل يا ملأ البيان أنا كنا بينكم كأحدٍ منكم و انتم ما رضيتم بذلك. لذا كشفنا حجاباً من سبعين الف حجاب عن وجه الأمر و انتم أيضاً ما رضيتم و انا كشفنا ايضاً حجاباً أخرى الى أن بلغ الأمر الى هذا المقام الممتنع الرقيق و انتم ان لن ترضوا بذلك ترفع الأحجبات بقوّة من لدننا و سلطان من عندنا رغمما لأنفسكم يا معاشر المغلين"^۳ (بگوای اهل بیان، ما همانند یکی از شماها در بین شما بودیم و شما به این حالت رضایت ندادید. لذا از هفتاد هزار پرده، پرده ای را از وجه امر برداشتم و شما باز راضی نشدید. و ما پرده ای دیگر برداشتم تا آن که امر به این مقام منیع و رفیع منتهی گشت و اگر شما به این راضی نشوید پرده ها را به قدرت و سلطنتی از نزد خود برخواهیم داشت تا آن که ای گروه کینه ورزان دماغ شما به حاک مالیه شود)

و در لوحی دیگر که در ادرنه نازل شده چنین می فرمایند:

"براستی بدانید که حجاب از وجه جمال قدم، کاملاً مرتفع نشده و به قدر استعداد نفوس در این عصر ظاهر گشته ایم. اگر جمال قدم بتمامه کشف نقاب کند ابصار فانیه از شدت اشراق ظهورش اعمی (کور) مشاهده شوند."^۴ (ترجمه) و قسمت آخر این لوح مبارک دقیقاً مطابق است با حدیث اسلامی یاد شده در ابتدای این مطلب: "... لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه كُلّ من أدركه بصره".

^۱ توقيع ۱۰۱ ص ۷۲

^۲ ایقان ص ۱۱۴

^۳ آثار قلم اعلیٰ ۴ ص ۶۹

^۴ دوربهانی ص ۳۹۰

نام مركب حضرت محمد در شب معراج است. كه جبريل از برای آن حضرت آورده ونبي اکرم سوار بر آن شده و آسمان ها را در نور دیده تا به بيت المقدس وارد شدند. اما طایران هوای معانی و جویندگان اسرار معنوی برای بُراق، مفاهیمی روحانی برشمرده‌اند و آن را به عشق^۱، نفس شریف^۲ و یا عقل فعال تفسیر نموده‌اند. به طوری که ابن سينا در معراج نامه خود نوشته است:

"و آن که گفت: "بر اثر جبرئيل، براق را دیدم بذاسته" يعني عقل فعال که غالب بر قوت‌های قدسی است و لكن مدد او به عقول بيش از آن رسد که بدین عالم کون و فساد رسد و از عقول علوی او است که بر آن پادشاه است و ارواح را مدد دهنده او است اندر هر وقتی بدانچه لایق آن باشد. و به بُراق ماننده از آن کرد که اندر روش بود و مدد رونده مركب باشد و اندر آن سفر مدد کننده او خواست بودن لاجرم مركب خواندش".^۳"

ابن عربی نيز به اين مطلب جالب اشاره نموده است که تمام پیامبران الهی (و نفوس ديگر) مركبی داشته‌اند که رمزی از نفس حیوانی ایشان بوده که نفس انسانی را حمل می‌نماید: "الناقة الصالح عليه السلام كالعصا لموسى عليه السلام والحمار لعيسى والبراق لمحمد عيهم السلام فان لكل أحد من الانبياء وغيرهم مركبا هو نفسه الحيوانية الحاملة لحقيقة التي هي النفس الإنسانية"^۴ (شرط صالح، مانند عصای موسی و حمار عیسی و براقی محمد است، پس هریک از پیامبران و سایر نفوس، مركبی دارند که عبارت از نفس حیوانی‌ای است که حقیقتی به نام نفس انسانی را حمل می‌کند) و جناب شیخ احمد احسائی براق را مظہر "روح" دانسته‌اند.^۵

در آثار مبارکه بهائي نيز لفظ براق به استخدام بيان مفاهيم معنوی در آمده است که ذيلاً برخی از بيانات مباركه حضرت بهاءالله در اين باره ذكر می‌گردد: "وانک لو ترك على براق المعنوی و تسير في حدائق الالهي لقطع كل الأسفار وتطلع على الأسرار ..."^۶ (وبه راستی که تو اگر بر براق معنوی سوار شوی و در باغ‌های الهی سیر کنی، تمام سفرهای مزبور را طی می‌کنی و بر همه اسرار واقف می‌شوی)

^۱ تأثیر قرآن بر نظم ص ۳۶۰

^۲ شاهکارهای ادبیات فارسی ۴۱ ص ۲۰

^۳ معراج نامه ص ۱۰۴ و ۱۰۳

^۴ تفسیر ابن عربی ۱ ص ۲۴۲

^۵ رسائل الحكمۃ ص ۱۶۷

^۶ آثار قلم اعلى ۳ ص ۷۵

و يبدل كل من في السموات والأرض ويحيط الأرض بالمعرفة ويدفع ديك الأحديه والمؤمنون حينئذ على براق النور يركبون^١ (و همه ساكنين آسمانها و زمين دگرگون شوند و ارض معرفت گسترده گردد و خروس احاديت بخواند. در آن وقت اهل ايمان بر براق نور سوار شوند) "فسوف تجلون هذا الفتى الهى راكباً على براق النصر".^٢ (به زودی این جوان الهی را می‌ینید که بر براق پیروزی سوار است)

(٥٨) "مُحرق الطباق"

مقصود از طباق هفت آسمان است. چه در قدیم، چنین می‌پنداشتند که هفت آسمان، بصورت طبقه طبیقه بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. اما مراد از "البراق مخرق الطباق" این است که برآق، شکافنده هفت آسمان است. همین مضمون در شعری از بوصیری، شاعر عرب آمده است:

سریت من حرم لیلاً الى حرمٌ
کما سری البراقُ فی داجِ مِن الظلم
(شبانه از حرمی به حرمی رفتی، همان‌گونه که برآق در سیاهی شب (این فاصله را) سیر کرد.)

وانت تخترقُ السیع الطیاق بهم
فی مرکبِ کنتَ فیه صاحبُ العلّم.^۳

(و تو هفت طبقه آسمان را با مرکبی که بر آن پر چمدار هستی، می شکافی) این فارض نیز در تائیه کبری به حادثه خُرق سموات در شب معراج به وسیله براق اشاره نموده است: و استعرض الآفاق نَحْوِي بَخْطَرَةٍ و اخترق السبع الطياب بخطوة^۴ (و همه آفاق را به یکباره به سوی من طی کرد و هفت آسمان را با یک گام بشکافت)

اماً عبارت مخرب الطلاق متاثر از نظریه خرق و التیام افلاک در علم هیئت است. مطابق این نظریه، قدمما اعتقاد داشتند که "فلک" کُره ای تو خالی و شفاف است که به دو سطح متوازی محدود می شود^۰ و سیارات هریک فلکی دارند که در داخل آن حرکت می کنند و جنس فلک

۱ مائدہ آسمانی ۴ ص ۷۹

١٧٠ بديع٢ ص قرن

١٤٦٨ ص ٤ ایقان قاموس

دیوان ابن فارض ص ۵۴

۱۱۴۵ ص ۲ فنون کشاف

طوری است که اجسام نمی توانند از یک فلک به فلک دیگر عبور نمایند. اصل این نظریه از افکسوس (۴ قرن پیش از میلاد) است.^۱ بر مبنای همین نظریه، اعتقاد به خرق و التیام به میان آمد: "خرق به معنای نفوذ چیزی در چیز دیگر و بر هم زدن و پاره شدن و التیام به معنای به هم پیوستن است. بعضی از فلاسفه قدیم، عقیده داشتند که نفوذ از افلاک مانند سایر اجسام عنصری بلامانع است و خرق و التیام در آنها رواست . ولی اکثر(و از جمله ابن سینا)^۲ بر این اعتقاد بودند که عنصر افلاک عنصر پنجمی و بر خلاف عناصر ارضی، پذیرای خرق و التیام نیست چه که حرکت افلاک مستدیر است و هر جسمی که دارای حرکت مستدیر باشد قابل خرق و التیام نیست و دیگر آنکه خرق و التیام بواسطه کیفیات رطبه(تری) و یا بسه(خشکی) عنصری است و افلاک به کیفیات عنصری، **مُتَكَيْف**(پذیرنده کیفیت) نمی باشند."(انتهی)^۳

نظریه خرق و التیام، امروزه دیگر محلی از اعراب ندارد و حضرت عبدالبهاء نیز در مکاتیب مبارکه بر اساس آیه‌ای از قرآن کریم، آن را مردود شمرده‌اند :

"وَأَمَّا الَّذِينَ زَعَمُوا بَنَ الْأَفْلَاكَ أَجْسَامًا مُصْمَتَةً صَلْبَةً مَمَاسٍ بَعْضُهَا مَعَ بَعْضٍ زَجَاجِيَّةً شَفَافَةً لَا تَمْنَعُ نَفْوَذَ ضَوْءَ الْأَجْرَامِ وَلَا تَقْبِلُ الْخُرُقَ وَالْأَلْتِيَامَ وَلَا يَعْرُضُهُ التَّخْلُلُ وَالتَّذْبِيلُ فِي كُورُ الْأَيَّامِ. فَهَذِهِ آرَاءُ اولَى الظُّنُونِ مِنْ أَهْلِ الْفُنُونِ وَلَمْ يَتَبَهَّوْ لِمَعْنَى الْآيَةِ الْبَاهِرَةِ بِصَرِيحِ الاِشَارَةِ (وَكُلُّ فِي فِلْكٍ يَسْبِحُونَ) وَهَذَا وَاضْعَفَ بَنَ السَّبَاحَةِ لَا تَتَصَوَّرُ إِلَّا فِي اَجْسَامِ لِيَّنَةٍ مَائِعَةٍ سَائِلَةٍ وَمَمْتَنَعٍ مَحَالٍ فِي اَجْسَامِ صَلْبَةٍ جَامِدَةً."(انتهی)^۴ (اما کسانی که پنداشته‌اند که فلک‌ها اجسامی تویر و سخت هستند که بر یکدیگر مماسند و به حالت شیشه‌ای شفافند که مانع نفوذ نور آجرام آسمانی نمی‌شود و اجسامی هستند که خرق و التیام را پذیرا نیستند و در طی هزاران سال رخنه و آسیب نمی‌ینند. این‌ها پندارهای اهل ظنون و فنون است و آنها متوجه آئه باهره قرآن نشدنند که آشکارا می‌فرماید (و همه در آسمان شناورند) و این معلوم است که حالت شناور بودن فقط در اجسام نرم، مایع و سیال قابل تصور است و شناور بودن در اجسام سخت و جامد ناممکن است)

^۱ دائرة المعارف القرن العشرين ۷ ص ۴۸۲

^۲ اشارات و تنبیهات ص ۱۲۹

^۳ از اضافات کتاب اشارات و تنبیهات ص ۵۲ و فرهنگ علوم فلسفی و کلام ص ۳۱۰

^۴ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۱ ص ۲۶ و ۲۷

شبۀ "خرق و التیام" در مباحث نظری اسلامی به مبحث معراج پیامبر نیز راه یافت. چه که برمبنای روایات مربوط به معراج، پیامبر سوار بر بُراق از افلّاک سبعه گذر نمود و لاجرم عبور از افلّاک، خرق آنرا باعث گردید و بدین ترتیب با پذیرش این قضیه، بطلان "خرق و التیام" لازم می‌آمد. برای رفع این شبۀ بسیاری از اندیشمندان مسلمان قلم فرسائی نمودند که از جمله می‌توان به جناب شیخ احمد احسائی اشاره نمود. وی در ضمن مباحث معراج شناسی خود می‌نویسد:

"ان حقيقة المعراج هو العروج على ظاهره ولا جهل فيه و إنما الجهل في معرفة جسد النبي ص وفي معرفة الأفاعيل الالهية وفي معرفة الخرق واللتیام. فاقول اعلم ان الله سبحانه خلق قلوب المؤمنين من فاضل طينة جسم محمد ص واهل بيته ع والفضل اذا اطلق في الاخبار وفي عبارات العارفين بالأسرار يراد به الشعاع وهو واحد من سبعين مثلا جسم النبي قرص الشمس وقلوب شيعتهم خلقوا من الشعاع الواقع على الأرض من قرص الشمس فادا عرفت هذا عرفت انه يصعد بجسمه ولا يكن خرق والتیام ..." (مضمون: در این که عروج پیامبر ظاهری است بحثی نیست. مشکل و نادانی در شناخت پیکر پیامبر و در معرفت آفعال الهیه و شناخت خرق و التیام است. خداوند قلوب مومنین را از مازاد طینت جسم محمد(ص) و اهل بیتش آفرید و مقصود از مازاد شعاع نور است. مثلاً اگر جسم پیامبر را قرص خورشید در نظر بگیریم، قلوب پیروانش از شعاع هایی که از آن به زمین می‌رسد خلق شده. اگر این را متوجه بشوی، متوجه خواهی شد که چگونه پیامبر بدون خرق و التیام به آسمان عروج نمود)

بعد از این مطلب، جناب شیخ توضیح می‌دهند که در حین عروج و صعود، عناصر چهارگانه جسم پیامبر هریک به مقرّ خود (کرات نار، هوا، آب و خاک) راجع می‌شود و سپس در حین نزول از سماوات، دوباره به جسم ملحق می‌گردد و بدین ترتیب، معراج پیامبر بدون خرق افلّاک، میسر می‌گردد.^۱ در حقیقت جناب شیخ، به "معراج جسمانی" پیامبر اعتقاد نداشت و تنها برای آنکه از تیغ تکفیر روحانیون قشری در امان بماند نظریه و اعتقاد خود به "معراج روحانی" پیامبر را در چنین قالب غیر متعارف عنوان نمود.

(۵۹) "بالتفات الساق بالساق"

(۶۰) "... ان الى المَسَاقُ"

اشاره به آيه مهمين سورة قيامت دارد که می فرماید: "... وَوْجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَضَنَّ اَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرٌ^۱ كلا اذا بلغت التراقي وقيل من راقٍ وظنّ انه الفراقُ والتفت الساقُ بالساقِ الى رِبِّك يومئِذِ المَسَاقُ.^۲" (ودر آن روز، چهره‌هایی دُرُّم باشند. دانند که مورد عذابی سخت قرار خواهند گرفت. نه چنین است، آنگاه که جان میان گلوگاهش رسد و گفته شود، چاره‌ساز کیست؟ و داند که زمان فراق است و ساق به ساق دیگر در پیچد. آن وقت است که به سوی پروردگارتُ سوق دادن باشد)

(۶۱) "قَذَوْقَوَا مَسَّ سَقَرٍ"

بعچشید لهیب آتش را. از قرآن کریم است: " يَوْمَ يَسْبِحُونَ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرٍ.^۳" (روزی که در آتش به روکشیده می‌شوند. بعچشید لهیب آتش را)

(۶۲) "كَالْجَرَادِ الْمُتَشَّرِ"

مثل ملخ‌های پراکنده. در سورة مبارکة قمر از قرآن کریم است: "خُشَّعًا ابصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَانُوكُمْ جَرَادٌ مُتَشَّرِّ.^۴" (در حالی که دیدگان خود را فروهشته‌اند چون ملخ‌های پراکنده از گورها بر می‌آیند)

(۶۳) "اَنْبِكُمُ الْيَوْمَ كَلَّا بِمَا قَدْ قَدَّمْ وَ اَخَرْ"

ناظر است به آیه کریمه از قرآن مجید که می فرماید: "يُنْبَئُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمْ وَ اَخَرْ."^۵ (آن روزی است که انسان را از آنچه که از قبل یا بعد انجام داده، آگاهی دهنند) تمام آیاتی که در این فراز، جناب قدوس به آنها استشهاد فرموده‌اند مربوط به یوم قیامت است.

^۱ سوره قیامت: ۳۰ تا ۲۴

^۲ سوره قمر: ۴۸

^۳ همانجا: ۷

^۴ سوره قیامت: ۱۳

(٦٤) "وَصَلَى الْهَاءُ فِي الْهَوِيَّةِ عَلَى السُّطْرِ الْأَزْلِيِّ..."
 هاء در هویت بر سطراً ازلی درود فرستد. از این عبارت تا جمله "وَهُوَ الْأَحْمَدُ الْحَمِيدُ" بیان صفات و نعوت حضرت محمد است.

(٦٥) "وَالخِيطُ الْبَيْضَاءُ الْلَّيلِيُّهُ"

يعنى حضرت محمد در شب گمراهی و ضلالت مانند رسمنی سفید رنگ نمودار گشتند تا مسیر هدایت را هویدا سازند. جمال مبارک نیز دین الهی را به "خيط دری مکنون" تشییه فرموده‌اند: "قل يا قوم اسمعوا قولی ثم اعرافوا قدر تلك الأيام و تمسكوا بالخيط الدری المكنون"^١ (بگو ای مردمان، بشنوید گفتار مرا. آنگاه قدر این روزگار را بدانید و به رسمنان درخششده مکنون چنگ زنید) در میان احادیث اسلامی نیز، حدیثی با عنوان خيط الأصفر مضبوط است^٢ که بر اساس آن در آثار مبارکه اشاراتی موجود است. از جمله در کتاب قیوم الأسماء است: "الله قد أراد أن يخلق نغمة في الورقة التي خرجت باذنه في أجنة الفردوس ليشهد الناس بالخط الصفراء المتحركة في المقامين حق الذكر أكبر..."^٣ و نیز از حضرت بهاء الله است:

"فهنيئاً لمن تردى برداء الانصاف في هذا المصف. أَكَرْ بِهِ اِيْنَ صَفَتَ كُبْرَى مَتَصَفَّ شَوِيدَ الْبَتَّهِ بِهِ عَنْيَاتِ ابْهَى فَائِرَ مَىْ گَرْدِيد. اِيْنَ اِسْتَ آنَ خِيطَ صَفَرَ مَكْنُونَ كَهْ بِهِ حَرَكَتَ آنَ مَتَحَرَّكَ اِسْتَ كُلَّ مَنْ فِي الْوُجُودِ وَ بِهِ سَكُونَ آنَ سَاكِنَ اِسْتَ كُلَّ مَنْ فِي بِلَادِ الْمَعْبُودِ."^٤ و سوای از خيط بيضاء و خيط صفراء، عبارت خيط حمراء نیز در بیانات مبارکه مندرج است. از جمله در قیوم الأسماء چنین نازل: "فَاعْبُدْنِي عَلَى سَبِيلِ هَذَا الْخِيطِ الْحَمْرَاءِ الْمَتَحَرَّكَةِ فِي بَدْعِ الْأَمْرِ..."^٥ (پس مرا عبادت کنید در مسیر این رسمنان حمرا که در ابداع امر متحرك است)

^١ مائدہ آسمانی ٤ ص ٦٣

^٢ از رساله دلیل المتحیرین

^٣ قیوم الأسماء ص ١١٠

^٤ آثار قلم اعلیٰ ٣ ص ٣١٢

^٥ قیوم الأسماء ص ١١٠

(٦٦) "والعرش الأعظم لله العلي ... اذا لا يسعني أرض ولا سماء الا قلب حبيبه". تلفيقی است از دو حدیث اسلامی: "قلب المؤمن عرش الرحمن" (قلب مومن، عرش خداوند است) و "لا يسعني أرضي ولا سمائي ويسعني قلب عبد المؤمن".^۱ (زمین و آسمان هیچ یک گنجایش مرا ندارند ولی قلب بنده مومنم مرا در خود می گنجد)

(٦٧) "ثم صلی السر الأحدية على الشرق الهوية ..." از این عبارت تا "و هو رب العالمين على حميد" توصیف حضرت علی است.

(٦٨) "نقطه تراب العبودية"

نقطه عبودیت، مأخوذه از کلام حضرت علی است که فرمود: "أنا نقطة تحت الباء" و محیی الدین عربی آنرا چنین تفسیر نمود: "بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تميز العابد من المعبد و النقطة للتمييز و هو وجود العبد بما تقتضيه حقيقة العبودية".^۲ (از ب عالم پدیدار گردید و به وسیله نقطه، عابد از معبد متمایز شد و نقطه برای تمایز است و آن عبارت از وجود عبد است با آنچه که حقیقت عبودیت اقضایش می کند) و جمال ابھی در تائیه کُبری فرمودند:

و ملک معالی العلم فی الباء سِرَه وباء الجھر بالسِّرِّ خَرَّتْ لنقطتی

(و پادشاهی بلندی های علم در سر باء قرار دارد و باء آشکار به سر، (خودش) در برابر نقطه من بر خاک افتاد).

و در توضیح "باء" مذکور در حاشیه همین بیت فرمودند: "بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تميز العابد من المعبد".^۳ لذا مقصود حضرت علی از بیان آنها نقطه تحت الباء این است که ایشان نقطه عبودیت و بندهگی هستند و جانب قدوس هم حضرت علی را به همین عنوان موصوف فرموده اند. اما اضافه شدن لفظ تراب به عبودیت، ناشی از قرابت بندهگی و خاکساری است. ضمن آنکه یکی از القاب حضرت علی نیز ابوتراب بوده است. مولانا می فرماید:

^۱ شرح مثنوي شهيلی ص ۲۰۲

^۲ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۱ ص ۴۵

^۳ آثار قلم أعلى ۳ ص ۲۰۴

غرق نورم گرچه سقفهم شد خراب روضه گشتم گرچه هستم بوتراب^۱
لقب ابوتراب را حضرت محمد در غزوه ذات العشیره بدیشان عنایت فرمودند.^۲

"(۶۹) "و السرّ الهاية في نقطة البائية"

تلويح از کلام حضرت علی است که فرموده‌اند: "أنا النقطة تحت الباء" (من نقطة زیر ب هستم) بنا بر تفسیر جناب سید کاظم رشتی، مقصود از نقطه تحت باء، نقطه‌ای است که در سرّ باء قرار دارد و آن عبارت از الف لینیه است (رجوع شود به عنوان ۳۹ الف لینیه):

"و هو قول امير المؤمنين عليه آلاف التحية والثناء أنا نقطة تحت الباء والمراد منها الألف اللينية وهى التي تحت الباء أى سرّها و حققتها بل تحت التحت لأنّ تحت الباء الالف القائمة و تحت الألف القائمة الألف اللينية والمراد بالتحت السترو اللطيفة كما تقول انّ القلب تحت البشرة..."^۳

و در مکاتیب مبارکه حضرت عبدالبهاء ذکر همین معنی است که می‌فرمایند: "فهذه النقطة هي الألف اللينية التي هي غيب الباء و طرازها و عينها و جمالها و حققتها و سرّها و كينونتها."^۴ (مقصود از این نقطه، الف لینیه است که غیب باء است و طراز آن و عین آن است و حقیقتش و سرّش و کینونتش)

"(۷۰) "ثم صلي السرّ المستور على وجهه ..."
از عبارت فوق تا جمله "اذ قد كنت له محبوب مشكور" وصف حضرت فاطمه است.

"(۷۱) "ثم على حروفاتها في الرّق المنثور ..."

و در این موضع ذکر ائمه اطهار آغاز می‌گردد که در اصطلاح بیان، حروفات نامیده می‌شوند. و ضمیرها در "حروفاتها" راجع به حضرت فاطمه است. چه که تمامی امامان معصوم بعد از حضرت علی از سلالة ایشان بوده‌اند.

^۱ شرح مثنوی شهیدی ص ۲۴۲

^۲ همانجا ص ۲۴۳

^۳ شرح قصیده ص ۲۱۲

^۴ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۱ ص ۴۱

"رَقْ منشور" هم ممکن است اشاره به لوح حضرت فاطمه باشد که در "حدیث جابر" با عنوان "صحیفه من رق" مذکور است. بر حسب این حدیث، جابر روزی حضرت فاطمه را مشاهده می‌کند که لوح سبزرنگی در دست دارد. و در آن لوح، کتابی سفید رنگ بود. جابر عرض می‌کند... این لوح چیست. فاطمه ع فرمود این لوح را خداوند به پدرم رسول الله عنایت فرموده و در این لوح اسم پدرم و نام شوهرم و نام دو فرزندم (حسن و حسین) و اسمی اوصیاء رسول الله که از اولاد من هستند، نوشته شده..."^۱

(۷۲) "الشجرة الحمراء"

شجره حمراء تلمیح از ماجرای حضرت موسی و شجره مشتعل در صحراي سینا است. جمال قدم در لوحی به همین عنوان اشاره فرموده‌اند: "فسبحانك اللهم يا الهى لا قسمك في ذلك الليل الاليل عند تغنى حمامه الأمرفي جبل السيناء عن يمين شجرة الحمراء بتغييات ازليةك"^۲ (خدایا! پاک و منزهی تو، قسم می‌دهم تو را در این شب تاریک زمانی که کبوتر امر در کوه سینا در جانب راست شجره حمرا تغییات ازلی را می‌خواند) و از جناب دکتر رأفتی در توضیح این مطلب است:

"... در بسیاری از نصوص نازله در آثار بهائی از کلمه سدره و سدره الهیه و سدره منتهی و نیز سدره حمراء، جمال قدم مراد گشته‌اند. سدره حمراء در عین حال که از نظر ظاهری اشاره به قرمز شدن درخت در اثر شعله ور شدن آن دارد؛ تعبیر روحانی لطیفی از قضای الهی است ... رنگ قرمز نشانه قضای است. (رجوع شود به عنوان ۳۳: ما یمضی ...) و چون مشیت الهی به تکلم درخت با موسی تعلق گرفت و در واقع درخت مظہر قضای الهی گشت از آن به سدره حمراء تعبیر شده است."^۳

(۷۳) "اللهم يا ربی ... ارنا طلعتک ظاهراً و انجذب عبادک اليه طائعاً"
مقتبس از آیه مبارکه قرآن است که از لسان قوم حضرت موسی نازل گشته:

^۱ قاموس ایقان ۳ ص ۱۳۵۹

^۲ مائدہ آسمانی ۴ ص ۲۶۷

^۳ جزوء الوان در آثار بهائی ص ۶۰

"فَقَالُوا أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً."^۱ (پس گفتند خداوند را آشکارا به ما بنمای) و می تواند بشارت جناب قدوس به شهادت خودشان وأصحاب قلعه باشد و بالنتیجه دیدار پروردگار در جهان بالا.

(۷۴) "طاعون أبيض أو أحمر"

موت أبيض(طاعون) و موت أحمر(سيف) از علائم ظهور قائم موعد است که در روایات اسلامی ضبط شده است: "عن سليمان بن خالد قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول قدام القائم عليه السلام موت أحمر و موت أبيض حتى يذهب من كل سبعة خمسة. الموت الأحمر السيف والموت الأبيض الطاعون"^۲ (از امام حسین(ع) شنیدم که می فرماید پیش پای قائم(ع) موت احمر و موت ابيض اتفاق می افتد تا آن که از هر هفت نفر، پنج نفر را تلف می کند. موت احمر، شمشیر است و موت ابيض، طاعون)

در این باره میرزا حسین همدانی در تاریخ جدید می نویسد:

"در همان بین (۱۲۶۲-۱۵۰ق.) محض تنبه مردمان جاهل و غافل، دریای غصب الهی متلاطم و موج گردیده و با شدیدی محروسه ایران را احاطه نموده و نهایت شدّتش در شیراز بود و جمع کثیری تلف شدند و مضمون حدیثی که وارد شده و از جمله علائم ظهور شمرده‌اند طاعون ابيض و احمر است. طاعون ابيض که وبا بود مشاهده نمودند و طاعون احمر که مراد از خون ریزی بود در مازندران و زنجان و نیریز ظاهر گردید."^۳ از آنجا که این خطبه در قلعه شیخ طبرسی نگاشته شده "طاعون احمر" در عبارت جناب قدوس می تواند اشاره به جانبازی أصحاب قلعه باشد.

^۱ سوره نساء : ۱۵۳

^۲ کتاب الرجعة ص ۵۱

^۳ عهد اعلی ص ۱۸۰

(٧٥) "كالطير المنصرف الى وكره"

يعنى مانند مرغى که به آشیانهاش باز می گردد. از عبارات حضرت علی در خطبه طتبجیه است: "ولقد رأيْتُ الشّمْسَ عِنْدَ غُرُوبِهَا وَهِيَ كَالْطَّيْرِ الْمُنْصَرِفِ إِلَى وَكْرَهٍ." (خورشید را به وقت غروب دیدم که مانند مرغی بود که به آشیانش باز می گردد)

(٧٦) "انَّ الْبَلَاءَ كَلَمًا ازدادَ ازديادًا زدَتْ فِيكَ شوقًا"

احتمالاً ناظر به احادیث ذیل است: "كَلَمًا شَرَبَ الْعَطْشَانَ مِنْهُ ازدادَ عَطْشًا" ^١ (هر زمان که تشهه از آن می نوشد بر تشنگی اش می افزاید) و "كَلَمًا ازدادَ الْعَبْدَ ايمانًا ازدادَ ضيقًا" ^٢ (هر چقدر که ایمان بمنه فزونی گیرد تنگی بر او فزونی می یابد) و در آثار مبارکه نیز می توان با مضامینی نزدیک ملاحظه نمود. چنان که از قلم حضرت بهاءالله است: "ما يمسّ العارفين من بلاء الا وقد يزداد به انقطاعهم الى الله و اشتياقهم الى مقام الذى قدّسه الله عن ريب الزّمن" ^٣ (عارفان را بلا أخذ ننمود مگر آن که مراتب انقطاعشان به سوی خداوند را فزونی داد و اشتياقشان را به مقامی ارتقا داد که خداوند از تردید زمانه مقدس فرموده) و "كَلَمًا ازدادَ الضّرَاءَ عَلَى افسَهُمْ زادُوا فِي حَبْهُمْ مَوْلَاهُمْ ..." ^٤ (هر چقدر بلایا بر وجودشان بیشتر بارید، حبّشان به مولای شان بیشتر شد)

(٧٧) "ما امْهَلْتُهُمْ إِلَّا لِمَا قَدْ أَخْبَرْتُهُمْ مِنْ قَبْلِ لِيَكْتَسِبُوا بِذَلِكَ اثْمًا"

اشارة است به آیه قرآنی: "وَلَا يَحْسِنُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا تُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا تُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ" ^٥ (کسانی که کفر می ورزند، گمان نکنند مهلتی که بدانان می دهیم به نفع ایشان هست. مهلت شان می دهیم تا بیشتر گناه کنند و آنان را عذابی خفت آور مقدّر است)

(٧٨) "ذَلِكَ الصَّبَيِ الْحَمِيدُ"

ظاهراً جناب قدوس خود را "صبی" نامیده اند. از جمله معانی گوناگونی که این لفظ دارد یکی به معنای کودک و دیگری به معنای رئیس و پیشوای قوم است^٦ و ممکن است مراد، هر دو معنی باشد. چه از

^١ بحار الانوار ٧٣ ص ١٢٦

^٢ همانجا ٧٢ ص ٤٩

^٣ آثار قلم اعلیٰ ٤ ص ١٥

^٤ مائدہ آسمانی ٤ ص ٢٨٧

^٥ سوره آل عمران : ١٧٨

^٦ منتهی الارب ٢ ص ٦٧٢

جهت قیام آن حضرت در ریغان جوانی و چه از بابت ریاست ایشان بر جمع اصحاب. و احتمالاً آیه مبارکه قرآنی: "وَاتِّيَنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا" ^۱ (از کودکی به او حکم دادیم) که در باره حضرت مسیح نازل شده، مأخذ این کلمه می‌باشد. ضمن آنکه قائم موعود نیز در احادیث اسلامی با عنوان "صَبِيٌّ" مذکور است: "يَظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشْمٍ صَبِيٌّ ذُو الْحُكْمِ جَدِيدٍ ..."^۲ (جوانی از خاندان بنی هاشم، با احکام جدید ظاهر می‌شود) و بر همین سیاق است که حضرت ولی امرالله نیز در متون اسلامی با عبارت "صَبِيٌّ صاحب وجه الهی" مذکور آمده اند. به طوری که جناب دکتر بصاری مرقوم فرموده‌اند که: "در خطبه رشیقۀ دیگر حضرت علی ابن ایطالب راجع به ولایت حضرت ولی امرالله ... می‌فرماید: "يَحْكُمُ الصَّبِيُّ صَاحِبُ وَجْهِ الْبَهْيِ وَ يَجْلِسُ الْيُوسُفَ عَلَى سَرِيرِ الْيُوسُفِ وَ يَجْلِسُ عَلَى السَّرِيرِ حِرْفَ الشَّيْنِ" که اشاره به حرف اول اسم مبارک(سوقی) حضرت غصن ممتاز است..."^۳

"البئر المعطلة" (۷۹)

برگرفته از آیه قرآنی است که می‌فرماید: "فَكَانَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكَنَا هَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عِروْشِهَا وَبَئْرٌ مَعْطُلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ".^۴ (و چه بسیار روستاهای که ستمکار بودند، هلاکشان کردیم. آنها سقف هایشان فروریخته است و چاه‌های متروکه و کوشک‌های برافراشته.)

"فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ أَنْ كُنْتُمْ سَائِلِينَ" (۸۰)

بیانی است با توجه به آیه کریمه: "فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ أَنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ".^۵ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید)

^۱ سوره مریم: ۱۲

^۲ قاموس ایقان ۴ ص ۱۸۶۳

^۳ بیاد محبوب ص ۱۹۲

^۴ سوره حجّ: ۴۵

^۵ سوره نحل: ۴۳

"(۸۱) "جَهَنَّمُ الْإِيمَانْ"

جهنّم به معنای چاه عمیق و تاریک است و ایمان به جهنّم تشبیه شده است. از این لحاظ که در یوم ظهور حقّ، ایمان به مظهر قبل (بدون ایمان به مظهر امر جدید) برای أحدی سودمند نیست. چنان که با ذکر آیات قرآنی که بدنبال می‌آید این حقیقت، مستدل شده است.

"(۸۲) "وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْحَبِيبُ رُوحًاٌ مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَالْإِيمَانُ"
ناظر است به آیه مبارکه : "وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًاٌ مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْإِيمَانُ..."^۱ (وبدين ترتیب ای حبیب روحی از امر خود را برو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی که کتاب و
ایمان چیست) که خطاب به حضرت محمد نازل شده است. با توجه به این آیه مبارکه و توضیحات پیش
از این از جناب قدوس به نظر می‌آید که ایشان به صورت طریفی به ظهور مُنْزَل کتب (واز جمله قرآن) یعنی
حضرت بهاءالله، بشارت داده‌اند.

"(۸۳) "يَوْمَ يَأْتِي رَبِّكَ أَوْ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسٌ إِيمَانُهَا"
از کتاب مقدس قرآن است: "هَلْ يَنْظَرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبِّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ
رَبِّكَ . يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا ..."^۲ (آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به
سویشان بیایند یا ربّ تو باید یا بعضی آیات ربّ تو. روزی که بعضی از آیات ربّ تو باید کسی را
ایمانش نفع نمی‌رساند)

^۱ سوره شوری: ۵۲

^۲ سوره انعام: ۱۵۸

"الرَّكْنُ الْعَرَقِيُّ" (٨٤)

نام یکی از ارکان کعبه است. "چهار زاویه کعبه به عنوان چهار رکن شناخته می‌شود. زمانی که کلمه رکن بدون پسوند به کار می‌رود مقصود همان رکنی است که حجر الأسود در کنار آن قرار دارد. در انتهای ضلعی که در کعبه قرار دارد رکن عراقي و در سوی دیگر حجر اسماعيل، رکن شامي و پس از آن رکن يمانی قرار دارد. به عبارت دیگر در دو سوی حجر اسماعيل، رکن شامي و عراقي است و در مقابل، دو رکن يمانی و رکن الأسود قرار دارد ..."^١

"ذات صدر شيرازيه ذات لمع عراقيه" (٨٥)

ظاهراً صدر شيرازی اشاره به ملا صدرای شيرازی و لمع عراقي اشاره به کتاب لمعات از فخرالدين عراقي دارد. و باطنأً می‌تواند اشاره ای به دو ظهور پی دربی طلعت اعلى و جمال ابهی از شيراز و عراق باشد:

شیراز پر غوغما شود شکر لبی پیدا شود
ترسم که آشوب لبی بر هم زند بغداد را

"حبيب الأول" (٨٦)

منظور، حضرت محمد است و این لقبی است که حضرت اعلى در کتاب قیوم الأسماء به آن حضرت عنایت فرموده‌اند: "قد عقدت على العرش سریه اسم الحبیب (خدیجه) من الحبیب الأول للذکر الأکبر..."^٢ که مقصود، حرم مبارک حضرت باب، خدیجه بیگم است که هنام همسر حبیب اول، یعنی حضرت محمد بوده‌اند. و احتمالاً خطاب پروردگار در شب معراج به حضرت محمد، مؤخذی برای انتخاب این عنوان(حبیب) بوده است که می‌فرماید: "قفْ يا محمد. أنت الحبيب و أنت المحبوب."^٣ (ای محمد بایست. تو حبیب و محبوب هستی).

^١ آثار اسلامی مکه و مدینه ص ٣٢ و ٣١

^٢ قیوم الأسماء ص ١٠٤

^٣ مکاتیب حضرت عبدالبهاء ص ٢١

(۸۷) "فی مقام او ادنی"

تلویح از معراج حضرت خاتم است که در سوره مبارکه نجم می فرماید: "... و هو بالافقی الأعلى. ثم دنا فتدلى. فكان قاب قوسين أو ادنی"^۱ بدین معنی که حضرت محمد در منتهای عروج خود به افق اعلی نزدیک شد و فاصله آن حضرت با افق اعلی به اندازه دو قوس (کمان) و یا کمتر بود.

(۸۸) "و أحتجب الميم بالظهور في الآيات. فكان ما يعلمه الا الأحد..."

ممکن است اشاره به نام آسمانی حضرت محمد، یعنی احمد باشد که اگر "م" از احمد پوشانده شود تنها کلمه "أحد" باقی می‌ماند. و در آخر کلام نیز جناب قدوس اشاره فرموده‌اند که "فكان ما لا يعلمه الا الأحد ..." عرفاء به شباهت بین أحد و احمد بسیار توجه نموده‌اند. از جمله نویسنده گلشن راز آن را مدد نظر داشته و چنین به نظم کشیده است:

درین دور اوّل آمد عین آخر	أحد در میم احمد گشت ظاهر
جهانی اندر آن یک میم غرقست	واحمد تا احد یک میم فرقست

حرف میم در حساب أبجد برابر عدد ۴۰ است. و مراتب دایره هستی بر طبق توضیحات اهل عرفان برابر عدد ۴۰ است. پس میم تمام مراتب وجود را در خود دارد. عطار نیز در مصیبت نامه احمد و احد را مقایسه نموده است:

تا احد ماند وشد احمد از میان ^۲	میم احمد محو شد پاک آن زمان
---	-----------------------------

و در تفسیر نبوّت خاصّه از حضرت باب در باره تفاوت دو اسم مبارک احمد و محمد آمده است که بین اسم زمینی (محمد) و اسم آسمانی (احمد) پیامبر اختلافی نیست جز آن که به خاطر ظهور مراتب حجاب‌ها (در اسم زمینی) بیشتر است:

^۱ سوره نجم : ۹

^۲ نقل از سیروسلوک در رساله سلوک ص ۷۱

" وَإِنَّ اللَّهَ فِي السَّمَاوَاتِ هُوَ أَحْمَدٌ وَإِنْ ذَلِكَ لَسَرْ حَرْفُ الْمِيمِ . لَأَنَّ مَقَامَ الْقَابِلِيَّاتِ وَالْمَقْبُولِيَّاتِ لَوَا تَصَلُّ
إِلَى مَقَامِ مَرْكَزِهَا لَمْ يَقِنِ الْأَحْرَفُ الْأَلْفُ وَإِنْ ذَلِكَ حَقِيقَةُ الْأَمْرِ فِي سَرَّ اسْمِهِ وَإِنْ اسْمَهُ فِي مَقَامِ الْأَرْضِ
هُوَ بِعِينِهِ اسْمُ السَّمَاوَاتِ إِلَّا أَنَّ الْحِجْبَ كَانَ أَكْثَرَ لِظَّهُورِ الْمَرَاتِبِ ..."^{۱۰}

"(۸۹) وَأَظْهَرَهُ فِي يَوْمِ الْعَاشِرِ مِنِ الْعَشْرِ الثَّانِي ..."
مَرَادٌ، يَوْمُ ظَهُورِهِ وَبَعْثَتْ حَضْرَتُ مُحَمَّدٍ أَسْتَ.

"(۹۰) "لِأَظْهَارِ السَّرِّ الْمُسْتُورِ عَنْ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ إِلَّا ابْنَ مَرِيمٍ"
بِرَاهِي اظْهَارِ سَرِّيِّ كَهْ بِرْ تَمَامِ انبِيَاءِ جَزِ ابْنِ مَرِيمٍ (حَضْرَتُ عِيسَى) پُوشِيدَه بود. مُمْكِنَ أَسْتَ آيَهِ مَبَارَكَه
ذِيلِ مَنْظُورِ باشَد: "وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرِيمٍ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي... مُبَشِّرٌ بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمِهِ
أَحَمَدٌ..."^{۱۱} (وَزَمَانِيِّ كَهْ عِيسَى بْنُ مَرِيمٍ فَرَمَوْدَ اى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ رَاسْتِي مِنْ مُبَشِّرٍ بِهِ پِيغَامِبرِي هَسْتَمَ كَهْ
بَعْدَ اِزْ مِنْ مِي آيَدِ وَنَامِشَ اَحْمَدَ أَسْتَ)

"(۹۱) "تِلْقَاءُ مَدِينَ بَابِ الْعُلَى الْعَظِيمِ"
مَقَابِلِ شَهْرِ بَابِ عَلَى عَظِيمٍ. تَأْلِيفِ لَطِيفِيِّ أَسْتَ اِزْ آيَهِ قَرَآنِي: "وَلَمَّا تَوَجَّهَ (مُوسَى) تِلْقَاءُ مَدِينَ قَالَ
عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءً السَّبِيلُ"^{۱۲} (وَچُونِ مُوسَى بِهِ سَوَى شَهْرِ مَدِينَ روْ نَهَادَ فَرَمَوْدَ: باشَدَ كَهْ پِرَوْرَدَگَارَمَ
رَاهِ درَستَ رَا نَشَانَمَ دَهَدَ) وَكَلَامِ حَضْرَتُ مُحَمَّدٍ كَهْ مِي فَرَمَيْدَ: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا"
كَهْ درَ اِینِ دورِ بَدِيعِ مَصْدَاقِ "عَلَى" ، عَلَى اَعْلَى وَمَصْدَاقِ "مَدِينَهُ عِلْمٌ" جَمَالِ اَبَهِيِّ أَسْتَ. بِنَابِرَائِينَ
مَفْهُومِ بِيَانَاتِ جَنَابِ قَدُّوسِ اَزْ عَبَارتَ "أَلَا يَا اِيَّهَا الْمَلَائِكَةُ الْحَقُّ ... تِلْقَاءُ مَدِينَ بَابِ الْعُلَى الْعَظِيمِ" اِنَّ
أَسْتَ كَهْ خَداونَدَ درِ لِيَلَهِ الْقَدْرِ قَرَآنَ رَا نَازِلَ نَمُودَ مَگَرَ بِهِ جَهَتَ آنَكَهْ جَمِلَگَى طَرِيقِ عَبُودِيَّتَ درِ سَاحَتِ
طَلَعَتْ اَعْلَى وَجَمَالِ اَبَهِيِّ رَا بِيَامِوزِنَدَ وَدرِ يَوْمِ ظَهُورِ سَاجِدَ درَگَاهِ حَقَّ گَرْدَنَدَ.

^{۱۰} اَزْ تَفْسِيرِ نَبِيَّتِ خَاصَه

^{۱۱} سَورَهُ صَفَّتَ: ۶

^{۱۲} سَورَهُ قَصْصَنَ: ۲۲

(۹۲) "ما ننسخ مِن آیة الا وقد اتينا بالحقّ الْأَكْبَرِ مِنْهَا".

مبنی است بر آیه: "ما ننسخ مِن آیة او نسها نأتٍ بخیرٍ منها او مِثلها"^۱ (آیه‌ای را نَسْخ نمی‌کنیم و یا به دست فراموشی نمی‌سپاریم مگر آن که آیه‌ای بهتر از آن یا مثل آن بیاوریم)

(۹۳) "قد حرفتم الكلم عن مواضعه"

بر اساس آیه "مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحِرِّفُونَ الْكَلِمَ عنْ مَوَاضِعِهِ..."^۲ (اهل یهود، کلمات را در مواضع خود تحریف ساختند) و مشابه با همین آیه را در سوره مبارکه مائده می‌توان یافت.^۳

(۹۴) "وادي البرهوت"

نام صحراei است در "حضرموت"^۴ در جنوب عربستان که نزدیک آن قبر حضرت هود واقع شده است و این مقبره معتبرترین زیارتگاه عربستان جنوبی است و مردم هر ساله در ماه شعبان به زیارت آن می‌روند.^۵ تاریکی، خشکی و پهنه‌ای برهوت سبب شده تا در متون دینی، برهوت سمبلی از گمراهی و شرارت گردد. از جمله حضرت علی در خطبه طنجه، برهوت را مکانی معرفی فرموده که حاوی تمام طبقات دوزخ است: "...انا حجتت جهنم و جعلتها طبقات السعير و سقر الجير و الأخرى عمقيوس اعدتها للظالمين و اودعت ذلك كله وادي برهوت..."^۶ بر اساس آموزه‌های شیخیه، در برابر برهوت، واد السلام قرار دارد که مقر ارواح مؤمنین است.^۷

و بر این مشرب است بیان مبارک حضرت باب در تفسیر سوره کوثر: "أَرْضُ النَّاسُوْتِيَّةِ الْمُشْرَكَةِ الْبَرَهُوْتِيَّةِ"^۸ و نیز در بیانی از حضرت عبدالبهاست که "حسبان" به برهوت تشییه شده است: "فَانصِفُوا يَا مَلَأُ الْاَكْوَانِ هَلْ بِرَايْحَةٍ نَافِخَةٍ رُوحٌ رِّيْكَمُ الرَّحْمَنِ تَعْطَرُ الْامْكَانَ وَ تَهْتَرُ الْأَرْوَاحَ بِرُوحٍ وَ رِيْحَانَ أَمْ بِرَايْحَةٍ

^۱ سوره بقره: ۱۰۶

^۲ سوره نساء: ۴۶

^۳ سوره مائدہ: ۱۳

^۴ مجمع البحرين آص ۳۴۲

^۵ فرهنگ دهخدا ص ۱۰۰۳

^۶ مشارق انوار اليقين ص ۱۶۹

^۷ شرح الزیارة جزء چهارم

^۸ مجموعه آثار مبارکه حضرت اعلی شماره ۵۳ ص ۲۱۹

الدّفَاءُ الَّتِي تُنْشَرُ مِنْ بِرْهُوتِ الْحُسْبَانِ^١ (ای مردمان جهان انصاف دهید. آیا به رایحه‌ای که روح پروردگار رحمان‌تان دمیده است، عالم معطر می‌شود و ارواح به اهتزاز در می‌آید یا به بوی بدی که از برهوت حسبان منتشر می‌شود؟)

"ثُمَّ قَدْ قَدْرَ لِهِ الشَّهَادَةُ مِنْ نَفْسِهِ وَلِنَاصِرِيْ أَمْرِهِ ..." (۹۵)
اشاره می‌فرمایند به شهادت حضرت باب و پیروانشان.

"ثُمَّ قَدْ أَسْرَى بِهِ إِلَى بَدْءِ الظَّهُورِ فِي أَقْلِيمِ الْبَاءِ لَا نَعْطَافُ الْأَمْرَ إِلَى الْبَدْءِ كَالْخَتْمِينِ وَلِيَسْتَقِرَّ الرَّبُّ عَلَى سَرِيرِ الْهُوَيَّةِ مِنْ نَقْطَةِ تَحْتِ الْبَاءِ..." (۹۶)

کتاب تدوین (کتب مقدسه) با حرف باء آغاز می‌شود و کتاب تکوین (آفرینش) نیز با ظهور مظہر امر افتتاح می‌شود. و چون تدوین مطابق تکوین است پس حرف باء در حکم مظہر امر الهی است. بنابراین در این مدل نمادین، آغاز ظهور از حرف باء است. این است که جناب قدوس فرموده‌اند: "ثُمَّ قَدْ أَسْرَى بِهِ إِلَى بَدْءِ الظَّهُورِ فِي أَقْلِيمِ الْبَاءِ" (سپس شبانه به سوی آن یعنی به سوی آغاز ظهور در اقلیم باء سفر نمود) پس منظور، آغاز ظهوری جدید، بعد از حضرت باب است (چه که در عبارات قبلی به شهادت حضرت باب اشاره نموده بودند) و آن همانا ظهور حضرت بهاء‌الله است که در ادامه به کلمه بهاء نیز اشاره می‌فرمایند: "لِيَسْتَقِرَّ الرَّبُّ عَلَى سَرِيرِ الْهُوَيَّةِ مِنْ نَقْطَةِ تَحْتِ الْبَاءِ (بهاء) ..." (تا آن که رب بر سریر بهاء مستقر شود)

"كَذَلِكَ سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا ... حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنِّي أَنَا الْحَقُّ ..."

شاره است به آیه مبارکه: "سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنِّي الْحَقُّ..."^٢
(آیات خود را در آفاق و آنفس بر ایشان می‌نمایانیم تا آن که بر ایشان روشن شود که او حق است)

^۱ مائدہ آسمانی ۹ ص ۵۴

^۲ سوره فصلت ص ۳

"الماء الأبيض" (٩٨)

مقتبس از لحن مبارک حضرت باب در کتاب قیوم الأسماء است که می‌فرمایند: "يا ملاء الأنوار فاسمعوا ندائی من نقطه النار في هذا البحر المحيط من ماء البيضاء على تلك الأرض الحمراء"^١ (ای گروه انوار بشنوید ندای مرا از نقطه نار در این اقیانوس آب سفید براین سرزمین سرخ فام) که خود این بیانات مبارکه ریشه دارد در آیات قرآنی مربوط به نهرهای چهارگانه بهشت (ماء غير آسن، لَبَنْ لم يتغیر، خمر، عسل مصفی).^٢ در آثار حضرت باب، رودهای نام بردہ با ارکان چهارگانه دین و عوالم چهارگانه مشیت، اراده، قدر و قضا و نیز چهار زنگ عرش (بيضاء، صفراء، خضراء و حمراء) تطبیق شده‌اند:

بيضاء	ماء	مشیت	توحید
صفراء	لبن	اراده	نبوت
خضراء	عسل	قدر	ولایت
حمراء	خمر	قضا	بابیت

بنابراین اتصاف ماء به رنگ بيضاء ناشی از انتساب آن به رکن توحید است. و رنگ بيضاء حاکی از اتحاد الوان و رمزی از وحدت الهیه است. به طوری که در شرح سوره بقره می‌فرمایند: "والنَّهُ الرَّأْوِيُّ مِنْ مَاءِ بَيْضَاءِ جَارِيٍّ لِخَلْقِ الْأَشْيَاءِ وَمِنْهُ أَيْضَتِ الْأَفْنَدَهُ لِتَوْحِيدِ الرَّحْمَنِ صَافِيًّا عَنْ شَوَائِبِ الْكَثْرَاتِ مَكْتُوبٌ عَلَى ذَرْوَتِهَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ".^٣ (نهر اول از آب سفید است که برای خلق اشیاء جاری شده. و به وسیله آن قلوب برای توحید حضرت رحمان سفید می‌شود و از آводگی‌های کثراث صاف می‌گردد...)
و در شرح سوره کوثر از آن حضرت است:

"... لَانِ اعْيَنْ ماءُ الْلَّبَنِ الَّذِي لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمَهُ تَجْرِي بِذِكْرِ شَيْئِهِ الْمُتَعِينِ وَهِيَ لَوْنُ الْبَيْضَاءِ فِيهَا وَانِ فِي رَتِيْهِ الْأَوَّلِ ماءُ الْغَيْرِ الْآسَنِ لَا لَوْنَ لَهُ لَشَدَّةِ صَفَائِهِ وَبَهَاءِ مَقَامِهِ وَقَرْبِ سَرَّهِ بِمَقَامِ مَجْلِيْهِ وَانِ لَهُ يَطْلُقُ لَوْنَ الْبَيْضَاءِ فِي مَقَامِ حَدَّهِ".^٤ (... نهر اول(ماء غير آسن) به خاطر شدت صفائش رنگی ندارد ولکن در مقام حدودات رنگ سفید به آن اطلاق می‌شود) و از جمال مبارک در لوحی چنین نازل: "وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ هَذَا

^١ قیوم الأسماء

^٢ سوره محمد ص ١٥

^٣ مجموعه آثار مبارکه حضرت اعلی شماره ٥٣: ٢١٦

^٤ همانجا ص ٣٥٧

اللوحَ حينَ الذِي غطَى الوجهَ مِنْ ماءٍ بيضٍ مُنيرٍ^۱ (این لوح را در زمانی به تو نازل گرداندیم که چهره از آب سفید نورانی پوشیده شده)

بنابراین به وجهی الماء الأبيض حاکی از مقام مشیت و رکن توحید است. به وجه دیگر ماء أبيض می‌تواند مرتبط با عناصر أربعة باشد. چنانچه در ادامه بیانات جناب قدوس، دو عنصر دیگر نیز مذکور می‌گردد(هو- نار): "وَأَنِّي إِنَّمَا الْأَبْيَضَ فِي نَقْطَةِ الْهَوَاءِ بِالنَّارِ الشَّرَارِ..."

و جناب سید کاظم در شرح القصیده ارتباط فیما بین عناصر چهارگانه و رنگ‌های چهارگانه را مشخص فرموده‌اند. به طوری که خلاصه آن را می‌توان در جدول زیر تنظیم نمود^۲ :

أَبْيَضٌ	ماء
أَصْفَرٌ	هواء
أَخْضَرٌ	تراب
أَحْمَرٌ	نار

ماء أبيض از اصطلاحات کیمیاواری نیز محسوب می‌شود که چون خارج از بحث فعلی است از شرح و بسط آن پرهیز می‌گردد.

"الباء في نقطه الختم مولها مطرزاً"^۳

از ترکیبات کثیر الذکر در تفسیر أحسن القصص است. از باب نمونه در موضوعی از این سفر مُبین می‌فرمایند: "أَقْضَى اللَّهُ مَا أَمْضَى وَ قَدْ كَانَ الْبَدْءُ فِي نقطهِ الختمِ مشهوداً".^۳ (خداوند آنچه را امضا فرموده، قضا می‌فرماید و بدء(آغاز) در نقطه ختم آشکار است) و بیان مبارک فوق نیز ممکن است نقل به

^۱ جزوه الوان در آثار بهائی ص ۲۸

^۲ همانجا ص ۲۳

^۳ قیوم الأسماء ص ۷۲

معنی کلام حق در قرآن مجید باشد که می فرماید: "کما بدأكم تعودون"^۱ (همانگونه که ابتدا شما را آفرید، باز می گردید)

(۱۰۰) "الف جوهریه"

در مقابل ألف عرضیه قرار می گیرد که قائم به صورت ألف(ا) و نویسنده و کاغذ و مُرگب است .

(۱۰۱) "فقل للناس ان امحوا الكتب الذين قد اخذوا من غير أهل العصمة ..."

بگو به مردم که کتاب ها، جزو نوشته های معصومین، را محو کنند. اشاره است به حکم حضرت باب در باره محو کتب که می فرمایند: "... أمر شده بر محو كل كتب الا آنکه در اثبات أمر الله و دین او نوشته شود
٢" ...

(۱۰۲) "قائمین في الأداء"

مأخذ از کلام حضرت علی در خطبة الغدیر است: "أشهد أنَّ محمداً عبده و رسوله استخلصه في القدم على سائر الامم على علم منه انفرد عن التشاكل والتماثيل من أبناء الجنس وانتجهه أمراً وناهياً عنه أقامه في سائر عالمه في الأداء مقامه..."^۳ و جناب شیخ احمد احسائی در توضیح آن فرموده اند: "... قوله (ع) أقامه في سائر عالمه في الأداء يشير ... انه سبحانه جعل اليهم (أئمه) ايصال ما يريد أن يصل من وجوده"^۴ و نیز: "لأنَّ سبحانه أقامه (ضمیر)، راجع به حضرت محمد است) في سائر عالمه مقامه في اداء و هو يؤدى الى الخلق عن الله عز و جل في التكوين كما يؤدى عنه في التشريع ... لأنَّ الله عز و جل يوجد على سنته الحکمه و يكتب المفعولات على ما هي عليه في نفس الأمر الواقع و كون ذلك واصلاً الى المفعولات بواسطه نبیه صلی الله علیه وآلہ و هو معنی سنته و هو التلقی من الخالق والأداء الخلائق..."^۵

^۱ سوره أعراف: ۲۹

^۲ بيان فارسي ص ۱۹۹

^۳ شرح الزیارة ۱ ص ۵۷

^۴ همانجا ص ۵۷

^۵ شرح فوائد ص ۲۷

آنچه از کلام جناب شیخ احمد، مستفاد می‌گردد این است که اداء، همان مقام افاضه مظہر أمر من حيث عموم است. حضرت باب نیز بر مبنای کلام حضرت علی، لفظ "اداء" را در حالت خاص استعمال فرموده و در ردیف عوالم قضاۓ و امضاء و بدء مقرر داشتند: "وَخَدَاوَنْدَ عَالَمٍ، جَعَلَ فَرِمَوْدَهُ اسْتَعْمَالٌ فَرِمَوْدَهُ وَدَرَدِيفُ عَوَالِمِ قَضَائِ وَامْضَائِ وَبَدَاءٌ مَقْرُرٌ دَاشَتَنَدْ: "وَخَدَاوَنْدَ عَالَمٍ، جَعَلَ فَرِمَوْدَهُ اسْتَعْمَالٌ فَرِمَوْدَهُ وَدَرَدِيفُ عَوَالِمِ قَضَائِ وَامْضَائِ وَبَدَاءٌ مَقْرُرٌ دَاشَتَنَدْ: "وَنَيْزٌ" وَ این شموس عظمت و نجوم عزّت (ائمه اطهار) در هر شان، قائم مقام رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ بوده‌اند. چه در اداء و چه در قضاۓ و چه در امضاء و چه در بدء"^۱

(۱۰۳) "قد ریست فی الارض المقدسه"
به تحقیق در سرزمین مقدس پرورش یافتم. منظور دوره اقامت جناب قدوس در کربلا است.

(۱۰۴) "لِلْجَسْدِ الْمَدْفُونِ فِيهَا"
برای پیکری که در آنجا مدفون است. مرقد مطہر حضرت سید الشهداء است.

(۱۰۵) "سورة البراءة"
نام دیگر سوره توبه، نهمین سوره قرآن مجید است که با آیه "بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدُوكُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ." شروع می‌شود و جناب قدوس به تناسب حال مخاطب اثر(سعید العلماء) آنرا تسمیه فرموده‌اند.

(۱۰۶) "بِحُكْمِ الرَّجُلِ الَّذِي يَعْلَمُ شَأْنَهُ ..."
به فرمان مردی که شأنش را می‌داند. مقصود، حاکم مازندران است.^۲

^۱ صحیفه عدلیه ص ۲۳

^۲ همانجا ص ۲۷

^۳ اسرار الآثار ۴ ص ۴۸۴

(۱۰۷) "لزیاره جَدِّی ..."

مراد، زیارت مرقد ثامن الائمه در مشهد است.^۱

(۱۰۸) "آنی تارک فیکم النقلین ... حتی یردا علی الحوض."

کلام حضرت محمد است که جناب اشرف خاوری در جلد یکم قاموس ایقان آنرا ثبت نموده‌اند.^۲

(۱۰۹) "به جهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار، بعضی از آنها."

مصالح غیت قائم را علامه مجلسی بر مبنای احادیث و روایات مؤثوروه در کتاب بحارالأنوار ضبط نموده است. از جمله:

"عن أبي عبد الله ع قال: إن للقائم ع مِنَا غيْه يطُول أَمْدَهَا. فَقَلَّت لَهَا وَلِمَ ذَاكِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ؟ قَالَ: إنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ يَجْرِي فِيهِ سِنُّ الْأَنْبِيَاء عَفْيَهُمْ وَإِنَّهُ لَابْدَ لَهِ ... مِنْ اسْتِيَافَةِ مَدْدِ غَيْبَاهُمْ. قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ "لِتَرْكِنَ طَبِيقًا عَنْ طَبِيقٍ" أَيْ سُنْنًا عَلَى سُنْنٍ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ"^۳ (تا آن که سنت انبیای قبل و غیت‌هایشان جاری شود)

(۱۱۰) "بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ "مَنْ رَوَى حَدِيثَنَا"

کسی که حدیث ما را روایت کند. اصلاً مأخذ از حدیثی است که ذیلاً درج می‌گردد: "انظروا الى من كان منكم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فاجعلوه بينكم حاكما فانی قد جعلته عليکم حاكما فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما بحکم الله استخفّ و علينا ردّ و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله".^۴ (نظر کنید به سوی کسی از میان شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر کند و احکام ما را بشناسد. پس اورا درین خود حاکم قرار دهید ...)

^۱ همانجا ص ۴۸۵

^۲ قاموس ایقان ۱ ص ۴۸۰ به بعد

^۳ بحارالأنوارج ۱۳

^۴ کلمات مکنونه ص ۲۱۹

(۱۱۱) "لو خلص الحق... الحُسْنِي" همچنانکه امیرالمؤمنین فرموده

از خطبه پنجه‌هم حضرت علی در کتاب نهج البلاغه است: "اَنَّمَا بَدَءَ وَقْوَةُ الْفِتْنَ أَهْوَاءً تَبَعُّ وَاحْكَامٌ تَبَتَّدَعُ . يَخَالِفُ فِيهَا كَتَابُ اللَّهِ ... فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخُفْ عَلَى الْمُرْتَادِينَ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لِبِسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَ عَنْهُ السُّنْنُ الْمَعْانِدِينَ وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِيقَةٍ وَمِنْ هَذَا ضَغْطٍ فِيمَرْجَانٍ ! فَهَنَالِكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَى اُولَائِهِ وَيَنْجُو الَّذِينَ سَبَقُتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنِي" ^۱ (به راستی وقوف فتنه‌ها از هوای نفسانی است که متابعت می‌شود و از احکامی است که بدعت گذاشته می‌شود و با کتاب الله اختلاف دارد... پس اگر باطل با حق نمی‌آمیخت بر طالبان حقیقت پوشیده نمی‌ماند و زیان دشمنان بزیده می‌گشت ولی پاره‌هایی از حق و باطل با یکدیگر ممزوج می‌گردد! در چنین حالتی است که شیطان بر یاران خود چیره می‌شود و کسانی نجات می‌یابند که موهبت سابق خداوند نصیب شان شده باشد)

از خطبه‌ای که جناب قدوس به آن استشهاد نموده‌اند پیداست که مخاطب نامه یعنی سعید‌العلماعرا از فتنه انگیزی بر حذر داشته‌اند.

(۱۱۲) "حيتان بنی اسرائيل"

شاید اشاره به داستان ماهی گیری بنی اسرائل در روز سبت (شبیه) است که در آن روز بر ایشان، کار کردن حرام بوده است. چنان که در سوره مبارکه أعراف مذکور است: "وَسَلَّهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حاضرة البحر اذ يعدون في السُّبْتِ اذ تأتِيَهُمْ حيتانُهُمْ يوْمَ سَبِّهِمْ شَرِّعاً وَيوْمَ لا يَسْبِّهُنَّ لَا تأتِيَهُمْ كَذَلِكَ نَبْلُوْهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ" ^۲ و خلاصه داستان آن بر حسب گفته مفسرین اینست که:

"در زمان حضرت داود قومی از بنی اسرائل در روستایی مجاور دریا زندگی می‌کردند و خداوند ایشان را امتحان نمود. بدین نحو که در روز سبت (شبیه) که ماهی گیری بر ایشان حرام بود دریا مملو از ماهی می‌شد به حدی که از فراوانی ماهی‌ها، آب دریا دیده نمی‌شد و بالعکس در سایر روزها که ماهی گیری

^۱ نهج البلاغه خطبة ۵۰
^۲ اعراف ص ۱۶۳

آزاد بود از ماهی خبری نبود. با این احوال، حرمت ماهی گیری را پاس می داشتند. تا آنکه وقتی شیطان بدیشان آموخت که "در روز شنبه از گرفتن ماهی محروم شده اید ولی می توانید روز شنبه حوضچه ها و شبکه ها بسازید تا ماهی ها در آن ها درافتند و روز یکشنبه از شبکه ها ماهی گیری کنید!"

ایشان هم به دستور العمل شیطان رفتار نمودند. در این میان در بین اهالی روستا، گروهی بودند که ماهی گیران را از این عمل نهی می نمودند ولی حاصلی نداشت. تا این که عذاب الهی بر آن قوم نازل گردید. عده ای که رعایت حرمت روز سبت نموده بودند، نجات یافتند. اما نافرمانان تبدیل به میمون گشتند.^۱

اما این که جناب قدوس فرموده اند: "اگرچه مرامقامی نیست. لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل نیستم در نزد اجداد خود." ممکن است ناظر به خاتمه داستان فوق باشد و بدین وسیله دشمنان خود را از عذاب الهی باز داشته اند. چه که درست پیش از این فرموده اند: "و چرا به جهت بعضی از امورات دنیا این متمسک به حبل الله را اذیت می کنید."

"آنچه در نزد أهل عالم است ... از فاضل نورشان است" (۱۱۳)

تلویح از حدیث "ان الله خلق قلوب شیعهم مِن فاضل اجسامهم (وفی روایة ان الله خلق ارواح شیعهم من فاضله طیتهم او أجسامهم ...) (خداؤنْد قلوب پیروان آنها را از مازاد اجسام آنها خلق فرمود) که در توضیح آن حضرت شیخ احسانی فرموده اند: "... والمراد بالفاضل هو الشّاع و هو في اللطافة والشرف والتّورية من طیتهم نسبة إليها نسبة الواحد إلى السّبعين فطیتهم كالسّراج مثلاً و قلوب شیعهم كالأشعة و رتبة الأشعة من السّراج في التّورية والشرف والقوّة نسبة الواحد من السّبعين"^۲ (خلاصه: مراد از مازاد شعاع نور است. طینت معصومین مانند شعله چراغ است و قلوب پیروانشان چون اشعه نور)

^۱ ترجمه و اقتباس از مجمع البیان ۶ ص ۶۱۱

^۲ شرح الزیارة ۳ ص ۵۲

(۱۱۴)

"بلکه پیش گرفتم مسلک سید سجاد سلام الله عليه را..."
 بر طبق تواریخ اسلامی، حضرت سجاد پس از واقعه کربلا و قتل پدر بزرگوارشان حضرت سید الشهداء مابقی عمر را عزلت گردیدند و عبادت، پیشه نمودند. نویسنده جنات الخلود می نویسد: "... آن حضرت در ائمه صلوات الله عليهم اول کسی که گوشه نشینی و عزلت را اختیار فرمود..."^۱ و در منتهی الامال آمده است که:

"... و روایت شده است که آن حضرت بعد از قتل پدر بزرگوارش از مردم کناره گرفت و در بادیه در خانه موئی که سیاه چادر گویند چند سال منزل فرمود و گاهی بزیارت جدش امیر المؤمنین علیه السلام و پدرش امام حسین علیه السلام می رفت و کسی مطلع نشد."^۲

(۱۱۵)

"و اما نسبت ها مثل عدم حجّیت عقل و بطلان عمل به ظن و امثالش"
 موضوع "عدم حجّیت عقل و بطلان عمل به ظن" مسئله مورد اختلاف بین دو فرقه اخباری و اصولی است که در آن روزگار به جهت قدرتی که اخباریون داشته اند بحث و طرح این گونه مسائل، رواج بسیار

^۱ ناسخ التواریخ ۸ ص ۱۹

^۲ منتهی الامال ص ۴۵۰

داشته است. به طوری که حضرت باب نیز در صحیفه عدیله بدان اشاره فرموده‌اند: "بعضی به اسم اصولی مشهور و حق را بعد از عمل به ظن که مجمع عليه ایشان است با خود می‌دانند و بعضی به اسم اخباری مشهور و حق را بعد از حجّت غیر عقل لامع با خود می‌دانند..."^۱ در آن ایام بازار مباحثات اخباری و اصولی در بارفوش هم گرم بود. چه از هر دو طایفه در آنجا موجود بودند.^۲

موارد اختلاف اصولیون و اخباریون بالغ بر ۳۰ موضوع است.^۳ که ذکر تمامی موارد از حدود این بحث، خارج است. اما در باره عدم حجّت عقل و بطلان عمل به ظن، عقیده اخباریون را از عبارات ملا محمد امین که از اساطین اخباری بوده است می‌توان دریافت. وی می‌گوید:

"... قرآن هم دارای ناسخ و منسخ و محکم و مشابه است و استخراج احکام دین از آن دشوار می‌باشد. پس باید به اخبار ائمه مراجعه کرد و اجتهاد، باطل است. زیرا مجتهد باید به ظن خود عمل کند و ظن، شبّه است و شبّه را از آن گویند باطل است که شبّه به حق می‌باشد و عین آن نیست. اما طریق اخباریون که بی لیم و لانسلم هر چه از امام شنوند "دلیل قطعی" دانند. پس عمل به طریق اخباریون صحیح و درست است و قطعی را به ظنی چه نسبت...^۴ و باز در باره اخباریون می‌گوید: "... در هر مسأله که ممکن باشد که عادتاً عقل در آن غلط کند متّسک به احادیث اصحاب عصمت شوند...^۵ اما اصولیون عمل به ظن را در نفس احکام شرعیه جائز می‌دانستند^۶ و ضمناً عقل و شرع را ملازم یکدیگر می‌دیدند و تلازم این دو را "قاعدة ملازمه" نامیده و عبارت معروف "کل ما حکم به العقل حکم به الشرع ... وكل ما حکم به الشرع حکم به العقل." را شعار خود ساختند.^۷

(۱۱۶) "عمل به ظن در بعضی از موضع که نصّ رسیده است"

موضع منصوص "عمل به ظن" را جناب سید کاظم رشتی در یکی از رسائل فارسی خود ثبت نموده است. در این رساله، جناب سید کاظم به ادله مختلف و مตین از عقل و نقل، آراء اخباریون را مردود اعلام می‌فرمایند و نشان می‌دهند که اخباریون ناخودآگاه از قواعدی متابعت می‌نمایند که همان‌ها را

^۱ صحیفه عدیله ص ۱۲

^۲ تاریخ میمیه ص ۵۲

^۳ قاموس ایقان ۱ ص ۵۵۸

^۴ فرهنگ فرق اسلامی ص ۱۴۲ و ۴۲

^۵ دیستان المذاهب ص ۲۴۸

^۶ قاموس ایقان ۱ ص ۵۵۹

^۷ آشنائی با علوم اسلامی (فقه) ص ۵۳

مورد طعنه قرار می‌دهند. و به بیان دیگر اخباریون، عقیده و هویت مستقلی ندارند. چنان که خود می‌نویسند: "اخباری مجتهدیست مِن حیث لا يشعر"^۱ این مطلب گواهی می‌دهد که برخلاف آنچه که غالباً تصور می‌شود^۲ جناب شیخ احمد و جناب سید کاظم، اخباری نبوده اند. باری، در باره موضع منصوص "عمل به ظن" اشاره نموده‌اند که: "... از کجا که ... عمل به ظن مطلقاً حرام باشد و حال آنکه قوله تعالیٰ آن بعض الظن اثم محکم آیه‌ایست با اینکه ائمهٔ علیهم السلام در اکثر موضع‌ها را مأمور به عمل به ظن کردند. مثل در شهادت عَدَلَيْنَ (دو نفر عادل) و مثل ولد در فراش و امثال این ها...".^۳

(۱۱۷) "وَإِمَّا جَاهَاهُ كَهْ نَهَى ازْكَاتَاب وَسَنَتْ بَهْ ضَرُورَتِ اسْلَامِ ثَابَتْ شَدَهْ اَسْتَ در آنها باطل است"

مواردی که در قرآن و احادیث بر مذمّت ظن و عدم اعتبار آن وارد است در همان رساله فوق الذکر توسط جناب سید کاظم به نقل از اخباریون ضبط شده است^۴:

الف- از قرآن: "إِنْ تَبْعَوْنَ إِلَّا الظَّنْ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ" (شما فقط از ظن پیروی می‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید) ؛ "إِنْ يَتَبْعَوْنَ إِلَّا الظَّنْ وَإِنْ الظَّنْ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً" (تنها از گمان متابعت می‌کنند و همانا که ظن به حقیقت نفعی نمی‌رساند)

ب- از احادیث: "عن المفلن بن عمر قال سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول من شكَ أو ظنَ فاقام على أحدهما فقد حبط عمله انْ حجه الله واضحه" (کسی که شک یا ظن کند یا به یکی از آن دو تکیه کند، عملش ساقط می‌گردد، زیرا حجت الهی واضح است) "و عن الصادق عليه السلام... ایاکم والظنَ فان الظنَ الكذب الكذب" (از ظن برحدزرا بشید. ظن، کذب کذب است)

^۱ از رسائل فارسی سید کاظم رشتی

^۲ به مانند مدرّسی چهاردهی در "شیخیگری، بایگری" ص ۸۱

^۳ از رسائل فارسی سید کاظم رشتی

^۴ همانجا

^۵ سوره النعام: ۱۴۸

^۶ سوره نجم: ۲۸

(۱۱۸) "ومححوب نیست ازا او اخبار هیچ کس ..." مأخذ از عبارت "فاناً نحيط علماً بانباءكم ولا يعزب عنّا شئ من اخباركم" مندرج در توقيعی است که شیخ مفید اظهار نموده از امام غایب دریافت نموده است و اصل توقيع را طبرسی در کتاب احتجاج ضبط نموده است که قسمتی از آن به قرار ذیل است:

"لأَخْ السَّدِيدُ وَ الْوَلِيُ الرَّشِيدُ الشِّيخُ الْمَفِيدُ ... فَإِنَا نَحْيَطُ عِلْمًا بِانْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ" ^۱ (از برادر محکم ولی رشید شیخ مفید نقل است... که ما به اخبار شما احاطه علمی داریم و هیچ چیز از خبرهای شما بر ما پوشیده نیست)

(۱۱۹) "توقيع شیخ مفید"

شیخ مفید یا محمد بن محمد بن نعمان، از ارکان فقهاء و متکلمین مسلمان در قرن چهارم هجری بود و ریاست علمیه امامیه در آن زمان به او اختصاص داشت.^۲

شیخ مفید از جمله افرادی است که بعد از گذشت دوره نواب اربعه و آغاز دوره غیبت کُبری، مدعی گشتند که از جانب امام غایب، توقيعی دریافت داشته‌اند . به طوری که در کتاب ریحانة الأدب آمده است که: "از امتیازات و فضائل خاصه شیخ مفید چند فقره توقيع رقیع همایونی است که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر ... شرف صدور یافته".^۳ اما توقيع مورد اشاره جناب قدوس همانست که در کتاب احتجاج آمده و در مطلب پیشین (عنوان شماره ۱۱۸) قسمتی از آن نقل گردید. حضرت باب نیز به همین توقيع ، در تفسیر سوره کوثر اشاره فرموده‌اند.^۴

^۱ احتجاج ص ۲۲۳ و ۳۲۲

^۲ ریحانة الأدب ص ۵۶۱

^۳ همانجا ص ۳۶۴

^۴ مجموعه آثار مبارکه حضرت اعلی شماره ۵۳ ص ۲۹۸

برخی از پرسش‌های متداول در بارهٔ جناب قدوس

۱. از قرار مسموع، جناب قدوس فرموده‌اند که آگر حضرت باب دقیقه‌ای تأخیر می‌فرمود، من خود ادعای قائمیت می‌کرم. آیا این ادعا صحت دارد؟ مأخذ این گفتار چه می‌باشد؟

بنده در مسیر تحقیق و تکمیل این کتاب با بسیاری از فضلای جامعه بهائی این سوال را در میان گذاشته‌ام. از جمله جناب آهنگ ریانی طی مکاتبه‌ای از طریق پست الکترونیکی، برای بنده توضیح دادند که پدرشان از شاگردان جناب فاضل مازندرانی بوده‌اند. ایشان به یاد داشته‌اند که جناب فاضل بارها این عبارت را در کلاس‌های خود نقل فرموده و به جناب قدوس نسبت داده‌اند. (انتها)

با توجه به آن که جناب فاضل مازندرانی اهل بارفروش بوده و به علاوه، جهت نگارش تاریخ ظهورالحق به بسیاری از اسناد تاریخی و خطی دسترسی داشته‌اند، ممکن است با سندي مواجه شده باشند که حاوی مطلب فوق بوده باشد. جناب فاضل، شاگردان زیادی را تربیت فرموده‌اند و قاعده‌تاً این مطلب به طور افواهی در بین احباب منتشر شده است.

اما در مورد صحت این ادعا چه می‌توان گفت؟ حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی که در جلد دوم مکاتب به طبع رسیده است می‌فرمایند: "حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت(حضرت باب) حکایت فرمودند، نور بازغ بودند و کوکب شارق. جوهر تقدیس بودند و سادچ تزیه و البته صد هزار انی انا اللہ از فم مطهرش صادر"^۱ و نیز می‌فرمایند: "حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا اللہ است"^۲

بنابراین اظهار چنین مطلبی از جناب قدوس چندان غریب به نظر نمی‌رسد. ضمن آن که عبارت فوق، گزاره‌ای شرطیه است و نوعی تعلیق به امر مُحال محسوب می‌شود^۳ یعنی ادعای قائمیت جناب قدوس منوط و معلق به امری مُحال (تاخیر در اظهار امر حضرت باب) بود.

^۱ مکاتب حضرت عبدالبهاء ج ۲ ص ۲۵۲

^۲ مکاتب حضرت عبدالبهاء ۲ : ۲۵۴

^۳ این نکته را جناب سعید علیچی به بنده متذکر داشتند.

۲. آیا عکسی از جناب قدوس وجود دارد؟

صنعت عکاسی "فتوگرافی" در ۱۲۶۵ ه.ق (۱۸۴۹ م) یعنی دقیقاً همان سالی که جناب قدوس به شهادت رسیدند، در اروپا اختراع شدو چند سال بعد در ایران رواج پیدا کرد. بنابراین محدود عکس‌هایی که قبل از این تاریخ و در دوره محمد شاه قاجارگرفته شد را نباید با صنعت عکاسی مرسوم امروز یکی دانست^۱. آنچه در دوره محمد شاه معمول بود، استفاده از دستگاه داگرئوتایپ بود. داگرئوتایپ، نخستین نخستین روش موفق در ثبت عکس‌های دائمی و استفاده تجاری از عکاسی است. در این روش، به صفحه نقره‌ای مدتی بخار ید داده تا قشر نازکی از یودور^۲ نقره بر روی آن فرار گیرد سپس این صفحه را در دوربین گذارده و عکس‌برداری می‌کنند. این روش را لئی داگر مختصر و عکاس فرانسوی در سال ۱۸۳۷ میلادی اختراع کرد. در سال ۱۸۳۹ نیکلای یکم روسیه و ملکه ویکتوریا هر کدام یک نمونه از دستگاه داگرئوتایپ را به محمد شاه هدیه کردند^۳. و نخستین کسی که مأمور بهره‌برداری از این دستگاه‌ها شد ژول ریشار فرانسوی بود. بنابراین در دوره حیات جناب قدوس صنعت فتوگرافی به معنای امروزین آن، وجود نداشت. لذا عکسی که در صفحه ۵۵۱ کتاب "بابل شهر زیبای مازندران" طبع شده و به آن حضرت نسبت داده شده است، نمی‌تواند از آن جناب باشد و به احتمال قوی متعلق به شخص دیگری است. بنده در طی تماس تلفنی که در سال ۱۳۹۱ با نویسنده ارجمند این تألیف منیف، یعنی جناب جعفر نیاکی داشتم، ضمن طرح پرسش‌های دیگر، علت انتساب عکس مزبور به جناب قدوس را استفسار نمودم. ایشان در پاسخ فرمودند که به یاد ندارند که به چه جهت این عکس را انتخاب کرده‌اند و دلیل مقنعی ارائه نشد. علیهذا می‌توان اظهار داشت که عکس مزبور، محتملاً تصویر جناب قدوس نیست.

^۱ ایرج افشار، گنجینه عکاسهای ایران ص ۱۹ و ۱۸

^۲ اصطلاحی شیمیایی است و به معنای ترکیب دوتایی بد یا نمکهای مشتق از اسید یدئنیریک می‌باشد.

^۳ خلیل خان اعلم الدوله ثقفی، مقالات گوناگون ص ۱۱۳

خاتمه

مراد آن بود که این مجموعه، سبب آگاهی بیشتر خواننده از حالات و مقامات جناب قدوس باشد. و بدین نیت، فصل‌های مستقل به شرح احوال، بشارات کتب مقدسه به آن حضرت، بررسی القاب مهمه و نهاياتاً معرّفي و توضیح آثار آن حضرت، اختصاص یافت. تا بدین ترتیب آن هویت مقدسه از چشم اندازهای گوناگون ملاحظه گردد.

امید داریم که ماحصل این تحقیق، ایفای مقصود نموده باشد و البته اذعان داریم که استیفاده مطلب، رهین تحقیقات و تبعات متین آینده است. آن زمان که قافله نوع انسان در خیمه صلح و سلام، آرام گیرد و "صفوف دانشوران محقق، جانشین پیشواین مجاهد شوند"^۱ آن گاه، خواهران و برادران روحانی ما که بالغین خاندان کهن آدم خواهند بود در پرتو زرین عصر طلایی به تماسای راه رفته دلiran گذشته بشینند و به آلافِ أخلاقِ ما بگویند که قدوس، آن گنج پنهان الهی، که بود.

^۱ عین عبارت دکتر علی مراد داوودی است در جزء "روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال" ص ۶

فهرست تصاویر:

- صفحه ۲۸ - بارفروش در دوران قاجاریه
ص ۳۱ - منزل پدری جناب قدوس در بارفروش
ص ۳۳ - نمایی دیگر از خانه پدری جناب قدوس
ص ۳۴ - مدرسه کاظم بیک
ص ۳۷ - مدرسه میرزا جعفر در مشهد
ص ۴۰ - نمایی از کربلا در دوره قاجاریه
ص ۴۱ - مرقد حضرت امام حسین در کربلا
ص ۷۴ - بیت بایه در مشهد
ص ۷۵ - داخل بیت بایه
ص ۸۵ - فردیک داگلاس
ص ۸۷ - منزل مجتبد در ساری
ص ۹۲ - ساختمان مقبره شیخ طبرسی
ص ۱۰۸ - سبزه میدان بارفروش
ص ۱۰۹ - همان مکان
ص ۱۱۰ - پیراهن و شال حضرت قدوس
ص ۱۱۳ - نمایی از مدفن جناب قدوس
ص ۱۱۴ - همان محل
ص ۱۱۵ - مرقد طلعت اخri در دوره حضرت ولی امر الله
ص ۱۱۵ - در عکس دیگر چاه آبی دیده می شود
ص ۱۱۷ - ثریا خانم ثابتیان
ص ۱۱۷ - تصویری از در مدفن
ص ۱۱۸ - مکان امروزی مرقد حضرت قدوس
ص ۱۱۹ - قبر جناب حیدر، برادر جناب قدوس
ص ۱۲۲ - منزل سعیدالعلماء

گاهشمار وقایع:

- ۱۷۹۷م - آغاز سلطنت فتحعلی شاه قاجار
- ۱۸۲۲ - تولد جناب قدوس در بارفروش
- ۱۸۲۳-۳۲ - تاریخ احتمالی درگذشت مادر جناب قدوس
- ۱۸۳۲ - بروز شیوع طاعونی مهیب در بارفروش
- ۱۸۳۴ ، ۲۳ اکتبر - برتحت نشستن محمد شاه قاجار
- ۱۸۳۴ - عزیمت جناب قدوس به مشهد جهت تحصیل در مدرسه میرزا جعفر
- ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۰ - تاریخ احتمالی درگذشت آقا محمد صالح، پدر جناب قدوس
- ۱۸۴۰ - عزیمت به کریلا برای ادامه تحصیل در مکتب سید کاظم رشتی
- ۱۸۴۴ ، ۱۳ آبان - درگذشت سید کاظم رشتی
- ۱۸۴۴ ، مارس - بازگشت جناب قدوس به بارفروش
- ۱۸۴۴ ، ۲۳ می - بعثت حضرت باب و تاسیس آئین بابی
- ۱۸۴۴ ، اوائل تابستان - ورود جناب قدوس به شیراز و اقبال به آئین جدید
- ۱۸۴۴ ، اکتبر - عزیمت به مکه و مدینه برای انجام مراسم حج
- ۱۸۴۵ ، فوریه / مارس - بازگشت از سفر حج و ورود به بوشهر
- ۱۸۴۵ ، جون - اجرای فرامین خصائیل سبعه حضرت باب و مبتلا شدن به ایذا و آزار در شیراز
- ۱۸۴۵ ، تابستان - سفر به کرمان و ملاقات امام جمعه و اتمام حجت به کریمخان کرمانی و تبلیغ آئین جدید
- ۱۸۴۵ ، پاییز و زمستان - اسفار تبلیغی به یزد، اردکان، نائین، اردستان، اصفهان، کاشان و قم
- ۱۸۴۵ اواخر / ۱۸۴۶ اوائل - ورود به طهران و ملاقات با حضرت بهاءالله
- ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ - بازگشت دویاره به بارفروش و سکونت دو ساله در منزل پدری
- ۱۸۴۷ بهار - ملاقات ملاحسین با جناب قدوس در بارفروش و ظهور "گنج پنهان" در مازندران
- ۱۸۴۸ بهار - عزیمت به ارض خا (خراسان) و مشهد
- ۱۸۴۸ اواخر جون و اوائل جولای - واقعه بدشت
- ۱۸۴۸ ، ۲۱ جولای - آغاز حرکت اصحاب از خراسان به سوی مازندران در ظل پرچم های سیاه
- ۱۸۴۸ ، تابستان - گرفتاری جناب قدوس در مازندران و حبس شدن در منزل مجتهد ساری به مدت ۹۵ روز
- ۱۸۴۸ ، ۵ سپتامبر - درگذشت محمد شاه قاجار و آغاز سلطنت ناصرالدین شاه
- ۱۸۴۸ ، ۱۲ اکتبر - ورود اصحاب به مقبره شیخ طبرسی
- ۱۸۴۸ ، اواخر اکتبر یا اوائل نوامبر - ورود جناب قدوس به مقبره شیخ طبرسی
- ۱۸۴۸ ، ۱ دسامبر - نخستین نبرد عمومی اصحاب قلعه به رهبری جناب قدوس
- ۱۸۴۸ ، ۲۰ دسامبر - نبرد واسکس به رهبری جناب قدوس و شکست اردوانی شاهزاده مهدی قلی میرزا
- ۱۸۴۹ ، ۲ فوریه - شهادت جناب ملاحسین بشروئی

۹ می - خروج جناب قدوس و اصحاب از قلعه شیخ طبرسی
۱۱ می - ورود جناب قدوس به بارفروش به اتفاق شاهزاده مهدی قلی میرزا
۱۶ می - شهادت جناب قدوس در سبزه میدان بارفروش

۱- منابع امری

۱-۱ آثار مبارکه:

حضرت باب

بیان فارسی (بدون محل طبع و تاریخ) ۳۲۸ ص

بیان عربی خطی، کاتب و تاریخ کتابت نامعلوم

تفسیر احسن القصص خطی، کاتب نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۳۰۲ هـ ق

دلائل سبعه (بدون محل طبع و تاریخ) ۷۲ ص

صحیفه عدله (بدون محل طبع و تاریخ) ۴۲ ص

مجموعه مناجات (بدون محل طبع و تاریخ) ۱۹۷ ص

تفسیر نبوّت خاصّه خطی، کاتب و تاریخ کتابت نامعلوم

مجموعه آثار مبارکه شماره ۷۸ (به انضمام آثار حضرت بهاءالله) شهر القدر ۱۳۳ ب

مجموعه آثار حضرت اعلیٰ شماره ۹۱ هـ شهر الشرف ۱۳۳ ب

مجموعه آثار حضرت اعلیٰ شماره ۶۹ شهر العلم ۱۳۳ ب

مجموعه آثار حضرت اعلیٰ شماره ۵۳ شهر الاسماء ۱۳۳ ب

مجموعه آثار حضرت اعلیٰ شماره ۴۰۰ هـ شهرالمشیة ۱۳۲ ب

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۴ ب

زيارة نامه شهدای قلعه شیخ طبرسی، خطی، کاتب و تاریخ کتابت نامعلوم

رساله فی علم الحروف، خطی، کاتب و تاریخ کتابت نامعلوم

مجموعه آثار (به انضمام آثار جناب قدّوس و ازل). خطی. کاتب و تاریخ کتابت نامعلوم

مجموعه آثار نقطه اولی . خطی. کاتب نامعلوم. تاریخ کتابت: محرم ۱۳۳۱ هـ ق

مجموعه آثار دور بیان (بانضمام آثار حضرت بهاءالله ، جناب قدّوس و ازل و...). خطی. کاتب و

تاریخ کتابت نامعلوم

حضرت بهاءالله

آثار قلم اعلى ج ۳ . موسسه ملي مطبوعات امری ۱۲۹ ب

آثار قلم اعلى ج ۴ . موسسه ملي مطبوعات امری ۱۳۳ ب

لوح شیخ محمد تقی نجفی (بدون محل و تاریخ طبع) ۲۱۴ ص

کتاب ایقان بدون تاریخ طبع . مصر

کتاب بدیع

مجموعه الواح مبارکه . مطبعة سعادت . قاهره ۱۹۲۰ م

الواح ملوک و روسای ارض . موسسه ملي مطبوعات امری ۱۲۴ ب

منتخباتی از الواح و آثار مبارکه (به انضمام آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء) . موسسه ملي مطبوعات

امری ۱۲۱ ب

منتخبات آثار مبارکه ج ۲ (به انضمام آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله) . موسسه ملي
مطبوعات امری ۱۳۴ ب

حضرت عبدالبهاء

تذكرة الوفاء . مطبعة عباسیه . حیفا ۱۳۴۳ هـ ق

مقالة شخصی سیاح . موسسه ملي مطبوعات امری ۱۱۹ ب

مفاظات . مطبعة بریل . لیدن ۱۹۰۸ م

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱ . مصر ۱۹۱۰ م

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۲ . مصر ۱۳۳۰ هـ ق

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ . موسسه ملي مطبوعات امری ۱۳۲ ب

مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۸ . موسسه ملي مطبوعات امری ۱۳۴ ب

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴ لجنة نشر آثار امری لانگنهاین آلمان

حضرت ولی امرالله

توقيعات مبارکه ج ۲ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب
توقيعات مبارکه ج ۳ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۰ ب
توقيع نوروز ۱۰۱ ب . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۳ ب
توقيعات مبارکه ۱۰۹-۱۱۴ موسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ ب
دور بهائی (بدون محل طبع و تاریخ) ۱۰۰ ص
قرن بدیع ج ۱ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ ب
قرن بدیع ج ۲ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۵ ب
قرن بدیع ج ۴ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۳ ب
حصن حسین شریعت الله م ۱۹۹۷

-۲-۱

آثار مولفین و نویسندها کتب امری

آیتی ، عبدالحسین کواكب الدریه جزء اول
ابوالفضائل ، کشف الغطاء (بدون تاریخ طبع) تاشکند
ashraq xawri ، عبدالحمید قاموس ایقان ج ۱ تا ۴ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۷ و ۱۲۸ ب
جنات نعیم ج ۱ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۰ ب
ایام تسعه . لجنه نشر آثار امری . طهران ۱۰۳ ب
رحيق مختوم ج ۱ . موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۰ ب
مائده آسمانی ج ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۸ و ۱۲۹ ب

افنان ، ابوالقاسم عهد اعلی آکسفورد . انگلستان م ۲۰۰۰

باليوزى، ح.م حضرت اعلى مترجم :روحيه فنائيان. نسخه تايپ شده ۲۸۹ ص
ادوارد گرنوبل براون و ديانات بهائي ، به کوشش موژان مومن، هوڤهايم آلمان، ۱۷۳ ب ۲۰۱۶ م
خادم، ذکرالله بيدمحبوب موسسه ملي مطبوعات امری ، طهران ۱۳۱ ب
ذبيحي مقدم، سيماك واقعه شيخ طبرسي آلمان . دارمشتات. عصرجديد ۲۰۰۲ م
رادمهر، فريدالدين سير و سلوک در رساله سلوک (نسخه منتشر نشده) ۱۴۷ ب
رأفتی، وحید اللان در آثار بهائي موسسه معارف بهائي کانادا ۱۴۴ ب
رستگار، نصرالله تاريخ حضرت صدر الصدور لجهه نشر آثار امری ۱۱۰ ب
سليماني ، عزيزالله مصابيح هدایت ج ۸۷ و ۸ موسسه ملي مطبوعات امری ۱۲۹ و ۱۳۰ ب
شهميرزادی، آسید محمد رضا تاريخ آسید محمد رضای شهميرزادی نسخه خطی ۱۳۱ ص
شيرازی، لطفعلى تاريخت لطفعلى شيرازی (نسخه تايپي) به همت محمد باقر طهراني ۹۵ ص
فضل مازندراني اسرارالآثار خصوصی ج ۱ و ۴ و ۵ موسسه ملي مطبوعات امری
۱۲۹ و ۱۲۴ ب

ظهورالحق ج ۲ (نسخه خطی)

ظهورالحق ج ۳ طهران ۱۳۲۰ ۵.ش

ظهورالحق ج ۶ (نسخه خطی) ۱۰۵۵ ۱ ص

ظهورالحق ج ۸ قسمت دوم. موسسه ملي مطبوعات امری ۱۳۲ ب

رهبران و رهروان ج ۲ موسسه ملي مطبوعات امری ۱۳۲ ب

فؤادي بشروئي، حسن تاريخ امری خراسان (استنساخ و ماشين : بهاءالدين نبيل اکبر) طهران ۱۱۱ ب
فيضي، محمد على حضرت نقطه اولی موسسه ملي مطبوعات امری ۱۳۲ ب
گهرريز، هوشنگ حروف حی موسسه چاپ و انتشارات مرآت . نيو دھلی ۱۹۹۳ م
محمد حسيني، نصرت الله حضرت باب کانادا، دانداس . موسسه معارف بهائي ۱۹۹۵ م
حضرت طاهره کانادا، دانداس. موسسه معارف بهائي ۲۰۰۰ م

معين السلطنه تبريزی تاريخ امر نسخه خطی ، ۵۶۶ ص

ملک خسروی نوري، محمد على تاريخ شهدای امر ج ۱ موسسه ملي مطبوعات امری ۱۳۰ ب
موقريلاليوزى، حسن بهاءالله شمس حقیقت ترجمه مینو ثابت. لندن
مهجور، محمد حسين تاريخ ميميه (نسخه تايپي) ۵۶ ص
نبيل زرندي مثنوي نبيل زرندي ناشر محبي الدين صبری الكردى ۱۳۳۵ ۵.ق

تاریخ نبیل زرندی (ترجمه فارسی و تلخیص از کتاب مطالع الانوار) عبدالحمید اشراق
خاوری. انتشارات مرآت. نیودهلی ۱۹۹۱

نبیل قائی تاریخ بدیع بیانی نسخه خطی ۳۶۸ ص

نقابی، حسام منابع تاریخ امر بهائی موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۳ ب

همدانی، میرزا حسین تاریخ جدید نسخه خطی

نسخه دیگر: ۱۸۹ ص تاریخ تسویه: ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۰۷ هـ. ق. تحشیه: به خط ادوارد براون

پژوهشنامه نشریه مجله پیام بهائی. سال دوم شماره های دوم و سوم ۱۹۹۸

پیام بهائی شماره ۲۱۲ فرانسه. روئیه ۱۹۹۷ م

خوشه های از خرمن ادب و هنر شماره ۱۰ لندگ. سوئیس

مجامع تحقیق ج ۱ و ۲ موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۳ ب

۲- کتب آسمانی

کتاب مقدس ترجمه فارسی. انجمن پخش کتب مقدسه ۱۹۷۷ م

قرآن مجید ترجمه محمد مهدی فولادوند، نشر: دار القرآن الکریم

۳- کتب شیخیه

احسائی ، شیخ احمد رسائل الحکمة الدار العالمیه. بیروت ۱۹۹۳ م

کتاب الرجعة دار العالمیه. بیروت ۱۹۹۳ م

شرح الزيارة جزء اول. سعادت. کرمان

جزء سوم و چهارم. خطی. کاتب: محمد باقرین احمد. تاریخ کتابت ۱۲۴۶ هـ

شرح فوائد

رشتی، سید کاظم شرح القصیده چاپ سنگی، ۱۲۷۲ هـ

رسائل فارسی نسخه خطی

۴- منابع دیگر

۱-۴ منابع فارسی و عربی

ابن سينا اشارات و تنبیهات ترجمه دکتر حسن ملکشاهی. چاپ اول. سروش. طهران ۱۳۶۳

معراج نامه تصحیح نجیب مایل هروی. چاپ دوم. آستان قدس رضوی. آبان ۱۳۶۶

ابن عربی، محیی الدین تفسیر ابن عربی جزء اول. بیروت. بدون تاریخ طبع

ازل، یحیی مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع بدون محل و تاریخ طبع ۲۶ ص

اسفندیار، کیخسرو دبستان المذاهب به اهتمام رحیم رضازاده ملک. چاپ اول. طهران

۱۳۶۲

اسلامی، حسین تاریخ دوهزار ساله ساری . دانشگاه آزاد اسلامی . قائم شهر. پاییز ۱۳۷۲

امام، سید محمد کاظم تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان چاپ بودرجمه‌ی ۱۳۴۸

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم اژدهای هفت سر. چاپ سوم. دنیای کتاب ۱۳۶۷

بامداد، مهدی تاریخ رجال ایران قرون ۱۴-۱۳-۱۲ ج ۳ کتاب فروشی زوار
برازش، علیرضا المعجم المفهوس لالفاظ احادیث بحار الانوار. موسسه الطباعه و النشر. چاپ اول

۱۳۷۳

براون، ادوارد نقطه الكاف . بریل ۱۹۱۰ م
برزگر، اردشیر تاریخ تبرستان پس از اسلام بخش یکم از جلد دوم. چاپ یکم. تهران ۱۳۳۴
برسی، حافظ رجب مشارق انوار اليقین موسسه الأعلمی. لبنان ۱۹۹۲ م
بریه، امیل تاریخ فلسفه ج ۱ ترجمه علیمراد داوید. مرکز نشر دانشگاهی. چاپ دوم ۱۳۷۴
بهلر، مسیو سفرنامه بهلر به کوشش علی اکبر خداپرست. تهران. آبان ۲۵۳۶
جامی، عبدالرحمن نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص تصحیح ولیام چیتیک . موسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگ . چاپ دوم. تهران ۱۳۷۰
جعفریان، رسول آثار اسلامی مکه و مدینه نشر مشعر. قم. بهار ۱۳۷۳
حسین زاده، پوراندخت شهر بابل (متن کامل سخنرانی) دانشگاه طهران ۱۳۴۳
خوارزمی، ابوعبدالله مفاتیح العلوم ترجمه حسین خدیو جم. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷
دومرگان، ژاک هیئت علمی فرانسه در ایران مطالعات جغرافیایی دکتر کاظم ودیعی. تبریز ۱۳۳۸
دهخدا، علی اکبر لغت نامه دانشگاه طهران
راپینو، ه.ل. مازندران و استرآباد ترجمه غ.وحید مازندرانی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب . تهران ۱۳۶۶
راوندی، مرتضی تاریخ اجتماعی ایران ج ۹ چاپ اول. روزیهان ۱۳۸۲
روحی، ابراهیم تاریخ القدوسی نسخه خطی. کرمان . محرم ۱۳۳۹ ه.ق.
ژویر، پیرآمدی مسافت در ارمنستان و ایران علیقلی اعتماد مقدم. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
خرداد ۱۳۴۷

سپهر، عباسقلی خان ناسخ التواریخ ج ۸ کتاب فروشی اسلامیه . تهران ۱۳۴۷
ستوده، منوچهر از آستانرا تا استرآباد ج ۴ چاپ دوم . آگاه ۱۳۷۵

سقازاده، واعظ سرّ المستتر بدون محل و تاریخ طبع

سیف، احمد اقتصاد ایران در قرن نوزدهم تهران، زمستان ۱۳۷۳

شایان، عباس مازندران-جغرافیای تاریخی و اقتصادی ج ۱ چاپ دوم. تهران ۱۳۶۶
شريعی، علی راهنمای خراسان چاپ دوم ۱۳۶۳

شهیدی، سید جعفر شرح مشوی چاپ اول. انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۳

صالح طبری، صمد بابل سبزه دیار بابل ، بهار نارنج ۱۳۸۷

صفی پور، عبد الرحیم **منتهی الارب فی لغة العرب ج ۱ تا ۴**. اسلامیه ۱۳۷۷
صمدی، حسین و محقق بهشتی، راحله سفرنامه نویسان بیگانه در مازندران نسخه در دست چاپ
طباطبائی، سید محمد حسین **تفسیر المیزان ج ۱۳**. چاپ پنجم. زمستان ۱۳۷۲
طبرسی، ابوعلی **مجمع البیان ج ۴** طبع اول. بیروت ۱۹۹۲
طبرسی، ابی منصور احتجاج تعلیقات، سید محمد باقر خراسانی. جز ثانی. نجف. نعمان ۱۹۶۶
طربی، شیخ فخر الدین **مجمع البحرين ج ۱ تا ۶** چاپ دوم. مکتبه مرتضویه. شهریور ۱۳۶۲
طوسی، ابی جعفر تهذیب الاحکام ج ۲ و ۶ دارالکتب اسلامیه. طبع ثالث. طهران ۱۳۹۰ ق.
ظل السلطان، مسعود میرزا خاطرات ظل السلطان یا تاریخ مسعودی
عز الدوّله و ملک‌گونوف سفرنامه ایران و روسیه محمد گلبن و فرامرز طالبی. چاپ اول. دنیای کتاب.
تهران ۱۳۶۳

عین القضاط، همدانی **تمهیدات تصحیح عفیف عیران**. کتابخانه منوچهری، چاپ دوم، بدون
تاریخ طبع

غروی، محمد **الاسم الأعظم** موسسه الاعلمی المطبوعات، بیروت، طبع اول ۱۹۸۲ م
غضنفری، محمد رضا اسمی قدیمی شهر بابل نسخه دستنویس ۱۳۷۲
فرغانی، سعید **مشارق الدراری** مقدمه سید جلال الدین آشتیانی. انجمن فلسفه و عرفان اسلامی
تهران ۱۳۵۷

فربود وحدی، محمد **دائرة المعارف القرن العشرين ج ۷** دارالمعرفة. بیروت. طبع ثالث. بدون تاریخ
طبع

فشاہی، محمد رضا واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال چاپ اول. انتشارات جاویدان.
تهران ۲۵۳۶

فیض الاسلام، سید علینقی ترجمه و شرح نهج البلاغه چاپ دوم. بدون تاریخ طبع
قمی، عباس **منتهی الامال ج ۱** چاپ دوم. انتشارات کتابچی. پاییز ۱۳۷۱
کلینی، ابو جعفر اصول کافی ج ۱ ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی. انتشارات علمیه اسلامیه. بدون
تاریخ طبع

گلزاری، مسعود سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و... انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۲۵۳۵
گوبینو، کنت دو **مذاهب و فلسفه در آسیا** ترجمه م. ف. بدون محل و تاریخ طبع
محمودی بختیاری، علیقلی بابل دل ایرانشهر دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی. تهران. شهریور

۱۳۵۰

- مدرس، میرزا محمدعلی ریحانة الادب چاپ دوم. تبریز. بدون تاریخ طبع
مدرسی چهاردهی، مرتضی شیخیگری، باییگری کتابفروشی فروغی. چاپ دوم ۱۳۵۱
مرسلوند، حسن گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز نشر تاریخ ایران. چاپ اول ۱۳۷۴
- مشکور، محمد جواد فرهنگ فرق اسلامی مقدمه کاظم مدیر شانه چی. آستان قدس رضوی ۱۳۶۸
- اصحاب، غلامحسین دائرة المعارف فارسی ج ۱ انتشارات فرانکلین ۱۳۴۵
- مکنزی، فرانسیس سفرنامه شمال منصوره اتحادیه (نظام مافی) چاپ اول ۱۳۵۹
- ملاصدرا الحکمة المتعالیة ج ۶ طبع چهارم. دارالاحیاء التراث العربی. بیروت ۱۹۹۰ م
- ملگونوف، گریگوری سفرنامه ملگونوف مسعود گلزاری. انتشارات دادجو ۱۳۶۴
- مهجور، اسماعیل تاریخ مازندران ج ۲
- نهچیری، عبدالحسین جغرافیای تاریخی شهرها چاپ اول ۱۳۷۰
- نیاکی، جعفر بابل (شهر زیبای مازندران) با همکاری پوراندخت حسین زاده. تهران. رامزنگ. چاپ اول ۱۳۷۹
- نیکلا، مسیو مذاهب ملل متنوعه علی محمد فرج وشی ۱۳۲۲
- واتسون، رابت گرانت تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ م ترجمه عباسقلی آذری ۱۳۴۰
- هدایت، رضا قلی خان روضة الصفا ناصری ج ۱۰ انتشارات پیروز ۱۳۳۹ و نیز چاپ دیگری از همین کتاب : به تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر. انتشارات اساطیر. چاپ اول ۱۳۸۰
- سفرات نامه خوارزم به کوشش علی حصویری. طهوری. چاپ اول ۱۳۶۵
- مجله یادگار شماره های ۶ و ۷ بهمن و اسفند ۱۳۲۷

منابع انگلیسی (اعم از امری و غیر امری)

Shoghi Effendi :GPB: God Passes Byreference.bahai.org/en/t/se/GPB/

Messages to America(BAHÁ'Í PUBLISHING COMMITTEE WILMETTE ILLINOIS, U.S.A 1947)

Citadel of Faith

Abbas Amanat: Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran,1844-1850

Cornell University Press, 1989

H.M.Balyuzi , The Bab(oxford , 1973)

E.G.Browne , Materials For The Study of The BabiReligion(Cambridge 1918)

Phyllis G.Jestice , Holy people of the world: a cross –cultural encyclopedia volum 3 (December 15, 2004, ABC-CLIO)

Lowell Johnson , Golden Crowns Series , Quddus (Nathional Spiritual Assembly of the Bahais of South and West Africa , 1982

Mohammad Ali Kazembeyki, Society,politics and economics in Mazandaran, Iran, 1848-1914(Routledge Curzon, 2003)

Moojan Momen, Studies in Babi and Bahai history(Kalimat press 1982)

Negar Mottahedeh, Representing the unrepresentable : historical images of national reform from the Qajar to the Islamic Republic of Iran(Syracuse, NY Syracuse Univ.press 2007)

Nabil , The Dawn-Breakers(Wilmette , 1932)

Daniel Tsadic Between foreigners and Shiis : nineteenth-century Iran and its Jewish minority(Stanford,Calif.Stanford univ.press 2007)

The Journal of the Royal Asiatic of Great Britain and Ireland for 1892 Published by Society, 22, Albemarle Street, London, W.

فهرست اعلام(نمایه)

۲۸.....	استرن، اچ.ای.
۸۵.....	استنتون(الیزابت کدی)
۱۵۱, ۳۵, ۳۱	اسرار الشهادة(کتاب)
۳۰۰, ۲۵۴	اشارات و تبیهات
۲۹۷, ۱۴۴, ۸	اشراق خاوری، عبدالحمید
۲۶.....	اصطخری
۳۰۲, ۲۳۵, ۱۳۷, ۱۳۶, ۱۳۵	اصول کافی
۱۶۳	افنان، محمد
۳۰۱, ۳۶, ۲۸	اقتصاد ایران در قرن نوزدهم
۲۲۵	الأسم الأعظم، (کتاب)
۲۶.....	الاعلاق النفیسه
۲۶.....	البلدان
۲۲۴	المصباح فی التصوّف
۲۹۸, ۲۷۱, ۲۶۰	الوان در آثار بهائی
۳۵, ۳۳, ۳۲	امانت، عباس
۸۶, ۸۵, ۵۶	امریکا
۲۳.....	امیرکبیر و ایران
۱۶۵	امینی، تورج
۲۹.....	اوچابن(محله)
۲۲.....	ایران در راهیابی فرهنگی
۲۲.....	ایرانیکا
۲۵۱	ایقان(کتاب)
۶.....	ایقانی، فرانک
۸۱, ۲۳, ۲۲	ایوانف، ام.اس.

ب

,۴۶, ۳۶, ۳۵, ۳۲, ۳۱, ۲۸, ۲۷, ۲۶, ۲۴, ۲۳, ۶	بابل..
۳۰۳, ۳۰۲, ۳۰۱, ۲۸۴, ۱۲۳, ۱۲۱, ۱۱۷, ۱۱۶, ۱۱۳	

۱۷۱, ۱۶۹, ۱۶۸, ۱۶۷, ۱۶۶	آثار القدوسیه
۷۸, ۶۹, ۱۹	آذربایجان
۶	آزادی، آقالر
۲۷	آستانه (محله)
۳۱, ۳۰, ۲۸	آق رود
۴۹	آملی، شریف العلماء
۱۴۵, ۱۲۸	آهنگ بدیع(نشریه)

۱

ابن اسفندیار	
ابن الحداد، شیخ اسماعیل	
ابن حوقل	
ابن رسته	
ابن عربی	
ابن فقیه	
احسائی(شیخ احمد)	
, ۵۲, ۴۳, ۴۲, ۴۰, ۳۸, ۳۵, ۳۴	
, ۲۴۰, ۲۳۷, ۲۳۶, ۲۲۱, ۲۲۴, ۲۱۹, ۱۵۱, ۱۲۹	
, ۳۰۰, ۲۷۶, ۲۷۲, ۲۵۵, ۲۵۲, ۲۴۸, ۲۴۴	
ادرنه	
ادعیه حضرت محبوب	
اردبیلی، ملا یوسف	
اردستانی، حیدرعلی	
اردستانی، ملاعلی اکبر	
از صبا تا نیما	
اژدهای هفت سر(کتاب)	
استرالیا	

ت

- ۸۱ تاریخ اجتماعی ایران
 ۲۲ تاریخ باب و بهاء
 ۳۰۱, ۳۳, ۲۷ تاریخ تبرستان
 ۱۵۸, ۱۵۷, ۱۳۴, ۹۹, ۴۱, ۳۵ تاریخ جدید(کتاب)
 ۱۵۵ تاریخ حضرت صدر الصدور
 ۸۸, ۵۹ تاریخ رجال ایران
 ۱۲۰, ۹۸, ۸۲ تاریخ شهدای امر
 , ۹۷, ۹۶, ۹۲, ۹۰, ۸۹, ۸۷, ۲۱ تاریخ لطفعلی شیرازی
 ۲۹۸, ۱۵۸, ۱۰۰
 , ۱۵۸, ۱۲۹, ۱۱۳, ۹۹, ۹۶, ۸۳, ۷۶, ۲۱ تاریخ میمه
 ۲۹۸, ۲۷۸
 ۲۲ تاریخ و پندهایش
 ۵۶ تایمز، نشریه
 ۴۸, ۴۷ تبریزی، معین السلطنه
 ۲۸ تذكرة جغرافیای تاریخی ایران
 ۶۶ ترکمان، رضاخان
 ۳۰۲, ۱۳۹, ۱۳۵, ۱۲۸ تفسیر المیزان
 ۱۶۱, ۱۵۵, ۱۵۴, ۱۵۳, ۱۰۳, ۱۰۰, ۹۴ تفسیر صاد
 ۲۹۵, ۲۶۶, ۲۱۸, ۲۱۷ تفسیر نبوت خاصه
 ۱۳۹ تمہیدات(کتاب)
 ۱۳۸ تهذیب الاحکام
 ۶ تیموری، طاهره

ث

- ۶ ثابتی، غلامحسین
 ۱۲۱, ۱۱۷, ۱۱۵ ثابتیان، ثریا

ج

- ۵۱ جدّه
 ۳۰۳, ۲۸ جغرافیای تاریخی شهرها
 ۱۴۰ جنات نعیم(کتاب)

- ۲۴ بابل، شهر بهار نارنج
 ۲۸ بارتولد
 ۳۳, ۳۲, ۳۱, ۳۰, ۲۹, ۲۸, ۲۷, ۲۶, ۲۵, ۲۳ بارفروش
 , ۶۴, ۴۹, ۴۶, ۴۵, ۴۴, ۴۲, ۳۸, ۳۷, ۳۶, ۳۵, ۳۴
 , ۹۸, ۹۷, ۸۹, ۸۸, ۸۳, ۷۳, ۷۱, ۷۰, ۶۸, ۶۶, ۶۵
 , ۱۱۴, ۱۱۳, ۱۱۱, ۱۱۰, ۱۰۹, ۱۰۸, ۱۰۴, ۱۰۳
 , ۱۵۹, ۱۵۴, ۱۵۱, ۱۴۰, ۱۲۴, ۱۲۲, ۱۲۰, ۱۱۹
 , ۲۳۷, ۲۲۳, ۲۱۲, ۲۰۸, ۲۰۶, ۲۰۴, ۲۰۰, ۱۶۱
 ۲۸۹, ۲۸۳, ۲۷۸
 ۲۸, ۲۷ بارفروش ده
 ۷۱ بارفروشی، مشهدی کلاهدوز
 ۳۰۰, ۵۹ باستانی پاریزی
 ۱۲۴, ۱۰۴, ۲۸ باغ شاه
 ۲۹۸, ۱۳۳, ۵۶, ۳۸ بالیوزی، حسن
 ۳۰۱, ۲۶۲, ۱۲۹ بحار الانوار
 ۱۲۴, ۲۸ بحر ارم
 , ۸۴, ۸۳, ۸۲, ۸۰, ۷۸, ۷۷, ۷۲, ۶۴, ۳۵, ۲۲, ۱۹ بدشت
 , ۲۴۳, ۱۸۳, ۱۶۱, ۱۵۵, ۱۳۳, ۱۰۰, ۸۷, ۸۵
 , ۱۳۴, ۱۱۴, ۱۱۰, ۱۰۲, ۹۹, ۹۸, ۹۷, ۴۳, ۳۵, ۲۲ برآون
 ۳۰۱, ۲۹۹, ۲۹۸, ۱۶۹, ۱۶۸, ۱۶۷, ۱۵۷, ۱۵۲, ۱۴۴
 ۸۱ بررسی تاریخ ایران
 ۵۷, ۴۳, ۴۰, ۳۸ بسطامی، ملاعلی بسطامی
 ۲۲ بنانی، امین
 ۱۰۸, ۵۳, ۵۲, ۵۱, ۳۱ بوشهر
 ۳۲ به یاد محبوب(کتاب)
 ۸۳ بهشهر
 ۲۹ بهلول
 ۱۱۳ بهنمیری، آقارسول
 ۲۹۵, ۱۴۶, ۱۴۴ بیان عربی(کتاب)
 , ۲۱۶, ۱۴۴, ۱۳۷, ۱۳۶, ۱۳۵, ۱۳۴, ۵۱, ۴۹ بیان فارسی
 ۲۹۵, ۲۷۲, ۲۴۷, ۲۴۵, ۲۳۶, ۲۲۷, ۲۲۳
 ۲۸۹, ۷۶, ۷۵, ۷۴ بیت باییه

پ

- ۲۹۹, ۱۱۷, ۵۱, ۲۳ پیام بهائی

حضرت حسن بن علی.....	۲۶۰, ۱۲۹, ۲۷
حضرت حسین بن علی.....	۴۲
حضرت رضا.....	۳۷
حضرت صادق. چادق. ۲۳۲, ۲۲۳, ۲۲۲, ۲۲۰, ۱۳۷, ۱۲۹, ۴۳.	۲۴۲, ۲۳۵

حضرت عبد البهاء ...	۱۲۸, ۱۲۷, ۱۲۰, ۷۲, ۳۴, ۳۲, ۲۴
	۲۳۵, ۲۲۶, ۱۵۳, ۱۴۹, ۱۴۵, ۱۴۴, ۱۴۳, ۱۴۰
	۲۹۶, ۲۸۳, ۲۵۹, ۲۵۴, ۲۴۹, ۲۴۶, ۲۴۵, ۲۴۲
حضرت علی..	۲۲۱, ۲۱۹, ۲۱۸, ۲۱۷, ۱۴۱, ۱۳۶, ۱۲۷
	۲۴۷, ۲۴۶, ۲۴۵, ۲۴۴, ۲۳۵, ۲۳۳, ۲۳۱, ۲۲۲
	۲۷۵, ۲۷۳, ۲۷۲, ۲۶۸, ۲۶۳, ۲۶۲, ۲۵۹, ۲۵۸
حضرت عیسی.....	۲۶۷
حضرت فاطمه.....	۲۶۰, ۲۵۹
حضرت محمد	۲۲۳, ۲۲۱, ۲۱۹, ۲۱۷, ۱۴۱, ۱۳۹, ۱۲۷
	۲۷۲, ۲۶۷, ۲۶۶, ۲۶۵, ۲۶۴, ۲۵۹, ۲۵۷, ۲۵۲
	۲۷۴, ۲۷۳
حضرت مسیح.....	۲۶۳, ۱۲۸, ۱۱۰
حضرت موسی.....	۲۶۰, ۲۱۹, ۱۴۱
حضرت ولی امرالله....	۱۴۱, ۱۲۲, ۱۱۶, ۸۳, ۸۱, ۳۸, ۳۲
	۲۹۷, ۲۹۶, ۲۸۹, ۲۶۳, ۲۵۱, ۲۲۸, ۱۵۹, ۱۵۳
حقایق الاخبار.....	۴۷, ۲۱
حناساب، محمد.....	۷۷
حیدر(برادر جناب قدوس)	۲۸۹, ۱۱۹

خ

خدماء، ذکر الله.....	۳۲
خراسان، ۱۹	۷۸, ۷۷, ۷۶, ۷۵, ۷۲, ۷۱, ۷۰, ۳۸, ۳۷, ۲۹, ۱۹
	۲۳۸, ۱۵۶, ۱۵۵, ۱۵۴, ۱۲۹, ۱۰۳, ۸۸, ۸۳, ۸۰
	۳۰۱, ۳۰۰, ۲۹۸
خراسانی(ملاصداق)	۹۸, ۵۹, ۵۵, ۵۴
خصائیل سبعه(رساله)	۵۴, ۵۳
خطبۃ طنجهی.....	۲۶۲
خلیلی، سامان.....	۶
خوئی، ملامهدی.....	۸۹
خوشه هایی از خرمون ادب و هنر.....	۲۳

چاله زمین(محله)	۱۱۹
چهارشنبه پیش(محله)	۳۱, ۳۰
چهربیق	۱۱۰, ۹۳, ۷۵

حاجی ترخان.....	۲۷
حافظ نامہ.....	۲۴۵
حاییری، شیخ فضل الله.....	۴۶
حجاز.....	۵۰
حدود العالم.....	۲۶
حروف حی(کتاب).....	۱۲۸, ۵۶
حسامی؛ حبیب الله.....	۶
حسین خان(حاکم شیراز).....	۵۵
حسین زاده، پوراندخت ...	۳۰۳, ۳۰۱, ۱۱۶, ۱۱۵, ۲۶, ۶
حشمت میرزا(شاهزاده).....	۷۵
حصیرفروشان(محله).....	۱۱۵
حضرت اعلیٰ.....	۱۳۴, ۱۲۷, ۱۰۸, ۱۰۳, ۶۲, ۳۸, ۳۲, ۲۰
	, ۲۲۳, ۲۲۲, ۲۲۱, ۲۱۷, ۱۴۵, ۱۴۴, ۱۳۹, ۱۳۶
	, ۲۶۵, ۲۴۸, ۲۴۷, ۲۳۳, ۲۳۲, ۲۲۸, ۲۲۶, ۲۲۵
	۲۹۸, ۲۹۵, ۲۸۰, ۲۷۰, ۲۶۸
حضرت باب.....	۴۲, ۴۱, ۳۸, ۳۵, ۳۱, ۲۳, ۲۲, ۲۰, ۱۹, ۵
	, ۵۹, ۵۷, ۵۵, ۵۴, ۵۳, ۵۲, ۵۱, ۵۰, ۴۹, ۴۸, ۴۶
	, ۷۵, ۷۳, ۷۲, ۷۱, ۶۹, ۶۸, ۶۵, ۶۴, ۶۳, ۶۲, ۶۰
	, ۹۳, ۹۲, ۹۱, ۹۰, ۸۸, ۸۷, ۸۴, ۸۲, ۸۰, ۷۸, ۷۶
	, ۱۲۸, ۱۲۰, ۱۱۸, ۱۱۰, ۱۰۸, ۱۰۵, ۱۰۳, ۹۸, ۹۴
	, ۱۴۶, ۱۴۴, ۱۴۳, ۱۴۲, ۱۴۱, ۱۳۵, ۱۳۴, ۱۳۳
	, ۱۶۴, ۱۶۳, ۱۵۹, ۱۵۸, ۱۵۴, ۱۵۳, ۱۵۲, ۱۵۱
	, ۲۱۸, ۲۱۷, ۲۱۶, ۲۰۰, ۱۹۲, ۱۸۱, ۱۷۷, ۱۶۵
	, ۲۴۶, ۲۳۵, ۲۳۲, ۲۳۰, ۲۲۸, ۲۲۵, ۲۲۴, ۲۱۹
	, ۲۶۸, ۲۶۶, ۲۶۵, ۲۴۹, ۲۴۸, ۲۴۷, ۲۴۵, ۲۳۷
	۲۹۸, ۲۹۵, ۲۸۳, ۲۸۰, ۲۷۸, ۲۷۳, ۲۷۲, ۲۷۰, ۲۶۹
حضرت باب(کتاب).....	۱۴۶, ۲۱
حضرت بهاء الله.....	۷۸, ۷۷, ۷۳, ۷۲, ۶۴, ۶۳, ۵۱, ۵۰, ۳۱
	, ۱۳۳, ۱۱۰, ۱۰۳, ۹۲, ۸۹, ۸۸, ۸۴, ۸۳, ۸۲, ۸۱
	, ۲۰۰, ۱۸۳, ۱۷۵, ۱۶۳, ۱۵۳, ۱۴۶, ۱۴۵, ۱۴۱
	, ۲۴۴, ۲۴۳, ۲۴۲, ۲۳۸, ۲۲۹, ۲۲۸, ۲۲۷, ۲۲۵
	, ۲۶۴, ۲۶۲, ۲۵۲, ۲۵۰, ۲۴۹, ۲۴۷, ۲۴۵
	۲۹۶, ۲۹۵, ۲۶۹

روحانی، مهران	۶
روحی، ابراهیم	۱۶۴
روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال.	۲۸۷
روضه الصفا	۳۰۳, ۱۰۹, ۲۱
رهبران و رهروان (کتاب)	۲۹۸, ۱۵۱, ۹۵, ۸۰
ریحانة الادب	۳۰۳, ۲۸۰, ۴۶
رسانه ژول	۲۸۴

٣

۲۲	زعيم الدولة
۲۶۱	زنجان
۲۳	زنگانی، محمد علی
۱۵۸	زوارهای (مهجور)

س

ساري....، ۵

۲۸۹، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۰۶، ۹۷، ۹۴، ۸۹

۳۰۰

سام خان ارمنی ۷۶

سبزه میدان .. ۲۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۴، ۴۶، ۲۹

۲۸۹، ۱۴۰

سر المستتر(كتاب) ۱۳۶

سعیدالعلماء ۱۰۵، ۱۰۴، ۹۵، ۸۰، ۷۱، ۷۰، ۶۶، ۶۵، ۴۶

۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۶

۲۸۹، ۲۱۲، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۴، ۱۶۷، ۱۶۱، ۱۲۴، ۱۲۳

سفارت نامه خوارزم ۲۰۳، ۲۹

سفرنامه ملکونوف ۳۶، ۳۴

سفرنامه ایران و روسیه ۲۸

سلیمانی ، عزیز الله ۲۹۸، ۱۶۳، ۱۴۲

سمندر، محمد کاظم ۱۴۴

ستائی، مهرانگیز ۴۵

سنکافالزل(کفرانس) ۸۵

سنگسر ۱۵۴

سوره البراءة ۲۷۳، ۲۰۶، ۱۶۷، ۷۱

سید علی(خال اعظم) ۵۴

1

دایرة المعارف القرن العشرين ٢٥٤
داگر، لوئي ٢٨٤
داكلاس(فرذريک) ٢٨٩, ٨٦, ٨٥
داودى، عليمزاد ٢٨٧
دریای دانش(كتاب) ٢٢٥
دلائل سبعه ٢٩٥, ٢٤٧
دور بهائي(كتاب) ٢٥١
د ه سفرنامه ٢٩, ٢٨
ديزروا ١٠٣
ديلم ١٣٠
ديوان ابن فارض ٢٥٣

1

	ذیحی مقدم، سیامک
	ر
۳۰۱، ۲۸	راینو.....
۲۹۸، ۱۴۱، ۶	رامهر، فریدالدین.....
۲۲	راست راکثر انگاشته اند(کتاب)
۳۰۱، ۸۱	راوندی، مرتضی.....
۳۷	راهنمای خراسان.....
۶	ربانی، آهنگ.....
۳۰۰، ۲۵۲	رسائل الحکمة.....
۳۰۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۱۳۸	رسائل فارسی(سید کاظم رشتی)...
۱۵۴	رستگار، نصرالله.....
۱۲۰	رشت.....
, ۴۸، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۱۹	رشتی؛ سید کاظم.....
, ۲۷۸، ۲۵۹، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۱۷، ۱۵۱	, ۱۳۸، ۵۲
۳۰۰، ۲۷۹	
۱۶۷، ۱۶۶	رضوان علی(فرزنده ازل).....
۸	رضوی، سعید.....
۹	رواج پور، پرویز.....

٦	صلمی، حسین.....
٢٩	صورة الارض.....
٥	صهباء، فریز.....

ض

١٦٣	ضرغام، شمیل.....
-----------	------------------

ط

١٢٩	طالقان.....
,٨٢,٨١,٨٠,٧٩,٧٨,٧٧,٧١,٤٣,٣٨,٣٥,٦... طاهره	
٢٩٨,٢٥٠,٢٣٨,١٢١,٩٢,٨٥,٨٤	
٣٦,٢٧,٢٦..... طبرستان	
,٧٨,٧٧,٧٢,٦٨,٦٦,٦٤,٦٣,٦٢,٥٠,٣١ طهران	
٣٠٢,٣٠١,٣٠٠,٢٩٨,٢٩٧,١٠٥,١٠٤	

ظ

,٨٣,٨٢,٧٢,٦٦,٦٥,٦٢,٥٣,٤٧,٤٢,٣٨..... ظهور الحق.
,١٣٤,١٣٠,١٢٠,١١٠,١٠٩,١٠٥,١٠٠,٩٥,٨٨
٢١٦,١٦٠,١٥٦,١٥٤

ع

٥٧	عبدی، مهدی.....
,٢٥١,٢٥٠,٢٤٩,١٨٦,٩٣,٧٨,٥٧,٤٦,٣٩,٥..... عراق	
٢٦٥	
٩٧..... عرب، شیخ ابراهیم	
٢٩٨,٤٧..... عربستان	
٦	
٦	عطائیان
٦	عفتی، رضوان الله
٥	عقاید بعضی از دانشمندان جهان در باره دیانت بهائی
٥٥	
٥٤	عهد اعلیٰ(کتاب)

ف

,٧٨,٦٦,٦٥,٦٢,٥٥,٤٨,٣٥,٣٢,٣١..... فاضل مازندرانی
,٢٢٤,١٧٥,١٦١,١٥٦,١٥٣,١٥١,١٢٠,٩٢,٨٢
٢٩٨,٢٨٣,٢٤٣

٤٣,٤٠	سید کاظم.....
٢٩٨,٢٦٦,٢٢٤	سیر و سلوک در رساله سلوک
١٥٥	سینا(جناب)

ش

٢٩	شاه عباس
١٥٥,٨٣,٨٢,٧٨,٧٧	شهرود
,٢٧٢,٢٦٨,٢٤٨,٢٤٤,٢٢٠,٢١٩,١٢٩ شرح الزيارة	
٣٠٠,٢٧٦	

٣٠٠,٢٤١,٢٤٠,٢٢٤	شرح فوائد
٢٥٩,٢١٧	شرح قصیده
٢٨٠,٢٧٠,٢٦٨,٢٤٣,١٣٩	شرح کوثر
,٦٩,٤٧,٤٦,٣٥,٣٤,٣٣,٣٢,٣١,٢٥ شریعتمدار کبیر	
,١٦١,١٥٤,١٥٢,١٥١,١٢٠,١١٩,١٠٥,١٠٣,٢٢	
٢٠٠,١٦٧	

٥٢	شريف مكه
١١٥	شريف، اسد الله خان
٣٣	شفیع، میراز محمد
١٢٨	شمعون صفا
١٥٤,٨٢	شهاده الاذليه
١١٦	شهریابل، کتاب
١٥٥,١٥٤,٥	شهمیرزاد
٢٩٨,١٤٠,١٢٣,٣١,٢١ شهمیرزادی، آسید محمد رضا ..	
,٨٧,٦٦,٦٥,٦٤,٣١,١٩,١٤,٥ شیخ طبرسی(قلعه)	
,١٤٠,١٣٠,١١٤,١٠٣,١٠٠,٩٥,٩٣,٩٢,٩٠,٨٨	
,١٨٦,١٧٥,١٧٢,١٦١,١٥٨,١٥٥,١٥٣,١٤٩	
٢٩٨,٢٩٥,٢٨٩,٢٦١,٢٥٠,٢٠٠,١٩٨,١٩٢	
٢٨٠,٢١٤	شیخ مفید

,٥٥,٥٤,٥٣,٥٠,٤٩,٤٨,٤٧,٣٢,٣١,١٩,٥ شیراز
,١٣٣,١٠٧,٩٨,٧٠,٦٩,٦٣,٦٠,٥٩,٥٧,٥٦
٢٦٥,٢٦١,٢٣٣

٥١	شیرازی، ابوالحسن
----------	------------------------

ص

٢٩٥,٢٧٨,٢٧٣,٢٢٣	صحیفه عدیله
٣٣	صدر(مدرسه)

فروینی، محمد(علامه).....	۱۶۸, ۱۶۹
فروینی، محمدحسن.....	۷۹
قوچانی، شیخ علی اکبر.....	۳۷
قیوم الاسماء.... ۹۰, ۱۵۲, ۲۲۳, ۲۱۸, ۲۳۰, ۲۲۲, ۲۳۶	, ۲۳۶, ۲۲۲, ۲۳۰, ۲۲۳, ۲۱۸, ۱۵۲, ۹۰
	۲۷۱, ۲۷۰, ۲۶۵, ۲۵۷, ۲۴۹, ۲۴۸

ک

کائیدی، یدالله.....	۱۶۵, ۶
کاشان.....	۶۲
کاظم بیک(مدرسه، مسجد).....	, ۱۲۰, ۳۵, ۳۴, ۳۳, ۳۱, ۲۵
	۲۸۹, ۱۲۴
کالیفرنیا، دانشگاه.....	۲۲
کتاب الرجعة.....	۳۰۰, ۲۶۱, ۱۳۰, ۴۲
کربلا.....	, ۲۵۰, ۱۱۴, ۶۲, ۵۹, ۴۵, ۴۲, ۳۹, ۳۸, ۳۴, ۵
	۲۸۹, ۲۷۷, ۲۷۳
کرمان.....	, ۳۰۰, ۱۶۴, ۶۲, ۶۱, ۶۰, ۵۹, ۵۷, ۳۲, ۲۹, ۵
	۳۰۱
کرمانی(حاج سیدجواد).....	۶۲, ۶۱, ۶۰, ۵۹
کرمانی، محیط.....	۵۱
کریمخان(کرمانی).....	۶۲, ۶۱, ۶۰, ۵۹
کشاف فنون.....	۲۵۳, ۲۴۷
کشف الغطاء(کتاب).....	۲۹۷, ۱۲۹, ۳۸, ۳۷
کلاج مسجد.....	۲۷
کلارک، استفانی.....	۱۶۹
کلمات مکنونه(کتاب فیض کاشانی).....	۲۷۴, ۱۳۴
کلیم، موسی(برادر حضرت بهاءالله).....	۶۳
کمبریچ(کتابخانه دانشگاه).....	۱۶۹, ۱۶۸
کواکب الدربیه.....	, ۱۰۶, ۸۲, ۶۵, ۴۷, ۳۵, ۳۳, ۳۲, ۲۴
	۲۹۷, ۱۶۰, ۱۵۹, ۱۰۸
کوثری؛ مهران.....	۶
کوفه.....	۴۵, ۴۳

گ

گلزار، مسعود.....	۲۹
گلوگاه.....	۸۳

فاطمه خانم(زن برادر جناب قدوس).....	۱۲۱
فتحعلی شاه.....	۱۱۳, ۲۸
فتنه باب(کتاب).....	۹۵
فرانسه.....	۱۶۷
فرزاد نیا، محمدرضا.....	۱۱۶
فروتن، علی اکبر.....	۵
فروغی، جمال الله.....	۶
فروغی، ملامحمد.....	, ۳۰۳, ۹۸, ۹۴, ۷۴
فرهنگ علوم فلسفی و کلام.....	۲۵۴
فرهنگ فرق اسلامی.....	۳۰۳, ۲۷۸
فرید، بدیع الله.....	۱۶۳, ۱۴۵, ۱۴۲
فریزر، جیمز بیلی.....	۳۶
فقیهی، یاسمنی.....	۱۶۹
فورستر.....	۲۹, ۲۸
فهندی، فرهاد.....	۶
فیشر، مایکل.....	۵۷

ق

قائم شهر.....	۳۰۰, ۱۱۹, ۳۲
قائی، کربلائی اصغر بنی.....	۷۶
قاموس ایقان.... ۱۲۹, ۹۷, ۲۶۰, ۲۵۵, ۲۵۳, ۲۳۳, ۱۲۹, ۹۷	, ۲۶۳, ۲۶۰, ۲۵۵, ۲۵۳, ۲۳۳, ۱۲۹, ۹۷
	۲۹۷, ۲۷۸, ۲۷۴
قایینی، محمدبابر.....	۷۶, ۷۴
قبس.....	۱۶۸, ۱۶۷, ۱۶۶
قدوسی، حکیمه.....	۶
قرآن.. ۱۹, ۱۰۲, ۹۴, ۹۳, ۹۲, ۸۸, ۸۴, ۷۹, ۵۱, ۴۷, ۳۲	, ۱۹, ۱۰۲, ۹۴, ۹۳, ۹۲, ۸۸, ۸۴, ۷۹, ۵۱, ۴۷, ۳۲
	, ۲۱۱, ۱۵۹, ۱۵۸, ۱۵۵, ۱۵۳, ۱۴۹, ۱۳۵, ۱۲۸
	, ۲۴۴, ۲۲۹, ۲۲۷, ۲۲۶, ۲۲۳, ۲۲۱, ۲۱۶, ۲۱۳
	, ۲۷۳, ۲۷۷, ۲۶۷, ۲۶۴, ۲۶۰, ۲۵۶, ۲۵۴, ۲۵۲
	۲۹۹, ۲۷۹, ۲۷۸
قرن بدیع.....	, ۱۲۸, ۱۲۲, ۸۱, ۸۰, ۷۹, ۵۷, ۵۵, ۲۰, ۱۹
	, ۲۹۷, ۲۵۳, ۲۴۹, ۲۴۵, ۲۲۹, ۲۲۸, ۱۵۹, ۱۵۳, ۱۳۵
قروینی(محمدعلی).....	۸۳, ۷۷, ۷۵
قروینی، عبدالکریم.....	۸۷
قروینی، حاج نصیر.....	۹۷

٢٧.....	مرعشی، قوام الدین.....
١١٩	مریم(خواهر جناب قدوس).....
١٥٦	مزینان.....
٢٦.....	مسالک و ممالک.....
٢٤٣.....	مستخرجات الواح حضرت بهاء الله از خبراء أمری
٣٠١ , ٢٦٨ , ٢٤٧ , ٢٢٥.....	مشارق انوار اليقين.....
, ٩٣ , ٨٣ , ٨٢ , ٧٦ , ٧٥ , ٧٤ , ٧٠ , ٣٨ , ٣٧ , ٣٦ , ٥.....	مشهد....
٢٨٩ , ٢٧٤ , ٢٠٦ , ١٥٦ , ١٤٠.....	٢٨٩ , ٢٧٤ , ٢٠٦ , ١٥٦ , ١٤٠
٢٧.....	مشهلسر.....
١٤٠ , ٣٧.....	مسابیح هدایت(کتاب).....
٢٩.....	مطالعات جغرافیایی.....
٢٢.....	مظہری، مرتضی.....
٦.....	معانی، امید.....
٢٥٢	معراج نامه.....
٦.....	مُعینی، پرویز.....
٢٩٦ , ١٢٧.....	مفاؤضات(کتاب).....
٢٢٠	مفضل بن عمر.....
٢٩٦ , ١٥٩ , ١٤٩.....	مقالة شخصی سیاح.....
, ١٤٣ , ١٢٨ , ٧٩ , ٧٨ , ١٩.....	مکاتیب حضرت عبدالبهاء.....
, ٢٥٤ , ٢٤٦ , ٢٤٢ , ٢٣٥ , ٢٢٧ , ١٩٠ , ١٥٣ , ١٤٥.....	, ٢٥٤ , ٢٤٦ , ٢٤٢ , ٢٣٥ , ٢٢٧ , ١٩٠ , ١٥٣ , ١٤٥
٢٩٦ , ٢٨٣ , ٢٩٥ , ٢٥٩ , ٢٥٨.....	٢٩٦ , ٢٨٣ , ٢٩٥ , ٢٥٩ , ٢٥٨
١٢٧ , ١٩.....	مکاشفات یوحنا.....
١٦٩ , ٤٣.....	مکایون، دنیس.....
٢٩.....	مکنتری.....
٣٠١ , ٢٦٥ , ١٣٤ , ٦٣ , ٥٦ , ٥٣ , ٥٢ , ٥١ , ٤٧ , ٣٥.....	مکه.....
٤٧ , ٤٦	ملا سعید(سعیدالعلماء).....
٢٦٥	ملا صدرای شیرازی.....
٦١ , ٥٩	ملا محمد جعفر.....
, ٦٨ , ٥٠ , ٤٩ , ٤٨ , ٤٧ , ٤٣ , ٤٠ , ٣٨ , ٢٣ , ٩.....	ملاحسین.....
, ٩٠ , ٨٨ , ٨٧ , ٨٣ , ٨٢ , ٧٧ , ٧٦ , ٧٥ , ٧٤ , ٧٠ , ٦٩ , ١٠٣ , ١٠٠ , ٩٩ , ٩٨ , ٩٦ , ٩٥ , ٩٤ , ٩٣ , ٩٢ , ٩١ , ١٦٣ , ١٦٠ , ١٥٩ , ١٥٦ , ١٥٥ , ١٤٩ , ١٣٩ , ١٢٩.....	, ٩٠ , ٨٨ , ٨٧ , ٨٣ , ٨٢ , ٧٧ , ٧٦ , ٧٥ , ٧٤ , ٧٠ , ٦٩ , ١٠٣ , ١٠٠ , ٩٩ , ٩٨ , ٩٦ , ٩٥ , ٩٤ , ٩٣ , ٩٢ , ٩١ , ١٦٣ , ١٦٠ , ١٥٩ , ١٥٦ , ١٥٥ , ١٤٩ , ١٣٩ , ١٢٩
٢٨٤	ملکه ویکتوریا.....
١٢٠ , ٦	ممتأزی، عادل.....
٢٩٦ , ١٤٥ , ٧٩ , ٧٨.....	منتخباتی از مکاتیب.....

٣٠٢ , ٢٠	گوینو، گنت دو.....
٣٠٢ , ١٣٠ , ١٢٩	گیلان.....

ل

١٥١	لاسن، تاد.....
٣٠١ , ٢٦٨ , ٣١	لغتنامه دهخدا.....
٢٦٥	لمعات(کتاب).....
٢٩٨ , ١٦٨ , ٥٦	لندن.....

م

, ١٤١ , ١٣٣ , ١٢٨ , ١٢٢ , ٨٢ , ٢٠ , ١٩	مائده آسمانی.....
, ٢٤٠ , ٢٥٧ , ٢٥٣ , ٢٤٩ , ٢١٨ , ١٤٦ , ١٤٥	, ٢٤٠ , ٢٥٧ , ٢٥٣ , ٢٤٩ , ٢١٨ , ١٤٦ , ١٤٥
٢٩٧ , ٢٦٩ , ٢٦٢	مازندران.....
, ٣٦ , ٣٥ , ٣٣ , ٣١ , ٢٩ , ٢٨ , ٢٣ , ٢٠ , ١٩	, ٣٦ , ٣٥ , ٣٣ , ٣١ , ٢٩ , ٢٨ , ٢٣ , ٢٠ , ١٩
, ٨٢ , ٧٨ , ٧٦ , ٧٥ , ٧٣ , ٧٢ , ٦٩ , ٦٨ , ٦٦ , ٦٤ , ٤٦	, ٨٢ , ٧٨ , ٧٦ , ٧٥ , ٧٣ , ٧٢ , ٦٩ , ٦٨ , ٦٦ , ٦٤ , ٤٦
, ١١٤ , ١١٣ , ١٠٣ , ٩٦ , ٩٥ , ٩٣ , ٨٩ , ٨٨ , ٨٦ , ٨٣	, ١١٤ , ١١٣ , ١٠٣ , ٩٦ , ٩٥ , ٩٣ , ٨٩ , ٨٨ , ٨٦ , ٨٣
, ١٥٦ , ١٥٥ , ١٣٠ , ١٢٩ , ١٢٣ , ١٢٢ , ١١٦ , ١١٥	, ١٥٦ , ١٥٥ , ١٣٠ , ١٢٩ , ١٢٣ , ١٢٢ , ١١٦ , ١١٥
٣٠٣ , ٣٠٢ , ٣٠١ , ٢٨٤ , ٢٧٣ , ٢٦١ , ١٤٠ , ١٥٨	٣٠٣ , ٣٠٢ , ٣٠١ , ٢٨٤ , ٢٧٣ , ٢٦١ , ١٤٠ , ١٥٨
٨٤ , ٧٢ , ٧١ , ٦٨ , ٣٨	ماکو.....
٢٧ , ٢٦	مامطیر.....
٣٦	مجامع تحقیق(کتاب).....
٣٠٢ , ٢٦٨ , ٢٤٠	مجتمع البحرين.....
٢٧٦	مجتمع البيان.....
٦٦	مجمل بدیع در واقع ظهور منیع.....
٢٩٦ , ٢٥٠ , ٢٤٢ , ٢٣٧	مجموعه الواح مبارکه.....
٢٢٣	مجموعه مناجات حضرت نقطه اولی.....
٦	محسنی، ناهید.....
٩٤ , ٨٨ , ٨٣	محمد تقی مجتبه.....
, ١٥٨ , ١٤٦ , ١٢٠ , ٧٨ , ٦٢	محمد حسینی، نصرت الله.....
٢٩٨	٢٩٨
٢٨٤	محمد شاه.....
١٢١ , ١٢٠	محمد صادق(پرادر جناب قدوس).....
٧٢ , ٣٨ , ٣٥ , ٣٣ , ٣٢ , ٣٢	محمد صالح(پدر جناب قدوس).....
٣٠١ , ٢٦٧ , ٢٦٥ , ٢٢٣ , ٥٢ , ٤٧	مدینه.....
١٠٢ , ٩٥ , ٨١	مذاهب ملل متنوعه.....

۱۴۶, ۱۰۱	نمرود
۱۲۲, ۱۹	نوروز ۱۰۱ (توقيع)
۷۷	نوری، میرزا سلیمان
۳۰۲, ۲۷۵, ۲۳۱, ۲۱۷	نهج البلاغه
۲۸۴, ۱۱۶, ۶	نیاکی، جعفر
۸۳	نیلا
۲۸۴	نیکلای یکم
۵۶	نیوزلند

و

۱۵۸	واقعة شیخ طبرسی (كتاب)
۱۱۶	وصال شیرازی
۱۶۶	وفیات معاصرین
۶	وهمن، فریدون

ه

۲۹	هدایت، رضاقلی خان
۱۳۹	همدانی، عین القضاط
۲۶۱	همدانی، میرزا حسین

ی

۲۶	یعقوبی
۱۱۴	یک سال در میان ایرانیان

۳۰۲, ۲۶۲, ۲۱۸	منتھی الارب
۱۶۸, ۱۶۷	مزۀ بریتانیا
۲۹۸, ۱۵۱, ۱۲۰, ۳۴	مومن، موڑان
۱۲۰	مویّد الاسلام، محمد تقی
۱۵۹, ۱۵۷, ۱۱۹, ۱۰۵, ۱۰۴	مهدی قلی میرزا (شاهزاده)
۲۷	میترا
۲۸۹, ۳۸, ۳۷	میرزا جعفر (مدرسه)
۱۱۳	میرزا زکی

ن

ناپیر	۲۸
نادری، بهی وش	۶
ناسخ التواریخ	۳۰۱, ۲۷۷, ۲۱
ناصرالدین شاه	۸۹, ۶۶, ۴۶, ۳۳, ۲۱
ناطق، هما	۲۲
نبیل زرندی	, ۴۰, ۳۸, ۳۷, ۳۲, ۳۱, ۲۴, ۲۱, ۲۰, ۱۹, ۵
	, ۵۷, ۵۵, ۵۴, ۵۳, ۵۲, ۵۱, ۵۰, ۴۹, ۴۸, ۴۶, ۴۱
	, ۷۷, ۷۵, ۷۴, ۶۹, ۶۸, ۶۴, ۶۳, ۶۲, ۶۱, ۵۹, ۵۸
	, ۹۲, ۹۱, ۸۹, ۸۸, ۸۷, ۸۴, ۸۳, ۸۲, ۸۱, ۸۰, ۷۹
	, ۱۰۷, ۱۰۵, ۱۰۴, ۱۰۳, ۱۰۱, ۱۰۰, ۹۸, ۹۷, ۹۶
	, ۱۵۳, ۱۴۹, ۱۴۳, ۱۴۰, ۱۳۴, ۱۳۰, ۱۰۹, ۱۰۹, ۱۰۸
	, ۲۹۹, ۲۹۸, ۲۵۰, ۱۵۹, ۱۵۴
نجف	۳۰۲, ۴۶
نعمتی، اکرم	۶
نقد النصوص (كتاب)	۱۳۸, ۱۳۴
نقطة الكاف	, ۸۸, ۸۷, ۶۴, ۶۳, ۴۶, ۳۸, ۳۵, ۳۲, ۲۲
	۳۰۱, ۱۶۸, ۱۶۰, ۱۵۶, ۱۰۹, ۱۰۸, ۱۰۶